

# رسائل و رقائم

جناب میرزا ابوالفضائل  
گلپایگانی

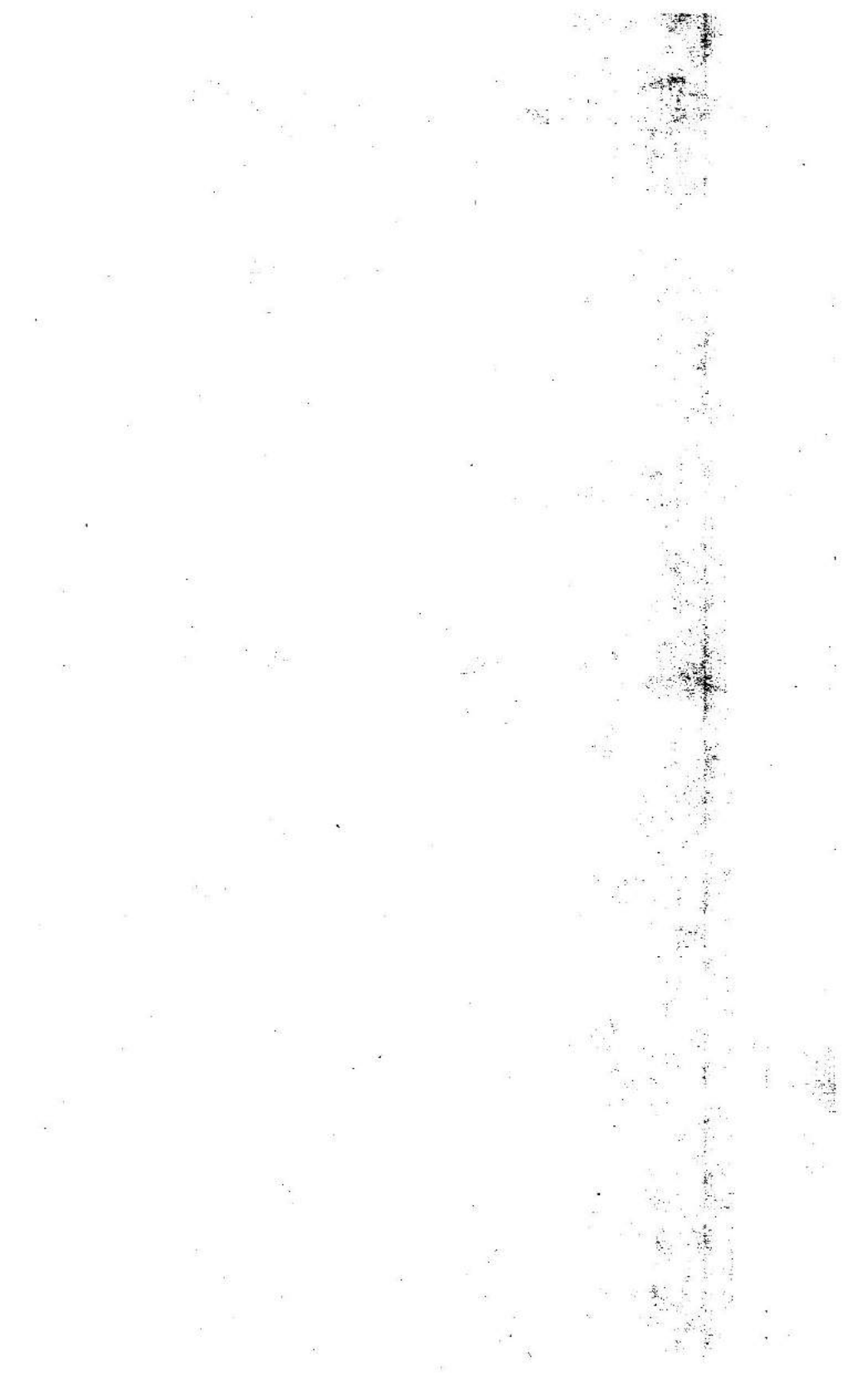
تالیف : روح اللہ مہراجمانی

مخصوص جامعه بهائی است

موسسه علمی مطبوعات امری

۱۳۶ هجری





رومی حکم رقیه شریفه مبارک را که با او آمدی آن آند و مندر ایام فرموده بودید بیا  
 نوحه قرب را ندیدی بود و دل را ترزل نما که اگر قدر تو روی بشر آن رضی برادر خود کرد  
 دیدار شرف کثرت بر هر سو نفس سیلدم که هرگاه با آن مجتهدان سخن در دل آید و خیال بر حسب  
 و شمس آسما کمالی است و وفا در خاطر سر برزند کعبه از دست بود و کعبه صیقل از رقیه  
 خدای کرد بریسته بجزم منظم جانی که هر وقت موافق می شدیم که مراتب ذکا کبر شناس  
 درشته داد و در هر زیاده بود پسند می دانستم که در عهد اول در محبت و شرف آن  
 معارف پای جلال کعبه شود که شنیدند پیش خیرینا که کشیدید و بدین سینه محکم دوست  
 که از همیشه مجتهدان در دستم در نظرت و زنده هر چه تمام در خاطر در هر حال سخن  
 و باقی کاظم در هر صبح من تا بدین منقطع و در کلمات بیایه است که ترس و با در هر روز  
 عمر تا خورشید آسمان جهان نیز بشنید در آن و پیش بر عالم محیط در هر ذرات  
 منقح است که تانده زود افغان کرد و در هر دو عالم معتمد عالم کرد این عهد  
 و در این و در آن نکره دارید شاید است در دستم میفرموده کرد و در هر  
 من در هر با هم زود و شایسته و دل را در هر دوستان در شرف است که هر که در هر  
 ایام را در هر شرف است و در هر دوستان سخن اموال غیر از هر محیط و در هر  
 بصر مردم با هر فرزند سخن بر نیست و در هر زیاده با هر محیط و در هر

و اما ما مسئله غلبه قیس العیسوی فی خوارق العادات فاعلم انه لو تفحص احد  
 فی الصحف الربانیة و تأمل عالم فی الزیر الالهیة لوجد الالاستکلال فی انبأ  
 امره بالسلطة الروطانیة و لا یرف غیر الاحتجاج بالغلبة و القعدة الالهیة  
 باطل فی کله الروع حیث ما مسئله الموسویة اجراء للادلیل و البضاح السبیل فال  
 من الرتبة المسیحة فال علیه السلام اما روتانین الاثنان جالسا علی غیر القعدة و



### بسمه الابھی

زمانی که نگارنده مشغول جمع آوری مدارک برای تحریر کتاب "زندگانی میرزا ابوالفضل گلپایگانی" بود بتدریج آثار و نوشتجاتی از جناب ابوالفضائل از گوشه و کنار بدست آمد و مجموعه گرانبھائی از رقائهمو خطابات آن خداوند قلم فراهم شد. نظر بندہ این بود کہ بعد از اتمام تاریخ مذکور این مجموعه را با حواشی و شروحو آمادہ نشر نماید تا اینکه بحکم تقدیر این بندہ بخارج ایران منتقل شد. در طی این مدت طولانی، چندی مشغول سیروسفر بوده و بعد ہم کہ قراری حاصل شد، عدم دسترسی بمراجع فارسی و عربی، نگارنده را از انجام منظرفوق باز داشته است. حال کہ وسیلہ نشر کتاب تاریخ حیات آن قدوہ ابرار فراهم شدہ این مجموعه را نیز بہمان صورتی کہ از ایران آوردہ بود برای استفادہ عزیزان آن کشور آزادگان می فرستد و آرزوئی را بدرقہ<sup>۱</sup> آن می کند و آن آرزو اینست کہ در بین جوانان تحصیل کردہ و آشنا بروش تحقیق دانشمندان عزیز کسی یافت شود کہ سالی چند وقت خود را صرف تحقیق در آثار ابوالفضائل از نظر ادبی و علمی و تجزیہ و تحلیل حقائق مندرجہ در آنها بنماید و نیز مقدمه بیشتری از نامہ های خطی و کتبی ناشناس مانده او را بدست آورد و این دانشمند گرانمایہ را چنانچہ بودہ نہ تنہا بہ احباب لکہ بہمہ ایرانیان بشناساند ناگفته نماند کہ پانزدہ فقرہ از نامہ ها و مقالہ های بخش اول این مجموعہ از شماره ۵ تا شماره ۲۲ قبلاً بہ صورت کتابی بنام "مجموعہ

رسائل لحضرة ابي الفضائل " در تاريخ ۲۹ جمادى الثالثه  
۱۳۲۹ هجرى قمرى در مصربه اهتمام جناب محيى الدين كردى  
انتشار يافته وهمين كتاب در طهران عيناً تجديد و تكثير شده است.  
واينك براى اينكه كتاب حاضر جامع همه مقالات و مكاتيب اين فاضل  
جليل باشد عين آن آثار در اين كتاب نيز مندرج گرديد .

اسپانيا ۱۲ فوريه ۱۹۷۴

روح الله مهربانسى



### بخش اول

شامل رقائم و رسائلی است که جناب ابوالفضائل در جواب مسئله اشخاص در حل مسائل الهیه و تاریخیه نگاشته یا مقالات و خطباتی که برای درج در جرائد یا خواندن در مجامع تحریر نموده است.

#### نامه اول

سسسس

نامه ایست که جناب ابوالفضائل از مصدر رجواب مسئله مرحوم دبیر مؤید مرقوم فرموده است. در ظهر یکت چنین مرقوم است: گریه بر زده بینی خط من عیب مکن که مرا محنت ایام بهم بر زده است

#### هو العزیز

" در قزوین بتوسط حضرت حکیم باشی روحی له الفد ابطل العه  
حضرت مستطاب آقا شیخ د / مت ایام افادته مشرف باد "

#### هو الحی القیوم

روحی لا لطافکم الفد المکتوب آن محبوب که بتاريخ ۱۴ ربیع الاول ۱۳۳۰ معام بود وصول یافت و از اول الی آخر دقت تلاوت شد و در مسئله که پرسیده بودید تعمق رفت ایلیک باضعف چشم و در دست وضیق النفس و امراض و اشغال آخری جواب معروض میدارم و لکن قبل از عرض جواب این مسئله را باید معروض دارم که آنحضرت اشارتی باختلاف احباب بسبب اختلاف تفاسیر مفسرین و نتایج و خیمه آن فرموده بودند و این بغایت سبب عجب شد چه معلوم گشت که بعضی هنوز در رتبه دون بلوغ واقف هستند زیرا همین کتاب

وحاکم سماوی فیما اختلف فيه الاحزاب حضرت مولی الوری ارواحنا له الفداست که حکم محکمش فصل الخطاب بین الحق والباطل است (ارجعوا ما لا عرفتموه من الكتاب الى الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم) و امروز اگر چه به بلاد غرب مسافرت و توجه فرموده اند بحمد الله سبیل مفتوح است و استفسار ممکن و طلب حق بغایت سهل دیگر اختلاف چه سبب دارد و اما تفاسیر سایر مفسرین منوط بشواهد و ادله و براهین است اگر مخالف صریح و نصّ ما صدر من القلم الاقدس نباشد و الا ساقط است اما اصل سؤال که مقصود از بشارت وارده در عدد پانزده بعد از اصحاح ۱۸ سفر توراہ مثنی که خداوند تبارک و تعالی امر فرموده است بنی اسرائیل را بوجوب اطاعت پیغمبری که از میان برادران ایشان مبعوث خواهد فرمود آیا حضرت مسیح له المجد است یا حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و موجب اشکال در تفسیر حضرت رسول دو دلیل است •

دلیل اول : اینکه حضرت عیسی علیه السلام فرموده اند که "موسی در حق من نوشت" و اگر عمارت باب ۱۸ توراہ مثنی بحضرت رسول تفسیر شود عمارتی دیگر نیست در توراہ که بر ظهور حضرت عیسی منطبق گردد و لذا اباید گفت که آن حضرت مسیح موعود بوده اند و این الحیاذ بالله موجب تکذیب آنحضرت است •

دلیل ثانی : اینکه لوقاد در کتاب اعمال رسل در عدد (۲۲) السی (۲۴) نوشته است که این بشارت موسی در اصحاح (۱۸) توراہ تشبیه بمشربظهور حضرت مسیح است •

اما جواب از دلیل اول اینست که جمعی از اهل تحقیق معتقدند که در توراة مقدّس بشارت جمیع ظهورات الهیّه منصوص است از ظهور حضرت رسول له المجد الی یوم المنتهی و قیام وجه الله الابهی ولی ظهور حضرت مسیح بحبارت ربّ با اشارات بتثتیت و تفریق آل اسرائیل و ظهور حضرت رسول بظهور نبی و مسئولیت آل اسرائیل و بشارت بظهور جمال ابهی عزاسمه الا علی بظهور الله و نزول ربّ با اشعار بسعادت و رجعت آل اسرائیل و سکونت در ارض مقدّس بعزت ابدیه و سعادت دائمیه و جمیع ادوار مذکوره که بغایت اختصار عرض شد از اول قیام موسی و کیفیت نجات دادن آل اسرائیل و بعد مغرور شدن ایشان و ظهور حضرت عیسی و تفریق آل اسرائیل و طول زمان امتحان و بلیات این قوم مقدّس الی یوم الله و ظهور مظهر امر الله و خلاصی آل اسرائیل در آن کلمات مبارکه سماویّه که با اسم نشید در باب (۳۲) توراة مثنیّ محفوظ است ذکر شده است در غایت لطف و بلاغت اگر نفسی راقوه \* مدرکه \* عالیّه باشد و حضرت موسی ارواحنا فداه این کلمات مبارکه را بصورت نشید یعنی شعر نازل فرموده الّا برای آنکه بنی اسرائیل آنرا حفظ کنند و بخوانند شاید ملتفت معنی شوند و دریابند و نه اینکه آل اسرائیل نفهمیدند بل ندیدم نفسی الی الحال ملتفت شده باشد و بعضا مین آن اشتها نماید و اگر این عهد را سلامت و فراغتی بود این نشید مبارک را شرح مینمودم فکذلک تفسیری بر رساله ثانیه \* آن تلمیذ مبارک مقبول پطرس رسول می نوشتم تا اهل ادراک دریابند که جمیع حالات آل اسرائیل

بر آن رسول عظیم جلیل ازوفات او الی یومنا هذ امکشف جنانیجه  
جمع ادوار ایام امت عظیمه مسیحیه مانند صفحه ای در مقابل نظر  
پطرس رسول موضوع و در ضمیر منبرش مشهود بوده است ذلک فضل  
الله یومئیه من یشاء •

مثلاً نظر فرمائید در عدد ( ۱۸ ) از همین نشید مبارک که آل اسرائیل  
را مخاطب ساخته میفرماید (الصخر الذی ترکته ونسیت الله الذی  
ابدأک) یعنی آن صخره صماء و جبل شامخی که تورا تولید نموده و  
گذاشتی و خداوند که تورا از اول ایجاد فرمود فراموش کردی (فرامی  
الرب! رذل من الغیظ بشینه وبناته) یعنی خدا و تفرقتی چون اینرا  
دید از خشم و غیظ دختران و پسران خود را مرد و خوار فرمود  
و گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید •

در این کلمات تأمات مقصود از ربّ حضرت مسیح است که بظهور  
آنحضرت ابواب ذلت و تفرقت بر بنی اسرائیل گشوده شد و وجه  
الهی از ایشان پوشیده گشت یعنی پیغمبری بعد از حضرت عیسی  
برایشان مبعوث نگشت و کلام الهی بر آنها نزول نیافت و پریشانی  
و بیسامانی ایشان روز بروز از یاد یافت و گمان نفرمائید که هر کسی  
معانی بشارات کتب سماوی را تواند فهمید و رموز و استعارات انبیا  
را تواند دریافت اگر هر نفسی کلمات سماویّه را می فهمید اینهمه  
اختلاف حاصل نمیکشت طمای اسرائیل با آنکه از ذریه انبیا  
بودند بهمین بشارات حضرت مسیح وارد کردند و طمای مسیحی  
باین بشارات استدلال بحقیقت ظهور مسیح مینمایند • آیا این

اعظم برهان برصعوبت فهم کلمات انبیا نیست \* و نه تنها ایمن  
اختلاف فهم در علمای یهود و نصاری ظهور نمود بل در نصیفات  
علمای اروپا این اختلاف فهم ظاهر شد و موجب مناظرات و اختلافات  
لثیره گشت \*

در قرن شانزدهم هم مسیحی و فیلسوف بزرگ و عالمی کبیر از مفسرین  
تورا<sup>ه</sup> اختلاف نمودند یکی مسعی بود با سم ( هیوگو کروینوس ) و ثانی  
( یوحنا کوکسیوس ) کروینوس می گفت جمیع بشارات تورا<sup>ه</sup> قبیل از  
ظهور عیسی له المجد تمام شد و استدلالات حواریین در انا جیل  
از قبیل رمز و تاویل بود که بزور مسیح بستند و کوکسیوس میگفت آنچه  
در تورا<sup>ه</sup> و رسائل انبیا<sup>ه</sup> است خیر ظهور مسیح است و آثار و اعمال  
صادر<sup>ه</sup> از آن حضرت و مسیحیان دو حزب شدند یکی بکروینوس  
ملحق شدند و نیم دیگر بکوکسیوس و الی الحال این اختلاف  
باقیست و اما دلیل ثانی که لوقا در اعمال حواریین نوشته است از  
قول پطرس رسول که فرمود قول موسی که خداوند از میان برادران شما  
پیغمبری مثل موسی مبعوث خواهد فرمود مقصود بشارت بظهور  
مسیح له المجد است \*

جواب اینست که علماء در مقام کتاب انجیل اختلاف نموده اند بعضی  
خاصه اکلیدوس متفقد بر اینکه تلامذ<sup>ه</sup> آنحضرت خاصه کتاب انجیل  
ملهم و معصوم از خطاب بوده اند و بعضی دیگر خاصه فلاسفه معتقدند  
که ایشان ملهم نبودند و اندکشان حکم سایر بشر است و لکن  
آنچه این همد عرض میکند اینست که لوقا خود ننوشته است که ملهم

است و از حضرت مسیح هم سندی در میان نیست که او ملهم بوده  
 خطائی نمی نماید و اگر در تصرفات اجیال اولی در کتب رسل و ترجمه  
 مترجمین آنها دقت شود صحت اینگونه دلائل محتاج به بحث و  
 تدقیق گردد و اعتمادی بدین ترجمه ها بدون تدقیق و فحص باقی  
 نماند و لوقا تلمیذ پولس بوده و خود خدمت حضرت مسیح مشرف  
 نگشت و لذا احکم او حکم تابعین است در دوره اسلام و اینکه فیما بین  
 قوم حق ظهور پیغمبری معهود بود از عدد ۱۹ به بعد از باب اول  
 انجیل یوحنا معلوم میشود که پرسیدند از حضرت عیسی که توئی  
 مسیح گفت نه پرسیدند توئی ایلیا گفت نه گفتند پس تو کیستی توئی  
 پیغمبر گفت نه و این صریح است در اینکه قوم منتظر مسیح و ایلیا و  
 پیغمبری بودند و الا این سؤال معنی نداشت باری مجال مکتوب  
 بغایت تنگ شده و زیاده وقت و مجال باقی نیست و در ختام از حضرت  
 مولی الا نام مسئلت مینمایم که آن محبوب و جمیع احبار اهل جمیع  
 اهل عالم رابعزت و صحت و سلامت مبارک فرماید زیرا که اوست کریم  
 و رحیم • در یوم ۲۹ شهر ربیع الثانی (۱۳۳۰) قلمی نمود ابوالفضل  
 خدمت آقایان آن ارض خاصه حضرت حکیم کریم حکیم باشی روحی  
 له ولهم الفدا عرض خلوص و ارادت و تحیت معروض میدارم و السلام •

رساله ایست که جناب ابوالفضائل در اثبات عهد و میثاق الهی  
مرقوم فرموده اند \*

بسم ربنا الاقدس الابهی  
سسسسسس

روحی لحضرتک الفدا بعد حمد ربنا لعلی الا علی والا عتراف  
بوحدانیه جمالہ الا قدس الا نور الابهی الابهی والتحیة والشان علی  
النیر الاعم والنور الساطع من سما عهده الوثیق الاسمی معروض  
میدارم که اگرچه در آغاز ایام ورود بمصر در عرضہ ای که خدمت آنحضرت  
معروض داشت اشعاری بقطع رشتہ مراسلت و سد ابواب مکاتیب  
نمود و علم اللہ سبب جزاین نبود که چون هنوز آن ایام غبار امتحان  
انگیخته و نور باظلمت آمیخته بود مباد باقتضای بشریت غفلة و سهواً  
کلمه ای از قلم صادر شود که من بعد تدارک آن صعوبت یابد تا آنکه  
بعنائیت محبوبنا الابهی دیری نگذشت که نور از ظلمت پدید آمد و  
طیب طینت از خبث طویبت امتیاز یافت محق از مبطل جدا شد و  
ثابت از زائل هویدا گشت اصحاب یمن با نور یمن در ظل ظلیل  
همایون فرع سدره رب العالمین آریدند و اصحاب شمال در عین  
ضلال فی ظل لا بارد ولا کریم خزیدند شیطان از ملک دوری جست و  
دیو از فلک رجیم آمد انجذاب طبیعی هر یک از خبیث و طیب را  
بمرکز ملائم خود راجع داشت و حرکت جوهری هر یک از ردی و جید را  
بازهار ما هوکا من فی الصدور گماشت موحدان در ظل سدره وحدت

آرمیدند و منافقان مانند خار سه پهلود رسایه ذی ثلاث شعب روئید  
 و بالجملة اگرچه خوف از وقوع در فتنه نوحاً قدری زوال یافت و  
 هیئت جامعه امر را استقراری حاصل آمد مع ذلک اشتغال بتالیف  
 ورد طی من رد کتاب الا یقان مانع آمد که ثانیاً رشته مراسلت را موصول  
 دارد و فتر مکاتبت را از سر گیرد تا اینکه در این اوقات از ساحت اقدس  
 اکرم امر برم شرف صد و ریافت که سلسله مخابرات را با ایادی امر الله  
 مربوط دارد تا موجب توثیق عروه محبت و تسدید روابط مودت فیما  
 بین ثابتین بر عهد حضرت احدیت نرد دلها این عبد لازم دانست  
 که نخست خدمت آنحضرت که انجمن ابرار اشعی روشنند و مجمع  
 اختیار رکنی متقن عریض طی معروض دارد و عهد مودت قدیمه را تجدید  
 نماید و فترت ز کار را از سر گیرد و کتاب ابرار افاتحه نگارد شاید بعنایت  
 جمال ابهی در ظل همایون فرع سدره منتهی روح الوجود لرشحات  
 پراخته الفدانسیم و داد از هر سو بوزد و از هار اتحاد از هر جهت  
 بروید تا عالم جنت ابهی گردد و جهان فردوس اعلی شود آنه و عد  
 عاده الثابتین ان ینصرهم بجنود من الملاء الا علی و قبیل من  
 الملائکه المقربین \*

یاسیدی الجلیل سیر حوادث بعد از غیبت حضرت موعود و صعود  
 جمال معبود از نواد عجائب صنوف تمحیص و تخلص بود که هرگز  
 افکار ثاقبه و عقول نیره گمان آنرا نمی نمود هرگز خیال احدی خطوط  
 نمیکرد که پس از تنصیص جمال اقدس ابهی بر تعیین مرجع و ملاذ  
 هاد خود از مدعیان دوستی بل انتساب اینگونه مخالفت ظهور



یابد و پس از نهی اکید از تأویل کتاب دجال بروجردی بتاویلات  
بارده<sup>۴</sup> سخیفه تجری نماید و از نواد رضحکه بل از قضایای مد شه  
اینست که با این فصاحت و وقاحت و سو<sup>۵</sup> سریرت و قباحت باز هم  
میخواهند بزوریاوه گوئی و یا و مد رائی و بیهوده نویسی و ژاژ خائسی  
سو<sup>۶</sup> ات قبیحه خود را مستورد آرند و براحای الهی که بفراسست  
نافذ ه و بصارت کاشفه مؤید ند امررا مثنیه نمایند غافل که این یوم  
عزیز یوم تهل السرائر است در این قرن مجید قرن بروزبواطن و  
ضمائر عذاب بعدد لیب مشابه نگردد و ذباب در مطار عقاب طیران  
ننماید کذلک قضی الامرن لدن علیم حکیم •

یا سیدی الجلیل قسماً بانواروجه ربنا الابهی ویمیناً بترتیبته  
المقدسه التي عبقت نفحاتها بین الارض والسما<sup>۷</sup> که اهل بها و  
متمسکین بعهد حضرت مولی الوری بدوام ملکوت الله اگر هر موی  
زبانی شوند و بشکر این عنایتش ناطق گردند که ایشان را از تعیق  
اکبر حراست فرمود و در ظل ظلیل سدره مبارکه<sup>۸</sup> عهد ماوی عنایت  
نمود هرآینه از شکر این موهبت قاصر آیند و از سپاس این عنایت  
عاجز باشند چه در این ایام مکتوبی ملاحظه شد که دجال بروجردی  
درعوال استیلائی افکار ردیه و غلبه سودای غیرطبیحیه نگاشته و  
باسم جناب محبوب معظم حاجی سید تقی یارض اقدس ارسال  
داشته که هرگز عوام اجانب اینگونه مطالب نگارند بل اوهاش و  
ارادل از تفوه بآن رذائل عاردارند هر عبارتش بر حماقت آن ناعق  
شاهدی ناطق است و هر مضمونش بر جنون آن مفتون گواهی

لالی

صادق مثلاً از جمله اهل بهار را مخاطب داشته و بگمان خود رایت استدل  
افراشته میگوید و هذه عبارته جلّت حماقته ( شما که خود را شیعه  
خالص می شمارید و از فعل حضرت صادق در نصب و عزل و در مدح و ذم  
پسر بزرگ خود اسمعیل در بد و و ختم آگاهی دارید با این وصف دیگر  
چه حق دارید که مخالفت این عد را بعد از موافقت مایه و هن شمارید  
و اگر بر حقیقت و واقع امر بر حکمت علمیه حق آگاهی یا بهیچکلی شهادت  
دهید که منی این عد بر اثر منی حق بوده انتهی ) \*

درست ملاحظه فرمائید که اگر نفسی از دود فحم فقا هت فاسد اند ماغ  
نباشد هرگز بنگارش این عمارت جسارت مینماید که بایستی احبای  
الهی نص صریح کتاب اقدس را که بندای جها نگیر میفرماید  
( اذ اغض بحرالوصال وقض کتاب الصد فی المال توجهوا الی  
من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم ) کان لم یکن  
انگارند و مرکز نفاق و نفاق را در مخالفت مرکز میثاق و تبرّ آفاق معاف  
شمارند بدلیل اینکه در کتب تواریخ مسطور است که صادق آل محمد  
علیه السلام نخست بروصایت فرزند اکبرش اسماعیل تخصیص فرمود  
و چون او قبل از پدر وفات یافت و با بروایتی بشرب مسکرا اقدام نمود  
آنحضرت فرزند دیگرش موسی را بروصایت مخصوص داشت زهی دلیل  
وزهی استدلال بعمر محبوبنا الابهی که از این عمارت به نیکوئی توان  
مستفاد داشت که چه مایه دماغ کاتب از سودای فقا هت و اندوه  
فوت ریاست فاسد شده و مهبط افکار ردیه و وساوس نفسانیه شیطانیه  
گشته شمارا بخد آیات صدیق حضرت مولی الوری و النور الساطع

من افق العلی که دوستان مرتضی قبل از ظهور نقطه اولی عزاسمه  
 الا علی برصراط مستقیم سالک بودند هیچ مقتضی است که بایستی  
 امروز اهل بها از نص صریح ( توجّهوا الی من اراده الله ) معترض  
 گردند و از ظلّ سدره میثاق خارج شوند و در ظلّ لا بارد ولا کریم  
 نایق اکبر مستظل آیند اگر صاحب قوانین که منتهی فخر این ناقص  
 ناقص است زنده میشد و اینگونه استدلال و استنباط را مشاهده  
 مینمود هر آینه از فقه و فقاہت تهری می جست و از فروع و اصول مجابیت  
 مینمود و حقیقت خود را بخطاب انی بریئی ملک انی اخاف الله ربّ  
 العالمین مخاطب می داشت و استدلال این نایق ناهق بعینه  
 بدین میماند که یکی از یهود اهل اسلام را مخاطب داشته بگوید  
 که چون حضرت رسول علیه السلام بنی اسرائیل را قبل از ظهور  
 مسیح موعود امت ناجیه خوانده و بآیه مبارکه ( یا بنی اسرائیل  
 اذ کروا نعمتی التي انعمت علیکم واتی فضلکم علی العالمین )  
 مخاطب داشت شما اهل اسلام باید امروز از متابعت ائمه هدی  
 اجتناب ورزید و در ظلّ ابّ اکبر جناب خا خام باشی مستظل گردید  
 درست ملاحظه فرمائید که این مثال بر مسئله این دجال در غایت  
 الطباق هست یا نهست قاتل الله الحسد والبغضاء آیاهان مبارک  
 حضرت مولی الوری که مقصود از شیعه شُعه منکرین نقطه اولی  
 جلال اسمہ الا علی است هیچ مقتضی است که بایستی دوستان الهی  
 بمقتضای مذہب اثنی عشریہ ترک مقام منصوب نمایند و بنا عسق  
 مخصوص توجه کنند و مخالفت امر مبرم الهی را سهل و آسان شمارند

فنعم ما قبل :

امور تضحك السفها منها وبيكى من عواقبها اللبيب  
 يا ايها السيد الاديب هر آينه در الواح مقدسه ملاحظه فرموده ايد  
 كه حق جل جلاله در مواضع كثيره بصراحت بهان فرموده است  
 كه بشارت اين ظهور اعظم در جميع صحف اولى از تورا و انجيل و  
 قرآن وما يتعلق بها من كتب الانبياء و اخبار الاولياء نازل شده  
 و عهد اين يوم عظيم و طلوع فخيم را بلسان جميع انبياء و مرسلين  
 از امام مأخوذ داشته و جميع اشراط و علامات و وقايع و حوادث آن در  
 كتب قبل مفضلاً و مبسوطاً بصراحت وارد گشته و هم در كتاب مقدس  
 ايقان ملاحظه فرموده ايد كه جمال قدم جل اسمه الا عظم در تفسير  
 كلمه مباركه ( حينئذ تظلم الشمس والقمر لا يعطى ضوءه والكواكب  
 تنساقط من السماء ) فرموده اند كه الفاظ شمس و قمر و نجوم و سما  
 در كلمات انبياء بمعانى عديده اطلاق يافته است و در رتبه اولى  
 و مقام اول مقصود از شمس شمس حقيقت و از قمر اوليائى آنحضرت  
 است كه چنانچه تربيت اشياء ظاهره از نباتات و حيوانات و معادن  
 منوط با شراق شمس و قمر طاهرى است كذا كذا تربيت حقائق اشجار  
 انسانيه و افاضه انوار روحانيه موكول بطلوع و اشراق اين شمس  
 واقمار حقيقيه است و در رتبه ثانويه مقصود از شمس و قمر و نجوم  
 علمائى ظهور قبلند در يوم ظهور بعد كه اگر باقبال و ايمان فائز شد  
 از شمس عاليه و انجم مضيئه محسوب و الا از شمس مظلمه و انجم  
 ساقطه معدودند و از سجين ظاهر و بسجين هابط و از حسب ان

طالع و بحسبان راجع.

پس چون بر این دو مقدمه که از مصرّحات قلم اعلی است اطلاع حاصل آمد ملاحظه فرماد بر اشارات کتب مقدّسه که چگونه حقّ جلّ جلاله بر طلوع نیروی ایت پس از غروب شمس حقیقت تصریح فرموده و عهد مرکز میثاق را پس از عهد نیر آفاق از امام ما خود داشته و این عهد در این صحیفه مختصره برخی از آنرا خدمت اولیای الهی معروض میدارد تا سهیل ادراک آن بر ارباب مدارک عالیه سهل و آسان گردد از جمله در رمز مورثانی زبور پس از ذکر یوم الله و ظهور الله میفرماید (فَالآنَ يَا أَيُّهَا الْمَلُوكُ تَعَقَّلُوا وَيَا قِضَاةَ الْأَرْضِ تَأَدَّبُوا اِعْدُوا لِلرَّبِّ بِخَوْفٍ وَاهْتِفُوا بِرِعْدَةِ قَبْلُوا لِابْنِ لَثَلَاءٍ يَعْضِبُ فَتَهْبِيدُوا مِنَ الطَّرِيقِ لِأَنَّهُ عَنِ قَلِيلٍ تَيَقَّدُ غَضَبُهُ طُوبَى لَجَمِيعِ الْمَتَكَلِّينَ عَلَيْهِ) انتهى یعنی ای پادشاهان اکنون بهوش آئید و ای حکام زمین پند گیرید خداوند را بخوف عادت کنید و حمد او را بخشوع و خضوع بسرائید و پسر را ببوسید مبادا که غضبناک شود و شما گمراه گردید چه نزدیک است که خشمش افروخته شود خوشابحال کسانی که بر او توکل

نمایند \*

و در اصحاح چهارم کتاب شعیای نبی میفرماید (فی ذلك اليوم يكون غضن الربّ بها \* و مجداً \* و ثمر الارض فخراً \* و زينة للنّاجين) الى آخر كلامه فی ذکر یوم الله و كذلك در آیه (۲۶) از اصحاح ثلاثین از سفر اشعیای نبی پس از ذکر حوادث یوم الله میفرماید (و یکون نور القمر کنور الشمس و نور الشمس یکون سبعة اضعاف کنور سبعة

ایام فی یوم یجبر الرب کسر شعبه و یشفی رض ضربه) انتهى \*  
 یعنی در روزی که خداوند تبارک و تعالی شگستگی قوم خود را خواهد  
 بست و کوفتگی ضرب ایشان را شفا عنایت خواهد فرمود نور ماه مانند  
 نور آفتاب خواهد بود و نور آفتاب مانند نور هفت یوم هفت مرتبه  
 افزونتر از سابق خواهد گشت و این آیه مبارکه بغایت صراحت  
 دلالت کند بر اینکه در یوم الله انوار فائضه از قمر عهد و مرکز میثاق  
 مانند انوار فائضه از نیر آفاق خواهد بود و آثار ساطعه از نیر آفاق  
 بهفت مرتبه انور ابهی از ظهورات سابقه اشراق خواهد فرمود  
 قلیتد بر المنصفون ولیفرح المخلصون ولیخسأ الذین هم علی  
 اعقابهم ناکصون \*

و همچنین در اصحاح سیم کتاب ذکر یا میفرماید (اسمع یا یهوشع  
 الکاهن العظیم انت و رفقاك الجالسون امامک لا تهم رجال آیه  
 لا تى ها اناذ آتی بعدی الغصن فهوذ الحجر الذی و ضعتہ  
 قدآم یهوشع طی حجرو احد سبع اعین ها اناذ اناقش نقشه یقول رب  
 الجنود و ازیل اسم تلك الارض فی یوم واحد) انتهى \*

یعنی اینک بشنوای یهوشع امام بزرگ تو و جمیع دوستانت که حضورت  
 می نشینند چه اهل آیت و مردم کرامتند اینک منم که بنده خود  
 غصن را ظاهر خواهم فرمود و او حجری است که برابر شیوع امام عظیم  
 نهادم و بر حجر واحد عمون سبعة مقرر داشتم اینک نقشه آن را رسم  
 خواهم فرمود و عصیان ارض مقدّس را در یک یوم محو خواهم نمود و در  
 این آیات اشارات دقیقه است که اکنون مجال بیان آن بتفصیل

نیست اگر حقّ جلّ جلاله توفیق عنایت فرماید در کتاب ابرار ترجمه  
مفصل آن بنظر اخیار خواهد رسید •

وایضاً در اصحاح ششم همین کتاب ذکر پیاس از ذکرحوادث یوم الله  
میفرماید (و کلمه قائللاً هکذا قال ربّ الجنود هوذا الرجل الغصن  
اسمه ومن مکانه ینبت ویبئی میکل الربّ وهو  
یحمل الجلال ویجلس ویتسلط علی کرسیه ) الی آخر کلامه •

و این آیات کریمه و بشارات عظیمه در رغایت صراحت است که پس از  
غیبت ربّ، همایون غصن حضرتش بر کرسی مجد جالس خواهد شد  
و فرغ منشعب از اصل قدیم بر عرش جلال مستولی خواهد گشت و  
هیکل ربّ یعنی مطاف ملاً علی را بنا خواهد نمود و کلمه الهیه را بر  
مشارق و مغارب نافذ و غالب خواهد فرمود کذلک قضی الامر من لدن  
حکیم علیم •

و در انجیل مقدّس ملاحظه فرما که حضرت امین، روح الله النازل من  
السما، بصراحت در اصحاح (۱۶) انجیل متی میفرماید (ان ابن الانسان  
سوف یأتی فی مجد ابیه مع ملائکته و حینئذ یجازی کلّ واحد حسب  
عمله) و این بشارت صریح است که ظهور روح در ظلّ ظهور ربّ خواهد  
بود و تجلی ابن در یوم طلوع مجد اب واقع خواهد شد و اگر بصیری  
در جمیع رسائل رسل و آیات کتاب رؤیاء وقت ملاحظه نماید می بیند  
که در اکثر مواضع که بظهور الله بشارت فرموده بشارت ظهور ابن را  
نیز آن مقرون داشته و اراضی مقدّسه را با استقرار عرش ربّ و عرش  
مسیح یعنی منصوص او تخصیص فرموده بل بصراحت عهد و مهتاب

الهی تصریح و تنصیح نموده است مثلاً از جمله در اصحاح یازدهم کتاب رؤیا یعنی سفر مکاشفات یوحنا پس از بشارت ظهور حضرت رسول و حضرت امیر و ائمه هدی علیهم السلام و انقضای اجل اسلام در مدت یک هزار و دویست و شصت سال در آیه ۱۵ میفرماید (ونفخ العنق السابغ فی صورہ فحدثت اصوات عظیمه فی السماء قائلة قد صارت معالمک العالم لرئنا و مسیحه فسیمک الی ابد الابدین )

و هکذا تا اینکه در آیه ۱۹ میفرماید ( و انفتح هیکل اللہ فی السماء و ظهر تابوت عهدہ فی هیكله و حدثت بروق و اصوات و رعود و زلزلة و برد عظیم ) ملاحظه فرما که در غایت صراحت بشارت میفرماید که هیکل امر اللہ مفتوح خواهد شد و تابوت عهد که عبارت از کتاب عهد و مرکز میثاق است آشکار خواهد گشت و رعود و بروق و اصوات و برود **نقش و کص و نفاق و شقاق** ظهور خواهد یافت \*

و کذلک در اصحاح ۲۱ همین کتاب رؤیا میفرماید (ثم رأیت سما جدیدة و ارضاً جدیدة لان السماء الاولی و الارض الاولی مضتا ) و هکذا حوادث یوم اللہ را واحده بعد از خری ذکر مینماید تا آنکه در آیه ۲۲ میفرماید ( ولم ارفیها هیکلأ لان الرب الاله القدیرو الحمل هم هیکلها و المدینه لا تحتاج الی الشمس و لا الی القمر لیضیئافیها لان مجد اللہ قد انارها و الحمل مصباحها ) الی آخر الایات یعنی در آن مدینه جدیده هیکلی یعنی معبدی ندیدم زیرا که پروردگار توانا و حَمَل معبد آن مدینه منوره خواهد بود و آن مدینه محتاج بنور آفتاب و ماه نخواهد شد زیرا که بها وجه الله آنرا روشن خواهد



فرمود و حمل سراج و هاج آن مدینه خواهد شد .  
 و همچنین در اصحاح ( ۱۲۲ ) همین کتاب رؤیا میفرماید ( وارالمی نهراً  
 صافياً من ماء الحياة لا معاً كالبلور خارجاً من عرش الله والحمل )  
 یعنی و نمود مروانهری صاف و زلال از ما حیات درخشنده چون بلور  
 که جاری بود از عرش خداوند و حمل .  
 و بر ارباب بناهت پوشیده نیست که ائمه نصاری و اکابر حواریین  
 حصرت روح ، روح من فی الوجود فد ارا حکمة بلفظ حمل تعبیر  
 میفرمود نده اگر چه در آن ایام ظلم یهود و رومانیان اهل ایمان  
 را باین کلمه مجبور میداشت و لکن بالا صل این لفظ را اولاً حضرت  
 یحیی بن زکریا علیه السلام بر آن حضرت اطلاق فرمود چنانچه در آیه  
 ۲۹ از اصحاح اول انجیل یوحنا مسطور است که ( و فی الغد نظر  
 یوحنا یسوع مقبلاً الیه فقال هوذا حمل الله الذی یرفع خطیئة  
 العالم ) یعنی روز دیگر یحیی حضرت عیسی را دید که بسوی اومی  
 آید فرمود اینک بره \* خداوند که گناه خلق جهان را رفع مینماید \*  
 و بالجمله نظریان بیان مبارک اکابر رسل در رسائل خود از آن حضرت  
 باین لقب تعبیر مینمودند و ترجمه عبری آنرا در کتب عربیه بلفظ  
 حمل و لفظ حروف مرقوم داشتند و معنی واحد است و مقصود واضح  
 و از این جمله که عرض شد ثابت و مبرهن میشود که در یوم ظهور رب  
 مسیح و منصوص او نیز ظهور خواهد فرمود و ملاء اعلی تلقاء دو عرش  
 عظیم واقف خواهند شد و از انوار و نیر مشرق که با سم شمس و قمر  
 مذکورند مستفیض و مستیخ خواهند گشت و ذلک فضل الله یؤتیه

من یشاء والله واسع عليم •

ودر قرآن مجید و غرقان حمید که حاوی جمیع اشراف و علامات این یوم عظیم مهیب شدید است در سوره \* مبارکه \* والشّمس میفرماید ( والشّمس وضحیها والقمر اذا تلیها والنهار اذا اجلاها ) یعنی قسم بآفتاب حقیقت چون طلوع فرماید و قسم بقمر و لایت چون پس از وی طالع گردد و قسم بنهار یوم الله چون روشن و منجلی شود و این آیه مبارکه نیز بصراحت دلالت نماید که در یوم عظیم نخست آفتاب جمال ربّ کریم طالع شود و چون باقتضای بشریت آن نیر سعادت غارب شود ماه جهان تاب فرع منشعب از آن اصل قدیم طالع شود و عالم را از ظلمت ضلالت و تاریکی احواء مصله مظاهر شیطان حفظ فرماید •

و خلاصه الکلام چون بر این آیات مرقومه که بمنزله قطراتی چند است از بحر اشارات کتب سماویّه استحضار و اطلاع حاصل شد معروض میدارم که جمیع اهل بها و اصحاب سفینه \* حرا خود بودند و ندیدند و دانند که چون بامداد نیر یوم الله بد میدو حق متعال پرده از وجه بیمثال برگرفت و زلال حقائق از قلم مبارکش جریان یافت در کتاب مستطاب اقدس که در این ظهور مقدّس کتابی از آن اعظم نیست بندای جهانگشاہ بنداء بلغت الی آفاق السماء عالمیان را بدین همایون خطاب مخاطب فرمود ( اذ اغیض بحرا لوصال و قضی کتاب العبد فی المال توجّهوا الی من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم ) وهم در معرف دیگر در این کتاب مستطاب بدین

آسمانی خطاب اهل بهاراً خصوصاً بمرجع و مآب دلالت نمود قوله  
 جلّ و علا و تقدّس اسمه فی الآخرة والا ولی : ( اذ اطارت الورقاً  
 عن ايك الثنا و قصدت المقصد الاقصی الا خفی ارجعوا مالا عرفتموه من  
 الكتاب السی الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم )  
 و بالجمله چون این دو نغمه ملکوتی و ترانه لاهوتی از ورقای بقا  
 مسموع اهل بهاشد دلهابیارمید و جانها از این بشارت کبری مطمئن  
 و مستبشر گردید افتده و قلوب اهل بها از این عنایت عظمی فردوس  
 ابهی شد و السنه و ارکان اصحاب سفینه حمرا بدین سیاس گویا  
 گشت که منت خدیو اکرم و جهان خدای افخم راکه در این ظهوراتم  
 و طلوع اعظم مرجع و مآب عباد معلوم شد و ملاذ و مرجع اهل سداد  
 واضح و هوید اگشت در غروب آفتاب جهانتاب ظلمت ضلالت استیلا  
 نیاید و در غیبت جمال احمدی رایت عمری تقدّم نجوید دیو خاتم  
 سلیمانی نر باید و شیطان جامه انسان در بر ننماید ولی چون حق جل  
 جلاله بر غرور اهل شرور خبیرو آگاه بوده و د اثره شبها ت ارباب  
 متشابها ت در علم ملک اسما و صفات اتساعی غیر متناهی داشت  
 لذا در او خرایام که طیر بقا اراده طیران بعالم بالا نمود و سلطان  
 هدی قصد ممالک اخری فرمود قبل از سکون حقیف سدره منتهی  
 و رکود نسیم جنت ابهی کتاب مستطاب عهد از قلم اعلی نازل شد  
 و بر مقصود از کلمه مبارکه فرع منشعب که در کتاب اقدس نزول یافته  
 بود تصریح فرمود و بر مرکز میثاق و ولی عهد ملک آفاق تنصیص نمود  
 باشد که باب شبها ت اصحاب متشابها ت مسد و گرد و حبال

سحرائمه ضلال مقطوع شود عهدی که حق جل جلاله در توراة و انجیل و قرآن تا سیس فرموده بود از تطرق شیطان هوی محروس ماند و میثاقی که در صحف اولی بدان تنصیص نموده بود از کید اخوان جفا و اصحاب حسد و بغضا مصون آید و لکن یا حبیبی الاریب و سیدی الادیب چنانکه بودی و ملاحظه فرمودی پس از پروا ز شاها ز اوج ربوبیت بعوالم قدس غیبت و هویت جزای اعمال ائمه ضلال را بر آن داشت که بر این عهد قویم شبهه آرند و حسد و بغضا یا جوج لجوج را بر این گماشت که در این سدّ سدید رخنه جویند که شاید اهل هدایت را تضلیل نمایند و مرکز عهد را تحویل دهند فاجتمعوا و تأمروا و جلسوا و تشاوروا و اجمعوا کید هم و توازروا و تمسکوا لوسوس و روسو الدسائس فتطایرت کتب الشبهات و انتشرت صحایف المشابهات فنبت هم احباء الله نبذ النواة و طرحوا الواحهم الناریه طرح خرق المدنسا فلما کبى جواد هم و شاه جمالهم و وسم الله على خرطومهم و اتى على جرثومهم و اذل جليلهم و اهان خليلهم بکوا و ولولوا و شکوا و عولوا و تمسکوا بالمفتریات و استعانوا بالعموم تفکات و غفلوا عما اندر رواه من آلیات و فاتهم ان الله تعالى حکم فى هذا الظهور الا عظم بخذ لان الشيطان و سقوط اهل العدوان و تأخر النفي عن الاثبات و تقدّم النور على الظلمات فلا تتقدّم الراية التيمية ولا تغلب العساكر العدويه ولا تنجح المقاصد الا مويه لان الحق يزهد الباطل و الثابت على العهد يمحو الزائل و المحق يدوس المبطل و الانسان يغلب على الوحش الهائل فنودع ذکر هذه الفقه الخبيثه بتلاوة آية

کریمه من آی الفرقان ونختم تذکیرهم بما نزل فیهم فی سور القرآن  
انی لهم الذکری وهم فی عمراتهم ساهون وغی طغیانهم لا همون  
وهذه هی الآیة التی انذروا بها وهم عنها فاعلون (الذین ینقضون  
عهد الله من بعد میثاقه ویقطعون ما امر الله به ان یوصل ویفسدون  
فی الارض اولئک هم الخاسرون) •

یا حبیبی، الا دیب سخن بطول انجامید و اختصار ینتطویل تبدیل یا  
ولکن از صد یکی مرقوم نگشت و از بسیار اندکی مسطور نیامد قلم شکست  
و انا مل سستی گرفت و لکن مطالب بسیاری ناگفته و آیات کتاب در  
بشارت بعهد حضرت رب الارباب اکثری نانوشته ماند از حقّ جلّ  
جلاله رجا چنانست که خود توفیق بخشد و قوتی عنایت فرماید تا  
در اتمام کتاب ابرار که مشتمل بر بشارات انبیاء و ائمه اطهار است  
سعی شود و بسرعت بنظر اخیار رسد آنه علی کلّ شئی قدیر •

یاسیدی و سندی آنچه از مطالعه الواح نارثیه این فقه مستفاد  
میشود اینست که بر صفت جهال ملل اخری و معرضین از مرسلین  
و انبیا خود راه سبّ و شتم مسرورد آرند و به لغو و پیاوه تسلی یا بند غافل  
که لغو شغل عدو جاهل است و سبّ و شتم سلاح عاجز خامل اگر  
چه حقّ جلّ جلاله قلم و لسان اهل بهار از سبّ و شتم اعدا مظهر  
داشته و لکن بیم آنست که عجز بشری مقاومت ننماید و عنان از کف  
برود و جزای دجال بر و جردی مرقوم آید ای کاش یکی از قبل این  
عد این ابیات شریف رضی را بر آن دجال جلال تلاوت مینمود •  
۱ • اعجب من خصامک لی و جدی رسول الله یوسع منک سبّا

ومن رجم السماء فلا عجب      يقال حثابوجه البدر ترابا  
 فكيف وانت اعمى عن مقالى      ولوعاينته لراءيت شهباً  
 فانك ان هجوت هجوت يئناً      وانى ان هجوت هجوت كلباً

باری زیاده جسارت شد واز شدت تأثر در این مقام ذکر این ابیات  
 شد و العذر عند کرام الناس مقبول زیاده چه عرض شود پیوسته  
 نصره نعیم ازوجه کریم آن سید فخیم مشرق و باهریاد در یوم ۲۳  
 شهر رجب سنه ۱۳۱۷ حقیر ابوالفضل از قاهره مصر معروض  
 داشت \*

ســــــــــــوم  
 ســــــــــــس

نامه ایست که هم در موضوع فوق مرقوم فرموده اند :

بسم ربّ الارض والسما

روحی لحضرتک الفد ارقیمة شریفه (۲۲) رجب آنحضرت که حاوی  
 حوادث عجیبه بود زیارت شد و از وقایع آن حدود حیرت لابل  
 حسرت و زجرت حاصل گشت اسئال الله تبارک و تعالی ان یحفظ  
 عاده من الزلّة والغواية و عن زیغ القلوب بعد البصارة والهدایة  
 وان یجعلنا من الذّین آووا الی کھف امره المتین واستضاءوا من  
 نبراس کتابه المبین انه هو ولی عاده المخلصین \*

یا سیدی الجلیل حوادث مد هسه این ایام موجب سکون و سکوت  
 قلم و زبان ارباب کتاب و خطابت گشته و ظهور آراء عجیبه علیت  
 اضطراب و توحش قلوب صافیة مطمئنہ شده است غدوی در آغاز  
 ایام صعود که انگشت قدرت کتاب تکوین را ورق زد و لسان عظمت

آیات فراق برارباب میثاق تلاوت فرمود چون تفرس اختلاقی در  
 اعضا<sup>۱</sup> متحده امر نمود باب مراسلت بلکه مخالطت را بقدر مقدور  
 باکل مسدود داشت و بذیل تفرد وانقطاع تمسک شده مباد انظر  
 بضعف قوای بشریه خطائی صادرشود و موجب اختلاف کلمه احباً  
 گردد و نتیجه اش در دفتر خلود مغلّد و مؤید بماند .

یاسیدی الجلیل حق جلّ جلاله فرموده است گذشته آینه آینه  
 است نقشه اعمال سابقین در دست است و خارطه اختلافات ام  
 ماضیه در نظر چگونه دلی باشد از سنگ سخت تر و بصری از بصارت  
 خالی که برمفاسد اختلافات ام آگاه باشد و از موجبات اختلاف  
 اجتناب ننماید ( ولا تكونوا من المشركين من الذين فرقوا دينهم وكانوا  
 شيعاً كلّ حزب بما لدیهم فرحون ) و اعجب از همه اینست که حق  
 جلّ جلاله در کتاب مستطاب عهد که آخرین کتابی است که بقلم  
 اعلی مرقوم فرموده و جمیع مناهج فلاح و نجاح را در آن مبین و  
 معلوم داشت بیان را در نهی از اختلاف مؤکّد فرمود و در دو موقع  
 عباد را از اختلاف آراء و تشتّت اهواء منع نمود باشد که قلوب  
 قاسیه انتباه یابد و از سیل بوار و دامار کناره گیرد فلیحذر الّذین  
 یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة اویصبهم عذاب الیم + یاسیدی  
 الجلیل تقریباً از سه هزار و پانصد سال پیش که میتوان از تاریخ چیزی  
 مستفاد داشت در هر قرن حق جلّ جلاله بندای جهانگیر عالمیان  
 را اعلام فرمود که ( یوم الله ) فرارسد و آفتاب حقیقت طلوع فرماید و  
 در او هام طی شود و ظلمت اختلاف از عالم زدوده گردد جهان برد

واحد و کلمه واحده استقراریابد و انوار علوم و تقدّمات فنون عالم را منور و متمدّن گرداند احقاد مکتونه در صدور احزاب بمحبت و وداد تبدیل شود جنگ وجدال از عالم برافتد بلکه آلات حرب به ادوات کسب مبدل گردد دور ارباب ظلم منقضی شود و زمام امور در کف اهل عدل و احسان آید و خلاصه القول جهان آرایش نو گیرد و گیتی از نور ربّ منور شود و عالم جنت ابهت گردد و نسیم حیات ابدیه بر عالم بوزد و عظام رمیمه نشأه بدیعه پذیرد و معنی ( و ترى الارض غیر الارض ) ظاهر شود و تفسیر ( واللامر یومئذ للّه ) باهر آید " یارب جهات امکان لبریز خرمی باد زین نفخه مقدس زین نشأه معظم " و اگر چه بشواهد کثیره توان دریافت که در این لیل مدلهم مجهول الابداء پیوسته مردان خدا طالب هدی را به بشارت مذکوره خوشدل و امیدوار میداشتند و عقل منور نیز تصدیق فرماید که اگر عالم رتبه بلوغ نیابد کتاب تکوین دفتر ابتر باشد و شجره خلقت شاخ بی بر و اتفاق ملل بر انتشار حشر عظمی و قیامت کبری در این مسئله شاهدی امین است و پرهانی متین لکن بر حسب شهادت کتب موجوده نخست کسی که صفحات الواح را به این بشارت مزین فرمود سید عظیم حضرت کلیم بود و پس از وی هریک از انبیاء بنی اسرائیل قرناً بعد قرن قوم را بدین بشارت یاد آوری فرمودند تا آنکه بارقه روح القدس از اراضی مقدسه بدرخشید و ترانه بدیع انجیل بقرب ورود این یوم جلیل بلند آوازه شد و کلمه مقدسه ( تو بافقد اقتراب ملکوت اللّه ) از لسان مبارک آن دو شهید کوی دوست یحیی و عیسی مسموع \*



جهانیان گشت و ارض معارف بر این محور ششصد و بیست و دو سال گردش نمود تا آنکه سپیدی صباح از جانب بطحابد مید و علامت انقضاء لیل الیل ظهور یافت و اعظم اشراف یوم جزا خاتم انبیاء علیه آلاف التحية والثناء قیام فرمود و ندای (اتى امر الله فلا تستعجلوه) ارتفاع یافت و صیحه اقتراب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون (مسموع ملل گشت و قلوب طلب هدایت ببشارت قرب ورود یوم موعود و ظهور طلعت محمود امید وار گردید و صفحات کتب از بشارات و علامات مملو گشت و عالم بر این امید یک هزار و بیست و شصت سال نمی گردید تا آنکه آن نجم درّی الهی از افق فارس متلاّماً شد و روشنی صبح صادق آشکار گشت و ندای جانفزای (بشری بشری صبح الهدی تنفس) آفاق را پر کرد و محکم تحدید صریح آن حضرت بریک واحد قلوب ارباب در ایت بقرب طلوع آفتاب حقیقت اطمینان یافت در این حال با حبیبی و سیدی چنانکه بودی و دیدی و دانی (یوم الله) و (یوم الملكوت) فرار سید و حق جلّ جلاله پرده از وجه بيمثال برگرفت و انوار وجه منیرش آفاق را روشن و منور فرمود و زلال حقایق از قلم مبارکش جریان یافت و مائده سماویه که جمیع ملل بر آن جمع توانند شد بگسترده و سراپرده توحید و یگانگی حقیقی را مرتفع فرمود و شریعت مقدّسه که اصلاح عالم و رفع اختلافات امم جزیدان معقول و متصور نیست تشریح نمود و در انجام کتاب مستطاب عهد را که جامع جمیع شرائط نجاح و فلاح است مرقوم داشت و جمیع را بحبّ افغان سدره مبارکه و افغان شجره طیّبه و حفظ مقام ملوک

وامرا و احترام ارباب فصل و علما امر فرمود و از سب و شتم و جنگ و جدال و تفرق و اختلاف نهی نمود و زمام امر را بکف کفایت حضرت غصه الا عظمو فرعه الا قدس الا قوم مولی الوری و النور الساطع من افق الحلی نور الله بحبه و ولائهم قلوب اولی النهی بسپرد و کل را باطاعت و توجه بوجه منیرش مأمور داشت و ذفتر لقا را فرو بیچید و بافق اعلی صعود فرمود و تمت کلمه ربك صدقاً و عدلاً لا مبدل لکلماته و هو السميع العليم .

فكان بعدك انباؤه وهنيسة لو كنت شاهد هالم تكثر الخطبا  
 یاسیدی الجلیل از این مقدّمه توان دریافت که امری بدین عظمت که معنی نبوت اخبار از اوست و مقصود از شرائع تقرب خلق بد و جمیع انبیا و رسل مبشّران و نقشه تشریح و انتشار و رصد و روظهور آثار او از لایقی علم الله مؤسس و مقدّر بوده است و تخطی از دائره چنین امری در قوه اکابر نیست تا چه رسد با صاغر و البته مؤید است بوجودات راسخه و منصور است بقوت قویه و ابد اّ هوا مضلّه موجب و هن آن نتواند شد و اختلاف آراء سبب اختلال آن نتواند گشت و اینست مقصود از کلمه مبارکه ( یا اعصانی در وجود قوت عظیمه و قدرت کامله مکنون و مستور با و وجهت اتّحاد او ناظر باشید نه باختلافات ظاهره از او) یا سیدی الجلیل چون دواعی اختلاف آراء در آغاز امر خطیری مقرر است خاصه اگر حسب ریاست موجب استهوا اصحاب جهل مرکب شود و قساوت قلب و مروق از سبیل مستقیم ورع بدان منضم گردد دل ذاقّ جلّ جلاله ظلم اعدا

ومظلومیّت و عدم سلطه \* احبّا و فقد ان ثروت و تحمیم فقر و مسکنت  
 راکه اعظم اسباب اضمحلال دواعی نفسانیه است برای دفع  
 طواری اختلاف و اخماد ناراعتساف حاجزی متین و سدی رصین  
 مقرر داشت ملاحظه فرما که آن نفسی که بغیر از ان اللّٰه میگوید من  
 موسی هستم اگر زوابع هائله قهاریت اعدا نبودی و ثروت و مکننت  
 طائفه بدان منضم گشتی چه میگفت و چه میگردد \*

بلی یا حبیبی بروزد داعی عجیبه و ظهور حوادث غریبه در یوم اللّٰه  
 در کتب سماویّه منصوص است و لکن زوال و اضمحلال آن نیز در همان  
 کتب مسطور است و مذکور دل خوش دار و بحبل صبر متمسک باش  
 که امواج هائله این بحر آشفته بیک لطمه هزاران از این نفوس  
 خیالیّه و تصورات وهمیّه را محور زایل نماید حقّ جلّ جلاله شارع  
 این امر اعزّا علی است و او عزا سمه مراقب و ناظر از منظر ابهی زود باشد  
 که افکار و اوهام باطله زائل شود و کلمه حق ثابت و استوار آید و  
 معنی او خشعت الا صوات للرحمن فلا تسمع الا همسا (ظاهرو  
 هویدا گردد افزون چه نگارم پیوسته نضرة نعیم ازوجه کریمت  
 لا مع باد در یوم ۱۴ شهر شعبان سنه \* ۱۳۱۴ در قاهره مصر  
 اقل عباد ابوالفضل معروض داشت \*

چهارم

رساله ایست که در شرح حدیث ( العلم سبعة وعشرون حرفاً )  
در جواب آقا سید اسد الله گندم پاک کن مرقوم فرموده .

بسم الله ذی العز والجلال

پس از ادای حمد و ثنا در ساحت کبریا و عرض شکر و سپاس در محضر  
اقدس سلطان ملکوت اسماء العتلی بطراز العبودیة فی عالم  
الانشاء لله رب الارض والسما خد مت زائر آستان مبارک جناب  
آقا سید اسد الله ایده الله تعالی علی ما فیہ عزه و کرامته و وقفه  
علی ما به ارتفائه و سعادتہ عرض میشود که در خصوص حدیث شریف  
حضرت صادق علیه السلام که در کتاب مستطاب ایقان عزّـزول  
یافته است و عین حدیث اینست العلم سبعة وعشرون حرفاً فجمع  
ما جاءت به الرسل حرفان ولم يعرف الناس حتی الیوم غیر الحرفین  
فاذا قام قائمنا خرج الخمسة والعشیرین حرفاً یعنی علم بیست و  
هفت حرف است پس جمیع آنچه پیغمبران بآن آمده اند ( یعنی  
اظهار فرموده اند ) دو حرف است و مردم ندانسته اند تا امروز  
غیر این دو حرف را پس چون قائم ما قیام فرماید بیست و پنج حرف  
دیگر را ظاهر نماید و بیرون آورد این خلاصه ترجمه کلام امام  
علیه السلام است و فرمودید که جناب نایب رضا قلیخان ایده الله  
تعالی علی خدمة امره فی ظلّ لواء عهدہ خواهش داشتند که  
آنجناب از محضر اقدس حضرت مولی الوری ارواح المقربین له الفدا

تفسیر حدیث شریف راجع نماید ولی چون شما اشغال شاغله و اعمال  
 محیطه حضرت مولی العالمین را برامی العین ملاحظه نموده اید  
 تجاسر بعرض ننموده و از این عهد ضعیف تفسیر حدیث شریف را  
 خواہش فرموده اید اگرچه این عهد را نیز امراض عدیده علاوہ از  
 حاضر نبودن کتب لازمه حدیثیہ مانع است کہ از عهدہ شرح  
 و تفسیر حدیث مبارک کما یدہی برآید معذک امر آنجناب را اطاعت  
 مینماید و تفسیر حدیث را علی سبیل الاختصار معروض میدارد و بالجملة  
 مقصود امام علیہ السلام از این عبارت بیان اعظمت یوم اخیر است  
 از آیام ظهورات ماضیه من جمیع الجهات و چون اعظم اسباب ترقی  
 امم علوم و معارف است آنحضرت وسعت دائره علم را میزان اثبات  
 اعظمت یوم ظهور قائم موعود مقرر فرمود و باین بیان لطیف اهل  
 فؤاد را مستبشر نمود کہ انوار شمس حقیقت در آن روز فیروز بیست و پنج  
 درجه از ایام گذشته بیشتر افاضه میشود و اطار رحمت از سما  
 عنایت از زمان پیغمبران سابق افزونتر نازل گردد چنانکہ اگر اهل  
 بینش و بصارت در آثار این ظهور اعظم و آثار ظهورات ماضیه  
 منصفانه نظر نمایند براعظمت ظهور مبارک و صدق حدیث شریف  
 شہادت دهند و بشکر و سپاس الہی در ورود یوم موعود قیام کنند  
 و این معنی در احادیث کثیره ازائمہ ہدی علیہم اطیب التّحیة  
 و الثنا وارد شدہ است و لکن هجوم امراض مزمنہ متعددہ و لزوم  
 اطاعت امر اقدس در اتمام رد اعتراضات نفوس غافلہ اکنون مانع  
 از بسط کلام است در این مقام اگر عنایات محیطہ بدیعہ حضرت

مولی الوری عد البها و بهاء من فی ملکوت الانشاء مساعده فرماید .  
 این سخن را ترجمه پهناوری گفته آید در مقام دیگر  
 و از جمله احادیث داله برایین معنی حدیث دیگر است که نیز در کتاب  
 ایقان نقلاً عن کتاب العوالم تالیف الشیخ عد الله بن نور الله  
 البحرینی عز نزول یافته است که امام علیه السلام فرمود لکل علم  
 سبعون وجهاً لیس بین الناس الا واحد و اذا قام القائم یبیت  
 باقی الوجوه بین الناس یعنی هر علمی را هفتاد وجه است و بین  
 ناس نیست جز یک وجه آن و چون قائم قیام فرماید باقی وجوه آنرا  
 در میان مردم نشر دهد و بگسترده و هم از جمله احادیث داله بر  
 این معنی این حدیث شریف است که در باب سیر و احوال حضرت  
 موعود از مجلد غیبت بحار الانوار وارد شد است که حرمان از حضرت  
 ابی جعفر علیه السلام روایت نموده است که آن حضرت فرمود کانی  
 بد ینکم هذا الایزال مولیاً یفحص بدمه ثم لا یرده علیکم الا رجل منا  
 اهل البیت فیعطیکم فی السئه عطاءین و یرزکم فی الشهر رزقین  
 و توهمون الحکمة فی زمانه حتی ان المرثه لتقض فی بیتها بکتساب  
 الله و سئة رسول الله .

اگرچه در هر شرط این حدیث شریف بحری از علم مکنون است که  
 کشفش مرهون بوقت و فرصت است ولی خلاصه ترجمه آن اینست  
 که میفرماید کانه می بینم که این دین شما پیوسته پشت میدهد و در  
 خون خود دست و پیا میزند پس از آن بر نمیگردد بسوی شما آنرا  
 مگر مردی از اهل البیت که هر سالی دو بار شما عطا میدهد و در هر

ماهی د و مرتبه رزق بشما عطا میفرماید و در زمان ظهور او حکمت و دانش بر شما نازل میشود چندانکه زن در خانه \* خود بکتاب خداوند و روش و سنت فرستاده او حکم مینماید و ما \* خذ جمیع این احادیث صحیحه و اخبار وارده در وسعت دایره علوم و معارف آیه مبارکه \* و اشرفت الارض بنور ربهاست که در سوره مبارکه زمر عزّزول یافته است و صریح است در اینکه در یوم منتهی که معبر است بایام الله ( روی زمین از نور حضرت رب العالمین روشن و مشرق گردد ) و این نکته براهل نظر معلوم است که مقصود خداوند تبارک و تعالی روشنی روی زمین بضمیمه \* و نور آفتاب ظاهر نیست چه از بد و خلقت هر بیست و چهار ساعت روی ارض با نور آفتاب ظاهر مشرق و منور شود اختصاص بیوم موعود ندارد بل مقصود نور مشرق ساطع از شمس حقیقت یعنی مظهر امر حضرت رب العزّه است و آن نور علم و ضیاء \* معرفت و سطوع پر توعدال و امنیّت و لمعان غنّون و شئون مدنیّت و انسانیّت حقیقیّه غیر مشوبه بظلمت جهالت و دناّت است که جز از سما \* الومیّت نازل نشود و جز از مظهر امر الله ساطع نگردد و غیر این اشعه \* مبارکه عالم را از ظلمات همجیّت و مصائب قتل و غارت و زائل توحش و شرارت برهاند \*

ملاحظه فرمائید اکنون تقریباً از یوم ظهور نقطه \* اولی الی یوم اشراق آفتاب جمال اقدس ابهی الی یوم مبارک تجلی شمس عهد و اشراق میثاق سنی اسنی هفتاد سال است که قلم الهی متحرک است و امطار تعلیمات ربانیّه هائل و منهمر و این واضح است که این

آثار مبارکه امطار سماویّه است که موجب نضرت و طراوت عالم انسانی گردد و موجد سرسبزی زهور و ریاحین فضائل و مناقب آدمیت شود بطون مخزونه آیات کتب مقدّسه از آن ظاهر آید و صدق ظواهر آیات فرقانی که جهل اهل عمائم موجب شکوک عامّه گشته بود ظاهر و هوید گردد و آداب حسنه تا سپس یابد و قوانین عادلانه مؤسّس شود عقاید باطله موهومه مختصره زوال گیرد و بجای آن عقاید صحیحه منطبقه علی العقل الصّحیح والذّوق السّلیم ثبوت و رسوخ یابد و خلاصه القول جهان از مشرق تا مغرب طراز جدید جوید و علوم و معارف تمام کره ارض را احاطه نماید روان بیدل شاد باد که فرمود \*

یارب جهات امکان لبریز خرمی باد

زین نشأه مقدس زین نفخه مفخم

و اگر اهل نظر در آثار نازله از قلم قدم در این هفتاد سال تدبیر فرما <sup>بند</sup> که مانند اوراق شکوفه و زهار در فصل بهار از صوب نسیم اسحار در کافه اقطار منشور و از حدّ قیاس و موازنه با آثار سایر انبیا علیهم السّلام غیر مهسور است بل فقط در خطب و الواح و اجوبه و محاضرات حضرت مولی العالمین در این مسافرت با قطار و اسعه اروپا و امریکا که در جماع و محافل و کنائس و مدارس بخواش و رجای اکابر فلاسفه و حکما و قسوس و زعمای قلم و لسان اقدس سمت نزول و ظهور یافت تدبیر کنند و با آثار سلف قیاس نمایند نه فرق فیما بین د و حرف و بیست و پنج حرف ظاهر شود و یا قیاس واحد و سبعین واضح



گرد دبل فرق فیما بین نقاط رذاذ حقیف نازل وهطول امطار وابل  
 جلوه نماید ویاتفاوت فیما بین تراوش سرچشمه کوچک وتموج وهیجان  
 بحر متلاطم زخارد رانظار و ابصار تجلی فرماید چنانکه با اینکه این  
 سفر مبارک تقریباً دو سال زیاده امتداد نیافت مجلدات عدیده  
 از بیانات مبارکه بالسنه<sup>۴</sup> فارسیه و عربیه وانگلیسیه و فرانسوئیه  
 منتشر و مطبوع گشته است و در جمیع ممالک شایع و ذایع شده است  
 و این بیانات قدسیه نه بتفکر و رویه و یا بفرصت و تعقق ظاهر میشود  
 حاشا و کلا بل فی کل الاحوال برسبیل بداهت و ارتجال و فوریت  
 و قدرت و استقلال نازل میگشت زیرا زائرین و وافدین مجال و وقت  
 فراغت و استراحت و تفکر و تعقق در مسائل برای وجود اقدس باقی  
 نمیگذاشتند و در هر حین چه از ایران و هند و یاسایر بلاد فرنگستان  
 و امریکانفوس محترمه<sup>۵</sup> عدیده از ممالک بعیده وارد میشدند و رجای  
 مشرف شدن مینمودند و حلم و رأفت مطلع امر الله هم البته مانع  
 بود که آنها را محروم فرماید و به تعلل و تساهل بگذراند این بود  
 که نه صبح و نه ظهر و نه عصر و نه شب مجال راحت برای وجود  
 علیل نحیف آن مظهر رأفت و رحمت باقی مینماد تا وقت تفکر بیابند  
 و فرصت تعقق و تدبیر جویند و هر یک از بزرگان هم که مشرف میشدند  
 و یاد رجای طالب نطق و خطابه میگشتند از مسائل غامضه لا هوتیه  
 و یا معضلات مطالب دینی و یا دقایق کیفیت رفع مصائب هیئت  
 جامعه<sup>۶</sup> انسانیه سئوال مینمودند و جواب می شنیدند و غالب آنها  
 سرشار و مستبشر رجعت مینمودند و اقل قلیلی که عاده<sup>۷</sup> مذ — ن

نمیشد ند ساکت و مقهور و غیر قادر بر ردّ و ایراد مشهود میگشتند و اکثری که مذ عن و مستبشر مراجعت مینمودند شرح مشهودات خود را در مجلات علمیه و با جرائد مهمّه بارسم و شمایل و تاریخ ایام حیات اقدس مطبوع و منتشر میداشتند و معنی آیهٔ یوم نبعث فی کلّ امّة شهیداً علیهم من انفسهم را که در سورهٔ مبارکهٔ نحل نازل شده است واضح و آشکار مینمودند ذلک فضل اللّٰه یؤتیه من یشاء واللّٰه واسع علیم . این آثار ظاهرهٔ مکشوفهٔ ظهور اعظم ابهی است نه عرض شد و اثباتش برای هر کس سهل و آسان است اما آثار باطنیه این ظهور اعظم ابهی که در عوالم مادیّه ظاهر شده تفاوت آن نیز با آثار باطنیهٔ ظهورات ماضیه کالشمس فی وسط السماء واضح و هوید است زیرا آثار ظاهره از طلوع شمس هدی مانند اثرات بارزه از شمس سماهٔ دو قسم است قسمتی آنست که عموم ناس آنرا ادراک می نمایند و قسم دیگر آنست که جز نفوس بالغه از ادراک آن عاجزند مثلاً انوار فائضه از شمس سما را هر بصری می بیند و لکن تا اثیرات خفیهٔ آنرا در بسط و نشر ذرات حبّه در بطون موالید ثلثه و غیرها جز نفوس عالمهٔ نبیهه ادراک ننماید کذلک آثار بیسیانیهٔ مظاهرا مرآله راهمه کس می بیند و لکن از ادراک تا اثیر ظهورشان در عالم کون و تعبیرات حاصله در عوالم مادیّه و نشر معارف راجعه بآن عاجزند و از زوایت آن قاصرو این از جمله مسلمیات فلاسفه است که ظهورات حضرت کلیم و مسیح و حضرت خاتم الانبیاء علیهم التّحیة والتّنازه موجب تغییرات کلیهٔ ممالک بل کره ارض گردید و ظهورشان عالم را صورت

جدیده بخشید و علوم مادیه را از یاد و وسعت حاصل گردید و چون  
 براین مقدمه دقیقه که ناچار با اختصار عرض شد اطلاع حاصل فرمود  
 معروض میدارم که آغاز تا سیس بشریت الی ورود یوم الله والظهور  
 الاظم لزال معارف و علوم مادیه که راجع بحمار عالم جسمانی است  
 از قبیل علوم فلسفیه و ریاضیه و ادبیه و غیرها و فروع آن از صنایع و فنون  
 و مهن در قوم مخصوص و مملکت مخصوصه محصور بود و سایرین از آن  
 بی بهره بودند و در حالات جهل و استعباد زندگی مینمودند مثلاً  
 وقتی مالک هند که مطلع دیانت برهمنیه است مشرق انوار علوم  
 و فضائل و مرکز انتشار فنون و صنایع بود و السنه اروپیه از لسان  
 سنسکریت که یکی از شعب لسان آری است تولد نمود و مدیّت از آن  
 قوم برومانیان سرایت فرمود و سایر قطعات عالم از قطعات اروپا و  
 آسیا و افریقا و غیرها گمنام و ساقط المقام بودند و در حالت جهالت  
 و همجیت زندگی مینمودند و زمانی مالک وادنیل مرکز جلیل علوم  
 و معارف بود و شکر فنون و صنایع مصدر ل از اهل عالم میبود و ندای  
 عولت فراعنه ارکان سایر ممالک را مرتعش مینمود و هنگامی که شور  
 ایران در شهنشاهی دولت عظیمه کیهان در فنون علوم و معارف  
 نوربخش جهان بود و ابراهیم زردشت از این کشور سامی قیام فرمود  
 و سایر ممالک عالم در ظلّ عهودیّت این دولت زندگانی مینمودند و  
 باتّباع آنان افتخار میکردند و هکذا اوقتی امت آشور و اوقتی امت کلدان  
 نامور بودند و اهل بابل و نینوا فاضله علم و فن بحال مینمودند تا  
 اینکه نوبت به یونان رسید و علوم و فنون فلاسفه آن ملک و فتوحات

اسکندر کبیر ممالک عظیمه بالغ گردید و از بزرگواری یونان دیری نگذشت که نفحات وحی از ملک حجاز ساطع شده و مملکت عربیه و دیانت اسلامیه تا مسیس یافت و اشعه علوم و معارف بسعی خلفای شام و عراق و مصر و اندلس نصف کره ارض را منور نمود و فتوحات عرب ممالک و دول عظیمه را خاضع و مطیع ساخت از دولت اسلام بیست قرون چند پیش نگذشت که اشعه علوم و فنون از فرنگستان ساطع و آفتاب علم و مدنیّت از مغرب طالع و از سایر ممالک بالکل متسواری و غارب گشت رایت قدرت و شوکت دول غربیه ارتفاع یافت و آیت مدنیّت مادیه با هرواقعا هر شد و جاهل و استعباد در سایر بلاد شیوع و عمومیت پذیرفت هکذا جرت الامور فیما مضی من الدهور \*

و بالجمله این حال الحصار علوم بود و احقاب ماضیه و دهور غایره که در غایت اختصار عرض شد اما در این قرن ابو راکم و میعاد اقدس اعظم که قرن طلوع آفتاب هدی و یوم ظهور جمال اقدس ابهی عزاسمه الا علی است ملاحظه فرما که چگونه نشر علوم عمومیّت یافته و رایات تعمیم فنون بر کافه ممالک خافق گشته است بنوعیکه نه فقط امم قدیمه از قبیل اهل هند و چین و ترک و تاتار و از غرب یونان و صرب و بلغار و امثالها با هتزاز آمده و در نشر و تعمیم معارف بید قوم خود سعی گشته اند بل ممالک همجیه و امم وحشیّه از قبیل عید سودان و بربرستان و مجاهل آفریک و امریک و امثالها همه بهوش آمده و در فتح مدارس و تاسیس مجالس و نشر فضائل و بیست معارف قیام و اقدام نموده اند بنوعی که خالی از مبالغه میتوان گفت

که جمیع ساکنین کرهٔ ارض با وجود اختلافات من جمیع الجهات در لزوم نشر علوم متفق الرامی و متحد الکلمه گشته اند و این از اعظم براهین طلوع شمس حقیقت است و اقم دلائل ورود ایام اللّه و قیام ساعت و این نکته در نبوات و بشارات کتب سماویه عتیقه نیز وارد و نازل گشته است مثلاً ملاحظه فرما در اصحاح دوازدهم سفر دانیال نبی ۴ که مؤرخاً همیشه در یوم المنتهی و قیام جمال اقدس ابهنی و خلاصی آل اسرائیل و ذریهٔ حضرت خلیل از ذلت کبری و مصائب عظمی است بر حسب ترجمه عربیه مشکواه مطبوعه در دارالعلوم اکسفر در سنه ۱۸۹۰ میلادی پس از بشارت بقیام مظهر امر اللّه در عدد چهارم آن میفرماید و اما انت یاد انیال فاخف الکلام و اxtم السفر الی وقت النهایه کثیرون یتصفّحونه و المعرفه تزاد و در عدد دهم آن میفرماید کثیرون یتطهرون و یبیبضون و یمحّضون اما الا شرار فی فعلون شراً و لا یفهم احد الا شرار لکن الفاهمون یفهمون یعنی آما توای دانیال کلام را پنهان کن و کتاب را تا ورود یوم منتهی مهر کن و مختوم فرما و وقتی که بسیاری از آن جستجو نمایند و تصفّح کنند و معرفت و دانش بسیار گردد بسیاری پاک و روی سفید و خالص خواهند شد اما شرار بود کلران بشرارت اشتغال جویند و لذا از فهم و ادراک آن محروم گردند و لکن اهل فهم و دانش بفهمیدن و ادراک آن فائز شوند انتهی و از این قبیل عبارات در صحف انبیاء علیهم السلام بسیار است و لکن نظر بلزوم

اشتغال بما هو واجب واهمّ وهو اطاعة امر حضرت مولى العالم  
 از استيفای کلام در این مقام معذرت میطلبم و رجای سماح مینمایم  
 و خلاصه القول اینست بعضی معنای حدیث شریف در تمثیل  
 بهجارت بهیست و هفت حرف که این عهد جسارت بعرض نمود و انطباق  
 آنرا بر مجاری امور در این ظهور معلوم داشت ولی یا حبیبی العزیز  
 جای حیرت است که با اینکه ارادة الله و قضائه مطلع سه نبیر  
 مشرق بازغ ساطع التورکه و رود ایام الله بآن منصوص و در صحف  
 سماویّه مقرر و مستطور است افق منیر ایران واقع شد و زلال علوم و  
 معارف سماویّه که مورد حیات حقیقیّه و مصدر قوت و قدرت الهیّه  
 است از آن ارض مینونشان جریان یافت هنوز اکثری اها لى آن  
 مملکت در ظلمت بعد واقف و قائمند و در مفازه\* وهم و غفلت سرگردان  
 و عطشان و هائم بآنکه خاتم انبیا علیه وآله اطیب التحيّة و الثنادر  
 مواضع عدیده اهل اسلام را خاطر نشان فرموده اند که مطلع  
 انوار علم و دین و ایمان در آخر الزمان کشور ایران خواهد بود و آفتاب  
 امر جدید و زندگی جاوید از این افق منیر طلوع خواهد فرمود و این  
 نکته در احادیث صحیحه که در تفسیر آیات کریمه قرآن مجید در  
 کتب معتبره اهل تشیع و اهل تسنن دارد شده منصوص و مصرح  
 است و من بذکر اصل احادیث مبارکه من دون ترجمه این مقاله  
 را بانجام میبرم و از تطویل و تفصیل معذرت میطلبم\*  
 اما احادیث ائمه اهل البيت عليهم السلام در تفسیر صافى از  
 مجمع البیان طبرسى قدس سره روایت میفرماید :

لما نزلت في سورة النساء وان يشأيد هبكم ويأتي بأخرين ضرب النبي  
 يده على ظهر سلمان وقال هم قوم هذا واين حديث راي اقولت در  
 ترجمه لفظ فارس در كتاب جغرافى خود معجم البلدان نيز روايت  
 نموده است يعلى سنى وشيعى هر دو در روايت اين حديث اتفاق  
 نموده اند و حديث مشهور كه در صحيح بخارى مأثور است كمتركسى  
 است از اهل علم كه آنرا شنیده باشد حيث قال الرسول عليه  
 السلام لو كان العلم فى الثريا لتناولته ايدى رجال من فارس و در  
 كتاب مصابيح السنه كه جامع احاديث صحاح سته است و در باب  
 جامع المناقب بسند صحيح وارد است ان رسول الله صلى الله عليه  
 وآله تلى هذه الآية من سورة محمد ان تتولوا يستبدل قوماً غيركم  
 ثم لا يكونوا امثالكم وقالوا يا رسول الله من هؤلاء السذنين ان  
 تولينا استبدلوا بنا ثم لا يكونوا امثالنا ف ضرب على فخذ سلمان الفارسى  
 ثم قال هذا وقومه ولو كان الذين عند الثريا لتناوله رجال من الفرس  
 وقال صاحب مصابيح السنه فى هذا الباب ايضاً مسنداً الى راوى الخبر  
 انه قال كنا جلوساً عند النبي صلى الله عليه وسلم اذ نزلت سورة  
 الجمعة فلما نزلت هذه الآية وآخريين منهم لما يلحقوا بهم قالوا  
 من هؤلاء يا رسول الله فوضع النبي يده على سلمان ثم قال  
 لو كان الايمان بالثريا لتناوله رجال من هؤلاء انتهى  
 در اين مقام كلام رابانجام ميبريم و بيد ارشدن ايرانيان را از اين  
 كابوس ثقيلى از پيشگاه حضرت ربّ جليل مسئلت مينمائيم • در يوم  
 ١٩ شهر رمضان المبارك سنه ١٣٣١ هجرية در ضواحي مدينه \*

اسکندریه ابوالفضل قلمی نمود •

پہلجہ

—————  
—————

رسالہ ایست کہ در نیویورک امریکا در شرح شجرہ جمال مبارک ثانیاً  
نگارش یافته است •

بسم اللہ ذی العظمتہ والا جلال

روحی لمحبتک الفدا شرحی کہ خصوص مشرف شدن فارسیان بدین  
بہائی آئین واستدغای برادر مہربان خسرویمان در بیان نیاکان  
جمال رحمن مرقوم نموده بودید حبیبی الافخم این فانی در آیامی  
کہ مقیم طهران بود بین بعضی از دوستان در تفسیر شعرا بی  
عد اللہمغابہ گفتگوئی واقع شد و آن شعرا اینست

یا طالباً من بیت ہاشمی و جاحداً من بیت کسروی

قد غاب فی نسبہ اعجمی فی الفارسی الحسب الرضی

و این سلمغانی در سنہ ۳۲۲ ہجری در بغداد با مرابن مقلہ کہ  
از مشاہیر وزرای بنی عباس بود کشته شد خلاصہ بعضی شعر مذکور  
را بشارت ظہور نقطہ اولی جل ذکرہ الاعلیٰ دانستند زیرا لفظ  
فارسی را کہ در شعر واقع است مساوق لفظ شیرازی گرفتند و بعضی  
دیگر آنرا بشارت ظہور جمال اقدس ابہی جلت عظمتہ دانستند  
چہ کہ سلمغانی منکر شدہ کہ ظہور حضرت موعود از بنی ہاشم باشد  
و بصراحت خبر داده کہ آن نور ابہی و طلعت نورا از بیت کسری  
طالع شود پس ثابت است کہ مقصود بشارت ظہور جمال قدم است



نه حضرت باب اعظم وچندی قبل از این فقره نیز عبارات کتاب  
 دساتیر بنظر این فقیر رسیده بود که فرموده که اگر ماند از مهیمن  
 چرخ یکدم برانگیزم از کسان تو کس را آب و آئین را با و رسانم و پیغمبری  
 و پیشوائی از کسان تو برنگیرم و در سائر بشارت و آیه در کتب پارسیان  
 نیز فانی ملاحظه نمود که بصراحت وارد شده که این موهبت پس  
 از گذشتن هزار و بیست سال و اندی از ظهور دین اسلام ظاهر  
 شود یعنی قبل از آنکه تاریخ ظهور اسلام بیک هزار و سیصد سال  
 برسد آن نیرتابناک از آن مطلع پاک طالع گردد خلاصه باین  
 ملاحظات فانی اذعان نمود که سلسله نسب عائله نوریه بسلاطین  
 فرس اولی منتهی شود و بنا علی هذا مقصود سلمفانی در شعر مذکور  
 بشارت ظهور جمال اقدس ابهی باشد نه ظهور نقطه اولی ولی چون  
 وثوق بدین تصویر و شهادت تاریخ معقول نبود ناچار در  
 تحقیق این مسئله بتاریخ طبرستان رجوع نمود زیرا با اعتقاد مورخین  
 پس از غلبه مسلمین بر فرس و انقراض دولت ساسانیه بعضی از امیران  
 زادگان فرس بر بلاد مازندران استیلا یافتند و چند سلسله ملوک  
 از سلاله این طبقه مدتهای مدیده در آن بلاد سلطنت کردند  
 از قبیل بادوستانیان که پس از خروج یزدجرد شهریاری از عاصمه  
 ملك بشرحی که در حبیب السیر مذکور است بر مازنداران مستولی  
 شدند و آن ملك را از تسلط عرب محفوظ داشتند و مقر حکمرانی با  
 دوستانیان مدینه آمد و مدینه بار فروش و سایر بلاد مرکزیه طبرستان  
 بود و نسلاً بعد نسل امارت آن بلاد باین سلسله تعلق داشت و

از جمله ملوک طبرستان آل زیار است که اول ایشان مرد اویچ بن زیار بود ————— برتبه<sup>۱</sup> امارت رسید و باندک زمانی در سلطنت بلاد طبرستان استقلال یافت و تقریباً یکصد و شصت سال در بیت آل زیار پائید و مقر حکومت این سلسله مدینه گرگان یعنی جرجان بود و نسب ایشان بآل ساسان میرسید و اشهرایشان عنصر المعالی کاوس بن وشمگیر مرد اویچ بن زیار دلمی است که الی زمانهاذ اکتاب قابوس نامه اش که بحبارتی بس فصیح و متقن در نصیحت فرزندش گیلان شاه تألیف فرموده است مشهور جمیع آفاق است و مقبول از واق رائقه<sup>۲</sup> علمای علم اخلاق و از جمله ملوک طبرستان سپهبدان مازندرانند و این سلسله را مورخین ملوک حقیقی مازندران دانند و نژاد ایشان را بانوشیروان عادل رسانند و محل اقامت و تختگاه امارت این سلسله غالباً محال نور و کجور بود و هر امیری از امرا<sup>۳</sup> این طبقه با احتیاد و اولاد در قلاع این بلاد اقامت مینموده است و اهالی طبرستان چه از صنف رعیت و یا ارباب ملک و امارت بردیانت زرد شتیبه باقی بودند تا آنکه در قرن ثالث هجری داعی کبیر حسن بن زید علوی بر بلاد طبرستان استیلا یافت و نجم دولت علویّه زیدیه از بلاد شرقیه طالع شد در این وقت اهالی طبرستان از صغیر و کبیر و غنی و فقیر و نوجبار و اکراه بتائید ایمن امیر کبیر شرف اسلام مشرف شدند و بحب<sup>۴</sup> ائمه<sup>۵</sup> هدی در مذهب زیدیه معروف و مشهور گشتند و امارت در این سلسله متوارث بود تا طلوع نجم دولت صنویّه که امارت طبرستان با میر شهیر آقارستم

روزافزون تعلق داشت و او از قبول ریاست شاه اسمعیل نکول نمود و باین جهت رشتهٔ امارت این سلسله انقراض یافت و جمیع این امرابح ائمهٔ هدی و رعایت و ترویج علم و علما معروف بودند و کبار علما با اسم سلاطین گرگان و طبرستان کتب نفیسه تالیف نموده و اکابر فصحاء و شعرا قصاید غزاد مردمح سپهبدان مازنداران نظم فرموده اند از جمله منوچهری شاعر مشهور که از شعرای قرن چهارم اسلام است مدّاح فلك المعالی منوچهر بن شمس المعالی قابوس و شمشیر بوده است و با اسم او تخلص میموده و کذّک خاقانی معروف قصائد غزاد مردمح سپهبدان مازنداران نظم نموده و ظهیر قاریابی مشهور با آنکه مدّاح متملق قزل ارسلان و متصلّب درمذ هب تسنن بوده است در یکی از قصائد بمعدوح خود قزل ارسلان معروض داشته :

شاید که بعد خدمت سی ساله در عراق

نام هنوز خسرو مازندران دهد

و در قصیده دیگر تعریضاً میگوید :

عزم آن کرده ام که بریچم سوی مازندران عنان سفر  
 که بوجه معاش ننشیند حب بویکردوستی عمر

خلاصه عرض آنکه چون فدوی این تقریبات را در تاریخ دید و ثوق یافت که شاید فانی بتواند مأخذی درست در ثیاکان سدرهٔ منتهی و جمال اقدس ابهی بدست آورد تا اینکه برخی از اهل و ثوق مذکور داشتند که رضا قلیخان ملقب با میرالشعرا در کتاب نثراد نامه مذکور داشته که نسب سلسله علیّه نوریّه بملک عادل

نوشیروان منتهی میشود فانی ملاحظه نمود که در صورت صحت این مستندی وثیق است چه که هدایت با وجود انغماس در بحر ضلالت از مشاهیر مورخین ایران است و کتاب روضة الصفاى ناصری از آثار اوست که سالها زحمت کشیده و نظم و ترتیب کتابی شهر را بدو ن دادن مؤلف سمت تبدیل و تغییر بخشیده است و ثانیاً هدایت از ادعای امر الهی است چنانکه مزخرفاتی که در ملحقات روضة الصفا تألیف و طبع نموده و الحق گوی و قاحت را در اختلاق و افترا از مؤلف ناسخ التواریخ ربوده است بر صدق این عرض شاهدی واضح است در این صورت معلوم است که اگر در انتساب عائله مقدّسه نوریّه بخسرو عادل نوشیروان شکی وریبی بوده او هرگز نمی نوشت و معروف نمیداشت (۱) و از حسن اتفاق در آن ایام در بیت یکی از اکابر مقیمین طهران فدوی را با مرحوم مبرور جناب حاجی میرزا قلی اتفاق ملاقات افتاد صاحب بیت با اشاره فانی از ایشان استفسار نمود که نسبت شما سلسله نوریّه بکدام يك از عائلات شهیره ایران منتهی میشود جناب حاجی میرزا قلی فرمودند یزدجرد شهریار صاحب بیت مجدّد جو یا شد که در این خصوص مستندی مکتوب هم در دست هست و یا آنکه لساناً در میان اکابر سلسله مذکور و محفوظ است فرمودند بلی نسب نامه در دست هست که

---

(۱) کتاب نژاد نامه راکه جناب ابوالفضائل از آن نام میبرند چندی پیش نگارنده بدست آورد و شرح آن در کتاب (مقام شعر در ادیان) مفصلاً مسطور است .

فرداً فرد اسماً و رسماً و مشغلاً ترجمه هریک از آباء و اجداد این سلسله در آن مذکور است و اسامی هریک تا برسد بیزد جرد شهریار مضبوط و مسطور و از کلام ایشان چنین مستفاد میشود که نسخ این نسب نامه متحد است و نزد هریک از کبار سلسله و بنی اعمام ایشان موجود بالجمله چون این مستند بدست آمد فانی عریضه ای بساحت اقدس ابهی معروض داشت و صورت اختلاف آراء را در مقصد شلمغانی با بشارت نبویّه ملت فارسیه و شواهد تاریخیّه در آن عرض نمود لوح امنع اقدس اعلی که تاریخ آن ۲۶ شعبان سنه ۱۲۹۹ بود در جواب وصول یافت در آن لوح مقدس در خصوص مقصد از شعرا شلمغانی این بیان از قلم رحمن نازل شده بود قوله جلّ ذکره و ثنائیه یا بالفضل قد نطقت بالحق و اظهرت ماکان مسطوراً فی کلماته الی آخر و از اتفاق در همان سنوات جناب استاد جوانمرد رئیس مدرسه فارسیان یزد و مدرس ایشان که از کبار ارحبای فارسی محسوب بود عریضه ای بساحت اقدس معروض داشت و از نسب مبارک استفسار نمود و در جواب اولوح مبارک شیر مرد عزّ نزول یافت و در آن لوح اقدس نازل شده است آنچه خلاصه آن اینست که در خصوص نیاکان پاک نهاد پیرشش نموده بودید ابوالفضل گلپایگانی علیّه بهائی در این باب از نامه های آسمانی نوشته آنچه که آگاهی بخشد و برینائی بیفزاید انتهی! چون اصل لوح مبارک حاضر نبود خلاصه آن عرض شد باری این خلاصه رساله بود که فانی در بیان نسب عائله مبارکه تالیف نموده بود ولی چون در یوم ۲۸ شهر ربیع الاول

سنه هزار و سیصد هجری فدوی و جمعی از احباب<sup>س</sup> الله را با مرئیس  
السلطنه کامران میرزاد رطهران مأخوذ داشتند جمیع کتب  
و نوشتجات این فانی بتاراج رفت لذامسودۀ این رساله نیز  
بدست اعد افتاد و مفقود شد ولی اگر ممکن باشد با حبابی مازندران  
مرقوم دارند ایشان نسب نامه را بدست آورده بتوسط تجار  
فارسی که در مازندرانند بجهت آن محبوب ارسال دارند اسهل  
است •

خدمت دوستان آن ارض عرض خلوص و تحیت ابلاغ میدارم ادام  
الله ایام عزم و مجد کم ۱۰ شهر ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱ ابوالفضل  
گلپایگانی •

ششم

رساله اسکندریه  
—————

رساله ایست که جناب ابوالفضائل هنگام اقامت در سمرقند بحسب خواهش تومانسکی مستشرق روسی در جواب سئوالات اد- وارد برون تحریر نموده و جناب آقا عزیزالله جذّاب واسطه آن بوده . از ایشان رساله دیگری نیز هست بنام ( اسکندرانیه ) که در ضمیمه کتاب ( درالبهیّه ) طبع و مندرج شده است رساله حاضره بمناسبت نام ( الکساندر تومانسکی اسکندریه نامیده شده )

بسم الله الرحمن الرحيم  
—————

یا حبیب فوادی بعد حمد الله والذی نورالعالم بانواراسمه الا-  
عظم والثناء علی مطالع امره و مشارق ذکره بین القبائل والا مم  
معروض میدارم که رقیمه شریفه مورخه بیست وینجم محرم که آن  
محبوب اجل افخم از بلده بعثت ارسال داشته بودند در بلده  
طیبّه سمرقند وصول یافت و موجب انشراح صدر و سرور قلب و بهجت  
فواذ گشت اسئل الله تبارک و تعالی ان یومّیک علی نصره امر  
مولاک و یرزقنی مرّة اخری لقاک انه قریب محیب .  
نوشته بودید که رساله ایوبیه را خدمت جناب برون ادا م الله  
ذکره فی جمیع الاعصار و القرون فرستاده اید که ترجمه نموده بطبع  
رسانند و این عهد در مکتوب سابق خود که از بخارا خدمت آنحضرت

معروض داشته بود مشروحاً تفصیل آن رساله را نوشته و البته الی حال رسیده است و ملاحظه فرموده اید حال مختصراً معروض میدارم که رساله<sup>۱</sup> ایوبیه و رساله<sup>۲</sup> آیات مؤرخه را که بخط خود نوشته ام در عشق آباد نزد جناب میرزا حیدر علی اسکوئی بود و این آیام حسب الامریساحت اقدس ارسال رفت آنرا هرگاه بدست آرید صحیح است و نسخ دیگر هر جا باشد غلط است و قابل طبع و نشر نیست و اما جواب مسائلیکه استفسار نموده بودید مسئله اولی اینست که نامه نگار مدت آبادی ثانوی اورشلیم را که بفرمان خسرو<sup>۳</sup> ایران و بتوسط غزرای کاهن تعمیر یافت تا خرابی آن بدست تیطوس قیصر رومانی چهار صد و سی سال تعیین نموده و این مخالف است با آنچه ابوالفدا و غیره در کتب خود معین داشته اند تحقیق این مطلب موقوف ببیان دو مقدمه است.

مقدمه اولی: بر مورخ بالغوشیده نیست که تواریخ ملل قدیمه با جمعها خالی از اختلال نیست بلکه تواریخ ملل عتیقه بتمامها آمیخته با فسانه و خرافات است بحدیکه بالقطع تاریخ صحیحی که با فسانه و خرافات آمیخته نباشد قبل از میلاد حضرت مسیح بدست نتوان آورد زیرا که درازمه<sup>۴</sup> قدیمه و سایر ابقای آثار علمیه از قبیل کاغذ و خط در نهایت قلت و نشر معارف و علوم در غایت صعوبت بوده است و اکثر قبائل و ملل بسبب ضعف تمدن و غلبه<sup>۵</sup> توحش از غیر جنس خود مجانب و از مراد و مودت بابیگانگان ممنوع و محترز بوده اند و اکثر از ملل ماضیه مانند مصریان و فارسیان و هندیان و عبریان غربارا



نجم میدانسته اند واکل با ایشان را خارج از قانون دین است  
شمرده اند تا چه رسد با عطاء کتب خاصه کتب دینیّه که حفظ و  
صیانت آنرا از بیگانگان از لوازم دینیّه شمرند و اگر کتب دینیّه  
را خارج از دین خود دادی وی را کافر و مستحق قتل دانستندی  
بلکه مؤبدان پارس و برهمنان هند و ادیان عبری کتب دینیّه را  
بعامه ملت خود هم نمی دادند و صیانت آنرا نوعی از وظائف بزرگان  
روحانی می شمرند لذا ائمتنا کتب برای هر کسی ممکن نبود و حفظ  
وقایع و تواریخ بغایت صعوبت داشت در فصل (۲۲) کتاب دوم  
ملوک مذکور است که در ایامی که یوشیای ملک یهود حکم بمرمت  
کردن خانه خداوند فرموده حلقیاه کاهن کتاب تورا را یافت  
و آنرا بتوسط شافان کاتب نزد یوشیا فرستاد چون یوشیا کتاب مقدّس  
را خواند و بر عهد های خداوند بر بنی اسرائیل مطلع شد جامه خود  
را درید و مشایخ قوم را فرمود بروید و از برای من و قوم نزد خداوند  
تضرّع و مسئلت نمائید زیرا غضب خداوند که بر ما افروخته شده است  
بزرگ است چه پدران ما کلماتی را که در این کتاب است استماع  
نموده اند و احکام آنرا معمول نداشته اند (انتهی) از تا ممل در این  
حدیث میتوان فهمید که قوم چه مایه از تورا بیخبر بودند عامّه  
بنی اسرائیل تورا را ندیده بودند سهل است پادشاه ایشان  
هم ندیده بود بلکه کاهن بزرگ هم آنرا در حین تنظیف بیت الله  
در میان زبلها یافت.

و در قرون ماضیه بسبب قلت و سایط علمیّه نهایت فضل مورّخین این

بود که تواریخ ملت خود را محفوظ دارند و از تواریخ ملل خارجه بالکل بی استحضار بشوند چنانچه هر کس تواریخ اسلامیّه را ببیند ملاحظه مینماید که آنچه در حالات سایر ملل نوشته اند افسانه<sup>۱</sup> صرف است با آنکه تقدّمات مسلمین در فنون معارف و علوم در قرون اولیّه<sup>۲</sup> اسلام چنان بوده که آفاق از معارفشان منور شد و از مسلمین افریقا و اندلس معارف و علوم با رویا سرایت نمود معذک کله چند دانشمندان اسلام از تواریخ ملل خارجه بی خبر بودند که حالات انبیا و سلاطین سایر ملل را یکباره غلط محض و افسانه<sup>۳</sup> صرف نوشته اند بلکه با آنهمه تقدّمات و تسهیل و ساینط طیّیه که در ایام خلفای امویّه در اندلس و در هنگام خلافت طویبه در مصر و در ایام خلفای عباسیّه در بغداد برای دانشمندان اسلام حاصل بود تواریخ نفس اسلام را درست ضبط ننموده اند چه تاریخی از تواریخ اسلامیّه دیده نمیشود که از تملّقات دولتیّه و تعصّبات دینیّه و مذهبیّه خالی باشد و از اختلافات در سنین و شهر و محفوظ و دراز منه سابقه جمیع ملل در حالات خارجه ملت خود کمابینگی مستحضرو آگاه نبودند تا آنکه در اوایل این قرن شریف که در حقیقت سیّد قرون و افضل اعصار است در زمان سلطنت فتحعلی شاه قاجار فاضل خان گروسی همدانی که فاضلی نامدار و حبری بزرگوار بود توریّه را از عمری بفارسی ترجمه نمود و هنرمندان اروپا بسبب ایجاد مدارس عالیّه و تکمیل صنعت طبع موجب نشر معارف و ترخیص قیمت کتب گشتند لهذا مورّخین اسلام را اندک اطلاّهی از حالات بنی

اسرائیل و سایر ملل و طوایف حاصل آمد بالجمله مقصود از این تطویل اینست که با سبب مذکوره تطبیق و توفیق تواریخ قدیمه در رعایت صعوبت است بلکه محال فی المثل حال که نامه نگار در سمرقند در منزل خود نشسته و نگارش این اوراق مشغول است بد و کتاب تاریخ رجوع نمود نخست کتاب مرآت الوضیه تصنیف کریستلوس فاندیک امریکائی پروتستانی که معلم مدرسه بزرگ انجلیه شهر بیروت و مدرس شهیرو معروف است ملاحظه رفت که او تولد کورش یعنی کیخسرو ملک ایران را که بفرمان او خلفای وی اورشلیم بنایافت در سنه<sup>۲</sup> (۵۸۰) قبل از تولد حضرت مسیح تعیین فرمود مودر همین کتاب در شرح حال کنفوسیوس شاعر مشهور چینی تولد این بزرگ را در یوم تولد کورش مذکور و معین داشته و فرموده است که این حکیم معاصر عزرای کاهن عبری کورش ملک فارسی بوده است و در سال (۴۶۹) قبل از تاریخ میلادی وفات نموده است و هفتاد سال زندگانی یافته بنابراین تعیین تولد کورش و کنفوسیوس (۴۹۹) سال قبل از تاریخ میلادی میشود . دوم کتاب سیاحه المعارف تصنیف نوفل افندی ابن نعمت الله طرابلسی سوری که وی نیز از دانشمندان مشهور پروتستانیست و او وفات این کنفوسیوس را در سال (۴۷۹) قبل المسیح تعیین نموده است و بر این قیاس تولد<sup>۳</sup> (۵۴۹) قبل از تولد حضرت مسیح میشود و خلاصه مقصود اینست که در صورتیکه در این قرون با سهولت و وسایط علمیه و کثرت و ارزانی کتب و مورخ در یک زمان بلکه در یک کتاب باین

مقدار اختلاف نویسد چگونه خواهد بود حال سابقین که نه اقتنا<sup>۱</sup>  
 کتب برایشان سهل بود و نه اطلاع از حالات ملل برایشان آسان.  
 مقدّمه<sup>۲</sup> ثانیه اینست که با اینکه تواریخ ملل عتیقه خالی از سقم و  
 اختلال نیست کُتاب و نویسندگان آن ملل مطالب تاریخیه<sup>۳</sup> ملت  
 خود را با وحی آسمانی مخلوط نموده و در یک دفتر نوشته اند و باین  
 جهت متأخرین ایشان افسانه‌های قبل را که هیچ تاریخی از تواریخ  
 ملل قدیمه از آن خالی نیست بر سبیل تعبد مقبول میدانند و در  
 تصحیح و تاویل آن افسانه‌ها بغایت سعی و جهد مینمایند. فی  
 المثل علمای یهود با آنکه مورّخ و کاتب شموئیل و کتاب ملوک و کتاب  
 استرومرد خای و امثالها را نمی‌شناسند تا<sup>۴</sup> م این کتب را وحی آسمانی  
 میدانند و مانند کتاب اشعیا و یرمیا و حزقیل و دانیال و امثالهم که  
 بر راستی وحی حقیقی و کلام آسمانی است معتبر می‌شمارند و عجیبتر آنکه  
 نسبت بت پرستی بحضرت سلیمان میدهند و معذک<sup>۵</sup> کتب آنحضرت  
 را وحی آسمانی و از کتب مقدّسه محسوب می‌دارند و سبب اینکه علمای  
 یهود نسبت بت پرستی بحضرت سلیمان میدهند اینست که  
 مورّخ مجهول الحال مفقود الاسم کتاب تاریخ ملوک در کتاب خود  
 نوشته است که سلیمان بسبب محبت زبهای خود برای ایشان  
 بتخانه‌ها ساخت و برای بتها قربانی کرد و دلش از طریق<sup>۶</sup> حضرت  
 داود منحرف شد فما ابلغ قوله تبارک و تعالی فی کتابه الکریم و  
 اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان و ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین  
 کفروا و بالجمله این تخلیط یک بلیّه<sup>۷</sup> عظمی<sup>۸</sup> شده است از برای محققین

ملل و عقول البابشان در حل آن عاجز مانده و هر گروهی را موجب رد کتاب آسمانی گروه دیگر گشته است چنانچه در اختلافات تاریخیه توریة و قرآن قریب یک هزار و سیصد سال این مسئله مجال قبیل و قبا و محل اختلاف فحول رجال بود زیرا که دانشمندان یهود و نصاری بر حسب اعتقاد و وثوق بصحت تواریخ قدیمه عربیان ناچار قرآن را رد نمودند و علمای اسلام نظریه وثوق بقرآن و آمیختگی تواریخ عتیقه به خرافات قائل بتحریف و تغییر توراة شدند و اگر هوشیاران این ملل الی الحال مطالب تاریخیه را از وحی آسمانی ممتاز دانسته بودند حل مسئله برایشان دشوار نمیشد و اکنون مرا مجال تطویل در این مقال نیست شرحی کافی در این باب در رساله آیات مورّخه نوشته ام که محلّ این عقده تواند شد .

چون بر این دو مقدمه استحضار حاصل فرمودید معروض میدارم که نامه نگار با اختلاف تواریخ بدو سبب در رساله ایوبیه (۴۳۰) را معتبر دانست اول اینکه این تاریخ موافق اعتقاد خود علمای بنی اسرائیل است و آن رساله همچنانکه میدانید بر حسب خواهش مشایخ این قوم تصنیف شد و ظاهر است که بعقتضای مثل اهل البیت ادری بمافی البیت بنی اسرائیل در حفظ آیام و سنین عزت و ذلت قوم خود از دیگران آگاه ترند دوم آنکه اگر این آیات مورّخه در فصل (۸) و (۱۲) کتاب دانیال برظهور حضرت بها<sup>۱</sup> اللّٰه حمل نشود چون بر حسب تواریخ دیگر قریب صد سال و پانصد سال از موقع بشارت گذشته است و آن وعده های بزرگ که در این دو وحی

موعود است ظهور نیافته ناچار موجب لغو نمودن وحی آسمانی خواهد شد و این معلوم است که کتابی را که به چارگان بنی اسرائیل قریب دو هزار و سیصد سال نگاهد داشته و با خون دل حفظ نموده و کتاب مقدسش نامیده و وحی آسمانی در آنستند اند بسبب تاریخ ابوالفدا و غیره لغوش نتوانند شمرد و زکاتش نخواهند نمود پس با این همه اختلاف که در تواریخ مشاهده میشود ارباب دانش را چاره جز این نیست که با اینکه روی سخن با هر ملت باشد تاریخ آن ملت را معتبر شمرد چنانکه نامه نگار در رساله \* ایوبیه و غیرها همین روش را مسلک داشت و یا آنکه اگر از قبیل بشارتها و نبوتهاست آنچه در خارج وقوع یابد معتبر شناسند چنانچه در حدیث مشهوری سنه الستین یظهر امره و یعلو ذکره چون ظهور نقطه اولی عزاسمه الالی در سال ۱۲۶۰ هجری وقوع یافت اهل تحقیق بر آن سنه حملش نمودند و همچنین است اشارات تاریخیه در حدیث ابی لبید فخرومی و بر این قیاس است تواریخ منصوصه در فصل (۸) و (۱۲) کتاب حضرت دانیال و تواریخ مسطوره در باب (۱۱) و (۱۲) کتاب رؤیای ماری یوحنا که اکنون معروفست بمکاشفات یوحنا و معلمین علم الهی از طائفه پروتستانی آیه (۲۵) و (۲۶) فصل نهم کتاب دانیال را حمل بر ظهور حضرت مسیح نموده اند که فرموده است پس بدان و درک کن که از صد و فرمان جهت مرمت و بنا کردن اورشلیم تا مسیح سرور هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و چها سوهواد یوارها بتنگی وقتها بنا کرده خواهند شد و بعد از شصت و دو

هفته مسیح منقطع شده ناپدید خواهد شد. وقوم سرداری که می آید شهر و مقام مقدّس را خراب کرد و آخرش با طوفان خواهد بود و تا با آخرمحاربه خرابیها مقدّم شده است انتهى و معلمین پروتستانیة گفته اند که مراد از هفت هفته (۴۹) یوم است و بقانون مقرر علمای بنی اسرائیل که هر یوم میرا بحکم کتاب باید سالی محسوب دارند و این قانون را بزبان عبری یوم لشانا میگویند مراد چهل و نه سال است که از زمان صدور حکم تا آبادی بدست عزرای کاهن مانده بود و مراد از شصت و دو هفته بقانون مذکور (۴۳۴) سال میشود که بنای آبادی ثانوی بیت القدس است تا خرابی آن بدست تیطوس رومانی و خلاصه تفسیر وحی اینست خداوند بحضرت دانیال اعلام میدارد که پس از ۴۹ سال دیگر بیت المقدس آباد خواهد شد و پس از چهار صد و سی و چهار سال که مسیح منقطع و ناپدید شده است سرداری نامدار خواهد آمد و با قهر و طوفانی شدید اورشلیم را خراب خواهد نمود و بالجمله محققین پروتستانیة باین آیات استدلال بحقیقت ظهور مسیح نموده و تحقق وحی را مقدّم بر اقوال مورخین شمرده اند •

برادر گرامی گوهرم دیربست که گفته اند من صنف قد استهدف یعنی هر که نامه پرداخت خود را نشانه تیر خورده گیران ساخت نامه نگار فراغت آن نیست که برای تحقیق هر کلمه رساله ای تصنیف نماید با اینکه سمرقند در تحت عدالت دولت بهیّۀ روسیه مقرر نظم و آسایش است روزی نمیگذرد که جماعت شیعه این عذر را آسوده

گذارد و پیغام تهدید و وعده قتل نفرستد آن دو رساله در نهایت  
دقت نگارش یافته است احدی ما مذون نیست کلمه<sup>۱</sup> بر آن میفزاید  
یا از آن بکاهد هرگاه دیگری هم پس از استناره از نیر اعظم بقدر نامه  
نگارسی سال هر خود را صرف علم تاریخ و جمع و تطبیق اقوال ملل  
نماید خواهد دانست که حال چیست و حق با کیست واللہ تعالی  
عالم بحقائق الامور<sup>\*</sup>

سئله ثانیه در تعیین وقت ظهور مبارک بوده است که گویا نگارنده  
در سنه<sup>۱۲۸۵</sup> هجریه تعیین نموده است و در رساله<sup>۱</sup> سیاج  
سنه<sup>۱۲۶۹</sup> معین شده است در این باب اولاً برسبیل اجمال  
معروض میدارم که در آن رساله مقصود تعیین ورود حضرت بها<sup>۱</sup> الله  
بود بارض موعود و تطبیق ورود بآن ارض با بشارت‌های کتب مقدسه  
بود و این معلوم و محقق است که ورود بآن ارض در سنه<sup>۱۲۸۵</sup>  
هجریه بوده است لا غیر معذک ثانیاً در این اوراق نگارنده  
تاریخ طلوع آن گوهر نورانی را تا اوان غروب از این کره<sup>۱</sup> ظلمانی بر  
سبیل اختصار من نگارد تا مرجحات شک و ریب مرتفع گردد و مقصود معلو  
آید والتوفیق من الله العلی العظیم<sup>\*</sup>

در بیان مختصری از حالات حضرت بها<sup>۱</sup> الله جل ذکره  
بر آن جناب مخفی نباشد که وجود اقدس بها<sup>۱</sup> الله در دویم محرم  
سنه<sup>۱۲۳۳</sup> (هجری در بلده<sup>۱</sup> مقدسه<sup>۱</sup> طهران تولد یافت و  
پس از فطام در حجریت بیت والدش مرحوم بهرور میرزا بزرگ نوری که  
ازوزرای دولت قاجاریه و بحسن خط و سایر کمالات نیک معروف



بوده تربیت یافت با آنکه در مدرسه<sup>۱</sup> از مدارس ایران داخل نشد و در مجامع علمیّه تحصیل علمی نفرمود در آغاز جوانی و ربیعان شباب آثار بزرگی و جلالت و انوار حسن فهم و ذکاوت از وجنات حالش ظاهر و لا مع بود و دانشمندان بزرگ را بسبب و داعت و مهابتی که نخست آثار مظهر ربوبیت است با او در مجالس و محافل یارای تکلم نمود \*

یکی از اکابر اسلام حکایت نمود که روزی با جمعی از بزرگان مملکت و رجال دولت در خدمت میرزا انظر علی حکیم شهیر قزوینی که مرا دو مرشد محمد شاه قاجار و مرجع عرفای آن روزگار بود حاضر بودیم حکیم بر حسب معارف قوم بیانی مینمود و در مسئله بلوغ انسان باقصی مراتب کمالات روحانیّه تکلم میفرمود تا لاشه انانیت و نفسانیتش گرم شد و عنان سخن از کفش ریود و کلام را بذکرتقیات خود رسانید و گفت فی المثل اگر اکنون خادم من آید و گوید که حضرت عیسی در باب سرای ایستاده و اذن ملاقات میخواهد خود را بسبب عدم احتیاج راغب بملاقات آنحضرت نمی بینم حضار مجلس برخی ساکت بودند و اکثر چنانکه عادت متعلقین روزگار است به نعم و بلی تصدیق مینمودند در آن بیان حضرت بها<sup>۱</sup> الله را سخافت این سخن نسبت بحضرت عیسی روح من فی الارض له الفدا محرک آمد و غیرتش اهانته مظاهر الهیّه را بر نیتافت و باروی افروخته بحکیم فرمود که جناب مسئلتی دارم اگر ما<sup>۱</sup> ذون دارید بحرض رسانم حکیم پاسخ داد که بفرمائید حضرت بها<sup>۱</sup> الله فرمود با آنهمه ارادت که حضرت شاه بشما

دارد اگر اکنون رئیس جلادان باده میرغضب بیاید و بگوید پادشاه  
 شمارا مطلبد در نفس خود بدقت ملاحظه فرمائید که آیا مضطرب  
 میشوید یا باکمال سکون قلب وعدم خوف اجابت میفرمائید حکیم  
 بعد از اندگی تا ممل پاسخ داد که انصاف ایست که بلانهایت  
 مضطرب میشوم و بیارای استقامت وسکون درمن نمی ماند بلکه  
 قدرت تکلم ساقط میشود حضرت بها<sup>۳</sup> لله فرمودند چون حال  
 چنین است با این دهان آن ادعای توان نمود حضار مجلس از  
 صلابت این سخن مبهورت و از براعت این جواب متحیر شدند  
 و مجال رد و مجادلت نیافتند و لقد اجادوا حسن فی قوله بعض الای  
 ولین: کل من یدعی بما لیس فیہ کذبته شواهد الامتحان و خلاصه  
 قول اینست که آنحضرت در بدایت سن تا او ان تصدیق امر مبارک  
 حضرت نقطه اولی جل اسمه الای در میان قوم بزرگی و جلالیت  
 موصوف به حد تنهن و سلامت فهم مشهور و بامانت و دیانت  
 معروف بود نهایت جمیع آن اوصاف حمیده و قبول عامه پس از  
 تصدیق امر الهی بمعاندت و تکذیب مبدل شد و توصیف و تمجید  
 بتهمت و افترا منتهی گشت و این از اهل دنیا عجب نیست نظر کن  
 در آیه<sup>۴</sup> (۱۱) و (۱۳) فصل پنجم انجیل متی تا دانی گفتن هر گونه  
 کذب و افترا در باره<sup>۵</sup> مخصوصین حضرت کبریا عادت کفار و جهلا  
 بوده و باین نشان پیوسته حق جل جلاله محق را از مبطل ممتاز  
 فرموده \*

و بالجمله چون سن مبارکش به بیست و هفت بالغ شد که مقارن بود

باسنه<sup>۱۲۶۰</sup>) هجریه ندای ظهور حضرت باب اعظم ارتفاع یافت و شعله نورانیه نقطه اولیه از ارض فارس بدرخشید و حضرت بها<sup>۱</sup> الله امر مبارکش را تصدیق فرمود و در طهران انجمن اهل ایمان بآن سراج منیر منور شد و کلمه<sup>۲</sup> الهیه بمعاضدت حضرتش در آن ارض نفوذ یافت چون آتش بلاد را ایران بالا گرفت و اعدا از هر سواحبا برادر ورطه<sup>۳</sup> احاطه و ابتلا افکندند و حضرت قدّوس با اصحاب هجرت فرمود در این موقع حضرت بها<sup>۴</sup> الله در بدشت با آنحضرت و سایر دوستان ملاقات نمود و آن اوقات سن مبارکش سی و دو سال بود \*

آقا محمد حسن تا جراصفها نی میگفت که در آغاز جوانی با خال خودم عازم زیارت مشهد مقدّس رضوی بودیم و در بدشت با آن قافلنه<sup>۵</sup> توحید ملاقی گشتیم در وقت ادای صلوٰه دیدم جوانی نه درزی علما بلکه در لباس و هیئت اهل تحریر و انشا<sup>۶</sup> امام قوم و پیشوای جماعت است پس از پرسش و استفسار معلوم شد که وی حضرت بها<sup>۷</sup> الله است و با استدعای جناب قدّوس آن قوم را مقتدا و چون سن سه سی و سه سالگی رسید در هنگام توجّه ببقعه<sup>۸</sup> شیخ طبرسی گرفتار عساکر سلطانی شد و در شهر آمل محبوس و اموالش منسوب گشت و چون سنین عمرش به سی و پنج بلوغ یافت عزیمت ارض طف فرمود و در کر بلا دوستان را ملاقات نمود \*

جناب حاجی سید جواد کربلائی از احفاد سید مهدی بحر العلوم که در آغاز شباب بشرف ملاقات حضرت شیخ کبیر الشیخ احمد

الاحسانی مشرف گشته و مدتی در مدرس حضرت سید اجل حاجی سید کاظم رشتی تحصیل علم نموده و در ایران و عراق عرب و سوریه و هندوستان و هندوستان سالها سیاحت و مسافرت کرده و در هر مملکت با حکما و فقها و دانشمندان هر مذہب ملاقات فرموده و در شیراز در اوآن طفولیت حضرت نقطه<sup>۱</sup> اولی جلّ اسمہ الاعلی در بیت حضرت حاجی میرزا سید محمد خاں بلقایی آن همایون نمود از عزت و جلال مشرف گشته و پس از ارتفاع ندای قائمیت ثانیاً " بشرف لقا و ایمان بآنحضرت مشرف شده و در سنوات اشراق نیراعظم از شطر عراق اغلب بسعادت لقا و حضور فائز بوده و با این مایه ملاقات بزرگان که بندرت کسی را بدست آید در مراتب علم و خلق و تقوی نسخه<sup>۲</sup> اخلاق انبیا و اعجوبه عالم انشاء بود در سنه<sup>۳</sup> ۱۲۹۵ هجریه در طهران برای نامه نگار حکایت نمود هنگامیکه حضرت بها<sup>۴</sup> اللہ بارضطف و ورود فرمود با اتفاق دوستان عازم ملاقات ایشان شدیم و قبل از ملاقات آنحضرت را یکی از افراد دوستان و عاری از طراز علم و عرفان میبشردیم چه دانسته بودیم که او درس نخوانده و از خانواده علم تولّد نیافته است چون مجلس اول شرفیاب حضور مبارکش شدیم پس از ادای مراسم تحیت و پرسش حال چنانکه رسم اهل علم است سخن از مطالب علمیّه و مسائل روحانیّه در میان آمد حضرت بها<sup>۵</sup> اللہ در همان مجلس اول بیاناتی فرمود و حجاب از مسئله غامضه گشود ماکه هر یک خود را در اعلی اوج فلك علم میدانستیم در ادنی حسیض جهل دیدیم و در برابر آن بحر اعظم خود را احقر از

قطره مشاهده نمودیم پس از آن مجلس هرگز من در پیشگاه انورش لب بتکلم وافادت نگشودم و همواره در حضرتش خاضع و ساکت وفانی بودم چند آنکه حاجی سید محمد اصفهانی از غایت خضوع من رشک میبرد و پیوسته بر من خورده می گرفت انجام روزی افروخته از خشم و حسد گفت آخر نه جناب بهایکی از ماست سبب اینهمه خضوع و فروتنی چیست و موجب اینلایه فنا و افتادگی در محضرش چه گفتم مولای من چشم من چشمها دیده است نمیدانم او کیست و چیست همیدانم که بیرون از مجال ادراک ما و شماسست و افزون از تصور علما و حکما \*

و بالجمله پس از مراجعت از کربلا بایران در متنزهات شمران متوقف بود که حادثه بزرگ در طهران روی داد و نفوس معدوده از عوام بایینه بسبب ضیق امر از احاطه اعدا و غلبه حزن از شهادت نقطه اولی بدون اطلاع رؤسا و عقلا قصد اتلاف حضرت ناصرالدین شاه نمودند و یوم بیست و هشتم شوال المکرم سنه (۱۲۶۸) هجریه مطابق پانزدهم ماه اوگست سنه (۱۸۵۲) میلادیه اورا هدف گلوله ساختند در این حادثه که قهر سلطانی بر گناهکار و بیگناه ابقا نمیکرد و سورت خشم شهریاری بر بی اطلاع و آگاه تفاوت نمی گذاشت حضرت بهاء الله نیز مأخوذ و محبوس گشت و مدت سه ماه تقریباً (۱) در سجن طهران که در سختی و کثافت و بیلیدی و ظلمت (۱) ظاهراً اشتباه است و اقامت حضرت بهاء الله در زندان طهران چهار ماه بوده \*

نمونه بودی محبوس و مغلول بود و چون عرض مقدسش از تهمت موافقت با مقصرین منزه بود انجام بسعی قنسول کبیر دولت بهیه روسیه زادها الله نوراً و بهاء استخلاص و بحکم حضرت سلطان با ما موری چند عزیمت عراق عرب فرمود و بالجمله حضرت بهاء الله در سن سی و هفت سالگی با اهل حرم بدر السلام بغداد ورود فرمود و این هنگام آغاز معروفیت و اشتها را آنحضرت بود در میان عالم و ظهور نخست و تجلی اول از بین القبائل و الامم زیرا اگر چه در آن اوقات اکثری از اکابر اهل بیان مدعی ریاست سلسله بابیه بودند و هر یک با سعی خلق را بخود دعوت مینمودند لکن در برتو آفتاب حقیقی کواکب را فروغی نبوده و مهابت و ارتفاع ندای ربانی برستی و پستی ندای نفسانی میفزود نظرکن در آیات (۲۶) و (۲۸) باب بیست و چهارم انجیل متی تادانی که امر الهی بقوت در جهان نافذ است و مانند برق بسرعت در اقطار ارض مشرق و لامع لذا با ندک وقتی صیت اسم مبارک بهاء الله آفاق انتشار یافت و نفعات روحانیه از شطردار السلام با قطار ارض بوزید بابش مقصد طالبان دیانت شد و جانش مجمع ارباب هدایت گشت طایفه بابیه که پس از نقطه اولی جل اسمه الالی مانند اغنام بی شبان گرفتار گرگان ایران و بسبب ادعاهای روسای اهل بیان یکباره افسرده و دل مرده و پریشان بودند در گرد آن سراج منیر پروانه صفت مجتمع گشتند و انجمن روحانیان را از برکت وجود مبارکش رونقی تازه حاصل آمد در این حال آتش حسد در قلوب بعضی روسای داخلیه افروخته

شد و صد و راز شهرت آن حضرت وصیت جلالش مملو از عداوت و بغضاً گشت لذا حضرت بها ؑ لله تقریباً پس از یکسال توقف در بغداد بجهت اطفا ؑ نار عناد قصد توجه بسایر بلاد فرمود و بدون اعلام احدی از خویش و بیگانه فرداً و حیدراً از دارالسلام هجرت نمود و کسی از محل توجه آن حضرت خبر نیافت و پس از هجرت حضرت بها ؑ لله از بغداد یکباره آنهمه حرارت و اشتعال طایفه ؑ بابیه وصیت و شهرت و نفوذ کلمه ؑ الهیه منتفی و معدوم شد و بیژمردگی و برودت و خمودت کلیه عارض قوم گشت این طایفه شریده طریقه را ملجا ؑ و پناهی نماید و معارف و علوم روحانیه را مفسر و مبینی یافت نشد و قریب دو سال این غیبت و هجرت امتداد یافت و نزدیک شد که عروه ؑ امر الله یکباره منقسم و اسم نقطه ؑ اولی جَل ذکره از زبانها بالکل زایل و منعدم گردد چه دیگر مدعیان از خوف مستور و افراد قوم اغلب بمالاً معه به نفوذ الکلمه موصوف و مشهور بودند آخر الامر برخی از دانشمندان قوم از قبیل جناب شیخ سلطان و جناب خادم در مقام جستجو برخاستند و از هر کس خبری از آن گوهر مقصود پرسیدند انجام نشان آن حضرت را در شعاب جبال سلیمانیه یافتند و بسا نهایت عجز و ابتهال بحضرتش شتافتند و در خد متش به خدا رجعت نمودند چون حضرت بها ؑ لله ثانیاً در دارالسلام استقرار یافت دیگر باره اهل ایمان را اجتماعی و حرارتی و نفوذ امر الله را ظهوری و سرعتی پدید آمد و کلمات روحانیه که مبدل اخلاق ملل و حشیه جزوی نتواند بود از قلم مبارکش نزول و انتشار یافت و زمام قوم را که

بسبب سوء تربیت روی ساری جاهل باعمال زشت و طریق باطل  
گرائیده بود بمواعظ حسنه و نصائح مؤثره بصراط مستقیم معطوف  
ساخت و در آن اوقات هم حضرت خال افخم حاجی میرزا سید محمد  
شیرازی عازم زیارت مشاهد شریفه کربلا و نجف شد و در بغداد  
بتوسط جناب حاجی سید جواد بحضور مبارک مشرف گشت و باستد  
حضرت خال کتاب مستطاب ایقان و برخی از الواح عربیه در اثبات  
امر نطقه اولی و کشف غوامض صحف انبیا از قلم اعلیٰ نزول یافت  
و بسبب نزول آن الواح قدسیه ختم کلمات الهیه گشوده شد و  
باب معارف بدیعه مفتوح گشت و اهل ایمان را در قطع شبهات  
اهل طغیان و جذب ارباب استعداد بشرط ایقان دست قوی  
حاصل آمد و نور امر ساطعتر شد و کلمه الهیه نافذتر گشت و نفوذ  
کلمه الله و علو اسم مبارک بها لله موجب سورت خشم اعدا لله  
شد و انجام هیجان اعدا مایه هجرت آنحضرت بعدینه کبیره آمد  
در ذکرسبب توجه حضرت بها لله به قسطنطنیه

#### از بغداد

در اوقات توقف حضرت بها لله در بغداد شیخ عبدالحسین فقیه  
طهرانی که از اکابر علمای آن بلد بود برای تعمیر و تذهیب قبسه  
کاظمین بفرمان حضرت ناصرالدین شاه بجانب عراق عرب شتافت  
چنانکه شیعه قدیمه فقهای شیعه است از ملاحظه نفوذ امر الله  
و اجتماع احباب آتش حقد و حسد در باطنش التهاب یافت نخست  
تدبیریکه در تفریق احباب الله و اطفا سراج امر الله نمود این بود که



علمای نجف و کربلا را با خود متفق ساخت که در کاظمین مجتمع گردند و بلوای عام و شورش عوام وجود اقدس حضرت بها<sup>ع</sup> لله را معدوم و سدره<sup>ع</sup> امر را مقطوع سازند ولیکن این امر خطیر بيموافقت شیخ کبیر الشیخ مرتضی الانصاری که فقیهی نامد اروفحلی بزرگوار بود صورت نمیگرفت و آنجناب بسبب تقوی و سلامت نفس با فقها در این فتنه متفق نمیشد تا چاردراین باب مشورت ها نمودند و تدبیرها کردند و عاقبت آراء<sup>ع</sup> بر این مقرر گشت که او را با اسم ضیافت در مجمع خود داخل کنند شاید باین بهانه کار را از پیش برند و خلاصه القول روزی را میعاد نهادند و جمیع علما و فقها و طلاب علم و رؤسای کربلا و نجف در کاظمین در منزل شیخ عبدالحسین مجتمع شدند و جناب شیخ کبیر را هم با اسم ضیافت در آن مجمع آفت طلبیدند چون این مجلس بزرگ که اعضای آن رؤسای سه بلد بود انعقاد یافت شیخ عبدالحسین پرده از کار برگرفت و سبب انعقاد این مجمع بزرگ را بیان نمود و بفصاحت بیان و طلاقت لسان و جوب قلع و قمع طایفه بابیه را مدلل و مبرهن داشت شیخ کبیر پس از استماع آن تقریر فوراً از مجلس برخاست و عدم موافقت خود را با فقها بعدم اطّلاع از عقائد اهل بیان معلّل داشت و هر چند علماء را اجلاس اوسعی نمودند ثمری نبخشید و بلاتاً<sup>ع</sup> ملّ عازم نجف اشرف گردید و از نجف عریضه<sup>ع</sup> مبنی بر اعتذار بحضرت بها<sup>ع</sup> لله معروض داشت و بالجمله اگرچه انفصال شیخ کبیر از مجمع فقها موجب وهنی بزرگ بود در پیشرفت مقاصد آنها معذ لك فتوری در عزمشان راه نیافت و از مشورت ثانیاً

آراء<sup>۱</sup> براین قرار گرفت که نخست مردی سخندان بحضرت بها<sup>۲</sup> الله ارسال دارند و آنحضرت را برترك شریعت مقدّسه و رجوع بمذّهب شیعه دعوت نمایند و از اهل فضل ملاحسن نامی که بقوت جنان و طلاقت لسان معروف بود باین رسالت نامزد نمودند و از اتفاقات آنروز حضرت بها<sup>۳</sup> الله در منزل میرزا حسدخان نامی از بزرگان شیعه ایران بضيافت رفته بودند چون ملاحسن در مجلس مذکور از آن حضور یافت از غایت وقار و مهابت و سکون و جلالتی که از آن وجود اقدس مشاهده نمود قدرت نیافت که رسالت را بدان جسارت بپای برد بلکه معروض داشت که مرا علما فرستاده اند تا مستفسر شوم که سخن این طایفه چیست و مقصودشان کیست و دلیل و برهانشان چه حضرت بها<sup>۴</sup> الله فرمود در این مدت توقّف در عراق پیوسته آرزومند بودم که وقتی علمای ملت مجتمع شوند و در تحقیق این مطلب قیام نمایند و سخن پرسند و پاسخ یابند تا حق از باطل پدید شود و عاقبت قوم بهلاکت نینجامد پس بابیان فصیح و روشن بنصوص کتابیه و براهین عقلیه بر حقیقت شریعت مقدّسه<sup>۵</sup> بیانیه اتیان برهان نمود و قائمیت نقطه<sup>۶</sup> اولی جلّ اسمه الا علی را که بآن موعود بودند ثابت و مدلل داشت پس از ختم مقالات ملاحسن معروض داشت که الحق مزیدی براین احتجاج متصوّر نیست و ایرادی بر این استدلال وارد نه لکن حال علما معلوم است اگر باده<sup>۷</sup> علمیّه اکتفا ننمایند و آیتی آسمانی طلبند در اجابت ایشان ما هذونم یا نه حضرت بها<sup>۸</sup> الله فرمود بلی علما متفق گردند و یک آیت از آیات

معجزه بطلبند تا حق جل جلاله اظهار فرماید و حجت الهیه بر  
 عالمان بالغ و هوید اگر در ملاحسن پس از ختم مقال از بغداد  
 بکاظمین رجعت نمود و جوابیکه مسوع داشته بود بعلمای ابلاغ  
 داشت شیخ عبدالحسین برآشفت و پاسخ گفت من میگویم این  
 قوم دست از این طریقه بدیعه بردارند و بمنزله شیعه رجعت  
 کنند تو میگوئی مجلس مناظره آرائیم و مقالات علمیّه در میان آریم  
 و خواست تا عامه سکنه کربلا و نجف و کاظمین را که اکثر اشرار ایرانی  
 و یا اعراب خو نخواستار بیابانی بودند از آن شورش عام دهند و آن فتنه  
 مظلومه را عموماً بقتل رسانند لکن سطوت حکمران بغداد مانع از  
 ایجاد این فساد شد و قتل عام کربلا در عهد نجیب پاشا موجب  
 خوف روسانز فتنه و بلوا گشت و عاقبت یک تهدید والی بغداد مایه  
 تفریق آن مجمع عناد و اخمد نار فساد آمد چون شیخ عبدالحسین  
 از این تدبیر صرفه نبرد بگیری دیگر آویخت با کاربرد از دولت  
 ایران میرزا بزرگ خان قزوینی که آنوقت مقیم بغداد بود بنمای  
 مخالفت و موافقت نهاد و او را بحصول زخارف دیوبند و بلوغ بمآرب  
 اخرویه بفریفت و با خود متفق ساخت و بموافقت او با حضرت سلطان  
 و سایر بزرگان طهران آغاز مراسلت نهاد و اگرچه تخویف اولیای  
 دولت از طائفه بابیه محتاج بزیاده تدبیری نبود معذک چندان  
 شیخ معزور و کارگزار مخمور با کاذب و مفتریات حضرت سلطان و رجال  
 دولت ایران را از اجتماع و اراده خروج طائفه بابیه تخویف نمودند  
 که اراده شهر یاری بردفع و رفع این سلسله مظلومه متوجه شد و

همه عالیه بزرگان ایران بتثیت جمع اهل ایمان مصروف گشت  
 و تدبیرات قویه در این باب بکار رفت و خالی از اغراق در آن ایام  
 استقامت و انقطاعی از حضرت بها<sup>ع</sup> لله ظهور یافت که ناسخ قصص  
 سابقین بود بلکه خارق عادت بشریه مینمود زیرا که برد انشمندان  
 معلومست که بلاد عراق عرب بسبب مشاهد مشرفه مجمع اعراب  
 شیعه بدویه و ما<sup>من</sup> فراریان و اشرار ایرانیه است و شیخ مذکور  
 از یک طرف بعموم اشرار اجازت و فتوی داده بود که اگر توانند  
 حضرت بها<sup>ع</sup> لله را در معا بر ضرب طیانچه و سایر آلات خارجه از  
 پای در آرند و باین ثواب خود را مشمول عنایت شهریار و مستحق  
 مغفرت پروردگار گردانند و از طرف دیگر پیوسته با اولیای دولت و  
 علمای ملت سازمراسلت داشت و آنرا در رغیب پادشاه بر قتل و محو  
 این جمع بیگناه میگماشت و از دیگر سوی نار حقد و حسد که در قلوب  
 رومیهای ازلیه افروخته بود اینان را نیز بر قطع سدره مبارکه با  
 اعدا متفق مینمود و بوما<sup>فیوما</sup> آتش فتنه بر اشتعال میفزود چند آنکه  
 از خارج و داخل و از شیعی و یابی گروهی بر قتل آنحضرت یکدل  
 شدند و لیلیاً و بهاراً مسلح در معا بر مراقبت مینمودند و حضرت  
 بها<sup>ع</sup> لله متوکلاً علی الله و منقطعاً عما سواه در غایت استقامت  
 روز و شب با خلق معاشرت مینمود و از ملاقات احدی اجتناب نمیفرمود  
 و از کثرت اعدائیندیشید و یکسی تو سل نجست و روزی پنهان نگشت  
 دشمنان خانگی چند بار در مشرب های بیت ادویه سمیه ریختند و  
 آن وجود اقدس را مسموم نمودند چند آنکه زهر در بدن مبارکش اثر

نمود و لکن حفظ ابهی اورانگا هبانی فرمود و از آن داهیه نجات بخشید \* میرزا سعید خان وزیر امور خارجه که از رجال دولت ایران بعلم و فضل و حسن انشاء مراسلات معروف بود چون از هرسواواج بالارامحیط آن سفینه هدی دید از تلف شدن وجود مبارکش بترسید و در میان خوف و رجاء از طهران عریضه بحضرت بها<sup>۱</sup> الله معروض داشت و بخیال خود نصیحت نمود که دشمن قوی است و معاند بسیار و معاون معدوم البته از آن میان کناره گیرید و جان خود را محفوظ دارید حضرت بها<sup>۱</sup> الله جوابی باو مرقوم فرمود مشعر بر ثبات و استقامت فی امر الله و انقطاع از ماسوی الله و رغبت بر شهادت فی سبیل الله و صورت آن اینست:

هو العلی الاعلی

شکر شکن شوند همه طوطیان هند <sup>ببرود</sup> زین قند پارسی که به بنگاله  
مکتوب آنجناب بر مکمن فنا و اصل بهر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه  
مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست و لکن محبان  
کوی محبوب و مَحْرمان حریم مقصود از بلا پروا اندارد و از قضا احتراز  
نجوید از بحر تسلیم مرز و قند و از بهر تسلیم مشروب رضای دوست  
رابد و جهان ند هند و قضای محبوب را بغضای لامکان تبدیل ننماید  
زهرلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشند ه را چون شهید روح  
بخشند ه لا جرعه بیاشامند در صحرا های بی آب مهلك بیاد دوست  
مواجند و در بادیه های متلف بجان فشانی چالاک دست از جان  
برداشته اند و عزم کوی جانان نموده اند و چشم از عالم بر بسته و بر

جمال دوست گشوده اند جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال  
کمالی نبهید به پرتوکل پر واز نمایند و بجناب توّسل طهران کنند  
نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تراست و تیر تیز از  
شهرام مقبولتر

زنده دل باید در این ره صد هزار تا کند در هر نفس صد جان نثار  
دست قاتل را باید بوسید و رقص کنان آهنگ کوی دوست نمود چه  
نیکوست این ساعت و چه ملیح است این وقت که روح معلوی سر  
جان افشانی دارد و هیکل و فاعزم معارج فنا نموده گردن بر  
افراختیم و تیغ بی دروغ یا ربا کمال اشتیاق مشتاقیم سینه راسپر  
نمودیم و تیر قضا را بجان محتاجیم از نام بیزاریم و از هر چه غیر اوست  
در کنار فرار اختیار نکنیم و بدفع اغیار نپردازیم به عابلا راطالبیم تا در  
هواهای قدس روح پرواز کنیم و در سایه های شجرانس آشیان  
سازیم و بعنتها مقامات حبّ منتهی گردیم از خمرهای خوش وصال  
بنوشیم و البته این دولت بیزوال را از دست ندیم و این نعمت  
بی مثال را از کف نگذاریم و اگر در تراب مستور شویم از جیب رحمت  
ربّ الارباب سر بر آریم این اصحاب را بلا فنا نکند و این سفر را قدم طی  
ننماید و این وجه را پرده حجاب نشود \*

بلی این معلومست که با این همه دشمن داخل و خارج که علم  
اختلاف بر افراخته اند و کمال جد در دفع این فقر اکمر بسته اند  
البته بقانون عقل باید احتراز نمود و از این ارض بلکه از روی زمین  
فرار اختیار کرد و لکن بعنایت الهی و تائیدات غیب تا متناهی

چون شمس مشرقیم و چون قمر لایح برمسند سکون ساکنیم و بریسط  
صبرجالس ماهی معنوی از خرابی نشتی چه پروا دارد و روح قدس  
از تباهی تن ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را زندان است  
و کشتی آن را سجن • نغمه بلبل را بلبل داند و لحن آشنا را آشنا  
شناسد •

باری آیام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیا مبدء اصفیا چه  
نازل شد تا چون روح خفیف شوی و چون نفس از قفس تن بدر آئی  
در نهایت احاطه اعدا و شدت ابتلا طایر قدسی نازل شده و این  
آیه آورد و ان کان کبرطیک اعراضهم فان استطعت ان تبغی  
نقافی الارض او سلما فی السماء هزار چشم باید تا خون گیرد و  
صد هزار جان تانا له از دل برآرد و همچنین در جای دیگر میفرماید  
اذ یمکربک الذین کفرو البیثونک و یقتلونک او یخرجونک و یمکرون و یمکر  
الله و الله خیر الماکرین در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدء  
الوہیت نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف  
شوید اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عد در ظاهر  
همه را کافی بود که با اینهمه اعدا و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون  
شاهد عشق در انجمن سترو حجاب را سوختیم و چون نار عشق  
برافروختیم و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوب است و همه  
گوشها مسدود در وادی غفلت سیر مینمایند و در بادی ضلالت  
مشی می کنند هم بریثون عما عمل و انابریثی مما یعملون •  
معلوم آنجناب باشد که یکی از معتکفین این ارض که مشغول بزخرف

د نیاست و از جام رحمت نصیبتش نه و از کأس عدل و انصاف بهره اش نه و در لحظه<sup>۴</sup> این بنده را ندیده و در مجمع مجتمعه شده و ساعتی مؤمنست نجسته قلم ظلم برداشته و بخون مظلومان رقم کشیده فطوما لقا ضاتی فی حکمه عجا افتی بسفک دمی فی الحل والحرم و بعضی حرفهای بی معنی هم بجمع گفته و در همین روزها هم بشخصی معروف بعضی مقالات از ظنوفات خود بیان نموده و آن شخص این د و روزه بطهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت آنچه در دل دارد از مکرور روز پیش حق پید ا و رسوا همچو روز همه<sup>۵</sup> این مطالب معلوم و واضح است و بنای آنها هم مکشوف و محقق از این بنده که تمان کنند از حضور من لا یعزب عن علمه من شئی چگونه مستور ماند و ندانستم که آخر یکدم شرع متمسکند و بچه حجت مستدلّ این بنده که مدتی است بالمرّه عزلت جسته و خلوت گزیده ام در آشنای و بیگانه بسته ام و تلها نشسته ام این حسد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هوید اگشت و معلوم نیست با آخر خیر برسد و کام دل حاصل نماید اگرچه ایشان بهیوی سالکند این فقیر بیخیط تقی متمسک و انشا<sup>۶</sup> الله بنور هدی مهتدی کدورتی از ایشان ندارم و غلّ در دل نگرفته ام بخدا گذاشتم و بحر و<sup>۷</sup> عدل تشبث جستم بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم حجیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البته نمیگذرد آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور مطلع شود تا برایشان مبرهن گردد و آنوقت حکم جاری کنند قضی



وامضی دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند تا زمان ما نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرتی نیست و چون وقت آمد بجان مشتاقیم و طالب نه تقدیم یابد و نه تاخیر آنالله و انسا الیه راجعون ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذ لکم من ذالذی ینصرکم بعده والسلام علی من اتبع الهدی •

چون این لوح مقدس بنظرو زهرامور خارجه رسید از مراتب استقامت واصطبار حضرت بها<sup>ع</sup> متعجب شد و با آنکه منصبش مقتضی این بود که شرح حال را بر استی بحضور پادشاه معروض دارد و صلاح دولت و ملت را ملاحظه کند از بیم تهمت موافقت لب فرو بست و از صلاح دولت و ملت چشم پوشید و درکنج خاموشی خزید آخرالامر سعی و کوشش شیخ عبدالحسین و کارپرد از اعراف و معاونت امامان و بزرگان از ایران و اقدام و تدبیر سفیر کبیر حاجی میرزا حسینخان از استنبول حضرت ناصرالدین شاه از خد او ندگار مرحوم سلطان عبدالعزیزخان عثمانی متمنی شد که حضرت بها<sup>ع</sup> الله را بقتل رسانند و گرنه آنحضرت را از بغداد که جوار ایران و معبر زوار شیعیان است بسایر بلاد نفی نماید و در این باب بین الدولتین سخن بسیار رفت و عاقبت حکم خداوندگار صدور یافت که حضرت بها<sup>ع</sup> الله از بغداد حرکت فرماید و با استنبول توجه نماید چون حکم خداوندگار بر نهج مذکور صدور یافت حکمران بغداد آن حکم را بحضرت بها<sup>ع</sup> الله ارسال داشت و آنحضرت عزیمت توجه استنبول فرمود و در این وقت سن مبارکش به چهل و هفت بالغ شده بود و اول اردیبهشت

ماه کسه نسیم بهار متبسم و مرغان شاخسار مترنم و گلها شگفته  
 و سبزه ها نوخاسته بود نقل مکان را بباغ نجیب پاشا توجه فرمود  
 و دوازده یوم در آن باغ توقف نمود سران عراق و بزرگان بغداد  
 که در آن مدت از حسن سلوک و نورانیت ظاهرو بها<sup>۱</sup> با هر آنحضرت  
 مهرش را در دل داشتند و راضی بمقارقتش نمی گشتند در ادای لوازم  
 مشایعت از دحامی عجیب نمودند و دسته دسته بوداع شرفیاب  
 خدمتش گشته با حزن و اندوه مراجعت میکردند اما مخلصین و  
 معتقدین را از غایت حزن و ملالت حالتی بود که تصویرش بتحریر  
 امکان پذیر نیست هر یک متمنی که در موکبش از آن مسافرت یابند  
 و از لقای روح افزایش محروم نگردند حضرت بها<sup>۱</sup> الله در اوقات  
 توقف در باغ نجیب پاشا روزی رادر انجمن دوستان لب به اظهار امر  
 مبارک گشود و قلوب محزون<sup>۲</sup> اهل ولا را بظهور اقدس ابهی قرین  
 مسرت کبری فرمود و هر یک را بصبر و استقامت وصیت و تسلیت امر نمود  
 این زمان تجلی شافی و آغاز ادعای آنحضرت بود  
 و بالجمله حضرت بها<sup>۱</sup> الله با اهل حرم و معدودی از خدم بجانب  
 قسطنطنیه شتافت و چهار ماه طی مسافت امتداد یافت و چون  
 بمدینه<sup>۳</sup> کبیره ورود فرمود از کمال سکون و وقار در محلی که از جانب  
 اولیای دولت علیه<sup>۴</sup> عثمانی تعیین یافته بود اقامت ننمود و با وزیرای  
 دولت و اکابر ملت ملاقات نفرمود و نزد احدی لب بشکایت و تظلم  
 نگشود بعضی از اعیان ملک از حضرتش دیدن کردند و بیاسی حشمتش  
 را معتدلا نه رعایت نمودند و از مجدت و نورانیتش آنچه شنیده بودند

مشهود دیدند و بمهرش دل بستند و بنصیحت معروض داشتند که بر حسب قانون باید با وزیر امور خارجه و سایر وزرای دولت علیه ملاقات نمائید و وقایع گذشته را برایشان مکشوف دارید تا از حقیقت امر استحضار یابند و بحضور حضرت خد اوندگار معروض دارند و بر حسب تکلیف خود بحمايت اقدام نمایند و راه سخن اهل غرض مسدود ماند و آتش حقد ایرانیان باین سوسرایت نکند حضرت بها<sup>۱</sup> الله هريك را بجوابی ساکت فرموده خلاصه<sup>۲</sup> آن این بود که ما را مقصود از توجه بقسطنطنیه این بوده که بردولت معلوم شود که ما باکسی مخالفت نداریم و از کسی جز خداوند تبارک و تعالی معاونت نخواهیم و باحدی توسّلی نجوئیم اگر اولیای دولت علیه چنانکه وظیفه<sup>۳</sup> دول عادلّه است در مقام استکشاف حقیقت و احقاق حق قیام فرمایند البته امر مکشوف خواهد شد و الاّ از مزاحمت گریه نگشاید و از تصدیح حاصلی بدست نیاید و ظاهراًست که اراده قاهره الهیه بر آنچه تعلق یافته ظهور خواهد یافت ان یمسك الله بضرّ فلا کاشف له الا هو \*

سفیر کبیر حاجی میرزا حسینخان که وزیری کافی و مشیری مدبّر بود اینحال را مغتنم شمرد و مراتب انقطاع و رضاراد رلباس نخوت و کبریا جلوه داد و باولیای دولت علیه باینگونه انها<sup>۴</sup> داشت که من شما را گفته بودم که این طایفه باحدی اعتنا ندارند و کسی شایسته تکریم نمی شمارند همانا خیالاتشان بلند تر از آنست که بتصور آید و مقصدشان اعلی از آنکه احدی از دول تحمل نماید و خلاصه القول

چندان از ایند رحيله وتدبير بكار برد كه قلب بزرگان دولت عثمانیه را از حُبّ و حمايت آنحضرت مصروف داشت و پس از توقف چهار ماه حكم خداوندگار صدور يافت كه آنحضرت با منسوبان بشهر ادرنه از بلاد روميلی توجه فرمايد و در آن بلد كه از ايران دور است توقف نمايد حضرت بها<sup>۴</sup> لله بر حسب امر دولت از قسطنطنيه عازم ادرنه شد و با اتباع و منسوبين در آن كشور سكونت فرمودند و بزرگان ملك و علمای بلد از حضرتش دين كردند و پس از مشاهده<sup>۵</sup> حالاتش مقدمش رابعزت و مكرمتش پذيرفتند و باين سبب عموم بابيه را آسائيش حاصل شد و بخلاف ساير ايرانيان كه بجهات معلومه مغبوض اهالی آن سنكت و مردود اهل سنت و جماعتند اين طائفه را عزت و مكانت بدست آمد و هريك با سودگي منزل گرفتند و بحرفتي مشغول شدند و بحسن تربيت آن مربي ربانی بلطف اطوار معروف و بحسن اخلاق مشهور گشتند ناگاه آتش حسد و عداوت طائفه ازليه كه تا آنگاه در صدور مستور بوده و از خارج غير مشهور بروز نمود و فتنه ای كه در كتب سماويه بدان تصريح شده ظهور يافت چه اين طائفه امر مبارك را يوما " فيوم در عالم نافذ تر و نور وجودش را در آفاق ساطعتر می يافتند لذا در تشكيل و تشهير دعوت ازليه و اظهار او براز معاندت با سلسله<sup>۶</sup> بهائيه از پيش ساعيتر گشته و حضرت بها<sup>۴</sup> لله با اينان با نهايت سكون و بردباري سلوك مي فرمودند و معاندت آن قوم را بصفو و ملايمت پاداش مينمود عاقبت حاج سيد محمد اصفهانی كه در مراتب<sup>۷</sup> دها<sup>۸</sup> و مكر سرآمد هات عصر بود از ادرنه عزيمت استانبول

نمود و در هتك حرمت اهل بها و ایجاد هرگونه تهمت و افتراء با  
 سایر اعدا متفق گشت اکابر اهل ایران که متوقف در آن سامان  
 بودند و او را برای اجرای مقاصد خود سبیل قوی و دستاویزی  
 عجیب یافتند و در نشر اقوال کاذبه از قول اهل بها همتی بزرگ  
 بکار بردند این طائفه مظلومه را در نزد ملت عثمانیه بعقائد باطله  
 معروف و متهم نمودند زیرا که عثمانیان او را بابی دانسته و از عداوت  
 او بی خبر نبودند لهذا او را مردی بی غرض می پنداشتند و مفتریان  
 را بمنزله نص قاطع می انگاشتند و از دیرگاه با حضرت بها ع اللّه  
 مبغض و معاند بود و از آغاز قبل از آنکه آنحضرت ادعائی فرماید  
 و جاهت و وقع او را در قلوب منکرو حاسد و سالها در دفع و قتل آنحضرت  
 تدبیرات بالغانه مینمود شنیدیم که وقتی عبارات غیر لائقه در حق  
 انبیا ع و مرسلین و کلمات سخیفه در باره ع خلفا ع راشدین بر سائل  
 و مکاتبات حضرت بها ع اللّه ملحق ساخته و بمثل عیسویه و جماعات  
 اسلامیّه داده بود مقصودش آنکه عموم ملل را بعد از آنحضرت  
 متفق دارد شاید شورش عموم موجب قتل آنحضرت و محو سلسله  
 بهائیه گردد و بر راستی امروز طوائف معاند را در دفع اهل بها  
 چاره نمانده است جز آنکه بدروغ تمسک جویند و کلمات زشت در  
 حق این سلسله گویند و با مورنا شایسته ایشان را متهم دارند و لکن  
 بر این تدبیر باید خندید و بر این قول ضعیفه باید گریست که از  
 کذب نصرت جویند و افترا را برهان دین خود شعرند غافل که هرگز  
 کاذب ناصح نگشته است و کذب راجح نشده و مفتری جند غالب

بوده و افترا درجه قبول نیافته چه دانشمندان جهان با اهل  
 بها معاشرت مینمایند و بکتب روحانیه این قوم رجوع می کنند و  
 یکباره بر بی خردی و بی دینی اهل تهمت و افترا آگاه می گردند •  
 و خلاصه القول چون توقف حضرت بها علیه السلام در ادره قریب  
 پنجسال امتداد یافت بسبب تدبیرات سفیر کبیرایران و هتیریات  
 حاج سید محمد اصفهانی و معاونت صدراعظم عثمانی حکم نفس  
 آنحضرت مفرداً آزاد رنه بعکا از حضرت خد اوند گار صاد رشد و در  
 این حادثه وقایع شگفت روی داد که شایسته توجه مورخان  
 است و موجب حیرت شلوندگان لکن اکنون نگارنده رافراغت  
 تفصیل نیست اگر خد اوند جل جلاله زندگانی و توانائی بخشند  
 مشروحاً در دفتر دیگر نگاشته خواهد شد •

و بالجمله چون حضرت بها علیه السلام حسب الامر دولت مفرداً آزاد رنه  
 عزیمت هجرت فرمود سکنه آنشهر عموماً با اضطراب آمدند چه اجرای  
 امر سلطانی برخلاف معهود آنگونه شدید و مهیب بود که اکثر گمان  
 میرفت که در بحر آن سراج منیر را خاموش خواهند نمود • اهالی  
 آن بلد برباب بیت آنحضرت مجتمع گشتند و عیسوی و مسلحاً و از بلند  
 می گریستند و ستان را خود از غایت حزن حالتی روی داد که هر یک  
 با عدم خویش راضی گشتند و بافناى خود جازم شدند زیرا که اهل  
 بهادوستی آنحضرت را بجان خریده و هر یک در طریق محبتش  
 بهم قتل و حرق را کراراً چشیده بودند چه هر کس از تاریخ این قوم  
 آگاه باشد داند که بسی نفوس یا مودت از جا بها گدشتند و برای اقتناع

واسکات خصم راضی با هانت نام مبارک نگشتند این بود که در این حادثه پس از جزم بفرق یکباره بر قتل خویش میثاق نهادند و فنار ابرینقا ترجیح دادند حاجی محمد جعفر تا جرئت ریزی بدست خود حلقوم خو در ابرید و آقاعد الغفار اصفهانی خود را در بحر افکند چون عمریاشاکه ما<sup>۱</sup> مور به نغی واجلای حضرت بها<sup>۲</sup> الله بود اینگونه اضطراب را در عموم خلق از مسلم و عیسوی و بابی مشاهده نمود خلق را باملامت ساکت داشته و بابیه را بقسمها تسلیت بخشید و حادثه را بتوسط تلگراف بحضرت خداوندگار معروض داشت و ثانیاً حکم عدم تفریق و اذن مسافرت دوستان در خدمت حضرت بها<sup>۳</sup> الله صدور یافت و آنحضرت در یوم بیستم ماه ربیع الثانی از شهر سنه<sup>۴</sup> ۱۲۸۵ هجریه با اهل حرم و جمعی از بابیه از شهر ادره حرکت فرمود و یوم دوازدهم ماه جمادی الاولی از سنه<sup>۵</sup> مذکوره بشهر عاکه از قرضهای بحر متوسط و اراضی مقدسه است وارد شد و وعده های الهیه و کتب سماویّه باین هجرت تحقق و وقوع یافت و این وقت سن مبارک بپنجاه و سه بالغ شده بود و العلم عند الله که در اوقات توقف در این ارض چه مایه تعدیات از دوست و دشمن تحمّل فرمود و انواع بلایاتا چه پایه آن وجود اقدس را احاطه نمود با احاطه<sup>۶</sup> امواج بلا بصیر قلم اعلیٰ ندای احلی را بقطعات آسیا و اروپا و آفریقا مرتفع داشت و بنفوذ کلام وجود های آمیخته باو هام را از سر و هم وطن تزکیت و بحقائق روحانیه تربیت فرمود و الواح منیعہ اش که مجدّد طریقۀ متروکه<sup>۷</sup> انسانیت و مدنیست و

محیی رمم بالیه فصاحت وطمیت است عالم را بطراز بدیع بهار است  
و طریقه انیقه اخوت و حسن معاشرت را با جمیع ملل و ادیان  
بارباب استعداد بها موخت .

و اگر شخص بصیرد رحالات آن بحر رحمت و جبل استقامت بدقت  
تفکر نماید اعتراف خواهد نمود که احدی از سابقین را اینگونه ابتلا  
نبوده و از متقدمین هرگز این قسم استقامت ظهور نیافته است  
زیرا که در آغاز ورود به ارسلام تا هنگام صعود با علی المقام روزی  
را بشام نبرد که سه خطب کبیر بر حضرتش مزاحم و سه امر خطیر بر  
جنابش مهاجم نباشد . نخست تربیت و نصیح نفوس مختلفه الای را  
دوستان دویم جواب مسائل و ایرادات رومیای مذاهب و ادیان  
سه خصوصیت های شدیدیه ارباب ظلم و طغیان و خلاصه قول  
روزی را در تربیت عباد و اعلام من فی البلاد نیا سود تا آنکه در یوم  
دویم شهر ذی قعدہ سنه ۱۳۰۹ هجری مطابق شانزدهم ماه  
ایار ۱۸۹۲ میلادی بافق اعلی صعود فرمود و باب لقار ابراهیل  
ولا مسدود نمود فمابقی لنا الا الحسرة والاسف والتمثل بما قاله  
بعضی السلف :

خلقت بمثواه الشریف و تربته احال ثراه اطیب ریاه عبراً  
لاستقذّن العرفی مد حوله فان لا منی فیہ العذول فاكثر  
وفی آخر الکلام معروض میدارم که مقصود از نگارش این مختصر که  
بمنزله قطره ایست از بحر حوادث عجیبیه این ظهور اعظم اینست  
که بر آنجناب معلوم گردد که ورود آنحضرت به بغداد در محرم



سنه ۱۲۶۹ هجره آغاز طلوع آن آفتاب منیر و اول شهرتش بین  
 الصغیر و الکبیر بود که بتاویل آیه مبارکه ولتعلمن نبأه بعد حین  
 ارباب یقین بدان بشارت داده بودند و هنگام هجرت از دارالسلام  
 بغداد و ایام توقف در باغ نجیب پاشا آغاز اظهار امر و آدای آن  
 حضرت بود که بمخصوصین ازدوستان اظهار مرفرمود و ایام توقف  
 در آدره ندای مبارکش ارتفاع یافت و دعوتش با کثرت ملوک و رؤسای  
 ارض بالغ شد و ورود آن حضرت بعکاد رسنه ۱۲۸۵ هجره منجر  
 وعده های الهیه در کتب سماویه گشت ولا یعلم ذلك الا اولوالا-  
 لباب ومن عنده علم الکتاب \*

مسئله ثالثه استفسار از مصنف تاریخ جدید بود کاتب مصنف تاریخ  
 جدید مرحوم میرزا حسین همدانی است و او جوانی بود از ملسوین  
 رضا خان پسر محمد خان ترکمان که از شهدای قلعه شیخ طبرسی  
 مذکور و نامش در تاریخ جدید مسطور است \* مورخ مذکور آغاز  
 بسبب خط و ربطی که در صنعت انشا مراسمات داشت منشی یکی  
 از رجال دولت ایران بود و در سفر اول که حضرت ناصرالدین شاه  
 بفرنگستان مسافرت نمود وی نیز به همراهی موکب شاهی آن ممالک  
 را سیاحت نمود و در مراجعت چندی در استنبول متوقف شد و پس  
 از عود بایران فتنه سال ۱۲۹۱ هجری که جناب آقا جمال بروجردی  
 پس از مناظره با علمای طهران گرفتار سجن حضرت سلطان گشت  
 وی نیز از جمله محبوسین بود و بعد از استخلاص از سجن طهران  
 در دفتر خانه مانکچ زرد شتی مشهور بکتابت مشغول گشت و مانکچی

اورانیک محترم می داشت چه اگر او با اسم بابی معروف نبودی هرگز  
 سریدان کارفرونیایوردی از اتفاقات شبی او و محمد اسمعیل خان  
 زند که در پاریسی نگاری دبیری هلر مند بود بضیافت مهمان مانکچی  
 بودند مانکچی از این دو خواهش نمود که هر یک کتابی تصنیف  
 نمایند زیرا که او در جمع کتب سعی بلوغ داشت و هر که را قادی بر  
 انشاء و تحریر می یافت بتالیف کتابی وانشاء دفتری می گماشت  
 لذا در شب مذکور از محمد اسمعیل خان خواهش نمود که او تاریخ  
 پادشاهان عجم را بنگارد و از میرزا حسین متمنی شد که وی تاریخ  
 حالات بابیه را تصنیف نماید و خلاصه القول محمد اسمعیل خان  
 کتاب فرازستان را بزبان پارسی خالص در سلطنت قدیم ایران از  
 آغازمه آباد تا انقراض ساسانیان پرداخت و در حقیقت آن کتاب  
 را انبانی از او هام و افسانه های شاهنامه و چهارچمن و دساتیر  
 ساخت و آقا میرزا حسین نزد نامه نگار آمد و از این عهد خواهشمند  
 معاونت شده گفت چون هنوز تاریخی مبسوط و درست در وقایع  
 این ظهور نوشته نشده است ضبط و تالیف وقایع آن کمابعضی بس  
 دشوار است زیرا که سپهر و هدایت از غایت تملق و ضلالت آنچه  
 در حوادث این ظهور نوشته اند یکباره تهمت صرف و کذب محض  
 است و آنچه از روایت شنیده میشود هم چندان مختلف و متفاوت  
 است که تطبیق آن خالی از صعوبت نیست جواب گفتم که تاریخی  
 از مرحوم حاج میرزا جانی کاشی که از شهدای طهران و از خوبان  
 آن زمان بوده است در میان احباب هست لیکن او مردی بوده است

تاجرو از تاریخ نویسی ربطی نداشته و تاریخ سنین و شه—ور را  
 نوشته نهایت چون مردی بادیانت بوده است نقل وقایع را —  
 آنچه دیده و شنیده است برآستی مرقوم داشته این کتاب را <sup>بست</sup>  
 آرد و وقایع را از آن و تاریخ سنین و شهور را از ناسخ التواریخ و ملحقات  
 روضة الصفا نقل نما و پس از ضبط در مسوده هر جزوی را نزد حاجی <sup>سید</sup>  
 جواد کربلائی که نامش در این اوراق مکرر یاد شده و از آغاز ظهور  
 نقطه<sup>\*</sup> اولی تا ورود حضرت بها<sup>\*</sup> الله<sup>\*</sup> بعکا خود همه جا باد و ستان  
 همراه و از وقایع نیک خبیر و آگاه است قرائت کن و باین دقت تاریخ  
 را صحیح نماتا این کتاب بخواست خدای یکتا بخوی انجام یابد  
 و مقبول طبع دانشمندان جهان گردد و ی خواهش نمود که نامه  
 نگار فاتحه آنرا بنگارد و راه نگارش را برابر او گشاده دارد این عهد  
 بخواش او د و صفحه از آغاز آن کتاب را نگاشت و فاتحه آنرا ب—  
 تشبیب مواعظ و تحریض بر اجتهاد موشح<sup>\*</sup> داشت و او را در نظر بود که آن  
 کتاب را در دو دفتر ترتیب دهد دفتر اول در وقایع ظهور نقطه<sup>\*</sup> اولی  
 و دفتر ثانی در حوادث طلوع اقدس ابهی<sup>\*</sup> اما پس از ختم دفتر اول  
 اجل مهلتش نداد و در سنه<sup>\*</sup> ۱۲۹۹ هجریه در شهر رشت وفات  
 یافت لکن مانگی نگذاشت که آن تاریخ بدان گونه که نامه نگار  
 گفته بود انجام یابد بلکه مورخ مذکور بر آن داشت که آنچه او گوید  
 بنگارد زیرا که عادت مانگی این بود که مطلبی را بمنشی می گفت  
 بنویس و مسوده آنرا بمن بخوان و نخست منشی مسوده ای را که  
 بسلیقه<sup>\*</sup> خود و قریحه درست ترتیب داده بود برابر او میخواند و پس

از اکثر و تقلیل عارت و جرح و تعدیل مطلب در مسوده بیباض  
 میبرد و چون مانگی راد رخط و لسان پاریسی حطی و علمی نبوده از  
 این راه اکثر کتب و رسائلیکه با و منسوب است عارتش غیر مرتبط  
 و گسیخته و زشت و زیبا با هم آمیخته است با این عیب کتاب تاریخ  
 جدید از بیس کتاب بی علم و نویسندگان بد خط هنگام استنسا  
 بخیا خود در آن تصرف نموده اند امروز هر نسخه آن مانند صور  
 منسوخه و میاکل منسوخه بنظرمی آید بحدی که نسخه صحیحه ای  
 از آن نتوان یافت مگر خط خود مورخ بدست آید و الا اعتماد را شاید  
 و جناب حاجی میرزا جانی کاشانی از تجار معروف کاشان بود و در اول  
 ظهور امر مبارک نقطه اولی را تصدیق نمود و با جناب ذبیح که در  
 لوح رئیس مذکور و مشرف با سم انیس است اخوت داشت و در وقتی  
 که نقطه اولی جل اسمه الا علی را با مر محمد شاه از اصفهان بطهران  
 می بردند در کاشان سه شب آنحضرت راد ربیت خود ضیافت نمود  
 و پس از جدی از کاشان بطهران آمد و در حضرت عبد العظیم  
 متوقف شد و آن تاریخ راد رآن قریه نوشت و در فتنه سال ۱۲۶۸  
 هجری او هم گرفتار و در سجن با حضرت بها<sup>۱</sup> الله در یک محل جلیس  
 و بیک سلسله حدید مقید گشت و پس از یومی چند در آن فتنه بی گناه  
 تپاه شد و بر تپه شهادت فائز گشت اما نسخه تاریخ او را امروز نامه  
 نگار نمی تواند بدست آورد چه از سمرقند تا طهران بسی دور است و  
 روزگار بر اهل بهایی نهایت عوس و غیور و الله تعالی عالم بحقایق  
 الا مورد ربوم بیست و یکم شهر ربیع الثانی هزار و سیصد و سیزده هجری

مطابق سی و یکم از ماه تشرین الاول سال ۱۸۹۲ میلادی و خامه  
مصنف این نامه ابوالفضل گلپایگانی نگارش یافت.

### خاتمه

برنگرندگان این نامه پوشیده مباد که در سال هزار و سیصد و پنج  
هجری که دست تقدیر عیان مسافرت این فقیر ابوالفضل محمد  
بن محمد رضای گلپایگانی را ببلده<sup>۱</sup> همدان معطوف داشت در  
بلده<sup>۲</sup> مذکوره برحسب خواهش جمعی از مشایخ بنی اسرائیل  
رساله ایوبیه را در اثبات امر اقدس تصنیف نمود و باندک وقتی نسخ  
آن در اقطار جهان شایع شد و در اواخر سنه<sup>۳</sup> ماضیه یکی از دوستان  
نسخه آنرا نزد مستربرون که از معلمین یکی از مدارس کبهریج است  
فرستاده بود که معلم مذکور آنرا بزبان فرنگی ترجمه نموده بطبع  
رساند و جناب معلم مذکور از ایشان خواهش نموده بود که چون  
شعبا با مصنف این رساله مراسلتد اربده سه مسئله از وی مستفسر  
شوید مسئله اولی اختلاف تواریخ قدیمه است با مصنف رساله در  
بنای ثانوی اورشلیم مسئله ثانیه اختلاف تاریخ ظهور حضرت بها<sup>۴</sup>  
است در مقاله<sup>۵</sup> سیاح با رساله<sup>۶</sup> مذکوره مسئله ثالثه تعیین مورخ  
کتاب تاریخ جدید است که معروف است بتاریخ مانکچی زرد شتی  
لهذا در جواب آنجناب این رساله سمعت تا<sup>۷</sup> لیف و تصنیف یافت  
و بسبب مرائر غریب و عدم فراغت جانب و جازت و اختصار را مرعی  
داشت و اگر چه نامه نگار از معتقدین طریقه<sup>۸</sup> مقدسه<sup>۹</sup> بهائیه است  
لکن شهد الله و کفی بالله شهید که در نگارش این تاریخ جانب

حُبّ و اعتقاد را مرعی نداشته و ارادت بحضرت اقدس ابهی اورا از  
 ملهج انصاف منحرف ننموده است چه مقام مؤرخ خارج از مقام  
 محبت و ارادت است و اقدس از آلا پیش بتعصب و معاندت مؤرخ  
 باید در نقل و قایع و نگارش حوادث حُبّ و بغض ملل را یکسو ننهد  
 و در رغایت نصفت و اعتدال آنچه را معلوم داشته است مرقوم دارد  
 چه صدق گوهری گرانمایه است و انصاف انسان را نیکوترین  
 پهرایه و نگارنده این اوراق در سنه ۱۲۹۳ هجریه که متوقف  
 در طهران و راسخ در عقیده شیعیان بود بر حسب اتفاق با اهل  
 بهامراودت یافت و در نخست الزام و افحام ایشان را پیش نهاد  
 همت ساخت و قریب هشت ماه در مجالس عدیده با دانشمندان  
 این طائفه مناظرته نمود انجام چون حبال او هام خود را منقسم  
 و ظهر مقاومت را منقسم یافت طریق اجتهاد و طلب را مسلوک داشت  
 و در تحقیق ادله این آئین کوششی متین کرد و بارومسای ادیان  
 و مذاهب از عمری و فارسی و مسیحی و سنی و شیعی و ازلی و بهائوسی  
 برادرانه معاشرت نمود و در کشف حالات مؤسس این طریق انبیا  
 از دشمن و دوست استفسار و تحقیق کرد و بکتاب مقدسه بدقت رجوع  
 و در کلمات متألهین بغایت تحقق نمود و در لیالی و اسحار از حضرت  
 پروردگارد رغایت عجز و اضطرار هدایت و استبصار خواست تا آنکه  
 بخواست خداوند تبارک و تعالی بصارت کلیه در شرایع الهیه  
 تحصیل نمود و قلب مضطرب را سکون و استقرار و یقین و استبصار حاصل  
 آمد پس از زوال ظلمت تقلید و طلوع نور یقین نامه نگار چند بار بسجن

حضرت شهریار گرفتار گشت و در اوقات گرفتاری در مجالس ع دیده با علمای آیت و امرای دولت مقالات دینیه و احتجاجات طمیه در میان آمد از جمله شبی را در حضور امیر کبیر نایب السلطنه کامران میرزا پسر حضرت ناصرالدین شاه و جمعی از رجال دولت و اعمام سلطنت با معتمد الدوله فرهاد میرزا عم پادشاه قیام بمناظرت نمود و او خود را باستحقاق مخصوص رتبه پدر علم و سرپرستی پنداشت و بین الامثال خویش را صاحب قلم و وارث شمشیرمی انگاشت و خدای آگاه گوا هست که نگارنده در این مجالس ع دیده و مناظرت کثیره برهان عطا و امراراجز سیف سلول و مستند اهل بهار انجیر از دلیل معقول نیافت و اگر کسی را در صدق این مقال تردیدی باشد اینک طرفین حاضرند مجلس آراید و طرفین را به مناظرت نشاند و حالات و مقالات هر یک را ملحوظ و مسموع دارد تا نور از ظلمت و حق از ضلالت پدید آید و خلاصه قول اینست که نامه نگار بقدر قوت و توان بلکه افزون از سعی و کوشش همگان در استطلاع از حالات این طایفه اجتهاد نموده و آنچه را در این اوراق ثبت کرده است از بزرگان اسلام و منصفین سایر ملل مسموع داشته لیکن تواریخ سنین عمر مبارک را از رباعیات جناب میرزا محمد زرداری بهیله نقل نموده است و از مواهب سنیه حضرت ذوالفضل و العطا جلالت عظمته رجا چنانست که این رساله پسندیده بالغان گردد و موجب انتباه و بیداری خفتگان آید در یوم نوزدهم ماه کانون الاول سال ۱۸۹۲ میلادی مطابق یازدهم شهر جمادی الاخر سال ۱۳۱۳

ابنای وطن معروض دارم و این کتاب که شرح حالات طوائف ع دیده را مینویسند برای اینکه اوراق ایشان مردود و طامه نشود و خودشان نیز متهم نشوند ناچارند که گاهی اخباری اصل بنویسند و از این جهت شخصی هم که میخواهد حقیقت حال طائفه ای را صحیح و بیغش حاصل کند ناچار است که در اکتشافات خود بمندرجات این اوراق اکتفا ننماید و براین قیاس ای آقایان محترم من که در حقانیت دیانت ظاهره مسیحیه هیچ شکی ندارم مدتی غیر و جیز زحمتم کشیدم تا اطلاعاتی صحیح و بیغش از این طائفه بدست آوردم و همیشه مترقب بودم که در محلی مناسب مکتشفات خود را در این مسئله

هجری بقلم فقیرفانی ابوالفضل محمد بن محمد رضای گلپایگانی  
رقم یافت \*

مفتی

رساله ایست در بیان تاریخ امر مبارک و اصول احکام و فلسفه ظهور  
بدیع که جناب ابوالفضائل در موقع اقامت در امریکاتحریر نموده و  
در جمع حضّار د مدرسہ تابستانہ گرین عکاکه عده زیادتی از یار  
واغیا حضور داشته اند بنحو خطابه القا فرموده اند \*

بسم ربّنا الہیہ  
سسسسسس

آقایان محترم من چون در این سنوآت اخیرہ ذکر اسم طائفہ  
بابیہ در اروپا و امریکا اشتہا ریافت و ہریک از کتاب و مصنفین در شرح  
حالات این طایفہ چیزی نوشتند کہ باید یکدیگر منطبق و موافق نمی  
آمد من باقتضای محبت اکتشاف کہ اعظم وظیفہ اہل عالم و بیّن  
ترقی ملت است قیام کردم کہ خود بنفسہ حقیقت این مسئلہ را در  
یابم تا اگر فائدہ ای در آن دیدم بہم وطنان عزیز خود اطلاع دهم  
چون ملاحظہ نمودم کہ کتاب جرائد و مؤلفین کتب در بیان حالات  
دیانات عموماً "خاصہ دیانت جدیدہ سہواً یا عمداً امور غیر واقع  
ہی اصل مینویسند برخود لازم دانستم کہ در اکتشاف عقائد بابیہ  
بعند رجات اوراق اکتفا نکنم و از خود این طائفہ نیز عقائد شان را  
استفسار نمایم و بعد حاصل کل را با عقل سلیم و نظریں تعصب  
موازنہ کنم تا صحیح آنرا از فاسد تمیز دهم و صحیح آنرا بی غش خدمت

پس از تفحص تمام معلوم شد کہ فی الحقیقہ دو طائفہ اند چہ ہر  
اہل علم واضح است کہ سبب تفرّق ادیان سہ چیز است کہ  
ہوا سظہ این سہ از یکدیگر ممتاز میشوند  
اول: تعدد شارع و مؤسس چنانکہ فی المثل دیانات مسیحیہ و  
محمدیہ و یہودیہ بسبب اینکہ مؤسس یکی مسیح و دیگری محمد  
و دیگری موسی بوده است از یکدیگر ممتاز شدہ اند  
دوم: تعدد کتب آسمانی است چنانکہ فی المثل چون کتاب دینی  
محمدیان قرآن و کتاب دینی نصاری الجیل و کتاب دینی یہود  
توراة است سہ دیانت محسوب شدہ اند \*

سیم: اختلاف شرایع و احکام چنانکہ فی المثل چون احکام دینیہ



بامد نیت حالیه است و حافظ حقوق جمیع ملل و طوائف بشریّه  
و حافظ هیئت اجتماعیه علاوه از این فروق واضحه فیما بین  
بابیّه و بهائیّه منافرت و مجانبیت شدید است .

و اکابر بابیّه کتب متعدده در ردّ بها<sup>۴</sup> اللّٰه تالیف نموده اند و از آن  
جمله یکی هشت بهشت است که ادوارد برون انگلیسی بعضی  
عبارات آنرا در کتب و مجلات خود درج نموده است و این کتاب را  
شیخ احمد روحی و آقاخان کرمانی تالیف نموده اند و بخد<sup>۵</sup>  
باسم حاجی سید جواد کر بلائی که از اصحاب باب و از اتباع بها<sup>۴</sup> اللّٰه  
و مردی عالم و منور بود منتشر شد و چون این مقدمه معلوم شد  
اکنون شرحی باختصار در حالات شارع هردو دیانت معروض میدارم

#### آمادیهانت بابیّه

سسسسسس

مؤسّس آن باب بود و اسم اصلی او میرزا علی محمد است و او در غرّه<sup>۶</sup>  
ماه محرم سنه<sup>۷</sup> ۱۲۳۵ هجریه که مطابق با ماه اکتوبر سنه<sup>۸</sup> ۱۸۱۹  
میلادیه است از عائله<sup>۹</sup> مددوح السّیره از سلاله<sup>۱۰</sup> اشراف علویّه در  
بلده<sup>۱۱</sup> شیراز که عاصمه<sup>۱۲</sup> بلاد فارس است در جنوب ایران ولادت یافت  
و نام پدرش سید محمد رضا بود و او غالباً بتجارت منسوجات در بلاد  
فارس اشتغال مینمود و قبل از فطام فرزندش میرزا علی محمد وفات  
یافت و لهدذاکفالت فرزند صغیر و حمیدش در عهد<sup>۱۳</sup> خال باب حاجی  
میرزا سید علی شیرازی که بغایت بتقوی و تقدیس موصوف و مشتهر  
بود قرار گرفت و وی در حفظ وصیانت او غایت سعی را مری داشت

و چون باب بسن هفت و هشت بالغ شد در نزد یکی از مشایخ شهر از  
 که بشیخ معلم معروف و مردی فاضل و موقر بود بتحویل قرائت  
 و کتابت فارسی اشتغال نمود و در این فن بقدری که تجار ایران  
 غالباً بآن اکتفا نمایند فرا گرفت و چون بسن بلوغ و شباب رسید  
 بشرکت خالsh حاجی میرزا سید علی مذکور بتجارت مشغول شد  
 و چندی باتفاق خال دیگرش حاجی میرزا سید محمد برای مهام  
 تجارت در مدینه<sup>ه</sup> بوشهر برخلیج عجم اقامت کرد .  
 و باب از آغاز طفولیت بروع و تقوی اتصاف داشت و بغایت حسن الو<sup>جه</sup>  
 و مهاب و موقر بود چند آنکه دوستان و دشمنان او متفقاً خبر داده ا<sup>ند</sup>  
 که در حسن وجه و وقار و ادب مانند نداشت و در مواظبت بعبادات  
 و نماز و بر نوافل و صلوات بوجهی قصور و تقصیر نمی نمود بالجمله در  
 محاسن اخلاق و محامد صفات نسخه جامعه ای بود از کمالات انسا<sup>بیت</sup>  
 و آیتی از آیات عالم تهذیب و تربیت و در اثبات این حقیقت همین  
 يك نکته کافی است که مورخین شیعه که در اختلاق اکاذیب  
 و ایجاد تهمت خاصه با مساعده دولت و ملت گویا حیا و شرم برگرد  
 قلم ایشان نگردید . است در تاریخ حیات او نتوانسته اند مخمری  
 بهابند جز اینکه نوشته اند در عادات و ریاضات مفروضه<sup>ص</sup> بوده  
 چند آنکه اخیراً باختلال حال کشید و بسود او جلون منتهی شد .  
 و بالجمله چون سن او به بیست و پنج سالگی رسید در نزد بعضی از  
 خواص اهل علم از طایفه<sup>ه</sup> شیخیه که موصوف بتقوی بودند اظهار  
 داشت که خداوند تبارک و تعالی او را بر تبه<sup>ه</sup> بابیت اختیار فرموده

است تا بقرب منتهی ورود ساعت کبری خلق را اندازد فرماید و بنزول روح الله که کتب سماویّه بآن ناطق است بشارت دهد و کتابی برایشان خواند که آنرا خداوند تعالی بر لسان او نازل فرموده است و اکثر این نفوس از کبار اهل علم و فضل بودند و در میان قوم بمراتب تقوی و خشیت الله اتصاف داشتند و چون این افاضل دانستند که باب تحصیل علم ننموده است و زیاده از مبادی کتب فارسیه که کودکان در مکاتب ابتداییه میخوانند تحصیل علمی ننموده است از بروز و ظهور معارف فوق العاده او متحیر شدند و از مراتب تقوی و نورانیته که در او ظاهر بود خاضع گشتند و بصدق دعوت او ایمان آوردند و اسامی این نفوس من بعد بحروف حی اشتهار یافت و این حروف حی هر یک با مراد و مملکتی از ممالک ایران و ترک تو جمع نمودند و خبر ظهور باب را بدو ن اینک بگویند باب کیست و از کدام شهر است اشتها را دادند و در همان اوان باب غایب مکه از بلاد عربیه شد و در جمعیت کبرای مکه که هر ساله قریب صد هزار نفس از مسلمین در آنجا برای حج جمع میشوند دعوت خود را اظهار نمود و از این جهت خبر ظهور او شهرت کلی گرفت و موجب شور و ولوله کبری در ایران و عراق عرب شد و مسلمانان از لفظ باب گمان کردند که او نایب مهدی موعود ایشان است که محمد از ظهور او خبر داده است زیرا که باب در خطبه ها و رسائل خود چنان میفرماید که او بشر ظهور موعود اعظم است که بعد از او ظهور خواهد نمود و مسلمین گمان می نمودند که مقصود او قائم موعود است و باب پس

آزاتمام اعمال حج و زیارت مکه و مدینه و انجام اعمال دینیّه حج بوطن مراجعت نمود و دهبوشهروارد شد چون خبرظهوریاب در شیرازبتوسط مراسلات حاجیان شیرازی که از مکه و مدینه فرستاده شهرت یافت و عدّه اتباع اوبسبب دعوت تلامذه اش که همان حروف حی بودند روز بروز زیاد میشد طمعی دینیّه شیعه که در آن ایام سطوت کلیه داشتند برضدّ باب قیام کردند و حسین خان نظام الدوله والی فارس را که حاکمی مستبد و متعصب و فوق العاده محبّ و مطیع علما بود برضدّ باب و قلع و قمع اصحاب اوتحریر و ترغیب نمودند \*

حسین خان نخست ده سوار بجانب بوشهر فرستاد که باب را به شیراز آورند و این سواران در اثنای راه یمابین شیراز و بوشهر به باب رسیدند و در مصاحبت او عازم شیراز شدند \*

چون باب بشیراز رسید والی مذکور مجلس منعقد نمود و اکابر علمای فارس را در آن مجلس دعوت کرده و باب را نیز در آن مجمع احضار نمود باب در محضر والی و اکابر فارس و طمعی اعلام در کمال حرّیت و جرئت امر خود را اظهار نمود و مذکور داشت که حضرت ربّ السوری باب خود را ارسال فرموده است و او را بنزول آیات الهیه بر قلم و لسانش مومئد داشته تا باین حجت واضح و معجزه دامنه حقیقت او بر اهل عالم ثابت شود و موجب هدایت ایشان بمرجع و مآب خود گردد \*

طمعی اسلام از شنیدن لفظ نزول آیات نزدیک بود دیوانه شوند

زیرا شارع دین ایشان در قرآن گفته است که اگر جن وانس متفق شوند و تمام اهل عالم معاون یکدیگر گردند سوره<sup>۱</sup> مثل قرآن نتوانند آورد و باب با آنکه لغت عربی تحصیل ننموده بود و جزلسان فارسی نمیدانست و از اهل علم و متخرجین مدارس علمیه نبود در مسائل غامضه<sup>۲</sup> علمیه<sup>۳</sup> ایشان عباراتی مانند قرآن می نوشتند و اغلب آنرا در حضور ایشان بدون تفکّر و سکون و رجوع بمسئله<sup>۴</sup> چنانکه عادت اهل علم و انشاء و ترسیل است مرقوم میداشت لذا از ظهور این معجزه مندهش شده و در جواب او فروماندند و چاره<sup>۵</sup> ندیدند جز آنکه بگویند هر کس بعد از محمد<sup>۶</sup> آید که آیهاتی بر او نازل میشود کافر است و باین سبب کبار علمای شیراز فتوی<sup>۷</sup> بر قتل باب دادند و والی فارس در اهانت و ضرب و توبیخ او و منع وزجر اتباعش فرو گذار ننمود و باب را بکفالت خالشی حاجی میرزا سید علی تاجر مدکور مقرر داشتند که در خانه نشیند و با کسی مراوده نکند باب بحکم والی چندی در خانه<sup>۸</sup> خود نشست و در پیروی کسی نگشود لکن عدد اتباعش یوماً فیوم می افزود و ذکر ظهور و بروز فضائلش در اطراف ایران انتشار می یافت و در این اثنا جمعی از کبار علمای ایران و اکابر آن مملکت بر حقیقتش تصدیق کردند و در ترویج امرش سعی شدند از قبیل سید یحیی دارابی فرزند ارشد سید جعفر کشفی و ملا محمد علی زنجانی و حاجی سید جواد کرمانی و در طهران حضرت بها<sup>۹</sup> الله و کثیری از این قبیل و لذا دیگر باره علمای شیراز بشورش آمدند و اتباع باب را بداعیه<sup>۱۰</sup> مطالب سیاسی متهم کردند و والی

فارس را بر قتل باب تحریر نمودند لذا والی عبد الحمید خان رئیس ضبطیه شیراز را امر نمود تا با جمعی نیم شب بخانه<sup>۱</sup> بساب برزند و بیت او را احاطه نمایند چون رئیس ضبطیه در خانه<sup>۲</sup> بساب اثری از آثار فتنه نیافت و جز باب و سید کاظم نامی زنجانی از تابعش کسی را ندید باب را بخانه<sup>۳</sup> خود آورد و در آنجا محبوس کرد لکن در آن ایام وبا<sup>۴</sup> عامی در شیراز وقوع یافت که والی و اکثر اکابر ناچار سه فرار شدند و چون در خانه<sup>۵</sup> بساب چیزی نیافته بودند که موجب خوف باشد او را باین شرط رها نمودند که از شیراز هجرت کنند تا موجب اضطراب علمای فارس نگردد و لهد اباب منفرداً بساآن یکنفر تابعش عازم اصفهان شد و محکم والی اصفهان منوچهرخان گرجی که حکمرانی مهاب و مسیحی بود در خانه<sup>۶</sup> امام جمعه<sup>۷</sup> اصفهان نزول نمود زیاده از یکماه یا چهل روز در آنجا بیشتر اقامت ننمود که ولوله در شهر اصفهان افتاد زیرا که اکابر طلبه<sup>۸</sup> علم و تجار و سایر عوام هر روز دسته دسته بمحضرش وارد میشدند و غالب ایشان از مراتب روحانیت و وقار و مهابت و کرامتش مند هس میگشتند و از سرعت جوابهایی که باهل علم در مسائل متفرقه میفمود بیرو فور علم و قوت روحانیتش معترف میشدند و از اینجهت عدد اتباعش در اصفهان که دارالعلم ممالک ایران و مقرر کبار علمای اهل اسلام است بسیار افزوده شد و چیزی که زیاده موجب حیرت خلق شد این بود که منوچهرخان والی مسیحی باآنکه از اعظم امرای ایران بود و بوصف بهامت و فراست و شجاعت اتصاف داشت بر حقیقت باب از عیان

نموده و هم امام جمعه که بلقب سلطان العلماء لقب بود محبت اراد دل گرفت و از اینجهت طمای شریعت در اصفهان که بنزید قوت وسطوت از سایر طمای ایران ممتاز بود بشورش آمدند و بهر مقاومت باب قیام کردند منوچهرخان والی برای اینکه طما را ساکت کند و فضل باب و عجز ایشان را ظاهراً سازد مقرر داشت که جمیع اکابر طمای اصفهان اجتماع نمایند و در محضرا و سلطان العلماء باب مناظره کنند و کتاب طما صورت مناظره را کما هو الواقع بنویسند و بطهران بحضور پادشاه ارسال نمایند و آنچه از مصد رسطنت حکم صادر شد آنرا مجری دارند طمای اصفهان چون دونفرازا کابر ایشان که نام یکی آقا محمدی کلباسی مجتهد و دیگری میرزا محمد حسن فیلسوف اشراقی نوری بود مجلس دیگری در محضروالی باب صحبت نموده و صرفه نبرده بودند از قبول این مناظره استتکاف کردند و آن را وهن شریعت اسلام دانستند و هرقتل باب متفق شدند چون حکمران اصفهان اتفاق عمارادید و از صولت وسطوت ایشان خائف بود که مبادا موجب قتل باب گردد باب را در مقر حکومت در محل مناسب پنهان نمود و چنان وانمود کرد که او را حسب الامر بطهران فرستاد و موقتاً آتش فتنه طما را تسکین داد.

زاده  
و معتمد الدوله منوچهرخان در آن اثناء وفات نمود گرگین خان برادر او که نایب الحکومه اصفهان بود عریضه بحضور حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم ارسال داشت و او را از وفات والی و پنهان بودن باب در محل حکومت اخبار داد و در تکالیف خود دستور العمل خواست محمد شاه

چون خود بنفسه پادشاهی عارف مشرب بود با طمای شریعت  
 میل باطنی داشت و صفت بزرگواری باب و مراتب صفا و نورانیت  
 و جذابت اورا از مردم به غرض بسیار شنیده بود طالب ملاقات  
 باب بود ولی صدراعظم چون از آغاز مسلم و منی محمد شاه بود با  
 او بصفت ارادت حرکت میفرمود خائف بود که مباد املاکات شاه  
 باب موجب انجذاب او شود و از مراتب مرشدی و ارادت وی <sup>بگشا</sup>  
 لذا امری سخت بگرگین خان صادر نمود که باب را با لباس <sup>بدل</sup>  
 با سواران طی اللّهی بطهران فرستد و قبل از ملاقات باب <sup>بگشا</sup>  
 پادشاه تکالیف معین گردد \*

و گرگین خان بر حسب فرمان با برابر طهران فرستاد و چون شهر  
 کاشان میان طهران و اصفهان است روز در آن مدینه  
 اقامت نمود و این اقامت موجب ایمان جمعی از عظام و تجار کاشان  
 به باب گشت و بر عدد بابیه افزوده شد چون باب مصحوب سواران  
 بیک منزلی طهران رسید و کیفیت به صدراعظم عرض شد حکم فرمود  
 که در قریه کلین اقامت نمایند و وارد طهران نگردد تا مراتب راه  
 حضور پادشاه محروض دارد باب قریب بیست روز در قریه کلین  
 اقامت نمود مکتوبی بمحمد شاه ارسال داشت و خواهش نمود که  
 پادشاه با وی ملاقات فرماید و در امرویی تفحص نمایند لکن صدر  
 اعظم مانع شد که پادشاه عازم هرات و محاربه افغان است اگر  
 باب بطهران وارد شود طمای طهران نیز مانند طمای اصفهان  
 بشورش آیند و فتنه عظیم برپا کنند بهتر آنست که باب را در قلعه



ماکود رحد و آذربایجان مقیم دارند تا پادشاه از فتح هرات  
 مراجعت فرماید و بفرامغت در امرباب تفحص نماید محمد شاه چون  
 از مقصد اصلی صدراعظم مطلع نبود این رای را بپسندید و دستخطی  
 در جواب باب با احترام و توقیر مرقوم داشت که چون ما عازم مسافرت  
 هستیم باید شما چندی در ماکو اقامت نمائید پس از مراجعت با  
 شما ملاقات خواهیم نمود و قراری گذاشته خواهد شد و در آن مکتوب  
 خواهش فرمود که باب در حق پادشاه دعا کند و از خداوند تعالی  
 برای او تائید طلب نماید •

بنابر آنچه ذکر شد باب را مصحوب محمد بیک چهرچن از طائفه غلاة  
 علی اللّهی با آذربایجان ارسال داشتند و بعضی اهل نظر را اعتقاد  
 اینست که سبب اینکه صدراعظم همیشه سواران غلاة را برای  
 مصاحبت باب انتخاب مینمود این بود که این طائفه مسلمان  
 نیستند و قرآن و حدیث نمیفهمند و عقائد مسلمین از قبیل ظهور  
 مهدی و پیراهین آن اعتقاد دارند و از این جهت فریفته باب خواهند  
 شد و در حوزة تابعین او داخل خواهند گشت و لکن با همه این  
 ملاحظات محقق است که هنوز بمده قزوین که تا طهران تقریباً  
 سه مرحله یعنی پنجاه و چهار میل بیش نیست نرسیده بودند که  
 محمد بیک از معتقدین باب شد و در شهرهایی که میان طهران و  
 آذربایجان است از قبیل قزوین و ابهر و زنجان بسبب عورتیاب  
 عدد اتباع او از دیاد یافت و در جمیع ممالک ایران گفتگوی ظهور او  
 بود و در هر محفلی سخن از اثبات ورد او میرفت •

چون با برابه تهریز قصبه<sup>۱</sup> آذریجان وارد نمودند قریب چهل روز در آن طاصه اقامت فرمود ولی هیچک از علمای تهریز<sup>۲</sup> او ملاقات ننمودند و سخنی نگفتند و پس از این مدت طازم ماکوشدند و با برابهلیخان ماکوشی والی آندود سپردند طیخان مذکور نظر بسیادت باب و مراتب تقوی و عبادت و وقار و متانتی که در او مشاهده مینمود در احترام باب چیزی فروگذار نینمود لکن حسب المقرر در تشدید و سختگیری هم فروگذار نکرد و جز بندرت خلق را از ملاقات باب منع میفرمود ولی با وجود این منع هادیانت باب یوما فیوما<sup>۳</sup> در ممالک ایران میافزود و عداوت او در هر شهری زیاد میشدند و لذا اطمای آذریجان نیز مثل علمای سایر بلاد بشورش آمدند و از حکومت آن مملکت زجر و منع باب و اتباع او را بجد طلب نمودند و ابعاد او را از ماکوبه محلی ابعاد طلب کردند و لذا دولت امر فرمود که باب را از قلعه<sup>۴</sup> ماکوبه قلعه<sup>۵</sup> چهریق که ابعاد قلاع آذریجان است نقل دهند و در حفظ او غایت سعی را مری دارند در این وقت ولیعهد دولت ایران که منمعدبه ناصرالدین شاه معروف و پادشاه مستقل مطلق الهدایران شد و والی آذریجان بود و او برای تفحص این امرواسکات طما باب را از قلعه<sup>۶</sup> چهریق طلب فرمود چون باب ثانیاً<sup>۷</sup> تهریز وارد شد ولیعهد کبار طمای بلد را دعوت و باب را احضار فرمود و مناظرتی مقرون بغایت استبداد و ظلم در میان شان واقع شد و صورت این مناظره را هر یک از مورخین نوی نوشته اند لکن از همان عاراتی که منکرین باب در تواریخ خود در

کیفیت این مناظره نوشته اند گذشته از این که غالب دروغ و بی اصل نوشته شده است بخوبی مستفاد میشود که مقصد اکابر علمای ایران تحقیق مطلب نبوده است و مقصودشان فقط این بوده که سخنی با هانت و استهزا<sup>۱</sup> گویند و تخویف و تهدید نمایند و مراتب جلالت و نورانیت باب را بر خلق مستورد آرند •

و بالا جمال پس از قیل و قال امر بضرب و تعزیر باب صادر شد لکن فراشان حکومت از اجرای این ما موریت ابا نمودند لذ اشیح الاسلا تبریز میرزا طی اصغر نام که از علما و اشراف طویه بود با انجام این ما موریت قیام نمود و باب را در خانه<sup>۲</sup> خود بدست خود تعزیر فرمود و چون این مهم معمول رفت ثانیاً باب را بقلعه<sup>۳</sup> چهریق ارسال داشتند و در حفظ او و منع ناس از ملاقات با او تا مهید و تندید کردند •

در این اوقات در جمیع ایران و عراق عرب سخنی جز ذکر ظهور باب در میان خلق نبود و در هر مجلسی از رد و قبول و حقیقت و بطلان او سخن میرفت و همه و لوله<sup>۴</sup> بسیار میشد و غالباً فیما بین اهل اسلام و اتباع باب مناظرات طویله مقرون بخشونت و وقوع می یافت زیرا که علمای شیعه با کسانی که او را از دین خود اجنبی میدانند و لو هر که باشد ابد<sup>۵</sup> مساهله نمی کنند و با دبد و احترام و انسانیت تکلم نمی نمایند حتی در مناظره غالباً گلامشان مقرون با انواع استخفاف و اهانت است و مرادف با صناف شتم و لعنت • تا اینکه کار از داریا بگذشت و طعمای ایران در وجوب قلع و قمع باب و بابیه

متفق شدند و حکومت ولایات که غالباً مستبد و مستعد سلب و  
 بهیبت بودند صد و در این فتوی را مفتی شمرند و در بعضی  
 بلاد ایران متعرض قتل و غارت بابیه گشتند حتی از قتل اطفال و  
 نسوان نیز مشابهه نمی نمودند و ولایات بلاد حتی وزرای دولت نیز  
 اعدای بابیه را بحساکر منظمه معاونت نمودند و روسای ملک و ملت  
 در قمع بابیه متفق شدند زیرا که محمد شاه مرحوم در سنه ۱۸۴۸  
 وفات یافت و ولیعهد او ناصرالدین شاه در دهم سپتامبر همین  
 سنه بر تخت سلطنت جالس شد و میرزا تقیخان فراهانی که مردی  
 سفاک و بیخایت مستبد بوده رتبه وزارت یافت و به بزرگتر لقب  
 دولتی یعنی اتابک اعظم ملقب شد و هم در این اثنا در سه موضع  
 از ملک ایران فیما بین مسلمین و بابیه آتش حرب مشتعل شد زیرا  
 که چون ظاهراً وجوب قتل و قمع بابیه فتوی دادند و بعضی حکام  
 و ولایات ایران بجهت طمع متعرض جان و مال ایشان شدند بابیه  
 در مدد مدافعه برآمدند و در نهریز از بلاد فارس و زنجان از بلاد  
 عراق (۱) و در قلعه طبرسی از محال مازندران بمحاربه و مدافعه  
 مشغول گشتند و با وجود اینکه عدد محاربین طائفه بابیه بسیار قلیل  
 بود این محاربات بطول انجامید و مسالمت های خارق عادت از  
 ایشان بظهور رسید چند آنکه شنیدن اسم بابی موجب رعب و خوف  
 ساکراهل اسلام میشد لذا اتابک اعظم از قلت بضاعت در حسن  
 سیاست فعم این رشته و ختم این فتنه را در قتل باب منحصر  
 دانست و بدون آن ناصرالدین شاه به مشورت و اغذرا می

اکابر رجال دولت حکمی بحوزه میرزای حشمت الدوله والسی  
 آذربایجان که عم ناصرالدین شاه بود صادر نموده حشمت الدوله  
 چون با براملاقات کرده بود از اجزای حکم ایا کرد و بوفورتی  
 حقیقی و عادات و ریاضتی که از او دیده و شنیده بود متعذر شد و  
 بصراحت در مجلس فرمود که ترک ایالت نزد وی از قتل باب اسهل  
 است و بر سهیل تحکم مذکور داشت مرا گمان بود که از جانب دولت  
 ایران بحرب یکی از دول ظلمه ما مورگردم ندانستم با قتل یکی از  
 ذریه پیغمبر ما مور خواهم شد که فرضی از فرائض دینیه و سنتی از  
 سنن شریعه را ترک ننموده است •

چون امتناع عم شاه از قتل باب بحرض اتابک اعظم رسید منشوری  
 دیگر ببرد ریخود میرزا حسن خان که رئیس صا کرکل آذربایجان  
 بود انقاد داشت و او را با قتل باب ما مورد فرمود ولد ابا برابه تبریز  
 آورد در روز ۲۸ شعبان سنه ۱۲۶۶ هجریه مطابق مساه  
 یونیه سنه ۱۸۴۹ میلادی او را با یکی از تابعینش آقا محمد علی  
 نام از جنبهای آذربایجان برد یوار رسید ان سر بناز خانه قدیم تبریز  
 برد یواری آویختند و نخست سامان ارمنی با فوج ارمنه ما مور  
 باین خدمت شدند و چون این فوج تفنگهای خود را آتش زدند  
 جمیع گلوله ها بر پسمان وارد شد و ابد آبهاب آسیبی نرسید و چون  
 دود تفنگها فرونشست دیدند آقا محمد علی مذکور استاده است  
 و باب در حجره جنب آن دیوار با کاتب خود آقا سید حسین نام  
 تکلم میکند دیگر باره او را بر فرائض بهمان دیوار آویختند و امر

بشلیک نمودند سامغان ارمنی در این مرتبه از شلیک امان نمود لذا  
 فوج دیگر از صاکر مُسلم آذربایجان باین مأموریت قیام کردند  
 و باب و آقا محمد طی راهد ف گلوله های خود نمودند در این کوره  
 گلوله های بسیار بر بدن باب و آن یک وارد شد و هر دو فی الحین  
 جان سپردند و نعش باب و تابعش را از میدان مذکور بیرون شهر  
 برده در کنار خندق شهر افکندند و یکدسته قراول برای حفظ  
 آن مأمور داشتند و این عادت ملوک شرق خاصه ملوک ایران الی  
 یومنا هذ است که هر که را بحکم دولت مقتول میساختند تا مدتی  
 معین در منظر خلق میگذاشتند و از دفن ممانعت میکردند که  
 خلق به بینند و خائف شوند و از مخالفت احتراز نمایند در شب دوم  
 اتباع باب بتساعده کلانتر تبریز نعش باب را بردند و در فابریقه  
 ابریشم بافی یکی از اهالی آذربایجان در ضندقی مانند بسته  
 منسوجات حریر بستند و بطهران بخدمت حضرت بها<sup>۴</sup> اللّهِ ارسال  
 داشتند و لاشک میرزا ظیخان اتابک اعظم را امید وثیق بود که  
 بقتل باب فتنه ساکن خواهد شد و این طایفه منقرض خواهد گشت  
 زیرا که باب را که مصدر این قوّت و نفوذ کلمه میدانست گشتند و آتش  
 حروب افروخته را نیز بنوعی خالی از شرف خاموش نمودند چه که  
 در مازندران با اینکه مدد اصحاب باب زیاده از ما بین سیصد و  
 چهار صد نبود و این عدد قلیل قریب یازده ماه باز یاده از بیست  
 و پنج هزار صاکر حریری با توپخانه و اسلحه<sup>۵</sup> کامله مدافعه و مکافحه  
 مینمودند و چندین مرتبه اردوی ایشان را بر هم زدند و منهنزم

کردند و آن وقت و بایحتاج آلیه از قبیل ماهول و ملبوس نادی نیز  
 نداشتند و اقبیت پس از آنکه رئیس حرب از غلبه بر بابیه عاجز شده  
 ایشان معاهده بست که اگر بابیه تسلیم شوند دست از حرب  
 بکشند سردار عسکر هریک از ایشان را بوطن خود معاودت خواهد  
 داد و ابداً متعرض جان ایشان نخواهد گشت زیرا این جماعت  
 هریک از بلدی بود ندکه ایمان بباب موجب جمع ایشان گشته  
 و باین موجب سردار عسکر و والی مملکت هردو قسم یاد نمودند و  
 قرآن مهر کردند معذک کله چون بابیه تسلیم شدند و جمع  
 ایشانرا که چند یوم بود مطلقاً غذائی تناول نکرده بودند در محلی  
 برای غذا خوردن نشانند و ناگاه با مروالی و سردار رانهای  
 تناول طعام صاگرد و لتی ایشانرا احاطه نموده و با گلوله و تفنگ  
 و شمشیر تمام را مقتول و منعدم کردند و امر زنجان و نهر زین را  
 نهج ختام یافت و آتش افروخته حرب فرو نشست لکن امر بابیه  
 اختتام نیافت و نار افروخته نفوذ کلمه باب خاموش نشد و بوماً  
 فیوم زیاده از سابق بر عدد اتباع باب می افزود و اتابک اعظم  
 در علاج کار فروماند و اقبیت در آن نزدیکی جان بر سر کار تهـوـر  
 و استبداد نهاد زیرا که پادشاه جوان از مقاصد خفیه او آگاه شد  
 و از سوء سیاست او منجز گشت و رجال دولت بجهت استبداد او در  
 امور مملکت از نیکخواهی او دوری جستند و اقبیت او را بحکم پادشاه  
 از مناصب دولتی محزول داشته بقریه فین که در سه میلی کاشان  
 واقع است نفی کردند و تقریباً در سال سیم یا چهارم جلوس پادشاه

در حمام فین اورا بجهان دیگر فرستادند \*

هباب در ایام حیات خود پس از آن واقیام بد عوت چندین کتاب مرقوم فرموده از قبیل تفسیر سوره \* یوسف که آنرا احسن القصص نامید و تفسیر سوره \* کوثر که بطلب ظالم شهر رسید بحسب دارایی در غایت سرعت مد هسه تحریر نمود و تفسیر سوره \* والعصر که هم بر نهج سابق بطلب سلطان العلماء در اصفهان فوراً در حضور او مرقوم داشت و کتاب نبوت خاصه که بخواش منوچهرخان والی اصفهان بنحو سابق نوشت و هکذا اکثری از رسائل و خطب و دعوا و جواب اسئله \* عطیه \* عربیه و کتب فارسیه که این جمله راشئون خمس نامیده و وحی الهی دانسته ووی بسرعت نزول این کلمات بر قلم و لسان او بدون تفکروسکون قلم بر طما احتجاج میفرمود و ایشانرا آوردن مثل آن و یا از آن بآن دعوت مینمود و باین حجت علمای ایران را ملزم و مفحم میداشت و اکبر کتب باب بیان فارسی است که در جبل ماکو مرقوم داشت و احکام و شرایع جدید خود را در آن مرقوم نمود و در حقیقت این کتاب تماماً اوصاف شخص غائبی است که خود را باب اودانست و نام او را در بیان (من ینظره الله) تعبیر مینمود و برای تبشیر خلق بظهور او قیام فرمود و میعاد ظهور او را چنانکه عادت انبیا \* و مظاهرا مرالله است مستور میداشت و بر رمز و ابهام بآن اشاره و اعلام میکرد چنانکه در کیفیت ترتیب بیان یعنی کتب نازله از قلم مبارکش در باب مخصوص باین سئله فرموده است طوبی لمن ینظر الی نظم بها \* الله فانه ینظروا مردله



و در باب (۳) از واحد (۶) بیان فارسی بعبارتی در غایت لطافت  
 لطافت تمییز میفرماید که ظهور منظره الله تا (۱۹) سنه از  
 بد و ظهور آنحضرت زاده امتداد نخواهد یافت و در این کتاب  
 جمیع شرایع و آداب را تجدید نموده و احکامی مخصوص در عبادات  
 و آداب و سنن تشریح فرموده و تاریخ قمری سابق ایرانیان را به  
 تاریخ شخصی که عدد عقود آن ۱۹ \* ۱۹ است مقرر داشته و از  
 برای هر يك از شهر و ایام سنه اسمی که غالباً از اسماء الله است  
 معین کرده و هکذا از برای اسمی ایام اسبوع از قبیل <sup>(۱)</sup> سبت واحد  
 و اثنین اسمی جدیده وضع فرموده و هم باب را بنحو طاعتی بود  
 که در رسائل خود نام هر يك از اکابر اتباع خود را حین تحریر  
 با اسمی از اسماء الله بعدد جمل فوراً تطبیق میفرمود و در <sup>۱۰</sup> من  
 مکتوب مرقوم میداشت از قبیل اسم رب که (۲۰۲) عدد است یا  
 محمد طی و طی محمد و اسم دیان که ۶۵ عدد است یا اسدی یعنی  
 آقا میرزا اسد الله خوئی و اسم وحید را بایحیی که مراد علامه وحید  
 جناب آقا سید یحیی دارایی بود و در این مقام حضرت باب اعظم  
 در یحیی دو بار اخذ فرموده اند برای امتیاز از یحیی ازل که اورا سه بار  
 گرفته و بار اول که عدد آن ۳۸ است تطبیق فرموده اند و کذلک من  
 هذا لقبیل کثیراً و از این جهت هر يك از ایشان را اسم الله  
 میخواند و الی یومنا هذا این لفظ که در القاب اصحاب باب باقی

مانده .

### واماديات بهائيه

مومنان آن بهاء الله است • والد بهاء الله ميرزا عباس مشهور  
بميرزا بزرگ نوری بوده عاقله نوريه از اشهر طائفات مملکت مازندران  
که در دولت قاجار به که ملوک حالیه ايراند در حال اين سلسله  
غالباً بمناسب عاليه از قبيل صدارت و وزارت و استيفاء و کتابت و  
نعامت عسکر به و ولايت نائل شدند والی حال جمعی از ایشان در  
هداد مستخدم مین دولت قاجار به اند و جمعی دیگر قاضی از خدمت  
ولی اسماً از موظفین در مناصب مالیه و عسکر به •

بهاء الله در دویم محرم سنه ۱۲۳۳ هجره مطابق ماه نوامبر  
سنه ۱۸۱۶ میلادیه در طهران متولد شد و در ظل کفالت و  
حفاظت والد و والده اش تربیت یافت و چون بسن (۸) و (۹) بلوغ  
یافت آثار رجا بخت و نباهت شديده در وجناتش ظاهر بود و نزد احدی  
از اهل علم تعلّم و تدّرس نمود و ظاهراً مهادی قرائت و کتابت  
فارسیه را از پدر و سایر اقارب نزدیک خود آموخت و در سن شباب  
والدش که از اکابر و روزی دولت قاجار به محسوب بود وفات یافت  
و کفالت اخوان و اخوات او که غالباً از وی خورده تر بودند در عهد  
او مقرّر شد و ابداً با استخدام در خدمات دولت سر فرود نیامد و امور  
معاش خود و تمام عاقله را از تنظیم املاک و عقار موروثه منتظم داشت  
و چون باب در فارس قیام نمود وی تقریباً در سن ۲۷ سالگی بسود  
و دعوت باب را علناً قبول فرمود و در انفاذ کلمه بهائیه در طهران و

مازندران خاصه در محضر علما و روسای آن سامان غایت سعی  
 را مری داشت و برای اصلاح این امور چندی بصفحات نور کسه  
 منشا<sup>۱</sup> و مولد سلسله<sup>۲</sup> نوره<sup>۳</sup> است مسافرت فرمود و با طمای آن بلاد  
 مناظرتهای شایسته نمود چند آنکه صیت علو نظر و قوت احتجاج  
 موجب اضطراب بزرگان آن بلاد شد و برخی را سبب تصدیق و  
 ایمان و برخی دیگر را محرک حسد و طغیان گشت و بها<sup>۴</sup> الله پس  
 از اقامت و سپردن بلاد مازندران هزیمت رجعت بطهران نمود و پس  
 از مراجعت در طهران سکونت فرمود و کماکان مشغول بنشر مبادی  
 دینیّه و ترویج تعلیمات روحیه و حفظ و تشویق طائفه<sup>۵</sup> بابیه بود  
 که حادثه<sup>۶</sup> تعرض بناصرالدین شاه رخ نمود و خلاصه<sup>۷</sup> آن حادثه  
 چنین بود که جوانی تبریزی محمد صادق نام که خادم یکی از  
 روسای بابیه بود و بمقدوم خود ارادت و وفای وافر داشت و از قتل  
 او و هم بسبب نقطه<sup>۸</sup> اولی که او را جذب فرموده خاطر آشفته  
 و دلی پر خون داشت انتقام از خون باب نمود و این راز را با یکی  
 دیگر از دوستان خود که به او وثوقی داشت و وی را نیز مانند خود  
 از خلص اهل نقل وطم می پنداشت در میان نهاد و پس از اتفاق  
 هزیمت طهران نمود و مقصد خود را از جمیع دوستان خود از بابیه  
 و غیر بابیه پنهان کرد و پس از ورود بطهران چون شاه در منترها  
 شعران بود بقریه<sup>۹</sup> نیاوران رفتند و هومی از ایام سنه<sup>۱۰</sup> ۱۲۶۸ هجریه  
 که مطابق است با یکشنبه ۱۵ اگوست ۱۸۵۲ میلادی در حوالی  
 قصر شاهنشاه در قریه<sup>۱۱</sup> نیاوران مترصد اجرای این قصد گشتند

چون شاه از قصر بیرون آمد و بر اسب سوار گشته اراده<sup>۱</sup> تفرج نمود محمد صادق مذکور پیش رفت و طباچه<sup>۲</sup> که از باروت و رصاص ساخته انباشته بود برپا د شاه را نمود چماح اسب و اضطراب شاه موجب خطای رامی شد و پادشاه از اسب در غلطیه و از هوش برفت گماشتگان هجوم کردند و شاه را در ریودند و محمد صادق را هم در حین کشتند لکن او معروف بود که خادم یکی از رومسای طائفه<sup>۳</sup> بابیه است این خطا را بعموم این طائفه منسوب داشتند و چون محمد صادق فوری کشته شد ممکن نشد که بتحقیق استنطاق نمایند که بچه سبب او به این فعل شلیح اقدام نموده است و متفکین با اوکیان بوده اند لکن همه نقد را بر ایران و دول مستبده ذکر اسام اینک او خادم بابیه است کافی شد که جمیع را بدنب او متهم دارند و مورد انتقام سازند اگر چه حق جلّ جلاله پادشاه ایران را از این خطر محفوظ داشت و گلوله<sup>۴</sup> آن پسر پادشاه کارگر نیامد لکن عموم بابیه که بهیچوجه از این حادثه خبرند اشتند در تحت مواخذه درآمدند و جماعتی غیر قلیل در لهیب آتش خشم شاه تیر خورده محترق گشتند از جمله قریب هشتاد نفر از ایشان در نفس طهران مأخوذ شدند و هر یکی بدست صنفی از اصناف ناس معدوم گشتند زیرا که مدبرین امور سیاسیّه چنان صلاح دانستند که هر يك از این مأمورین را بدست صنفی از اصناف ناس مقتول دارند تا عداوت فیما بین طائفه<sup>۵</sup> شیعه و بابیه بین طبقات الخلق متوزع گردد و منافرت بین الامتین عمومیت یابد شاید این حسن

سیاست سبب نفرت تامّه خلق از بابیه و تسکین نفوذ کلمه<sup>۴</sup> باب گرد دلهد آن بهچارگان بی خبر از کارزابد بنگونه تقسیم کردند یکی را بتو بچیان دیگری را بفراسان و یکی را بد فترد اران و دیگری را بحساکرنظام و شخصی را بحلمای اعلام و هکذا الی اصناف کسبه از قبیل صنف تجار و صنف نجار و صنف آهنگر و صنف بزآزالی پاره دوزور از توزیع نمودند و هر صنف در کمال سرور و شخص ما<sup>۵</sup> مور را بلوعی که دلخواه ایشان بود بودای عدم فرستادند برخی رازنده شقه کردند و برخی را بدمان توپ بستند و بعضی را پاره پاره نمودند و جوانان قاچاریه<sup>۶</sup> استرآباد برای آزمایش زور بازوی خویش اسیر دلریش را با شمشیر و نهمه زدند و از جمله کسانیکه در این حادثه بنحومد هس جان باختند یکی سلیمانجان پسر رحیم خان تبریزی است که از جمله فدویان باب بود چون حکم قتل او صادر شد نخست او را برهنه کردند و با کارد بدن او را سوراخ سوراخ نمودند و در آن شمعهای افروخته نهادند و با این حال مهاری در بینی او نمودند در جمیع اسواق طهران گردانیدند و هر شمع که با گوشت و خون او محترق گشته تمام میشد شمع دیگری بجان او می خلابند و خلق فوج فوج بتماشای او مجتمع بودند و با او متفرحاً گردش مینمودند و او در همه<sup>۷</sup> این حالات ساکت و صابر بود و ابداً آثار اضطراب و جزع در او رخ ننمود و لب بتضرع و طلب راضحت که در این مواقع از او مرتب میبهره<sup>۸</sup> بشریه است مطلقاً نگشود بل با روی افروخته و قد افراخته اظهار رشاش و استبشار مینمود و به تغزل

وترجم اشعار عاشقانه میسرود چند آنکه قلوب قاسیه<sup>۱</sup> تماشا نمایان  
 باهتزاز و اضطراب آمد و حیرت بخش صفار و کبار اهل طهران گشت  
 طاقبت او را پس از این قسم تشهیر از طرف طول دو نیم کرد و  
 نیمهای آنرا بطرفین دروازه<sup>۲</sup> قدیم عهد العظیم آویختند گفته اند  
 که چون کاربردین هنجار کشید امام جمعه<sup>۳</sup> طهران باشاه ملاقات  
 نمود بدین تهو<sup>۴</sup> او را ملامت کرد و بعضی دیگر گویند که یکی از سفرای  
 خارجه بیاد شاه عرضه داشت که اگر یکی دیگر از طائفه بابیه در موقع  
 جان باختن اینگونه استقامت نماید نمی از امت با بی گزند و من  
 بعد علاج صعب گردد و از این جهت پادشاه در حکم بر بابیه  
 امر باستفسار و رسیدگی فرمود لکن محاکمه<sup>۵</sup> بابیه از آن زمان به بعد  
 نزد حکام و علمای ایران شبه است بدینان تفتیش و محاکمه<sup>۶</sup>  
 ارا<sup>۷</sup> آنکه در رومیه زیرا که اتراف<sup>۸</sup> بر بابیت در نزد حکومت خود بمنزله<sup>۹</sup>  
 اتراف با عظم معاصی است که موجب قتل گردد اگر چه معترف  
 بغایت ساسی<sup>۱۰</sup> انسیره و موصوف بتقوی و طهارت باشد و غالباً وجود  
 کتاب بابیه در نزد کسی بیامکالمه و معامله با آن طائفه و حمایت  
 از<sup>۱۱</sup> متهم مثبت جرم و جریرت نزد طما گردد و بسا بار مشاهده شده  
 است که اگر لفظ الله ابهی<sup>۱۲</sup> و بابها<sup>۱۳</sup> و باباب<sup>۱۴</sup> و امثالهاد رکاغذ<sup>۱۵</sup> پاره<sup>۱۶</sup>  
 در جیب متهم یافت شود در ایهات کفر و کفایت نماید و محتاج بشاهد  
 دیگر نشود و بالجمله از اجله<sup>۱۷</sup> نفوسیکه در این حادثه ما<sup>۱۸</sup> خود  
 و محبوس شد ندیکی وجود اقدس بها<sup>۱۹</sup> الله بود و او در قریه<sup>۲۰</sup> افجه  
 از توابع طهران بود که این حادثه رخ داد چون این خبر

بها<sup>۳</sup> الله رسید و چون از ای اطلاهی بزرگان بابیه از این حادثه  
 و بیگناهی ایشان در این واقعه اطمینان داشت باطمینان  
 خاطر سوار شده هازم نهاوران شد و لکن بمحض وصول گرفتار  
 گشت و قریب چهار ماه در زندان طهران مغلول و مسجون گشت  
 و عاقبت چون مفتشین تفحص نمودند به وقت رسیدگی کردند که  
 ساحت اولی و ظاهر شد که ابدأً با مرتکب ارتباطی بل اطلاعی  
 هم نداشته است و لذا پادشاه امر فرمود که وی هازم عراق عرب  
 گردد و در مشاهد اقامه<sup>۳</sup> شیعه که همیشه مفتای محترمین دولت  
 ایران است ساکن شود و بدین موجب در سنه ۱۲۶۹ هجری  
 مطابق ۱۸۵۲ میلادی بها<sup>۳</sup> الله با جمعی از مأمورین دولت  
 ایران هازم عراق شد و در بغداد ساکن گشت.

و جمعی حتی اکثر بابیه را گمان اینست که سفیر دولت روس پس از  
 آنکه براءت بها<sup>۳</sup> الله از معرفت محمد صادق ثابت شد توسط  
 فرمود و موجب استخلاص بها<sup>۳</sup> الله شد حتی اینکه نوشته اند که  
 چون بها<sup>۳</sup> الله با سواران دولتی ایران هازم بغداد شد سفیر  
 روس نیز از گماشتگان خود کسیرا همراه نمود تا در راه بها<sup>۳</sup> الله را  
 محافظت نمایند که با داما مأمورین ایران در اثنای طریق قصد  
 حیات وی کنند و غیبه<sup>۳</sup> او را مقتول سازند لکن این قول نزد من  
 استوار نیست زیرا سفیر روس کلماتی برسبیل شهادت که دال بر  
 غایت طهارت ساحت و نهایت مدح بها<sup>۳</sup> الله و طهارت سیرت او  
 بود گفته بود و ابدأً و ساطی و با تحکمی ننموده بود ولی شهادت

سفیر روس را در تمجید بها الله نزد میرزا آقاخان صدر اعظم  
کفایت مینموده که موجب اسکات و ترضیه<sup>۳</sup> شاه گردد و حکم  
استخلاص<sup>۴</sup> بها<sup>۵</sup> الله را از نفس پادشاه صادر فرماید ولی در حقیقت  
سبب استخلاص او همان بود که بر پادشاه ثابت شد که او از این  
مقصد ابداً اطلاع نداشته و با محمد صادق تبریزی بهیچوجه  
مرتبط نبوده است<sup>۶</sup>.

و حالات طائفه بابیه در این اوقات بسیار پیریشان و محزن بود  
زیرا که اضطهاد علما و امرا از طرفی و تهمتهای راست و دروغ خلق  
از طرفی دیگر ایشان را در نظر خلق بغایت موهون و مطعمون  
داشته بود که اکثر نفوس بابیه از انتساب ببابیه ابا مینمودند ببل  
غالباً دفع ایشان را از فرائض دینیه میسر ندادند زیرا که اعمال و افعال  
غالب بابیه بغایت مغایر آداب عامه خلق مشاهده میشد و بسبب  
سوءترتیب بعضی رومسای جاهل بسیاری از اعمال قبیحه از ایشان  
مذکور میگشت و عده اسباب این اشتها را اعمال باطله شدت  
اضطهاد و ظلم اعدا بود که نمی گذاشت فرق فیما بین خوب و بد و  
صالح و طالح ایشان معلوم شود و لذا اگر فعل مذمومی از یکی از  
بابیه صدور می یافت آنرا بعموم نسبت میدادند زیرا که بابیه قادر  
بر اظهار دفع تهمت از خود نبودند علاوه بر اینکه چون حضرت باب  
از قرب ظهور اعظم در هر کتاب اعلام فرموده بود جماعتی از قبیل  
سید علامه در عراق و حاجی میرزا موسی متولی باشی در قم و حاجی  
ملاهاشم تراقی در کاشان و میرزا اسدالله دیان در آذربایجان و



هكذا جمعى دیگرهريك بخود سرى سرى بداهه برآورده بودند و هر يك نفوس معدوده<sup>۱</sup> از بابیه را بخود معتقد نمودند و طائفه<sup>۲</sup> بابیه را بفرق و شیع<sup>۳</sup> عدیده متفرق و متشتت کردند و این تشتت و تفرق عقائد نیز موجب صدور اعمال مفاویه میشد و بر اتهام بابیه می افزود و بیشتر خلق را از این طائفه متفرقى داشت و اشهر این جماعت که میرزا یحیی بود که باب او را باسم الازل در الواح خود خطاب مینمود و او اگرچه خود را وصی باب می دانست لکن در مراسلات خود که باسم توقیعات در میان اتباع او مشتهر است ادعاهای فوق العاده میکرد و کلمات خود را وحی سماوی می دانست و اغلب بابیه بوی معتقد شدند و او را مرجع و مآب حقیقی خود دانستند و او غالباً در لباس مهذل مستور و پوشیده حرکت میفرمود و گاهی در لباس درویشی و گاهی در زنی تجار و وقتى بلباس اعراب مسافرت مینمود و جمعى را اعتقاد اینست که این فقره وصایت ازل بمشاورت باب و بها<sup>۴</sup> الله تا مسیس یافت زراد را آغاز جلوس ناصرالدین شاه اتابك اعظم در صد د بود که مصدر اصلی این حرکات را بدست آورد و آب را از سرچشمه قطع نماید لهذا بوساطت میرزا عبد الکریم قزوینی که امین حفظ و ارسال توقیعات باب بوده فیما بین مشورت نموده ازل را بوصایت مشتهر ساختند و این تدبیر مرکز امر یعنی بها<sup>۴</sup> الله را از تعرض اتابك اعظم محفوظ داشتند لکن با اعتقاد من ظهور دعاوی متفاوته از محلات مختلفه بیشتر بها<sup>۴</sup> الله را از خطوره افکار در مینمود و از تعرض وزیر خطیر

و امیر کبیر محفوظ می داشت و مصدر این قوت و نفوذ را خفی و مستور  
 میکرد باری چون بها<sup>۳</sup> لّٰه به بغداد که مرکز ایالت عراق است  
 وارد شد حالت با بیّه را بغایت پریشان یافت جماعتی قلیل مانند  
 اغنام بلارامی همه متفرق الخیال و افسرده و متشتت الافکار و  
 پژمرده نه مصدری که موجب جمع کلمه<sup>۴</sup> ایشان شود و نه حسن  
 اعمالی که موجب جذب قلوب خلق گردد و نه آسایش و امنیت که  
 سبب اشتغال ایشان بموارد ارتزاق آید و نه هیفتی و کثرتی که  
 اعدای ایشان را ساکت کند و نه ثروت و غناش که عنای سفر را بر  
 ایشان آسان نماید و نه رئیس منوری که در این تاریکی چراغ  
 هدایتی فراراه ایشان دارد نه غمخوارره یافته که آن گمشدگان  
 رشد و فلاح را دیگر باره بصراط مستقیم تقوی و صلاح باز آرد خلاصه  
 چون بها<sup>۳</sup> لّٰه بر آن ارض ورود فرمود در جبینش انوار رشد دیدند  
 و از دفتر رفتارش آیت نجات خواندند و از همه گسستند و به او پیوستند  
 اطاعتش را مقدمه<sup>۵</sup> رستگاری دانستند و فروتنی در حضرتش را منتج  
 سرافرازی شمردند و وی در صد دتهدیب اخلاق و تادمیب اعمال  
 ایشان برآمد و بلفظ بیان و حسن سلوک و حکمت اعمال معوجه<sup>۶</sup>  
 ایشان را باهدال آورد تا آنکه در اندک زمان از اثر حسن تربیت  
 اضعف آن قوم بقوت و تفرقه<sup>۷</sup> ایشان بجمعیت و اسوجاج اخلاقشان  
 باهدال و سواطوارشان بحسن اعمال تبدیل یافت و دوباره قوت  
 فاقد به کلمه<sup>۸</sup> نافذ به بدل شد و قلّت عدد بکثرت و از یاد انجامید  
 شهرت بهد نامی بذكر خیر تبدیل یافت و نفرت و جفای ناس

بمواسست واقبال منتهی گشت طمائی بغداد بمدح بها<sup>۱</sup> الله  
 ناطق شد ندورومسای آن ملك بمعاشرت بابیه شافق گشتند  
 ولی این فقرات موجب عداوت برخی از رومسای داخلیه گشت  
 و آتش رشک در قلوب رومسای بابیه که هر يك دامه<sup>۲</sup> داشتند  
 افروخته شد و حسد خویش موجب نسیان عدوان بیگانه شد و لذا  
 بها<sup>۳</sup> الله برای اخمدانارحسد داخلی بدون اطلاع اقارب  
 و دوستان خود مایل به غربت و هجرت گشت پس آنکه نفسی را  
 بمقصد خود اعلام فرماید بجانب کردستان مهاجرت نمود و قلیلی  
 در سلیمانیه و اغلب در جبال سرگلوکه از توابع آن بلاد است  
 اقامت نمود مدت دو سال تقریباً این هجرت و تغرب امتداد  
 یافت عاقبت پس از تفحص بسیار بعضی از خواص او از محل اقامتش  
 مطلع شد و چون ملاحظه نمودند که اگر وی از جمع کناره گیرد و  
 باره جمعیت بتثبیت و قوت بضعف خواهد انجامید بهر وسیله  
 بود او را راضی کرده در مصاحبتش به بغداد وارد شد ند چون در این  
 کره ببغداد وارد گردید و دل‌های آشفته از مفارقتش بیارمید قوت  
 نفوذ کلمه اش ظاهر شد نفوس مستعد از اقطار ایران و عربستان  
 بحضرتش وارد شدند و از اظار فائضه<sup>۴</sup> بیاناتش مستفیض گشتند و  
 پس از مراجعت موجب اقبال نفوس دیگر گشته در نشر امر و انفاذ  
 کلمه اش غایت سعی را مرعی داشتند چند آنکه در اندک وقتی باضما<sup>۵</sup>  
 سابق برعداوت باطنش افزوده و مهابت آن قوم در دلها استقرار  
 گرفت و ذکرشان در السنه و افواه سایر ملل دایر گشت و تدوین

تاریخ و وقایع و حالاتشان در نزد اهل تالیف و تصنیف اهمیت یافت چون بسبب اقامت بها<sup>۱</sup> لّٰه در بغداد در امر بابیه قوامی و رونقی پدید شد و برعد و اعتبار ایشان در انظار افزود این فکرة محرک حسد و عنای طمّای عراق شد زیرا که مدن کربلا و نجف و کاظمین و سامره که از بلاد شهیره<sup>۲</sup> عراق است مرکز مهم مذّهب شیعه است زیرا که قبور و مشاهد اکثر ائمّه<sup>۳</sup> اثنی عشره که پیشوا و مقتدای شیعه<sup>۴</sup> ایرانند در این بلاد واقع است و نفوس لا تحصی<sup>۵</sup> هر ساله بجهت زیارت این مشاهد از ایران و هندوستان و یمن و سایر بلاد باین ملک مسافرت مینمایند و مرکز طمّای اهل ایران نیز مدینه<sup>۶</sup> نجف و کربلاست که طمّای ایران شهادت اجتهاد خود را از طمّای آنجا تحصیل می کنند و غالباً هم در این بلاد بتعلم و اکتساب معارف دینیّه می پردازند و لذّ اکبار طمّای شیعه در کربلا و نجف ساکنند و غالباً بمطاعت عامّه و نفوذ قول در میان عموم شیعه در اقطار عالم مشهور و مسلم و بالجمله چون طمّای عراق نفوذ کلمه<sup>۷</sup> بابیه و بالاخص مزید احترام بها<sup>۸</sup> لّٰه را دیدند بدفع این طائفه قیام نمودند و روزی برآمد مدینه<sup>۹</sup> کاظمیه که در دوسه میلی بغداد است در تحت ریاست شیخ هدّ الحسین مجتهد طهرانی مجمع شد و در دفع طائفه بابیه مشورت کردند و اگرچه اعلم طمّای شیعه شیخ مرتضی انصاری که سمت مسلمیت عامّه و حکومت و مطاعت مطلقه داشت با ایشان موافقت ننمود و از آنجمله خود را منفصل داشت لکن چون سائرین همه متفق بودند و مدیرین امور سیاسیه

بل صوم شیعه اثنی عشریه ایشانرا مساعدت و معاضدت مینمودند.  
انفصال شیخ اکبر موجب یا مس وفتور ایشان نشد و عاقبت یکی از  
علماراکه ملاحسن عیونام داشت و فطن و طرف اعتماد شیخ  
عد الحسین و معتمد علیه کل بود برسانت نزد بها<sup>۱</sup> اللّٰه  
فرستادند و لکن این مشاورت و ارسال سفارت مطلقاً مفید فائده  
نشد و قطع غائله ننمود زیرا که این رسول چون از بغداد رجعت  
نمود انقلابی ظاهر را و مشهود بود کآه لسانی بود در ستایش  
بها<sup>۲</sup> اللّٰه ناطق و قلبی بتوقیر و تعظیم امرش تائق و شائق و بالا جمال  
بعلماء معروض داشت که امر بها<sup>۳</sup> اللّٰه و حزب او خلاف آئی است که  
تصور نموده و استماع فرموده اید بحری است از علم متدافق و متلاطم  
و بیانش چون سیل منحدر جاری و مهاجم انوار مجدت و عزت از جبینش  
متلا<sup>۴</sup> لا<sup>۵</sup> و مشرق است و زلال معارف از لسان و بیانش  
جاری و متدافق در علم بحر مواج است و در چهره سراج و هاج  
و در هر صورت وی حاضر است که با علمای امت جالس و مجتمع  
کردند و بحجج قطعیه و براهین یقینیه حقیقت طریقه<sup>۶</sup> خود را واضح  
و بمرهن دارد و اگر علمای اعلام فی المثل بمنظره<sup>۷</sup> علمیه اکتفا  
ننمایند و معجزه<sup>۸</sup> سماویه و آیت الهیه طلبند اگر بربک آیت عجیبه  
متفق گردند و بآیت اعلام کنند هم حاضر است که در مبعاد مقرر  
آنچه مکنون خاطر علما و مطلوب و متفق علیه فقهاست طناظا هر  
فرماید و وسائل انکار و تسویف را من کلّ الجهات مقطوع و منقسم  
گرداند علما از این تجرّی از میدان فرار کردند و از تهیب این قیام

عجیب آیت این المرخواند ند چه مقصد طماین نبود که در واقع  
 حقیقت حال معلوم گردد و حق از باطل پدید آید بل مقصودشان  
 این بود که باین تهدید موجب ضعف بابیه شوند یعنی ایشان  
 را تخویف کنند و نفوذ دیانت ایشان را توقیف نمایند لکن باین  
 سفارت آیت منعکس شد و ضعف از طرف اکثر یعنی علما نمودار گشت  
 لذا اطمای اعلام بتدبیر دیگر مشتغل شدند و بمرکز سیاه تپه توسل  
 جستند و با سفیر مقیم در اسلامبول و رجال دولت در طهران  
 مخابره و مراسله نمودند تا آنکه اخیراً بخواهش دولت ایران امر  
 احضار بها<sup>۳</sup> الله باسلامبول از دولت ترك صادر شد و والی بغداد  
 در این حالت حزن و اسف صورت حکم را بها<sup>۳</sup> الله ارسال فرمود .  
 بها<sup>۳</sup> الله حسب الحکم در ماه آپریل سنه ۱۸۶۲ که مطابق بود  
 با یوم دوم ذیقعد ۱۲۷۹ وقت صلوة ظهر از بغداد خارج شد  
 و در باغ نجیب پاشا والی سابق عراق نزول نمود و ۱۲ یوم در آن  
 باغ اقامت کرد و این ۱۲ روز را طائفه<sup>۴</sup> بها<sup>۳</sup> عید اعظم شمارند  
 و یوم ظهور بها<sup>۳</sup> الله دانند زیرا که حضرت بها<sup>۳</sup> الله در این ایام  
 در نزد خواص خود اظهار امر فرمود و ایشان را بصبر و شکیبائی و استقامت<sup>۵</sup>  
 و بردباری و اهتمام در تهذیب اخلاق و تحسین آداب تاکید آکید و  
 بلیغ نمود و اطمینان بخشید و بر نزول نصرت و تائیدات الهی<sup>۶</sup>  
 و افاق و امید و ارساخت و پیس از انقضای ۱۲ یوم با اهل و عیال و بعض  
 خدام و اصحاب خود از طریق موصل عازم استنبول گشت و در موصل  
 ازل که با بعضی از عرب بادیه در تهذیب لباس مسافرت کرده بود

ببها<sup>۱</sup> اللّٰه ملحق شده و از طریق ساسون وارد استنبول شدند و در محلی که اولیای دولت عثمانیه معین کرده بودند سازل گشتند و پس از بومی چند منزلی دیگر اختیار نمودند چهار ماه در آن طاصه گذرانیدند چون در ایام اقامت در استانبول ببها<sup>۱</sup> اللّٰه با وزیر خارجه و صدراعظم ملاقات نمودند ابداً بروم<sup>۱</sup> ساسی ملک و سیاست متوسل نگشت و بنفسی توسّل نجست سفیر ایران وسیله بدست آورده خاطر اکابر ترک را از ببها<sup>۱</sup> اللّٰه مکذّر داشت و اورا با مورسی اصل متهم کرد در هر صورت از دولت عثمانی حکم صادر شد که ببها<sup>۱</sup> اللّٰه و اتباعش در مدینه<sup>۱</sup> ادرنه که ابعد بلاد عثمانیه است از ایران ساکن شوند و بدین موجب آن جماعت هازم ادرنه شدند و قریب پنجسال در آن ملک ساکن و مقیم گشتند در ایام اقامت در ادرنه امر ببها<sup>۱</sup> اللّٰه بغایت اشتها ریافت و دعوتش استعلا پذیرفت و اکثر بابیه در عداد اتباعش منخرط گشتند و بطائفه ببها<sup>۱</sup> اللّٰه معروف شدند و از این جهت نارحسد در قلوب دو طائفه شیعه و بابیه برضد ببها<sup>۱</sup> اللّٰه افروخته شد و غالباً روم<sup>۱</sup> ساسی اتباع ازل و اکابر شیعه بر معاندت بهائیان متفق و یکرامی گشتند و بحیل و دسائس خاطر اکابر دولت عثمانیه را بر این طائفه مشوّش و مکذّر ساختند تا اینکه اخیراً عساکر دولتی یعنی ضبطیه<sup>۱</sup> ادرنه روزی حسب الامر مرگرد خانه ببها<sup>۱</sup> اللّٰه را احاطه نمودند و عموم اهل البیت را از دخول و خروج محصور و ممنوع ساختند چندانکه گویند سه شبانه روز اهل بیت بهائیه برای آشامیدن و لوازم دیگر آب نیافتند و اکثر پراگمان

این شد که حکم اعدام جمیع از مصدر امر از اسلامبول صادر شد و چون اهل ادرنه در مدت پنجسال مآثر کرامت و بزرگواری و بها رحمت و رأفت و مردمی از جمال ابهت و اتهاش مشاهده نموده بودند لذا اسکنه ادرنه از نصاری و مسلمین برگرد بیت بها ﷻ مجتمع گشتند و با از بلند می گریستند لکن ناراجذ اب در قلوب نصاری مشتعل تهرود و گرایششان اظهار و اکثر از جمله حوادث مسلمه اینست که بها ﷻ لاله به عمر آقانا می از ما مورین بنفی و ابعاد اوصریحا از حوادث آتیه دولت عثمانیه از قبیل خلع سلطان عبدالعزیز مرحوم و فتن متعاقبه آن مفصلاً اخبار فرمودند و خصوصیات این حوادث را در الواح متعدده از قبیل لوح رئیس که باسم ذبیح نازل شده و لوح (ک، ظ) که سمند رزق زینبی بآن مخاطب گشته تصریح فرموده و با جمله از مصدر امر یعنی صدراعظم عثمانی حسب الامر سلطان عبدالعزیز حکم صادر شد که بها ﷻ با اهل بیت او و بعضی اتباع و خدّامش بمدینه عکاکه از بلاد سوریه و در آن اوقات برداشت آب و هوا موصوف بود و منفای مجرمین در دولت علیه محسوب میشد نفی نمایند و باین موجب در یوم ۲۰ ماه ربیع الثانی ۱۲۸۵ هجری مطابق اگست ۱۸۶۸ میلادی از ادرنه خارج و یوم ۱۲ شهر جمادی الاولی سنه مذکوره مطابق شهر سپتمبر هذّه السنه وارد عکاشدند و اهل بهار معتقد چنین است که بدین نفی و عده الهیه باراضی مقدسه تکمیل یافت و بشارات انبیای بنی اسرائیل در ظهور ربّ جلیل تمام آمد و میعاد اطلاق



آل غلغل از ذلّ طویل وهوان و بهیل فرارسید \*  
 چون بها<sup>۴</sup> لله بنا اتباع در عکا وارد شد قریب دو سال بر حسب حکم  
 دولت عثمانی در قشله<sup>۵</sup> عسکریه که قلعه ایست از صخور آقامت  
 نمودند و پس از این مدت در بیوت خارج قلعه در نفس مدینه  
 ساکن شد قلعه<sup>۶</sup> عکا از ثغور قدیمه است که حروب دو بیست ساله  
 صلیبیه از حوادث حدیثه صغیره<sup>۷</sup> او معدود است و در هر فتحی  
 از فتوحات بلاد سوریه خصوصاً عکار یختن خون هفتاد هزارالی  
 چهل هزاروسی هزار زن و مرد صغیر و کبیر از نواد رحقیره<sup>۸</sup> آن محسوب  
 احجار بیکه منثور است خاک بلایای مد هسه است که دست چرخ  
 بوساطت منجنیق بر سرمسکینان نثار مینمود و آب ثقیل آب آبارش  
 خون بیچارگان است که فلك در حمام آلام برسکنه<sup>۹</sup> آن ایثار  
 میکرد در سال ۳۱۲ که نگارنده مقیم آن ثغور بود گاهی در صحرا<sup>های</sup>  
 عکاتفرج مینمود و در حوادث ماضیه<sup>۱۰</sup> این بلاد که هم از نواد رعب  
 و امثال است تفکر میکرد گاهی از مشاهده گل‌های سرخ گمان مینمود  
 که این خون کلگون رخان است که بر صفت شقایق ولاله دمیده  
 وزمانی از تفرّس در گل‌های زرد تصور میکرد که این روی نوجوانان  
 است که از بیم شمشیر رنگ از رویشان پریده و هنگامی در شکوفه های  
 سفید میدید که این بنا گوش دلبران است که بر هیئت یاسمن و  
 زبوق دمیده من در کشاکش این افکار که ناگاه در نزدیکی تل فخار  
 مغاک بنظر آمد پراز استخوان کشتگان ورم گذشتگان چون دفن  
 آنهمه مقتول ممکن نبود است پس از قتل در گودی ابداشته اند

هرای صرت آینه‌گان بیادگار گذاشته اند • پس بحیرت در آن  
نگریستم و با خود گفتم یا ابا الفضل این آثار که از ملل تنیقه  
بیادگار مانده است بهترین برهان ناطقی است بر ضخامت کبد  
گذشتگان و سوء افکار پیشینیان و هم شهادت صادق است بر  
حسن شریعت بهائیه و رحمت الهیه در این ظهورات قدسیه  
اگر انسان فی المثل بشرایع و ادیان الهیه هم معتقد نباشد باید  
بر فضل بها<sup>۱</sup> لله و لزوم اتباع دیانت او شهادت دهد که اتباع  
خود را از حروب نهی فرموده بل از قیل و قال و بحث و جدال نیز  
ممنوع داشته و بالکل امر قتال را از دست دیانت محو کرده و عالم را  
و وطن واحد و ناس را اوراق شجره<sup>۲</sup> واحد خوانده تا صبیحت  
جاهلیت از خاطرها زدوده گردد و مجابیت و مغایرت جنسیه  
از خاطرهها سترده شود تا من بعد خلق ادیان الهیه را که  
پیغمبران برای تالیف و اتفاق تشریح فرموده اند وسیله تخریب  
و اختلاف نکنند و قوانین مقدسه را که برای محبت و الفت ایجاد  
شده بهانه<sup>۳</sup> حرب و قتال نسازند و اینچنین مفاکهای از مردم  
انباشته بیادگار نگذارند •

من در این اندیشه مستغرق که ناگاه ملاحظه نمودم که شیطان  
حسد در این بوستان میزدانی نیز با سم نقض و تکمیل پذیرفاسد کاشته  
و زوان خلاف و اختلاف در مزرع تو سعید و ابتلاف بهائی انبات  
داشته است که آزرده و پیریشان شدم و خجلت زده و شر مسار گشتم  
لکن دگر باره سبزه امید از مزرع امل رسید که دیدم روح الله الاظم

درمثنای انجیل باین ترانه<sup>۱</sup> جلیل مترنم و مبشراست که هنگام  
اقتطاف سنابل زارع ملکوت زوان خلا فرا جمع فرماید و در ربار  
خشم لا یطفی محترق و معدوم سازد یعنی اختلافات ناقصین و  
ناکثین بقوت عهد متین الهی محور ازل خواهد شد و ظلمت  
ضلالت و نفاق با شراق انوار مشرق میثاق عاقل و باطل خواهد  
گشت کذلک قضی الامرو جف القلم •

اگرچه بلایا و مصائب جمال اقدس ابهی در ایام اقامت در نکا  
فوق آن بود لولا عنایت الله و رحمته و تائیده و نصرته که انسان  
صبور در آن صبر تواند نمود معذلک احاطه<sup>۲</sup> سیل نوائب او را از  
تهذیب اخلاق اتباع باز نداشت و هجوم خطوب و شدت مصائب  
و کروب مانع نشر معارف و بیست مطالب نگشت زیرا مصائب بها<sup>۳</sup> الله  
بمعارضه<sup>۴</sup> طمای مستبد و مدافعه<sup>۵</sup> تهم کاذبه<sup>۶</sup> فقهای متعصب  
انحصار نداشت و شدائد وارده بر حضرتش باستبداد رومی<sup>۷</sup> ساری  
ملك و اطماع ولات بلاد که غالباً معاندت غیر هم کیشان خویش  
را از فرائض دینیّه میسر نداشتند و اذیت خارج مذهب را نصرت دین  
و آئین می دانستند منحصر نبود چه که تهذیب اخلاق دوستان  
داخلی اصعب از مدافعه<sup>۸</sup> دشمنان خارجی او بود و نگاهداری  
احبایش که امر مغایری از ایشان سر نزد دشوارتر از تحمل جفای  
انبار می نمود زیرا این جماعت که با اسم بهائی موسوم بودند بعضی  
از ایشان سابق از طائفه بابیه بودند و دیانت بهائی را تازه اختیار  
نمودند و آن جماعت در ایام فترت یعنی پس از قتل باب و قبل از ایام

بها<sup>۱</sup> الله بامرد هوت بسبب سو<sup>۲</sup> تربیت رومسای متعدد ده غالباً<sup>۳</sup>  
از مسلك اهدال خارج شده بودند باشنع اصال از قبیل حلال  
دانستن اموال ناس و نهب اموال محارب بل نفس قتل وجد الرا  
بحکم شریعت اسلامیه که دین اصلی ایشان بود جائز میدانستند  
و اغلب بابیه بل تمام ایشان از نزاهت احکام باب نیزس اطلاع  
بودند و در اغلب مسائل عقائد شیعه را که دین آنها<sup>۴</sup> واجد ایشان  
بودند ما<sup>۵</sup> مخذ دیانت بابیه گمان مینمودند زیرا که ولایت دولت ایران  
چندان درسجن باب و منع او از مخالطه و ملاقات او با احباب  
تا عید کرده بودند که اغلب ایشان باب ران دیده بودند و از احکام  
او اطلاع نداشتند و لهد<sup>۶</sup> بحکم طمای شیعه محاربه و مدافعه  
را جائز دانستند و منتهیات حرب را ملک شرعی خود پنداشتند و  
این فقره با اصل اصیل دیانت بها<sup>۷</sup> الله که تا مسیس حقیقت  
اخوت و تعمیم شریعت انسانیت بود منافات کلیه داشت و تعدیل  
اخلاق و حفظ اصال امتی که مرده نفس از ایشان در بلدی و هر  
جمعی در مملکتی ساکن بودند امری خارج طادت مینمود فی الحقیقه  
اگر انسان نبیه درست ملاحظه کند این امر را خارج طادت ظاهره  
بیند و امری غیر مکرر و نادرالوقوع در عالم مشاهده نماید چه وقتس  
باب قیام فرمود اهل اسلام عموماً و شیعه<sup>۸</sup> امامیه خصوصاً بجان  
طالب ظهور مهدی موعود بودند و او را مروج شریعت اسلامیه گمان  
مینمودند و لهد<sup>۹</sup> اکبار طمای ایران در حوزه<sup>۱۰</sup> اتباع باب داخل  
شدند معذک<sup>۱۱</sup> امر او جز در مذهب شیعه<sup>۱۲</sup> امامیه نفوذ نمود و خارج

ایران و عراق که آنها را فی الحقیقه بجهت قبولنامه<sup>۱۰</sup> اثنی عشر و کثرت شیعه حکم ایران را دارد ابداً سرایت نکرد ولی وقتیکه بها<sup>۱۱</sup> الله قیام فرمود جماعت بابیه<sup>۱۲</sup> قومی بد نام بود و جماعتی قلیل و مطرود و متشتت مشاهده میشدند و اکابر اهل اسلام دفع ایشان را اعظم واجبات دینیه میدانستند و حفظ ملک و دین را موقوف بطرد این فله<sup>۱۳</sup> میشمردند \*

معدنك كلفه دیری نگذشت که از اثر حسن تربیت بها<sup>۱۴</sup> الله اتباع او یعنی امت بهائیه بحسن احوال و نیکی اطوار معروف شدند و بنفوذ کلمه و نصرت روحانیه و حسن عقاید دینیه موید و منصور گشتند برعد و اتباعش یوماً فیوم بیفزود و قوت کلمه اش حیناً بعد حین تجلی نمود چند آنکه در اندک وقت از ایران بدیگر ممالک سرایت کرد و حتی از امم بعیده که بالکل میت و منعدم محسوب میشدند از یهود و زردشتیان آلف مو<sup>۱۵</sup> لفه بقبول امرش افتخار یافتند و هر یک در کمال سرور و استقامت متحمل اضطهاد و ظلم مسلمین و همکیشان خویش واقع گشتند و این فقره یعنی دخول غلاة و یهود و زردشتیه در دیانت بهائیه بر تعجب و استغراب اهل ناهت برافزود زیرا که این اشخاص نفوس قلیله نبودند و غالباً در میان قوم خود از اهل ثروت و مکننت و پادشاهی و تجارت و اهل صناعت بودند و جای این نبود که بهیچوجه در قبول این دیانت بطمع متهم شوند که فی العمل بجهت ثروت یا بجهت تحصیل شهرت و عزت این اشخاص بهائی شده اند زیرا که در طرف اتباع بها<sup>۱۶</sup> الله ثروت و غنائی و باهوت و با

سلطه متصور نبود که برایمانشان محملی بسته شود و احتمال طمع وها خوف متصور گردد و پس از قبول این دیانت هم نوعی باستقامت ظاهر میشدند که خوف جان و مال موجب زوال اعتقادشان نمیشد و کثرت بلاها موجب پرودت حرارتشان نمیگشت و لذا امت بهائیه این ثبوت و استقامت و صبر در بلاها و محنت را برهان حقیرست دیانت بهائیه میداند و اول دلائل و اصدق شهود بر تقوت کلمه بهائیه <sup>۱</sup> الله میسر دهند .

و بهائیه <sup>۲</sup> الله پس از ورود بعکابر ای تحریر جواب مراسلات و هم برای ضمع لسان اعدای خود از اختراع تهم و مفتریات غالباً از معاشرت با عموم خلق اجتناب میفرمود مگر آنکه نفسی بالخصوص طالب ملاقات او گردد در این صورت آن شخص را از آن ملاقات میفرمود و غالباً اوقات خود را بتحریر رسائل و جواب مسائل خلق مصروف مینمود و معاشرت با خلق و تنظیم امور را بفرزند ارشد خود که با اسم جدش میرزا عباس موسوم و بهغصن الله الاعظم ملقب و معروف بود محول میداشت حتی آنکه از بیعتی که پس از خروج از قشله در آن اقامت فرمود قریب ۹ سال خارج نشده و از تفرج درساتین که اکابر اهل ایران برای حفظ صحت بآن متعود و مجبولند هم در آن مدت صرف نظر فرمود و پس از این مدت که ذکر شد گاهی تا خارج شهر کادریوستانی که متعلق بحضرتش بود تشریف میبرد تا اینکه یکی از صاحب ثروتان اهل کافصری که در قریه بهجی بود و در خارج کاتعمیر نمود و جمال ابهی سالی چند در آن قصر سکونت فرمود و

وقتی در ایام اقامت در کاخ ازم حیفاشد و در جبل کرمل بدبیری که  
رهبان کرملین بر مغاره ایلای نمی بنا کرده اند نزول نمود و  
در آن محل ساعتی با اکثر استراحت فرمود و لوحی از الواح مقدسه  
در آن مقام از قلم مبارکش نازل شد و از آن سال به بعد هر ساله  
چندی در حیفای اقامت میکرد اهل بهنا از عموم ملل و مذاهب و ادیان  
و مشارب در این مقام بخد متش مشرف و از مائده مکرمتش بهره ور  
می گشتند و از زلال بحر معارفش سرشار میشدند و کار بر این هجر  
جاری بود تا آنکه در او اخر ایام حالش از اهدال بگذشت و در بستر  
مرض بخوابید و اخیراً در یوم دوم ذیحقده سنه ۱۳۰۹ هجره  
مطابق ۱۶ شهریار سنه ۱۸۹۲ بر حسب تاریخ میلادی شرقی  
بجهان جاوید خرامید و بافق اعلی صعود فرمود و کتب بها<sup>۱</sup> اللّٰه  
که اهل بها آنرا الواح میخوانند و وحی سماوی و کلام الهی میدانند  
عبارت از رسائلی است که اغلب آنرا در جواب سئوالات خلّیق از  
بهائیه و غیر بهائیه مرقوم داشته است چو در ایام اقامت در عراق  
و بلاد رنه و عکا چون اسمش در ظلم اشتهار یافت و نفوذ کلمه اش موجب  
جلب انظار اهل نباهت و استبصار گشت غالباً مردمان مجاهد که د  
طلب ظم و فهم حقائق سمی و اجتهادی داشتند از طعام و غیر هم  
بخد متش مشرف میشدند و غوامش مسائل دین خود را از حضرتش  
مستفسر می گشتند و اغلب آنهاست که بسبب مراقبت حکام و بیامواع  
دیگر قادر بر مسافرت نبودند و با امکان ملاقات نمی یافتند بتوسط  
مراسلات از اعضیات مسائل استفسار مینمودند و اوفی الحین بدون

تعلم و پاتا خیر و اغلب آنرا در همین اشتداد مصائب مرقوم میداشت  
 و پس از اخذ و ضبط سواد بمسائل ابلاغ میفرمود خصوصاً از طائفه  
 بابیه که در عداد اتباعش داخل شده بودند چون بسبب منع  
 دولت از ملاقات باب بالکل از احکام او مطلع نبودند و اغلب احکام  
 و افعال بابرا از عقایدی که در دین اسلام از احادیث و بیشارات  
 ظهور مهدی استنباط نموده بودند استنتاج میکردند \*

لهذا این نوع از اتباعش زیاده در کشف حقائق و استفسار دقایق  
 سعی و اجتهاد مینمودند و بعضی از این الواح را خود را مسأ مرقوم  
 داشت و بطوک و امرا و کبار ائمه و علما ارسال فرمود و لذا در آن  
 زمان کتب و رسائل او مانند اوراق از هارد رکافه امصار منتشر و منشور  
 شد و تعلیمات مندرجه در آن مانند قطرات طلل و امطار در جمیع  
 اقطار انتشار یافت و ندای ظهورش مانند لعمان برق بغرب و شرق  
 در اندک مدتی بالغ شد و موجب نفوذ آن در ملل متنوعه و ممالک  
 سائره گشت و بعضی الواح مذکوره را بلسان فارس حالی که لغت  
 اهل ایران است مرقوم داشته و بعضی الواحیکه در جواب علماء و  
 رؤسای زردشتیه است بلسان فارس صرف که ابداً بلفظات  
 سائره آمیخته نیست نوشته و بسیاری از آنرا بلفظ عربیه فصیحی  
 و قلبلی از آنرا بعبرتیه درجه بجهت افاده عامه انام از خواص  
 و عوام تخصیص داده ولیکن جمیع آن در غایت دقت و رقت و لطافت  
 است با وجود آنکه بتدری و تا قمل که عادت اهل تصنیف و انشاست  
 رقم نگشته بل بغطرت و سرعت مرقوم داشته در غایت اطلاق و متانت



وسلاست است و عدد این الواح را بعضی مورخین زیاده از هزار نوشته اند ولیکن مراگمان اینست که چیزی بر حسب حدس و تخمین نگاشته اند • چوکه مجلدات عدیده اکنون از الواح بها ﷻ موجود و منتشر است و اضعاف آن هنوز جمع و ترتیب نیافته است و اگر تمام آن جمع شود و ترتیب یابد گمان اینست که آنوقت تعداد حقیقی آن معلوم شود و چیزی که حضرت بها ﷻ خود در الواح مرقوم فرموده است این است که معادل کتب سماویه ملل موجود در ارض از قلمش صادر و موجود و در حد حجج و براهین حقیقت دوتش محسوب و معدود •

و عموم رسائل و الواح او شامل چهار قسم از معارف است که با اعتقاد امت بهائیه معرفت حقائق ادیان الهیه موقوف و منوط بمعرفت آن است که بدون آن انسان بفوائد دیانت کمایبخی آگاه نشود و تمدن حقیقیه بالاتفاق آن متحقق نگردد زیرا که این الواح بعضی آن مشتمل است بر شرائع و احکامیکه حافظ حقوق عموم ملل موجود در ارض تواند شد و اختصاص بملتی دون ملتی ندارد یعنی نومی وضع نشده است که مناسب و ملائم ملتی دون ملتی دیگر و یا مکانی دون مکان دیگر باشد بل مناسب و ملائم جمیع ملل و امکنه متفاوت است و مقبول و متحسن نزد جمیع اصحاب عقول رائفه و باین جهت شبه بنوامیس طبیعیه است که موجب حفظ و ترقی جمیع ملل تواند شد و سبب اتفاق و اتحاد کلّ امم خواهد گشت •

و اشهر این قسم از الواح کتاب اقدس و ملحقات اوست از قبیل جواب

سؤالات معضلات این کتاب والواح اشراقات و طرازات و امثالها  
 وهم از این قبیل است آنچه را در آداب سلوک مرتاضین و متمبذین  
 و باطالین و مجاهدین مرقوم فرموده است مثل رساله هفت  
 وادی که در جواب شیخ عبد الرحمن کرکوتی که از کبار مشایخ عراق  
 بوده مرقوم داشت و اگر چه بها<sup>۲</sup> لله از طرق تصوف و ترهب و ترک  
 اقتراف و تکسب منع فرموده لکن باین الواح طریق انقطاع  
 حقیقی را واضح و معلوم داشته است و بعضی مشتمل بر حل معضلات  
 کتب سماویه<sup>۳</sup> ملل حقیقه است که قبل از ظهورها<sup>۴</sup> لله بختم  
 انبیاء مختوم بوده و حق جل جلاله فتح این ختم و تفسیر آنرا بیوم  
 ظهور الرب منوط فرموده و چون علمای ملل سابق قبل مجیئ  
 الوقت آنرا تفسیر نمودند لذا در ادراک ما صود خطا کردند و موجب  
 ضلالت امم اولی شدند و اعتقاد اهل بها اینست که همین نکته  
 سبب شد که یهود حضرت مسیح را تکذیب نمودند و یازدشتیان  
 جمیع انبیای آل اسرائیل را کاذب دانستند و هم اعتقاد اهل  
 بها اینست که تفاسیر حقیقه کل اوهام مضله بشریه است و در حقیقت  
 تحریف کلمات الهیه و از این قبیل است کتاب ایقان شهیر ولوح  
 جواهر الا سرار که در دارالسلام بر حسب رجای یکی از اشراف  
 فارسی مرقوم فرموده و ختم کتب انبیای سلف را باین الواح فتح  
 نمود و بعضی مشتمل بر صلوات و تسبیحاتی است که خلق را آداب  
 عبودیت آموزد و دعوات و مناجاتی که رابطه<sup>۵</sup> فیما بین عباد و معبود  
 گردد و فوائد آنگونه عادات نورانیت و صفای ضمیر است که مقوی

قوه<sup>۱</sup> ادراک شود و موجب تطهیر اخلاق حسنه و هم سبب حصول قطع و یقین در عقائد عاملین و مشتغلین بآن گردد و بعضی از آن مشتمل بر خطب و فواتحی است که معانی حقیقیه<sup>۲</sup> وحدانیت و فردانیت ذات حق تعالی را در آن مهین داشته و مقصود اصلی از بحث انبیا<sup>۳</sup> و اولیا<sup>۴</sup> و مقامات جمع و تفصیل و اتحاد و تفریق آن جواهر وجود و مطالع حکم حضرت معبود را واضح و مدلل نموده است و در حقیقت این قسم از الواح مهین هدا<sup>۵</sup> و معاد است و کاشف از ارتباط و معرفت مرجع و مآب و معرفت سبب خلق و ایجاد و عبارت اوضح بها<sup>۶</sup> الله در این قسم از الواح مسائل مفصله<sup>۷</sup> لا هوتیه را نوعی عبارات رافقه<sup>۸</sup> الالفاظ واضحه المعانی بیسان نموده است که نه فقط حقیقت امر جدید خود را مدلل می کند بل حقیقت شارحین شرایع عتیقه را نیز مدلل می دارد لذل استرجیرا<sup>۹</sup> بل که از افاضل مسیحیان قیم مصر است دیدم در خطابه<sup>۱۰</sup> خود که در معرض سنه<sup>۱۱</sup> ۱۹۰۱ در مجمع ازا هل علم در پاریس خواند فرموده است که اهل بهاهر که را میخواهند در دیانت بهائیه وارد کنند اول حقیقت دیانت سابقه<sup>۱۲</sup> او را برای او ثابت مینمایند تا بر همان اصلی معرفت مظاهرا مرالله بصیر و آگاه شود و بتواند فیما بین مدعی صادق و مدعی کاذب تمیز دهد و لذ اکتب عهد عتیق طائفه<sup>۱۳</sup> بهائیه جمیع کتب سماویه<sup>۱۴</sup> ملل موجوده<sup>۱۵</sup> در عالم است و کتاب عهد جدید شان الواح بها<sup>۱۶</sup> الله که در حقیقت جامع و موفق کتب مذکور است و مهین و مفسر جمیع این صحف مسطور و مقصود مسترجیرا<sup>۱۷</sup> بل

اینست که لابد هرامتی که منکر حقیقت یکی از مظاهر امرالله شدند  
 مثل یهود در انکار مسیح له المجد و زرد شتیه و هندو در انکار  
 تکذیب موسی و مسیح و سایر آنها طیبهم السلام لابد سبب این انکار  
 خطای در معرفت دلیل و برهان است چه اگر دلیل را میدانستند  
 در معرفت مدلول خطائی نخودند لذا اهل بها با هر که میخواهند  
 حقیقت بها <sup>۳</sup> الله را ثابت کنند اول در حقیقت امر شارع دینی که بآن  
 معتقد است تکلم می کنند و از برهانیکه بآن اعتماد نموده است  
 استفسار مینمایند چون او باصل برهان عالم شد و در مسئله برهان  
 متفق شدند آنوقت در امر بها <sup>۳</sup> الله تکلم می کنند تا منتهی با تفاق  
 شود و موجب اطمینان او بحقیقت بها <sup>۳</sup> الله گردد مثلاً اگر یکی از  
 مسیحیان طالب شود که سبب اطمینان ایشان را بر بها <sup>۳</sup> الله  
 بفهمد از او می پرسند که تود را بر حضرت مسیح بچه برهان اعتماد  
 نمودی و حقیقت دت آن حضرت را بکدام دلیل یافتی و این  
 ناچار است که این شخص مسیحی یا عالم است بدلیل و برهانی  
 که بآن اعتماد کرده است و یا طامی است که بدون دلیل و برهان  
 از قول آبا و اجداد خود بورااثت یافته اگر عالم است او را بهمان  
 دلیلی که استدلال نمود ملزم مینمایند یعنی ثابت می کنند که این  
 دلیل بعینه در امر بها <sup>۳</sup> الله موجود است بل در اینجا اظهار واجلی  
 است از امر حضرت عیسی در این صورت ناچار است این مسیحی  
 عالم که با بحقیقت بها <sup>۳</sup> الله مذمن شود یا حقیقت حضرت مسیح را  
 انکار نماید زیرا که دلالت دلیل بر مدلول امری اضطراری و طبیعی

است و اگر آن شخص مسیحی سائل هائی باشد اول او را بمعرفت اصل دلیل و برهان حقیقت حضرت مسیح مطلع می کنند و چون بر معرفت برهان قادر و توانا شد بهمان دلیل حقیقت بهاء الله را ثابت مینمایند و خلاصه الکلام اگر بنظر بصیرت در آنچه ذکر شد تفکر شود در یافتن آید که تقریباً در مدت چهل سال که از زمان ورود بهاء الله در بغداد الی زمان صعود و غیبت حضرتش در کا امتداد یافت چهار نهار از زلال معارف از قلم و لسانش جاری بود که بدون آن اشجار دیانت قائم در عالم نصرت نمی یافت و شجره اتحاد و اتفاق ام در فردوس اعظم غرس نمیشد و ابوالفضل را هدایت اینست که همین است مقصود از انهار اربعه که در کتب مقدسه حقیقه تعبیر یافته است که در جنت عدن از عرش الهی جاری است زیرا که صاحب دلان عرش از برای تجلی روح الله را جزیهاکل مقدسه ندانند و انهاری که از این عرش اعظم در اقطار عالم جاری است جز انهار معارف روحانیه نه بینند .

و الواح مذکوره را در ایام اقامت در دارالسلام بهاء الله خود بنفسه مرقوم فرمودند و در اوقات اقامت در اردن غالباً بقلم فرع و حید و غصن فریدش غصن الله الاعظم تحریر می یافت و در او ان نفس بعکا کتاب هدیده از قبیل میرزا آقا جان کاشی خادم بهاء الله و از قبیل میرزا محمد طی و میرزا ضیا الله و میرزا بدیع الله فرزندان حضرت بهاء الله و میرزا مجد الدین برادرزاده و صهرش که در حضرتش بود نمی نوشتند و باین نحو که او بنفسه جواب هوائی و رسائل

را که مانند نیت هاطل از اطراف میرسید املاء میفرمود و کتاب مذکوره حضوراً می نوشتند پس از اخذ و مقابله و تصحیح و حفظ نسخ آنرا برای سائل ارسال میداشتند و مراسلاتی که باسم میرزا آقا جان خادم میرسید الواحی که در جواب آنها بایستی صادر شود و عمارا آنرا بمنها<sup>۴</sup> الله بلفسه از لسان میرزا آقا جان املاء میفرمود و او می نوشت حتی عماراتی که بر سر پاکت و ظروف نوشته میشد آنها هم بمن عمارت بها<sup>۴</sup> الله بود که او میفرمود آنان می نوشتند و ارسال میداشتند زیرا که میرزا آقا جان مذکور مردی طامی بود و عوام از ادای مطالب و مسائل طمیه عاجزند و این فقره بدو سبب در او اخرایام بخوبی واضح شد یکی در او اخرایام جمال ابهی این فقره مذاکره شد و میرزا آقا جان بصراحت در مجمع اهل بها اتراف نمود و ثانی آنچه را که میرزا آقا جان پس از صعود جمال ابهی نوشت ثابت نمود که الواح سابقه عمارات او نیست فان الاشیا یتبیین با همدادها • اما شرائع و احکام تعبدیه<sup>۵</sup> جمال اقدس ابهی مشتمل بر صوم و صلوة و حج بیت الله است بشرحی که در کتاب مفصلاً مرقوم داشته است و این جمله از فرائض است که با تحقق شرائط ادای آن بر هر نفس واجب است و سوای آن دعوات و تسبیحات کثیره است که اهل بها تیمناً در مجالس و با تعبداً در خلوات حین مناجات تلاوت می کنند و این قسم از الواح بعضی آن جمع و مدون شده است و اکثر آن هنوز غیر مدون است •

و اما احکام تهذیبیه<sup>۶</sup> آن مشتمل است بر امریه جمیع محامد و اوصاف

ومکارم اخلاق از قبیل صدق و صفا و محبت و وفا و عفت و عصمت و امانت و طهارت و تقوی و نهی از جمیع مخازی اوصاف و قبایح اطوار از قبیل کذب و غیبت و افترا و قتل و سرقت و زنا و نماز مست و مجادلت حتی با اعدا و الا جمال در الواح عدیده کثیره و بحبارات رائقه مؤثره جمیع دوستان خود را بتکمیل مکارم اخلاق که عالم انسانیت بدون آن مانند جسم بیروح است امر فرموده است و از آنچه منافی شرف انسانیت و هیئت شریفه آدمیت است نهی نموده مثلاً از جمله در کتاب اقدس که ناسخ سایر زبر و الواح است و مقناطیس جذب نفوس و ارواح میفرماید زینوا انفسکم بطراز الاحمال و الذی فانی العمل فی رضاء انه من اهل البها قد کان لیدی العرش مذکوراً انصروا مالک البریه بالا حال الحسنه ثم بالحکمة والبیان کذلک امرتم فی اکثر الالواح من لیدی الرحمن انه کان علی ما اقول طیماً لا یحترض احد علی احد ولا یقتل نفس نفساً هذا ما نهیتم عنه فی کتاب کان فی سرادق العزمستورا تقتلون من احبائه الله بروج من عنده ان هذا خطا قد کان لیدی العرش کبیراً و در این موارد چندان تا کید فرموده است که مزیدی در عالم بیانات مؤثره بر آن متصور نیست زیرا که اتباع خود رانه تنها از قتل و نزاع و جدال نهی فرموده است بل از هر چه سبب کدورت گردد و موجب انزجار نفوس شود از قبیل بیع و شرا و عید و اما حتی از افتخار و مباحات نیز منع نموده است و بتواضع و فروتنی ما مورد داشته چنانکه در همین مقام نیز در کتاب اقدس نازل شده است قد حرم طیکم بیع الاما و

العلمان لهم لمعدان يشترى عبد أنهما في لوح الله كذ لك كان  
 الامرن قلم العدل بالفضل مسطوراً وليس لاحدان يفتخرطى  
 احد كل ارقامه وادلا على انه لا اله الا هو انه كان على كل شئ  
 حكيماً ودرموضع ديگرازاين كتاب مقدس فرموده است زینواروسم  
 بماکليل الامانه والوفاء وقلوبكم بردا للتقوى والسئکم بالصدق  
 الخالص وهياکلکم بطرازالاداب کل ذلك من سحیة الالسان  
 لوانتم من المتبصّرين ومراتب محبت وصدقت باخلق رابطافه ای  
 دون طائفه تخصیص نداده است بل امر فرموده که کل ملل را  
 بهردین و مذہبی که باشد باخود برادرانند وازاله احقاد  
 قدیمه رابین الامم از صد ورونفوس ایشان از اهم فرائض وواجبات  
 خود شمارند و لذاد وستان خود را امر فرموده که از هرگونه تکلمی  
 که از آن رائحه مغایرت آید اجتناب نمایند واز لعن و مایتکد ربه  
 الانسان احتراز جویند و بخدمت جمیع اهل عالم قیام کنند و محبت  
 اهل عالم را فخر خود دانند و بمحبت اهل وطن خود تنها اکتفا  
 نکنند و در این باب در کتاب اقدس فرموده است : عاشرو مع الادیان  
 بالروح والریحان لیجدوا منکم عرف الرحمن آیاکم ان تاخذکم  
 حمیة الجاهلیة بین البریة کل بد من الله و یعود الیه انه لمعد  
 الخلق ومرجع العالمین و در لوحی که در سنه ۱۲۹۹ هجری  
 مطابق ۱۸۸۲ میلادی بافتخار این عهد عنایت فرموده مرقوم  
 است الیوم از افق عنایت الهی شمسی اشراق نموده و برجبین او این  
 کلمات علیا از قلم اعلی ثبت انا خلقناکم للمحبة والوفاء لا للضعف



والبغضاء و نیز در این لوح میفرماید ان الله وانبيائه ورسله و صفوته  
 و الملائه الا على و اهل الجنة العلیها و الملکوت الا على یصلین علی  
 الذین قاموا للالهة بین قلوب عباده و احبائه انه ليهو المشفق  
 الکریم و در لوحی که در جواب سئوالات یکی از اکابر و رؤسای زردشتیه  
 مرقوم داشته در کیفیت سلوک با اقوام متباینه و ملل مختلفه فرموده  
 است دوست یکتا فرموده است بگوای دوستان سراپرده بیگانگی  
 بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را ببینید همه با یکدیگر آید و برگ  
 یکشاخسارود رکتاب عهد که در او آخر ایام مرقوم فرموده است و در  
 آن مرکز عهد و مشرق انوار میثاق را منصوص داشت و عموم اغصان  
 و افنان و منتسبین و اهل بهار با طاعت برومند فرع منشعب از اصل  
 قدیم کریم ما مور نموده فرموده است بر راستی میگویم تقوی سردار  
 اعظم است از برای نصرت امر الهی و جلودیکه لائق این سردار  
 است اخلاق و اعمال طیبه ظاهره مرضیه است بگوای عباد  
 اسباب نظم را سبب پریشانی نمائید و علت اتفاق را علت اختلاف  
 سازید امید آنکه اهل بهابکلمه مبارکه قل کل من عند الله ناظر  
 باشند و این کلمه علیا بعثابه آبی است از برای اطفای نلر ضغینه  
 و بغضائه در قلوب و صدور و مکنون و مخزون است احزاب مختلفه از  
 این کلمه واحده بنور اتحاد حقیقی فائز میشوند الله یقول الحق و  
 یهدی السبیل و هو المقتدر العزیز الجمیل و خلاصه القول در موارد  
 تهذیب و تربیت و تکمیل فضائل بشریت و انسانیت که حکما آنرا  
 (علم مکارم اخلاق) گویند در الواح منثوره عباراتی مرقوم فرموده

که مانند درمنثوره زیب اطاق وزینت اکلیل ملوک آفاق گشت  
و برصفت اوراق زهور معطر مشام کافه جمهو آمد و آنگونه در تربیت  
و تهذیب اخلاق بهائیه و تقویم اعوججات بابیه مؤثر گشت که با  
وجود آنکه عد این قوم در جمیع بلاد افزود و در اغلب معالک  
وادیان نفوذ یافت بحسن سلوک شهره آفاق شدند و در مکارم  
اوصاف معروف اطراف گشتند و از نفسی از ایشان مغایرانسانیت  
حرکتی ظاهر نشد و مخالف راهی حکومت فعلی از ایشان صدور  
نیافت.

و در سنه ۱۳۰۰ هجریه مقارن ۱۸۸۲ میلادیه که بدون هیچ  
گونه سبب! مت بهائیه در طهران و سایر بلاد ایران مورد اخذ  
و حبس شدند و مطمح سلب و نهب ظما و لاه گشتند شبی از لیالی  
شهر ربیع الثانی سنه مذکوره امیرزاده والا نایب السلطنه  
کامران میرزا که آنوقت حکومت طهران و مازندران و سپهسالاری  
جلود ایران موکول به گماشتگان او بود نگارنده را بحضور خود  
احضار فرموده و قریب دو ساعت با اکثر در این مسئله بهائیه مکالمت  
امتداد یافت و از هر درسخن بمیان آمد از جمله فرمود که اگر دولت  
ایران گاهی متعرض بابیه شود محق است و معلوم نیست زیرا که  
پادشاه و رجال دولت حوادث سابقه این طائفه را فراموش  
نکرده اند و حروب ایشان را در مازندران و زبجان و تبریز از خاطر  
محو داشته اند معروض داشتم که اگر چه صد و بعضی افعال  
مغایره در آغاز امر از طائفه بابیه جای هیچگونه انکار و شایسته

هیچ نوع از اهل ارنیست لکن اهل بهار با گناه بابیه مؤاخذ  
 داشتن الحق اعجب و افریب انواع حکومت و جموع در استبداد و  
 فوایت است و مؤاخذه<sup>۳</sup> بری بجای مجرم خارج از هر گونه انصاف  
 و عدالت این مسکینان که اکنون بقهرو سخط امیر کبیر گرفتار  
 گشته اند اگر برد یگران مجهول است بر آنحضرت روشن و واضح  
 است که نه بابیه که بحزب ازل معروفند هم آفین و هم مذمبند  
 و نه باید یگر هم عقیده و هم مشرب بلکه این فقرا هیچیک از آنرا  
 که بادولت حرب کرده بچشم خود ندیده اند و رابطه و انتسابی  
 بیکدیگرند ارند شما که والی این ملکید و مکرراً متعرض اخذ و حبس  
 این دو طائفه شده اید و بر مقدار بعد فقائد فریقین آگاه هستید  
 و شدت عداوت و کراهت و بغض از لیبّه را نسبت با اهل بهامید انید  
 از مثل شما والی مطلع و آگاه می شایسته است که ملتفت شوید و در  
 یابید که سبب اینهمه بعد و مجانبیت و جفا و کراهیت اختلاف در آراء<sup>۴</sup>  
 و مسلک و روش و عقیدت است اگر اهل بهامسلك بابیه را می پسندید  
 و بهمان روش سلوک میکردند اید<sup>۵</sup> مورد جفا و عداوت و بغض و  
 منافرت بابیه واقع نمی شدند شما همین الواح و کتب جمال اقدس  
 ابهی را که بغارت و اغتصاب از اهل بها گرفته اید و از تاراج بدست  
 آورده اید بدقت بخوانید و به بینید که حضرت ابهی در جمیع الواح  
 حزب خود را امر به اطاعت دولت فرموده و با احترام ملوک و امرا و  
 توقیرا رباب فضل و طما ما مرمود داشته حتی ایشانرا از تهریب بضایع  
 از گمرك نهی فرموده است و از مخالفت قوانین دول ممنوع داشته

است آیا هیچ این او امرادر میان حزب بابیه و کتب ایشان دیده اید و یا فردی از افراد ایشان شنیده اید و هم شما میدانید که اهل بها و امرآن وجود اقدس را او امرالهیّه میدانند و غایت اهتمام را در اجرای او امر مبرمه اش بیش از سایر ملل در اطاعت پیغمبرانشان مرعی میدانند در این صورت بر شما لازمست که قدر این مراتب را بدانید و مطمئن الخاطر باشید که از اهل بها امری مخالف راجحی و مصلحت پادشاه و دولت ایران واقع نخواهد شد و تا وقت باقی است میتواند کاری بکنید که اعقاب شما از این ممر فوائد عالیّه برآید و به مطاعیت ابدیه نائل گردند و نام شما در تاریخ بزرگ خیر مغلّد باقی ماند و بسوئند بپروا عوجاج سیاست موسوم نشود پس برای اینکه باین نکته خوب التفات شود معروض داشتم که مولای الامیر شما چند سالست حاکم مطلق طهران و توابع آن هستید فرمود زیاده از ده دو از ده سال گفتم در این مدت مدیده با اینکه اهل بها در طهران بیش از سایر بلاد ان ایرانند آیا شده است که از فردی از افراد این طایفه جز با اسم دین و مذهب نزد حکومت شکایت نموده باشند باین معنی که هر وقت از دست این طایفه شاکی شده اند آیا واقع شده است که گفته باشند فلان شخص بها فی المثل خمر خورده و بد مستی کرده و یا کسی را زخم زده و یا بسرقت متهم گشته و یا بزناد و یا بقمار و یا باهای از ادای خراج و یا بتهریب مضایع از گمرک یا بقتل نفس و یا بمشاوَرَت سوء برضد نفسی مبادرت نموده است ؟ فرمود : نه معروض داشتم پس چگونه شما رعیتی مطیع تر

از اهل بهای طلبید و چونست که قدر این مواهب را نمیدانید اگر  
 مثل این رعیت در سایر ملل بودند هر آینه دول عادلۀ غیر  
 متعصبه بخوبی قدر ایشان را میدانستند و حفظ و رفاهیت ایشانرا  
 همّ و الزم مشاغل و مساعی خود مقرر میداشتند و اگر روسای دولت  
 ایران در این مطالب چنانکه باید تا ممل فرمایند برفضل و عنایت  
 جمال ابهی اعتراف کنند و بشکر حضرتش لسان گشایند و حال آنکه  
 این روسا و مدبرین ملک و ملت که اکنون بابیه و اهل بهار ایک  
 طایفه می شمارند و بری را بجرم مجرم ما خود میفرمایند اگر بنظر  
 ثاقب نظر کنند روشن و واضح می بینند که همان بابیه های دوره اول  
 نیز که با اعتقاد امیر کبیر مرتکب چنان جرم خطیر گشتند از سوء سیاست  
 بزرگان ملک و ملت بود که آن امور ناگوار و وقوع یافت و موجب تجری  
 رعیت بر پادشاه و تعرض و تحدی را می بر رعیت گشت چه اگر بزرگان  
 دولت بحکم فقهای جاهل بابیه را از ملاقات باب منع ننموده  
 بودند و آنهمه تشدید را در رتبه تحدید مراد از مرید اظهار نمیفرمودند  
 و حریت عقائد را به این حد از طالب مجاهد مسلوب نمی داشتند  
 البته بابیه با حکام باب جاهل نمی ماندند و از مکارم اخلاق باب  
 که مانند اشراق آفتاب ممکن السترینست بی بهره و بی اطلاع می  
 شدند و بحکم دین سابقشان درصد مدافعت و مقاومت بر نمی  
 آمدند بسیار خوب حال هم باین قانون غریب و حکم عجیب که بابی  
 و بهائی را با کمال بعد و جدائی یک طائفه می شمارند ملاحظه فرمایند  
 که آیا همین بابیه نبودند که در مازندران معدود قلیلی که بی

سیصد و پنجاه تن بالغ نمی شدند قریب یازده ماه بازباده از بیست هزار عسکر حری دولت مدافعت و مقاومت نمودند و چندین بار آن اردوی منظم مکمل بتوپخانه و مهمات حربیه را پراکنده و منهزم کردند و در مواقع قتل و جان باختن هیچگونه بیم و خوف در دل راه نمیدادند با آنکه آخرالامر بتحلیف و بیعت و تائیدین بخت کتاب مبین و بوعود بزرگان صداقت آئین اعتماد نمودند و تسلیم شدند و اخیراً آن جمع معدود را در حین شروع بتغذی بقساوت قلبی غیر معهود مقتول و منعدم ساختند همین بابیهها با اینکه اکنون اعدادشان باضعاف اضعاف سابق بالغ شده است و تعرض بایشان نیز باشد از سابق گشته چونست که دفاعی و مقاومتی و یا استنکاری و مخالفتی حتی ادنی استکراهی و شکایتی از ایشان بظهور نرسد چند آنکه سکون و اصطبارشان موجب استعجاب اجانب شده و حسن اخلاقشان مسلم سائر ملل گشته است آیا سبب جزاینست که جمال اقدس که اهل بها اطاعت او امرش را عین اطاعت او امر حق جلّ و علا و مخالفتش را اشدّ <sup>لغت</sup> آزما سازد اینها میداند ایشان را باطاعت دولت امر فرموده و از نزاع و جدال و محاربت و قتال و جمیع ماینگدربه الانسان نهی کرده است ملاحظه فرمائید که جمیع این سکوت و سکون بابیه قبل از قیام جمال ابهی هیچ در اخلاق بابیه معهود نبود و جمیع این تهذیب اعمال و تحسین اخلاق بها میّه بعد از قیام جمال اقدس ابهی ظاهر شد که پس از ورود بدارالسلام بغداد الی حالی بدون

انقطاع بقوت بیانات روح بخش مراسم مکارم اخلاق را در قلوب اهل  
 بها مرسوم و راسخ میدارد و بصیر خامه<sup>۱</sup> جهانگیرش مراتب انسانیت  
 را بمسامع دوستانش بالغ میفرماید تا آنکه بجای خار خصومت و منافرت  
 ازها ر لطف و محبت از اراضی قلوب اهل بهاد میدوید و پس از هیجان  
 عواصف دفاع و مقاومت سبب اطاعت و مسالمت مشهود گردید  
 چند آنکه موجب قلت و انحطاط اعدا با بیه و کثرت و ازدیاد جماعت  
 بهائیه شد و سکون و قرار و متانت و وقار اهل بها مسموع اهالی جمیع  
 اقطار و امصار گشت و وجوب اطاعت دولت و محبت و اخوت با جمیع  
 ملل از عقائد ضروریه<sup>۲</sup> دینیّه اهل بها شد و خلاصه القول در این  
 موضوع مطالبی در غایت راستی و صداقت عرض شد که اگر مستمع  
 از تسویلات و نعمات اهل عمام بغرض و عصبیت دینیّه متصف و متمسک  
 نبودی هر آینه برای خود دولت ایران نتایج گران بها و فوائدها  
 عالیّه اخذ فرمودی و عائله ملوکانه را مطاع ابدی اهل بها نمودی  
 ولیکن و اسفا چند آن قلوب رو<sup>۳</sup> سبب دسائس فقها و تسویلات  
 علما بعصبیت جاهلیت مغشوش و مغمور بود و تصورات محال در صحیفه<sup>۴</sup>  
 خیال اکابر ملک مرتسم و مسطور که ید بیضای موسوی و نفس روح بخش  
 عمسوی و معجزات نبوی مصطفوی موجب زوال آن نمیشد تا چه  
 رسد بمقال امثال ابوالفضل که آن امیر کبیر و پیرانی الحین در دست  
 خود اسیری مغلول میدید و روزی دو من بعد بسیف حقیری مقتول  
 می پنداشت ولیکن برنگارنده بشواهد کثیره محقق است که اگر  
 چه آنوقت اغراض مانع شد که مستمع بر صدق عرائض این حقیق

ملفتت شود لیکن حال تحریر که قریب بیست سال بیشتر از آن  
 حوادث گذشته است ضمیر آن امیر کبیر اکنون بر صدق و راستی  
 و کمال دولت خواهی این فقیر واثق است و لولا خوف العلماء  
 و العامة و العصبیة الجاهلیة لسانش بر تصدیق جمیع آنچه  
 عرض شد معترف و ناطق و مطالعه کنندگان این مختصر گمان نفر  
 که آنچه ذکر شد از مکالمه با امیر مشارک الیه شاید مقرون بمبالغه  
 معهوده از اهل انشاء و تحریر باشد چه که طیش حکومت  
 مستبدّه خاصّه ابنا ملوک چون با خرق قلت علم و عدم تربیت  
 جمع شود و کبریا و نخوت که از لوازم غنا و ثروت است بر آند و بیفزاید  
 محال است در بلاد شرق نفسی مجال یابد که اینگونه کلمات را بر  
 مسامح حکام و ولات القا نماید زیرا نگارنده یکماه تمام در سنه  
 مذکوره با ۲۴ نفس دیگر از اهل بهادر بیت امیر مشارک الیه موقوف  
 بودیم و غالب آیام و لیالی دوسه ساعت بملاقات و مکالمه امیر کبیر  
 نائل میشدیم و از صفات معد وحه چیزی که نگارنده از آن امیر  
 مشاهده نمود همین یک صفت بود که قریب دوساعت و اکثر با شخص  
 مسجون در غایت آهستگی و سکون مکالمه میفرمود و ابداً منزجر  
 نمیشد و تغییری در اخلاقش ظاهر نمی گشت فی الحقیقه قوت نفس  
 بزرگی در حضرتش مشاهده شده که میتوانست بزرگتر حقد و عداوت  
 قلیل العثل را در زیر ستر پشاست و آهستگی مستورد ارد و اشدد  
 انواع قساوت و خشونت را بلباس ترحم و رقت در انظار جلوه دهد و  
 نظر باین اوصاف امیر که بالا اختصار جزئی از آن اشارت شد و



نگارند و سه نفر دیگر از احباب که از اهل علم محسوب بودند و غالباً شبها و روزها منفرداً و مجتمعاً با هم می یافتند مجال می یافتند که مطالب را کما ینبغی معروض دارند و در لوازم نصیحت و انداز که وظیفه وحیده<sup>۱</sup> اختیار و ابرار است مسامحت ننمایند و بالجمله مقصود از ذکر این حکایت که مانند جمله<sup>۲</sup> معترضه موجب قطع رشته<sup>۳</sup> کلام در بیان سنن و احکام شد این بود که اهل بصیرت بر مقدارتا<sup>۴</sup> شیر بیانات جمال اقدس ابهی ملتفت شوند و سرعت تا میرونیغوذ شریعت الهیه<sup>۵</sup> را در تعدیل اخلاق امت بهائیه ادراک نمایند چه امری سهل و آسان نیست که طائفه<sup>۶</sup> موتور جدید النشام<sup>۷</sup> را که مرکب از طوائف مختلفه و ادیان متفاوته باشند و متشتت در ممالک متحد نوعی رئیس و مطاعشان ایشان را تربیت کند و رعایت فرماید که در مدت چهل سال ایام حیاتش مغایر را می دول امری از ایشان صدور نیابد و فردی از افرادشان حتی عوام آنها بسوا<sup>۸</sup> اعمال و بیافساد اخلاق و بیامخالفت حکومت متهم نگردد<sup>۹</sup> و بالجمله چون انسان بیه در شرائع و احکام سماویه ادیان عتیقه نظر نماید آنرا بالنسبه بموضوعات آن بر سه قسم منقسم یابد :

(قسم اول) احکامی است که راجع است بتکالیف و وظائف عهد در ادای حمد و شکر خالق خود تا موجب نقاوت قلوب و تنور فساد و صفای روح و انشراح صدر او گردد و حقائق اشیا<sup>۱۰</sup> کماهی در مرآت ضمیر مصفای عهد انطباع یابد و سبب حصول یقین و اذعان قاطع کامل در اصول و عقائد دینیه<sup>۱۱</sup> او شود از قبیل اذکار و صلوات و محامد

و تسبیحات و سایر اقسام مناسک و عبادات که در جمیع ادیان از اعظم ارکان دیانت معدود است و با اسم سنن و فرائض مذکور و معهود زیرا که محبت حق جلّ جلاله و غشیت از او که اساس رضین انسانیت است بدون آن متحقق نشود و یقین کامل که مبنای نفوذ و غلبه روحانیت و تهدیل اخلاق عباد است با آن متصور نباشد ( و اعمد ربك حتى يا ميك اليقين ) و جمال اقدس ابهی در این قسم از عبادت پس از تشریح صوم و صلوة و حج و زکوة و غیرها من المناسک و العبادات که مفصلاً در الواح مقدسه مبین و مذکور است آنقدر از مناجات و دعوات و از کار و تسبیحات از قلم اعلی در الواح نازل فرموده است که ذکر آن در این مختصر ننگد و مجلد واحد حاوی آن نگردد و در جمیع آن معتبدان و اهل ذکر را بطلب عارم اخلاق و محامد صفا از پیشگاه اقدس مالک الارضین و السموات مامور فرموده است و در حقیقت همین قسم از دیانت را باین واسع از ابواب تکمیل فضائل و کمالات انسانیّه مقرر داشتند و نگارنده برای تنبیه داشتن اهل بها متبعثال واحد در این باب اکتفا نمینماید • مثلاً در باب وضو اهل بهارا امر فرموده است که این مناجات را در حین شستن دست تلاوت نماید •

( الہی قویّدی لتاخذ کتابک باستقامۃ لا تمنعها جنود العالم ثمّ احفظها عن التصرف فی عالم یدخل فی ملکها انک انت العتقد والقدر )  
 و در حین شستن رو این عبارات عالیہ را قرائت کند :  
 ای ربّ و جهت وجهی الیک نوره بانوار وجهک ثمّ احفظه عن التوجّه

الی غیرک) اگر اهل نباهت و ارباب بصارت در این نکته تا ممل فرمایند که چون شخص متعبد هر یوم مراتب عدیده همین طبقات را تلاوت کند و تحقق آنرا از محضرا قدس حق جلّ جلاله مسئلت نماید چه مقدار اوصاف عالیّه استقامت و قوت و بسالت در امر دیانت و اجتناب از تصرف در اموال غیر و خیانت و توجه و توکل در جمیع امور حضرت رب العزّه راسخ شود و این صفات مذکوره که اجلّ اوصاف انسانیت و موجب حفظ هیئت جامعه<sup>۱</sup> بشریت است در شخص متجلی گردد و او را خلاق خلاق سمت رسوخ و ثبوت و تطبع یابد .

(قسم ثانی) احکامی است که راجع است بشخص وحده بقطع نظر از فوائد راجعه به هیئت اجتماعه از قبیل طهارت و نظافت و وقار و سکون و عفت و نزاهت و امثالها که حقّ جلّ جلاله نظریه مقتضیات صورت و هیئت شریفه کریمه<sup>۲</sup> انسانیت که احسن تقویم و هیئات است در عالم صنع و خلقت واجب فرمود که هر نفسی بر تخلق باین اخلاق کریمه مزاولت و مواظبت نماید تا این اوصاف در او ملکه<sup>۳</sup> راسخه و صفت ثابته گردد . و این اخلاق و اوصاف واجب است بنفسها بر انسان اعمّ از اینکه منفرد باشد و یا غیر منفرد و مطلوب است در تحقق انسانیت بقطع نظر از فوائد دیگر آن که راجع است بحفظ هیئت جامعه و تحصیل راحت و آسایش عمومی که خود اعظم فضیلتی است از فضائل این اوصاف و سبب از اسباب وجوب این اخلاق و در این مقام جمال اقدس ابهی نوعی وجوب این اوصاف

را بر اهل بهامو مژد فرموده است و خواص و فوائد آنرا بلطف بیان  
 و توضیح برهان مهین داشته است که ابداً شبه آن در کتب  
 سماویه ملل سائره نازل نشده چندانکه با وجود صعوبت ترک  
 اخلاق هتیه و بطور سیر خلق در تقدّمات روحانیّه و با وجود عدم سلطه  
 دنیویه و فقدان قوه اجباریه سیاسیه در این مدت قلیله تجدید  
 اخلاق اهل بهابدرجه بلوغ یافت که مسلم منصفین سایر ملل  
 شد و اتصافشان باین اوصاف عالیّه با وجود دشمن قوی در صحف  
 و اوراق اجانب ثبت گشت مثلاً در باب نظافت و طهارت اگر انسان  
 بصیرت مقت ملاحظه نماید می بیند که با وجود تقدّم با بعض ملل  
 متقدّمه راقیه هنوز این صفت معدوحه در میان جمیع امم ناقص  
 است . اما مسلمین و یهود و زردشتیه و هندو اگرچه احکام طهارت  
 و اشیا غیر طاهره در کتب ایشان مذکور است معذک متطهرین  
 حقیقی از ایشان بغایت قلیلند و لکن متطهرین بغش و تصنع که  
 بسیارند معنی طهارت را اجتناب از معاشرت اجانب و عدم مس  
 بعضی حیوانات دانسته اند و در عین وساخت و قذارت ثیاب و  
 ابدان شان این قسم از طهارت غریبه را بحد جنون و مالیخولیا  
 رسانیده اند و قصص و نواد رموسوسین مسلمین که با اصطلاح خود  
 اهل اسلام ایشان را اهل وسواس مینامند خود از نواد رقص و  
 حکایات جنون تحصیلی اختیاری است که شرح آن موجب حیرت  
 اولی الالباب است و ذکر آن خارج از موضوع این کتاب و اما امت  
 نصاری و خصوصاً اهل امریکا و اهالی اروپا و از صنف اخیر بالاخص

اهالی هلند و فرس و انگلتره و آلمانیا اگرچه الحق در مراتب نظافت ابدان و ثياب و بپوت و سڪ و شوارع از جمیع امم كبریه انظف و الطف و ارقی مشهودند معذلك درنگن كتاب مقدّس الجبل حكم بطهارت كلّ اشيا نازل شده است و امر باجتناب از اوساخ و مكروهات تصریح نیافته است لهذا اغالباً از ترشح اشيا غیر طاهره اگر ساخت آن مرئی و واضح باشد اجتناب نمی نماید و تطهیر آنرا واجب نمی شمارند و از این جهت هر نفسی كه عالم بنظافت حقیقه است شبهه ای نیست كه نظافت كامله در میان امم متریبه نیز در اجمال و طفولیت است حتی یا من الله تعالی بتبیینها و تفصیلها و ابلاغها الی منتها رتبة حفظها و تعلیمها و تکمیلها •

اما جمال اقدس ابهی جلّ اسمه الا علی اگرچه برای توضیح نعم بالغه الهیه در این دور اعظم و ظهوراتم و حفظ عباد از امراض سوداویه ملل سابقه حكم بطهارت كل اشيا فرموده است تا نصف سکن ربع مسكون را از این جنون تحصیلی نجات بخشد و ابواب سود او و سواس را كه ناتج از افكار ذیله دینیّه است مسدود فرماید معذلك كَلِّه امر باجتناب از هروساخت و قذار تی نیز بغایت تأكید واجب و متحتم فرموده است و غسل ثياب و ابدان و لوازم بیست و غیرها را از هر مكروهی منصوص داشته است و حفظ این مراتب را در كتاب مستطاب اقدس و الواح مقدّسه اش نازل و ثابت نموده تا جوهر نظافت كبری و لطافت عظمی كه اعظم سمات ملا علی است و سکن جنت ماموی است در آفاق اشراق كند و وصف طهارت و

پاگیزگی حقیقی در بین اهل عالم و کافه ام درجه طیار و تربیه کمال یابد کما انزل الله فی کتابه الا قدس ولوحه الا عزّ الا نفس طهّروا کلّ مکروه بالماء الذی لم یتغیّر بالثلاث ایّام ان تستعملوا الماء الذی تغیّر بالهوا اوبشئ آخرکونوا عنصراً للطفة بین البریه و هذا ما اراد لکم مولیکم العزیز الحکیم و كذلك رفع الله حکم دون الطهاره عن کلّ الاشیا و عن ملل اخرى موهبه من الله انه لهوا الغفور الکریم قد انغمست الاشیا فی بحر الطهاره رفی اول الرضوان اذ تجلینا علی من فی الامکان باسمائنا الحسنی وصفاتنا العلیا هذا من فضلی الذی احاط العالمین لتعاشروا مع الادیان و تبلّغوا امریکم الرحمن هذا الکلیل الاعمال لوانتم من العارفین و حکم بالطفة الکبری و تغسیل ما تغیر من الغبار و کیف الا و ساخ المنجمه و دولها اتقوا الله و کونوا من المطهّرين و الذی یرى فی کسائه و مسح الله لا یصعد دعائه الی الله و یجیب عنه ما لعلون استعملوا ماء الورد ثم العطر الخالص هذا ما احبه الله من الاول الذی لا اول له لیتضوع منکم ما اراد ربکم العزیز الحکیم و در مقام دیگر از این کتاب مقدّس در آداب نظافت نازل شده است قد کتب علیکم تعلیم الاظفار و الدخول فی ماء یحیط هیاکلکم فی کلّ اسبوع و تنظیف ابدانکم بما استعملتموه من قبل ایّام ان تمنعکم الخفلة عما مرتب به من لدن عزیز عظیم ادخلوا ماء " بکراً " و المستعمل منه لا یجوز الدخول فیهِ ایّام ان تقرّبوا خزائن حمامات العجم من قصد ها وجه راحتها العنته قبل وروده فیها تجنّبوا یا قوموا لکنون من الصّاعین انه

ی‌شبه بالصّدید والغسلین ان انتم من العارفين كذلك حیاضهم المنته اتركوها وكونوا من المطهرين انّا اردنا ان نریكم مظاهر الفردوس فی الارض لیتضوع منكم ما تفرح به افئدة المقربین والذی یصبّ علیه الماء ویغسل به بدنه خیرله ویكفیه عن الدّخول انّه اراد ان یسهّل علیكم الا مورفضلاً من عنده لتكونوا من الشّاكرین \* ودر این مقام نكته ایست كه باید توضیح نمود تا اهالی بلاد امریكا و اروپا كه بسبب تحمیم مدتیّت در این قرن اخیر از جمیع مزایای طهارت و نظافت محظوظند و از امراض عمومیّه مد مره مهلكه بی نظافتی مصون و محفوظ از مصائب شرق مطلع شوند و بر سبب نزول این احكام آگاه گردند زیرا تا كسی بر کیفیت و ساخت و قذارت آبها حمام های عمومیّه اهل ایران و حیاض منتنه بیوت و مساجد و جوامع ایشان وهم بر و ساخت و قذارت آبهای مشروب اهالی بخارا و سایر بلاد و اسعه تا تارستان مطلع نشود و متروك بودن لوازم طهارت و نظافت را در میان این امم عظیمه نداند ممكن نیست برفضل حقّ جلّ جلاله در تنزیل و تشریح این احكام اطلاع یابد و سبب لزوم و وجوب آنرا كما ینبخی بفهمد چه اهالی ایران را در جمیع بلاد و قری و مزارع عادت اینست كه اهل هر محلی مركب از هزار و هزار و پانصد خانواده يك حمام عمومی دارند و آن عمارت است از د و خانه كه آنرا از سنگ و آجر و ساروج ساخته اند یکی برای خلع و وضع ثیاب و لوازم آن و ایترارختن میگویند و دویم بجهت غسل و تطهیر و تنظیف و تنهیر كه آنرا حمام گرم مینامند و در

يك طرف اين حمام گرم حوضی است از آب گرم تقریباً در عرض و طول سه متر مربع و عمق يك متر مربع و جميع اين اهالی که ذکر شد در حمام رخت کن برهنه شده اول در اين حوض آب گرم که آنرا خزینه مینامند داخل میشوند از پنج و شش الی ده نفس الی بیست نفس در آن واحد خواه صحيح البدن باشد و یا با امراض مزمنه<sup>۴</sup> خبیثه مبتلا بودن خود را در اين آب گرم میشوند و بعد بیرون اين خزینه نشسته با کيسه های مخصوص و سنگهای متخلخل اوساخ منجمده<sup>۵</sup> پاها و سایر اعضای خود را پاک می کنند و غالباً همانجا به حلقه<sup>۶</sup>س و خضاب موی و امثالها مشغول و پس از اتمام این عمل بدن خود را با صابون شسته اخيراً در اين خزانه<sup>۷</sup> آب گرم که ذکر شد دوباره داخل شده و در آن آب که از هر جس نجستر و از هر قدری قدر تراست فرو می روند و از حمام خارج میشوند اینحال حمام های پدجاه ملیون نفوس شیعه است که در ایران و ترکستان و هندوستان ساکنند و اما آبهای احواض بخارا و تاتارستان که آب شرب اهالی است بر نهج حمام های ایران است برای تنظیف و تطهیر یعنی در محلی از محلات مدن و قری حوضی ساخته اند و اطراف آن مزین است با شجارتوت و غیرها و در اين حوض اهالی وضو میگیرند و آب دهن می افکنند و یا های خود را و بعضی اوقات دستمال و امثالها در آن میشوند و برگ اشجار و ثمره<sup>۸</sup> فاسد شده<sup>۹</sup> آن در آن میریزد و همین آب را همه<sup>۱۰</sup> اهالی برای شرب و طبخ غذا استعمال می کنند و غالب اوقات لون این آب حوضها سبز میشود و



کرمهای کثیر در آن متکون میگردد و باز هم با اعتقاد اهالی بر حسب شریعت استعمال آن جائز است و آن آب ما<sup>۱</sup> ظاهر و لذا غالب اهل بخارا در اوائل تابستان بمرض رشته مبتلا میشوند و اهالی خوقند بمرض سلعه های بزرگ زیرگلو و چون در این جمله که بسبب عدم فرصت و ضیق مجال در غایت اختصار ذکر شد اهل بهامت تا<sup>۲</sup> مل<sup>۳</sup> فرماید بمرقد ارفضل حقّ جلّ جلاله در تنزیل و تشریح این حد و د برای حفظ و تربیت قریب سیصد ملهون نفوس مطلع گردند زیر اعتقادی که در میان امتی بحکم دیانت بزعم ایشان معمول شد محال است که با جبار ملوک و پادشاهان حکما تغییر یزد و جز به تشریح شرع جدید و ظهور مظاهر امر آله زائل شود چنانکه عقائد تقلیدی<sup>۴</sup> یهود که مأخوذ از کتاب است و ابد<sup>۵</sup> از شرائع نازله در اصل تورات مقدّس نیست بقوه هیچ ملل قادی و پافلسوف ماهری تغییر نیافت و کذلک عوائد باطله<sup>۶</sup> هند و مجوسی و خلاصه القول از آداب شخصیّه که موجب تکمیل فضائل انسانیّه است از قلم اعلیٰ آنقدر نازل شده است که شرح فواید و تا<sup>۷</sup> تیسر آن محتاج بتالیف کتب کبیره است نه رسائل حقیره .

(قسم سیم) از احکام و شرایع اموری است که راجع است بفوائد عمومیّه و حفظ هیئت اجتماعیّه از قبیل وجود عدل و نصفت و صدق و وفا و امانت و غفت و امثالها که بدون آن امنیت حاصل نشود و هیئت اجتماعیّه محفوظ نماند و این باب از احکام باب واسعی است که اکثر احکام راجع بآن شود از قبیل احکام معاملات و سیاسات و

کیفیت تأسیس دول و حقوق راعی و رعیت و از قبیل مواریث و از قبیل حقوق مزاجت و احکام آن و آنچه از این قبیل است چه نزد اهل علم از مسائل مسلمّه است که نوع انسان مدنی الطبع خلقت یافته و زندگانی و بقای آن موقوف است بتعاون هیئت اجتماعیّه و لذا جمیع شاریعین شرائع سماویّه قسم اعظم شرائع و احکام خود را با امور سیاسیّه تخصیص داده اند و سیاست و رعایت و ترفیه و تربیت خلق را هم دو اعی رسالت و بعثت خود مقرر داشته اند \* بل با اعتقاد نگارنده این اوراق دیانت نیست مگر قانونی کافل حفظ و ترفیه هیئت جامعه امت و چون عقول بشریه متفاوت المدارک است و غالباً اتفاق ارباب عقول را جحه بر آنچه کافل حفظ و ترفیه امم باشد مستحیل است حق جلّ جلاله جعل و تشریح این چنین قانونی را بمظاہر امور خود مقرر داشته تا این نفوس قدسیّه بیصارت الهیّه قوانین و شاریعی تشریح فرمایند که کم یا بیش هزار سال تقریباً کافل حفظ و ترقی آن امت باشد تا آنکه بمقتضای نسبت تقدّم و ارتقا و بیاتاً خروا و تحظاط که از سنن جوهریّه طبیعیّه عالم است دیگر باره مظهر و مطلع روح اقدس الهی تجلی فرماید و موافق آنچه مقتضای این حرکت جوهریّه است تجدید سنن و شاریع نماید و از این جمله که ذکر شد در بافته آمد که دین جز حفظ و اجرای همین قوانین و شاریع و معرفت مطلع و مبداء آن چیز دیگر نباشد و حیات امم جز رعایت این موهبت کبری متحقق نگردد و بایمان تنها بدون اطاعت همین شاریع و قوانین نجات و رستگاری معقول

نباشد و حاصل نشود بل محبت الهیه که اول و اعظم و اساس جمیع  
 احکام دینیّه است بدون حفظ و صایا و شرائع و هم صرف و فرور  
 محض و خیال باطل باشد و هم از این جمله واضح و بمرهن گردد که  
هر امتی که از طاعت و رعایت این قانون مقدّس و معرفت مطلع و  
مشرق آن بی بهره و جاهل ماند امت میته است و عاقبتش بسرعت  
باضمحلال و هلاک راجع اگر چه فی الحین بممالک شرق و غرب  
تغلب جوید و بمعارف تیره و وسائل باهره و جیوش جراره موید  
و معزز باشد چنانکه این نکته از تامل در تقدّم و انحطاط دول  
فراعنه مصر و قیصریه و ونیه روم و ملوک کیانیّه فرس و تباعه یمن  
از ام عربیه قدیمه و ملوک احفاد چنگیز خان از امت تاتاریه  
حدیثه روشن و واضح شود و هر امتی که بمعرفت آن شارع مقدّس  
و اطاعت آن شریعت مقدّسه افتخار یافت امت حیّه اند و بعلبمو  
بقا و نفوذ قول و حسن ذکر اختصاص یابند و اگر بظاهرد را اول ضعیف  
و مضهد و قلیل العدد باشند چنانکه این دقیقه از تامل در حال  
بنی اسرائیل در ظهور حضرت موسی و امت نصرانیّه در زمان ظهور  
حضرت عیسی و امت عربیه در ظهور حضرت خاتم الانبیاء واضح  
و هوید اگر دید و چون بر مطالب مرقومه استحضار حاصل شد معروض  
میدارم که جمال اقدس ابهی جلّ ذکره و تعالی شاه به در جمیع  
مواضع و موارد احکام راجعه بحفظ هیئت اجتماعیه و تکمیل فضائل  
جامعه بشریه چه در آداب و شرائط معاشرت خلق بایکدیگر و چه  
در کیفیت تاسیس ریاسات و مصادر حکم و چه در حقوق اولی الامر

وجه در تعمیم معارف و احترام فلاسفه و عطا و احترام از مخالفان  
 و توهین ملوک و امر اوچه در تعظیم و اطاعت والدین و معلمین و چه  
 در آداب زواج و حقوق متبادل<sup>ه</sup> ازواج و چه در مواریث و غیرها  
 من الاحکام والحدود سلن و شرایعی وضع فرموده است که  
 فوق آن زدارباب عقول بالغه متصور و معقول نیست و توفیق و  
 تالیف بین امم متباینه المنشأ واللسان والا قلم بغیر آن تحقق  
 نتواند یافت چه آن وجود اقدس در تشریح احکام و حدود در هر  
 موضعی دو جهت را ملاحظه فرموده و حکم را موافق تحقق و ایجا  
 آن تشریح نموده است .

( اول ) اینکه اطاعت و اجرا و تعمیم آن بر جمیع امم ممکن باشد و  
 بتفاوت اقالیم و ممالک صعوبت و محذوری وقوع نیابد .  
 ( دوم ) آنکه محرک نزعات نفسانیت و دایمی شموخ و تجبر و عصبیت  
 نشود تا نسیم رحمت و شفقت حقیقیه بر آفاق افنده و قلوب بوزد و  
 انوار انسانیت واقعیه بر فضای کافه<sup>ه</sup> صدور بتابد تا بعون الله  
 تعالی بعدو مجابیت و جفا و عداوت که در صدور امم برضد یکدیگر  
 رسوخ یافته است زائل شود و تمام کره<sup>ه</sup> ارض بمنزله<sup>ه</sup> جنت واحد و  
 مانند وطن واحد ملحوظ و مشهود گردد مثلاً با آنکه هر یک از امور  
 قبیحه را از قبیل قتل و سرقت و زنا و افترا و غیرت و سب و شتم و لعنت  
 و جمیع مایتکد<sup>ه</sup> ربه الانسان و امثالها را چنانچه سابقاً نیز بدان  
 اشاره شد جز<sup>ه</sup> جز<sup>ه</sup> تنصیح فرموده و عباد را از ارتکاب آن موعداً  
 نهی نموده و نتایج و مضرات آنرا چه درد نیاوچه در آخرت معلوم

داشته است معذک کله امر فرموده است که به نفسی بافتخار لب  
نگشاند و با حدی اعتراض نکنند زیرا که افتخار و اعتراض غالباً  
سبب انزجار نفوس و تکدی بر قلوب گردد و با مال بنفوس و جفا متتهسی  
شود و در تعمیم معارف واجب فرموده است که هر نفسی اولاً د خود  
راد رطفولیت ذکر و اناثاً بعلم و خط و آداب سامیه<sup>۱</sup> عالییه<sup>۲</sup>  
مؤدّب و مهذب دارد و اگر نفسی در امثال این حکم تهاون نماید  
و از تربیت اطفال که ثمره<sup>۳</sup> وجود شجره<sup>۴</sup> بمثال انسانی است  
غفلت کند حکومت مأمزون است که اولاً د او را در مدارس معصومه  
با آداب عالییه مذکوره متعلم و مهذب دارد و مصاریف آنرا از  
والد ایشان دریافت کند و اگر آن مرد فقیر و غیر متکن باشد بایست  
حکومت مصاریف تعلیم و تهذیب ایشان را از حقوق الهیه<sup>۵</sup> که مأخذ  
آن نیز در کتاب منصوص است محسوب دارد تا ماکنم اخلاق در جمیع  
حالم سمع عمومیت گیرد و محامد اوصاف در رطفولیت کالرسم طسی  
الصّحور در اعماق نفوس و صفحات صد و راناث و ذکور سمع ثبوت  
و رسوخ بابد و اشراق جمیع اقطار ارض بانوار بوییت از تعمیم شریعت  
انسانیت متحقق و مشهود گردد \*

و این مسئله تعمیم معارف و وجوب تعلم اولاد از جمیع احکام و شرائع  
نوعی ممتاز و مؤمّد فرموده است که محال است و وجوب امثال و اجرای  
آن در انظار اخبار مستور ماند چه برالسنه و افواه مشتهر است که  
صنف معلمین و اساتذّه<sup>۶</sup> تربیت راد رطبقات وراث داخل فرموده  
تا سمع حقوق و ابوت ایشان همواره خاطر نشان اهل جهان

باشد و موجب تشیط و اقام اهل علم بر حسن تربیت متعلمین  
 گردد و در کتاب اقدس میفرماید آنچه خلاصه و ترجمه آن اینست  
 ( هر که یکی از اینها اهل محبت و ولا را تربیت کند چنانست که فرعی  
 از فروع سدره مبارکه الهیه را تربیت نماید و مستوجب ثواب  
 محبت و درود و رحمت حق جلّ جلاله گردد ) و از تأمل در این  
 نکته معلوم گردد که چون امر بتعمیم تعلیم از حضرت ربّ العزّه  
 نازل شود و این حکم ظاهر الفایده بقوه نفوذ کلمه الله مرافق و  
 موید باشد چگونه موجب زوال ظلمت جهل و توحش از جمیع اقطار  
 عالم گردد و وعده صریحه الهیه ( و اشرقق الارض بنور ربّیها )  
 در کمالی وضوح تحقق یابد و در موضوع اشغال و مکاسب فرموده  
 است که حقّ جلّ جلاله در این ظهور اعظم اشغال و اقتصراف  
 و اکتساب معیشت را از طرق معدومحه از قبیل تجارت و بافلاحت  
 و باصنعت و امثالها بر نفسی واجب فرموده و اکتساب وجوه معاش  
 را از این طرق که خیر آن راجع بمنافع عمومیّه است من سعادت  
 خداوند تبارک و تعالی بقدر داشته است و برای تاهید و اهتیار این  
 حکم امر فرموده است که اهل بها از ترهب و تصوّف و انزوا و اشتغال  
 بر ریاضات شاقّه اجتناب نمایند و با اشتغال نافع و زواج و ترویج  
 معارف که موجب سعادت و نیکبختی جمیع امم و عمار آبادی عالم  
 است اشتغال جویند و بحبارات رافقه و شواهد کثیره  
 واضح و مبرهن فرموده است که سبب هدم ادیان الهیه و ظهور  
 اختلافات مهلکه مذبیّه و تفرق شعوب مذاهب و تباہین طرق

ومشارب احداث وابداع همین تزهّدات و تعبّدات تصنعیه  
 اختراعیه و ایجاد طرق تصوّف و نقشّفات ریاضتیمشده که مانند مرض  
 فلج و شللی عارض هردینی ازادیان و ملتى از ملل گشت بالکل نشاط و  
 حرارت و علومدارك و بصائر از اهل ملت سلب نمود و بجای آن عا  
 مبتدعه و عقائد واهی مسهب هلاکت و زوال امت گشت و فی الحقیقه اگر نفس  
 کیفیت حدوث رهبانیت در دیانت مسیحیه و حدوث تصوّف در  
 دیانت اسلامیّه نظر نماید و بر ماخذ و منشأ آن که فلسفه  
 افلاطونیه یونان بود اطلاع یابد و بر نتایج رهبانیت و تصوّف و  
 حروب هائله و عقائد باطله که از آن در این دو دیانت درمّدت  
 نوزده قرن مسیحی و سیزده قرن اسلامی حدوث یافت و دیانت  
 واحده را بفرق عدیده و مصائب شدید و مهتل نمود آگاه گردد بر  
 مقدار فضل حقّ جلّ جلاله بر امت بهائیّه مستحضر خواهد گشت و بر  
 عظمت فوائد این حکم محکم برای جمیع اهل عالم زیرا که در قرون  
 قریبه بظهور حضرت مسیح له المجد امت نشیظه یونانیه بسعه  
 ظم و معرفت و بسطت جاه و دولت اشتهارد اشتند و بر ممالک سوریه  
 و مصر و بلاد بین النهرین و سواحل بحراسود استیلا یافتند و کثیری از  
 افاضل و اواسط این امت در بلاد مذکور ساکن و متوطن شدند و  
 این فقره بالطبع موجب انتشار معارف یونانیه در میان اهالی این  
 ممالک شد و سبب نشر طوم و فضائل در میان آن قبائل گشت و در آن  
 ایام اصول فلسفه یونانیه برد و شعبه بزرگ منقسم و منشعب بود و  
 هر يك از دو شعبه مذکور بافاضل فلاسفه و اعظم رجال علم

تزیین و افتخار داشت و آن عبارت از این دو شعبه از علم است که  
ذکر میشود •

(اول) فلسفه<sup>۱</sup> افلاطونیّه که اساس آن مبنی بود بر ترك لذائذ  
جسمانیّه و تکمیل فضائل روحانیّه یعنی طالب کمال و ترقی بعد از ج  
عالیه بایستی جمیع لذائذ جسمانیّه را ترك نماید و از اشتغال به اشغ  
دنیویّه اجتناب کند و بترك معاشرت ناس و ملازمت خلوت و فکر  
و تامل و تحمّل ریاضات شاقه از قبیل سهر و جوع و ملازمت عبادات و  
صلوات اشتغال جوید تا روحش بملکوت اعلیٰ صاعد شود و قبل از  
موت طبیعی اجباری متحمّل این موت اختیاری بسما ملحق آید  
و با اصطلاح اهل این علم با جوهر الهی یعنی ذات اللّه معاشر  
و مجالس گردد و ظاهراً نیست که این نوع از فلسفه از ممالک هند  
بیونان انتقال یافت و از مرتاضین برهمیه<sup>۲</sup> بصائیه<sup>۳</sup> یونانیّه نافذ  
شد چه از زمانی دیر افاضل امت هندیّه علاوه از سایر باین نوع<sup>(۱)</sup>  
از حکمت معروف بودند و ریاضات شاقه و انفراد و انزوا و اشتغال داشتند  
(قسم ثانی) فلسفه<sup>۴</sup> ارسطیه که اساس آن در معرفت حقائق اشیا<sup>۵</sup>  
براستدلال و نظریه و تتبع اسباب و علل و اعتماد بر براهین قلبیه و قضایا<sup>۶</sup>  
منطقیه نهاده شده یعنی هر که خواهد در عدد اهل علم منسلک  
گردد باید ببراهین واضح و صحیح الاینتاج قطعیه اعتماد نماید  
و علل و اسباب کائنات و محدثات را تتبع کند و در رغایت حریت در مبادی  
اشیا<sup>۷</sup> نظر نماید تا ب معرفت حقائق اشیا<sup>۸</sup> بالغ شود و نام عالم و فیلسوف<sup>۹</sup>  
بر او صادق آید و با اعتقاد نگارنده این قسم از علم از اهل ایران

---

۱ — در اینجا کلمه یا کلماتی افتاده است •



بیونانیان انتقال یافت چه از مسلمات مورخین شرق است که چون اسکندر کبیر مکدونی برد ولت کیهانیه غالب و ممالک ایران را مسخر ساخت امر فرمود تا کتب دینیّه ایشانرا که بردیانت رزد شتیه بود و با اعتقاد او بادیانت و ثنیّه صابغه تنافی و تضاد داشت بسوزانند و معدوم نمایند و کتب طمیّه آنها را که حاوی اقسام معارف بود بیونان ارسال دارند .

ابن خلدون مغربی که اوثق مورخین قرن ۱۴ میلادی است ببا اعتقاد اهل اروپا و نزد ایشان بسعه اطلاع و دقت نظر موصوف است در باب (۱۳) از فصل (۶) از کتاب اول تاریخ معروف خود پس از ذکر استیلای سعد بن ابی وقاص قائد عربی بر ایران و زوال دولست ساسانیان و احراق کتب ایرانیان با مرخلیفه اسلام عمر بن الخطّاب فرموده است ( ان هذه العلوم وصلت الى يونان من الفرس حين قتل الاسكندر و اراو غلب علی الكیانیّه فاستولى علی كتبهم و علومهم عمالا یاخذهم الحصر و لما فتحت ارض فارس ( یعنی فی زمان عمر ) و وجد و افیها کتباً کثیره کتب سعد بن ابی وقاص الی عمر بن الخطّاب یستأذنه فی شامها و تنقلها للمسلمین فکتب الیه عمران اطرحوها فی الماء فان یکن ما فیها هدی فقد هدانا الله باهدی منه و ان یکن ضلالاً فقد کفانا الله فطرحوها فی الماء و فی النار فذ هبت علوم الفرس فیها عن ان تصل الینا انتهى و بالجمله چون تقریباً پس از سیصد و سی سال از تاریخ اسکندر ببا اعتقاد مورخین حضرت مسیح له المجد ببا اعلان امر الله قیام فرمود و امربارکش بقوت الهیّه

سماویّه برام نافذ و غالب شد و نفوس طیّبه<sup>۱</sup> کثیره از یونان و روم و اهالی سوریه و غیرهم به اعتناق و قبول امر مبارکش افتخار یافتند و بر دعوت ام و نصرت کلمه<sup>۲</sup> طیّبه اش اقدام کردند و در آن هنگام فلسفه<sup>۳</sup> یونانیّه در مصر و سوریه شهرت و طو صیتی بالغ داشت و مدارس شهیره<sup>۴</sup> اسکندریّه مرجع طلاب علوم و فنون بود و وصیت فضائل افلاطونیّه و رواقیّین و اکادمیّین و اکلیتکین برش — ررق و غرب بلوغ یافت و لذا چون در قرن ثانی میلادی جمعی از افاضل این فلاسفه بدیانت مقدّسه<sup>۵</sup> مسیحیّه مهتدی شدند از قبیل اتیساغورس و اکلمندس و غیرهم من افاضل اساتذّه<sup>۶</sup> مدارس الفلا<sup>سفه</sup> که اشهر فلاسفه<sup>۷</sup> مسیحیّه محسوب گشتند و از قبیل اموتیوس سکاس که فاتح و مؤسس مدرسه شهیره اسکندریّه بود و تا انجام هر باعتناق مسیحیّت افتخار داشت و از قبیل حستیوسوس شهید که بسبب وفور علم و طهارت سیرت و نقاوت اعمال و اخیراً شهادت و بذل جان در سبیل حفظ ایمان معروف و ممتاز بود و بالجمله چون این فلاسفه عظام فلسفه<sup>۸</sup> افلاطونیّه را بزعم خود با نقاوت و طهارت مسیحیّت انسب یافتند فلسفه<sup>۹</sup> افلاطون را در آن زمان بخدا آوردند تعالی و طریق عبادت خداوند تبارک و تعالی و طریق عبادت مسیحیّه موافق دیدند لذا آداب این فلسفه را در دیانت مسیحیّه داخل کردند و غالباً تلامذّه خود را بزهد و تجرّد و انقطاع و عبادت در خلوات و انفراد در زوایا و باخلوات ترغیب نمودند و در خطب و دروس نقائد افلاطون را در اثبات ذات باری تعالی و حالت نفوس

بعد مفارقه الابدان و در ملائکه و نفوس قدسیه و فلکیه در کمال  
 تطبیق خاطر نشان طلبه بل عموم ملت مسیحیه داشتند تا آنکه  
 اندک اندک فلسفه افلاطونیه عقائد مسلمه<sup>۱</sup> امم مسیحیه شد و  
 ترك اشغال دنیوی و ریاضت اقصی انواع عادات محسوب گشت  
 و چون غالباً عامه<sup>۲</sup> خلق در هیچ مسلک و مشرب و طریقه و مذهبی  
 اعتدال و وسط را رعایت نمی کنند و بغرض شهرت و حسن صیت و با  
 سهواً و غفلتاً هر آداب و رسوم و احادیث افراط و ببالغه میرسانند  
 عاقبت این صرامت و انهماک در ریاضت و تحمّل اتعاب و مشقت  
 بحدّی رسید که جمعی کثیر چه در اروپا و آسیا و آفریقا خاصه مصر  
 و سوریه سر بصرها ندیدند و منزل و محل معینی در ریاضی و وقار  
 مانند وحوش هائم و سرگردان گشتند و اکثرشان در مالکول و تغذّی  
 باکل اعشاب و اصول نباتات و قشور اشجار اکتفا مینمودند و بالجمله  
 اخیراً از این فلسفه<sup>۳</sup> افلاطونیه و حکمت روحانیّه یونانیّه طریقه<sup>۴</sup>  
 رهبانیت احداث شد و فرق و طرق عدیده<sup>۵</sup> رهبان و تارکین دنیا  
 ظهور و تشکیل یافت و این فرق رهبان نخست در قرن چهارم —  
 با سامی متمایز و اختصاص یافتند از قبیل فرقه<sup>۶</sup> کیبونیین یعنی  
 جماعت رهبانی که بایکدی یگردد یک محل اقامت میکردند و عبادت  
 میبردند و فرقه<sup>۷</sup> ایبریمنیس یعنی کسانی که وحده و منفرد و عوس  
 در مغاره و یا زاویه اقامت مینمودند و از معاشرت با هر نفس دوری  
 می جستند و فرقه<sup>۸</sup> نکریتیس یعنی صحراگردان که غالباً در قمری  
 و بلاد می گشتند و منزل و ما<sup>۹</sup> وای مخصوصی داشتند و غالباً بفروختن

تعویذات و تماشای معجزات و کرامات و برخی بسرقت<sup>(۱)</sup> و زندگانی میکردند و او هیچگونه معصیت و محظوری اجتناب نمی نمودند و در قرن پنجم اکابر این فرق قوانین و آدابی برای ایشان وضع نمودند و با اسم او غسطنین و تاسلین شهرت یافتند و هکذا تقریباً بعد قرن اسامی جدیدی و آداب و عوائد مبتدعه وضع شد بند یکتیسن و غیرهم و لکن طعمه بهلیدکتین در قرن ششم مسیحی از دیاد شهرت و سطوت عظیمی یافتند که باعتقاد یوحنا لورنس مورخ بیبل ممکن بود در هر بلد جیش کثیری از این رهبان استخراج شود بدون آنکه نقصی در هیئت اجتماعیه آن مدینه ظاهر گردد و کدک در قرون آتیه از قبیل (۱)۰۰۰ در قرون وسطای میلادی که آثار و اطوار و اعمال و کردارشان در تواریخ کلیسه کالنور علی الاعلام او کالنارفی اللیل البهیم الظلام واضح و آشکار است بخصوص رهبان (۲)۰۰۰۰ که در ریاست دیوان تفتیش فظیح و احراق و اعدام صد هزار نفس شریف و وضیح و مضطرب و تملک و نهب اموال یک میلیون ارامل و اطفال رضیع و سایر اقسام خشونت و رعوت و قساوت قلب گوی سبقت از چنگیز و تیمور ربودند و در اوراق کتاب تاریخ دیانت تذکاری شنیع مسطور نمودند و اخیراً فرقه رهبان قوی الیدتام الاقذار (۳)۰۰۰۰۰۰ و اما کیفیت دخول تصوف در دیانت اسلامییه بر این شهب وقوع یافت که چون دین اسلام در قرن اول و دوم قیام حضرت سید الانام بر ممالک شاسعه و اسعه آسیا و آفریقا و بعضی اروپا استیلا یافت و

۱ — در اینجا جملاتی افتاده است ۲ — در اینجا هم کلماتی افتاده است ۳ — در اینجا خیلی افتاده دارد •

خلافت جابره<sup>۴</sup> اغتصابیه<sup>۵</sup> مرپه سمعت عظمت واتساع گرفت  
 خلفای عباسیه در شرق و خلفای امویّه در غرب و اکابر ملوک و  
 امرای تابعه این دو دولت بسبب احتیاج امت بمعارف و صیا  
 ملك از ضیاع غایت سعی راد ترهوج علوم و فنون و از دیاد معارف  
 و صنایع مهذول داشتند بخصوص ما<sup>۶</sup> مون الرشید که اشجع و ارشد  
 و اعظم خلفای اسلام بود و خود در فنون و علوم یدی طولی و حظی  
 و افراد داشت علما و فضلاى ملل راد رغداد طلب و امرفرمود تا کتب  
 علمیه حکمای یونان و فرس و کلد انرا بلغت عربی مترجم نمودند بخصوص  
 در فروع و اقسام علوم یونانیها ز قبیل طبیعیات و الهیات و فلسفه عملیه  
 که در عرف مسلمین بحلم اخلاق معروف است و از قبیل طب و فلک  
 و هندسه و غیرها که غایت اهتمام مراد ترجمه کتب این فنون مرعی و  
 مجری داشتند و بدین موجب عیناً د و شعبه فلسفه افلاطونی و نیومارسطیه  
 بشرحی کمد رمیان نصاری شایع و متد اول بود در میان علما و حکمای  
 اسلام نیز با اسم اشراقیین و مشائیین شایع و متد اول گشت و موجب  
 انقسام و افتراق ملت و ظهور شیخ و فرق متعدد ده شد زیرا کمد و فلسفه  
 نظریه یعنی تبعه ارسطو که بنای معارفشان بر نظر و استدلال مبتنی  
 بود فرق معتزله و کرامیه و اشعریه و غیرهم ظهور یافت و در فلسفه عملیه  
 یعنی تبعه افلاطون که مبناى معارفشان بر مجرد و انقطاع و تزهد و تقشف  
 و ترک لذائذ و امور دنیویّه بود فرق اشراقیه و صوفیه تولید یافت و  
 اخیراً از صوفیه شیخ و طرق عدیده ظهور یافت از قبیل قادریّه  
 و شاذلیّه و نقشبندیّه و حشمتیه و غیرهم در میان اهل تسنن و فرق

جلالیّه و نعمه اللّهیّه و محمدیّه و اویسیّه و غیرها در میان اهل تشیع و ظهور این فرق متصوّفه در میان اهل اسلام از جهتی دیگر سبب حدوث محاربات و انشقاقات ملکیه و سیاسیه گشت و از جهتی دیگر طاعت حدوث عبادات مبتدعه و عوائد موثقه و استمداد از مشایخ و اقطاب و تجدّد و عوای مهدویّت نوعیه و امثالها آمد \*

و هالجمله ظهور تصوّف در ملت اسلامیّه موجب مصائب و معایبی شد که ظهور رهبانیت در ملت مسیحیت گشت آآنکه فرق رهبان اگرچه موجب حروب اهلیّه و مصائب دینیّه در آمت نصرانیّه شد و لکن و الحق کثیری از افاضل رهبان در عالم معارف آثاری مانیه و ایادی بیضیه در آمت نصرانی پیدا دگار گذاشتند و فنون و علوم و معارف رامدیون تعاب و مصنفاف خود نمودند چنانکه (ملطهرون فریساوی در جغرافی خود مسطور و مذکور داشته است که تکمیل فن جغرافی و زوال افلاط سابقین در این فن از فرقه رهبان ظاهر شد)

و این خود شمه ای و رشحه ای از زحمات و آتعاب افاضل رهبان است که ملطهرون بدان اعتراف نموده و اگر کسی در صفحه تاریخ عمومی عالم نظر نماید آثار باهره افاضل رهبان را در تصرف و ترویج دیانت مسیحیه و ازالهُ ظلمات عوائد باطله و وثیبه و تصنیف و تالیف نفایس کتب طمیّه کالشمس فی رابعه التهار و واضح و آشکار بیند و لکن از دوا پیش اسلام و صوفیه آمت خیرا لا نام که از قرن سابع اسلامی به بعد ظاهر شد ند جز شرب حشیش و خلّودت و جمودت و تکدی

و انزوا و کسالت و بطالت چیزی مشاهده نشد و جزا ذکار جهریه و سریه و ضرب دَف و ورقص مضحك بجای عبادت اثری ظهور نیافت و لکن شرح حالات این فرق کما ینبغی و محاسن و مفاسد هر یک و اعمال ایشان محتاج بتالیف کتاب مخصوص است تا نتیجه آن براهل بصارت ظاهر گردد و بسبب التباه مردمان آگاه گردد و بالجمله چون بر مطالب مرقومه نفسی استحضار یابد و بر نتایج دخول تصوف و ترهب در ادیان الهیه آگاه گردد و بر مقدار فضل حق جل جلاله براهل ظالم در این ظهور اعظم و نهی از این مویقات و مهلکات آگاه گردد چه اگر در کتب سماویه<sup>۱</sup> اهم عتیقه بصراحت منع از عبادات مختلفه و ریاضات مختصره نازل شده بود هرگز ام ماضیه این امور مستحدثه را در دیانت الهیه داخل نمیدودند و بر ریاضات و عبادتیکه ذکری از آن در کتاب الهی نیست مفتون و مشغول نمیگشتند و این نکته نیز براهل ظم مجهول نماند که آنچه در قبائح رهبان نصاری و صوفیه اسلام ذکر شد مقصود قسم اعظم و اکثر این فتنه است و الا لاشک در میان آن جماعت ولو قلیل در هر قرن نفوسی بوده اند که بخلوص نیت و طهارت ضمیر بعبادات و صلوات میپرداختند و خالصاً کوجه الله بتعلم شبان و تهذیب اخلاق خود و سایرین اشتغال می جستند و کذلک جمال اقدس ابهی عزاسمه الا علی در بعضی الواح نازل فرموده آنچه خلاصه ترجمه آن اینست که متعبدین و مرتاضین که خالصاً لله بانقطاع و عبادات اشتغال جستند اند اعمال و عبادات

ایشان بقبول حق جلّ جلاله فائز شد و لکن من بعد باید از زوایا  
 بفضا توجه نمایند و بما ینتفع به الناس اشتغال جویند و از زواج که  
 موجب تناسل و تکثیر عباد است اجتناب ننمایند )  
 و خلاصه القول در جمیع فروع و احوال و افعال و آثار نوع انسانی در  
 این ظهور اقدس احکام صریحه و واضحه تشریح یافته است تا  
 عباد در جمیع موارد احکام بربصارت باشند و بظنون و اوهام و  
 اجتهادات جهال از فقها و طما مقنن و فریفته نگردند و چون  
 بعضی از موارد احکام نوعی است که باختلاف ازمان حکم آن  
 مختلف میشود و مقتضیات احوال موجب تفاوت احکام میگردد لذا  
 حق جلّ جلاله در الواح مقدسه اهل بهارا امر فرموده که در  
 معاملات غیر منصوصه احکام صادره از بیت العدل راکه در دول  
 و ممالک و مدن مقرر است واجب الاتباع شناسند تا تطبیق سنن  
 الهیه با قوانین وضعیه سهولت یابد و دیانت الهیه ملحق فقها  
 و طالین ریاست نگردد و شرح این مطالب مفصلاً خصوصاً باضیق  
 مجال و پیریشانی افکار و اختلال احوال خارج از گنجایش این مختصر  
 است و توضیح آن تفصیلاً اذ اشاء الله و اذنیه موقوف به وقت دیگر  
 و اما مقدار تاثیر کلمات الهیه در نفوس و خلق و جذب قلوب و انشغال  
 بآن در این ظهور اعظم نیز بنوعی است که شبه آن در ظهورات  
 سابقه و ادیان ماضیه مشاهده نشده چه تا تاثیر کلمة الله در قلوب  
 و نفوس اهل اقبال و ایمان بنوعی و درجه بلوغ یافت که در موارد  
 فتن و بلا یا آنگونه متحمل مصائب و رزایا شد که ترك جان شیرین



گفتند و در خون خود خفتند و ابداً بترك ديانت يا اظهار انزجار و براءت راضی نشدند و تفكر در اين نكته نيز امتياز و ارتفاع امراض و رابرظهورات سابقه مبرهن ميدارد چه در ظهور حضرت مسيح و حضرت موسى عليهما السلام در حينی كه شمس حقيقت مشرق و مظهر امثال الله بين العباد مشهود بود نفسی ببدل جان و ايشار روح بين يدى الرب موفّق نشد و لكن در اين ظهور در موارد بديل ارواح نفوس بريكند بگرسبقت گرفتند و در مواقع تعذيب در غايست اصطبار و سكون مشهود گشتند و در كمال سرور و حبور و اضطهار و سكون و گشاده روتى و واضح الجبين جان شيرين را در سبيل محبت محبوب العالمين ايتار كردند \*

( و اما تاريخ ميلاد حضرت مولی الوری عبد البهاروج العالمين له  
الفدا )

بر اين نهج بود كه آن وجود اقدس در يوم خامس شهر جمادى الاولى سنه ۱۲۶۰ هجرية كه مطابق است عينا بايوم ظهور نقطه اولی و جمال اسنى جلّ اسمه الاطلى و موافق باسنه ۱۸۴۴ ميلادى از انجب عائل و اطهر سلاسل در مدينه دار الحلافه طهران تولد يافت و در حجر تربيت جمال اقدس ابهى در آن بطن مبارك نشوونما فرمود و نگارنده از جمعى وازلسان مبارك شفاهاً مسوع داشت كه در فتن ظهور نقطه اولی جلّ ذكره كرارا با وجود صغرسن از متعصبين طهران تحمّل شتم و سب فرمود و در اياميكه وجود جمال اقدس ابهى در طهران مقیم زندان و مغلول ظلم

ومغلول ظلم اهل طغیان بود در  
 سجن بلقای مبارک مشرف گشت و چون بر حسب امر دولت ایران  
 جمال اقدس ابهی در سنه ۱۲۶۹ مطابق سنه ۱۸۵۴ در  
 دارالسلام بغداد اقامت فرمودند حضرت مولی الوری نیز در این  
 هجرت ملازم خدمت بود و در سنوات اقامت در بغداد دائم محضر  
 اقدس بدان وجود مقدّس تزیین داشت و با وجود آنکه ابد حضرت  
 مولی الوری در مدرسه تحصیل فرمودند و در آغاز شباب معین  
 علم از بیانات رشیده اش منعم بود و نخست اثریکه از آن وجود  
 مبارک در دارالسلام در عالم معارف ظهور یافت رساله شرح  
 حدیث قدسی (کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف) بود که بر  
 حسب مسئلت یکی از ذوات مرقوم فرمود و نگارنده در اوایل ایام  
 تصدیق در مجلس حاضر بود که یکی از جالسین از حالات وجود  
 اقدس جمال ابهی از مرحوم حاجی سید جواد طباطبائی کربلائی  
 سؤال مینمود وی فرمود (بگوئید که آن وجود اقدس نور ساطع  
 است که تجلّ اعظمش در سن صغیر و مراقت این چنین کتابی از  
 قلم مبارکش صادر شده است) و مقصود آن سید عالم فاضل این  
 بود که جریان معین معارف الهیه در صغیر سن با تحصیل در  
 مدارس و تکمیل مستحیل است تا چه رسد که بدون تعلّم و تدّرس  
 باشد چه در این صورت اعظم شاهی است که این علم آسمانی  
 است نه ارثی علم الهی است نه بشری و منشأ و مهبط آن محل  
 تجلّی روح قدس الهی رحمن است و مطلع و مشرق آن نیروشنی

بخش جهان جاودانی وبالجمله آثار بزرگی از جبین مبارکش در—  
 خوردی و صخرسن مانند بدر منیر مشرق و لائح بود و مأثر ذکا و  
 بهاقت از جمیع حرکات و سکناش مبین و واضح بیان معجزش در  
 کشف حقائق غامضه محیر اولوالباب و العقول بود و لسان محیرش  
 در رشاقت تقریر جذّاب قلوب و نفوس نظر ثاقبش در کشف مهمات  
 مظلمه سراج منیر بود و حکم نافذش در فصل و قطع مهام معضله  
 مصلح حال صغیر و کبیر بود و جمیع ادوار و انتقالات جمال اقدس ابهی  
 از دارالسلام بقسطنطنیه و از قسطنطنیه با درنه و از درنه بحکما  
 قرین و سهیم جمال اقدس ابهی بود و راهی مطاعش در جمیع این  
 حالات مرجع الیه عموم اهل بها خصوصاً در مدت بیست و چهار  
 سال اقامت جمال ابهی در مدینه مقدّسه عکا تعاب وجود مبارک  
 حضرت عبد البهاب حدّی بود که غیر از نفس مقدّسه و وحده در تحمل  
 آن مقدار از مشقات و مصادمه آن مایه صعوبات نفسی قادر نبود و  
 ملاحظه اینکه مدینه عکامنفای مغضوبین و محبوسین دولت  
 عثمانیه بود و اسمش از قلم قدم (سجن اعظم) نزول یافت در بیان  
 مقدار صعوبات وارده بر حضرت مولی الوری کفایت مینماید چه  
 جمال قدم جلّ ذکرها غالباً در ایام اقامت در عکا از ملاقات غیر احبا  
 چنانکه سابقاً نیز بیان اشاره شد اجتناب میفرمودند مگر نفسی  
 بالخصوص طالب مشرف شدن شود و تمام معاشرت با ملل و اشخاص  
 متفاوت المشرب و المذهب و الشئون و المقاصد و الدرجات با  
 حضرت عبد البهاب بود و هر کس بنفسه بحضور حضرتش مشرف میشد

و مقاهدش را حضوراً بشخصه معروض میداشت و لذا غالباً مجلس مبارک از صبح الی قریب بنصف لیل مشحون بود از انواع خلق از قبیل مسیحی و نصاری و بهائی و غیرهم و از عرب و ترک و ایرانی و مثالهم و از رجال حکومت و رؤسای اهل علم و اکابر تجار و سایر افراد خلق از صغیر و کبیر و غنی و فقیر و این نفوس بعضی بجهت استفاده از بیانات جدّ ابهٔ روحانیّهٔ آن وجود اقدس و اکثری بجهت اشغال و توقعات شخصیّهٔ خودشان شرف حضور می یافتند و کسیکه از حال حکومت شرقیه مطلع باشد و حالات اهالی آن بلاد را کامیابخی بداند بر مقدّار صعوبات لایطاق وارده بر آن وجود مقدّس از این جهات مطلع گردد و حضرتش در جمیع احوال با وجه طلق گشاده با خلق ملاقات می فرمود و بقدر مقدور در اصلاح حال و اجابت مسئول کّل اقدام مینمود کما اینکه الی حال تحریر جنابش مقصد عموم اهالی آن بلاد است و مرجع آمال و مقاصد کافهٔ عادهٔ وجود مبارکش طبیب هر مریض و پناه هر غریب و ملجأ هر ملهوف است و مفرّج هموم هر مهموم علم الله و اشهد که نگارنده خود در مدت ده ماه که مقیم جوار کریمش بود مشاهده مینمود که حتی مغلولین گوشهٔ زندان که از رویت نور محروم و مهجورند منتظر نوال وجود اقدسش بودند و غریبای مریض مطروح در زاویهٔ سپان مترصد پرسش و عیادت ذات مقدّسش و این اخلاق کریمه طبیعی حضرتش بود که دیگران بتصنّع و تقلید از عهدّهٔ معشرش بر نتوانستند آمد و نفسی ولو از وجودات راسخه کالجبال تتبع مثال آن نتوانست

نمود وقد قيل في الامثال ( ليس المتطبع كالمطبوع )  
 تعسفتم ما كان مني شيعة واين من المطبوع ما يتطبع  
 ووجود اقدس مبارکش اگرچه باسم جد بزرگوارش میرزا عباس مستقی  
 گشت ولكن از اوان ورود ببخداد باسم سرکار آقاوازا اول قیام و  
 ظهور جمال ابهی بالقاب عالیہ \* سر اللہ وغصن اللہ الاعظم وهم  
 سرکار آقاچه بلسان مبارک جمال اقدس ابهی وچه بلسان سایر  
 احبا کتبا وشفاهما مخاطب و مذکور میشد و چون در اوایل امر کتاب  
 مستطاب اقدس نازل شد و در این کتاب مبارک که اعظم کتب  
 بهائیه و محل نزول و تشریح شرایع الهیه است این حکم محکم مبرم  
 از سما \* اراده \* مالک امم نزول یافت قوله حلّ و عزّ اذا غیض بحر  
 الوصال و قضی کتاب المبد \* فی المالّ توجّهوا الی من اراده اللہ  
 الذی انشعب من هذا الاصل القديم ) و در موضع دیگر این  
 کتاب مستطاب نازل شده قوله حلّ و علا ( اذا طارت الوراق عن  
 ايك الثنا \* و قصدت المقصد الاقصی الا خفی ارجعوا مالا عرفتموه  
 من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم ) جمیع  
 اهل بهاء بمرکز و مقرّ امر الهی بعد از غروب شمس حقیقت و غیبت جمال  
 حضرت احدیت مطلع و آگاه گشتند و بر عنایت حق جلّ جلاله نسبت  
 بامت الهیه و اثق و امید و ارشد ند و بر مبین کتاب ربّانی و کاشف  
 غوامض کلمات آسمانی که حکمش فصل الخطاب هر تفرقت و اختلاف  
 است و بیانش موجب حصول قطع و یقین و اتفاق و ابتلاف استحضار  
 یافتند و لسان بشکرو ثنای حق جلّ جلاله گشود ند و بر تعیین مقرر

امرالله بغایت اظهار سرور و حبور نمودند چه نزد اهل ایمان  
 عدم خفای مرکز امرالله اهم اصول مسائل دینیّه است و اعظم  
 رابطه عادی بحقیقت قدسیّه الهیّه جزا و حکمش دافع اختلاف  
 نتواند بود و بغیر بیان او بیان احدی موجب حصول قطع و یقین  
 نتواند شد و لذا تعین مرکز منصوص را اعظم عنایت الهی دانستند  
 و وجود مبارکش را حصن حصین و درع متین مبین از طرق شبهات  
 مشککین و اوهام منتحلین شمرند و جمیع واقف و مطمئن و عالم  
 و موقن بود ند که مقصود حق جل جلاله در این دو آیه با هر دو  
 کریمه حضرت مولی الوری عهد البهاست چه قطع نظرا از — روز  
 وسطوع آثار الهیّه از جبین منبرش جمال اقدس ابهی تلویحاً و  
 تصریحاً لساناً و تحریراً جمیع مآد را بوجود مبارکش دلالت می  
 فرمود و در جمیع موارد امتیاز و اختصاص او را از دیگران مکتشوف و  
 واضح میداشت تا جمیع عادیّه او وحده ناظر باشند و با تبّاع  
 او امرش سارع و مبادر و لکن معذک کله چون جمال ابهی جلّ اسمّه  
 الالی ملاحظه میفرمود و برای العین میدید که پس از استتار  
 جمال احدیت سائر غیبت و حسد و غیبت اهل هوی را بر آن خواهد  
 داشت که با وجود منع از تاویل کتاب بحبل موهون شبهات  
 واهیّه متمسک گردند و منطوق دو آیه کریمه صریحه را از وجود  
 مبارکش مصروف دارند تا فانیاً ظلمت اختلافات افق منبر امرالله  
 رامظم دارد و مصائب ملل ماضیه در این دین مبین نیز نمود نماید  
 در او اخرا یام کتاب مستطاب عهد را نازل فرمود و بخط مبارک

مرقوم وبختم مقدس مزین ومختوم داشت ودر این سفر کریم و کتاب  
 عظیم تصریح فرمود که مقصود از فرع کریم منشعب از اصل قدیم که  
 در آیه مبارکه کتاب اقدس نازل شده مطاف ملاء اعلی مرکز  
 دایره اسماء همایون غصن سدره مبارکه ابهی حضرت  
 عدلبهاست وجمع اغصان واغنان ومنتسبین واهل بهارا عموماً  
 بتصریح لاتشوبه التاء وبل وبظهوروتبیین لاتغیروپستره التویه  
 والتضلیل ثانیاً مرفرمود که بآن مشرق انوار الهیه ناظر باشد  
 وآن افق منیررا مطلع ومصدرا و امرونواهی آئین الهی دانند شاید  
 این توضیح وتصریح بیان واضح فصیح رادع انکارواهیة جهال  
 شود وما نند ما زلال مطفی شعله جهانسوز حسد وحقد اهل  
 ضلال گردد و دین الهی از تطرق اختلاف وتحزب والشعاب و  
 تشیع که بحکم عقل منور و صریح الواح مقدسه حضرت داورا ضرر  
 از آن بحالم دیانت وانسانیت ضرری نیست مصون ومحفوظ ماند  
 وکلمه الهیه از شبهات وتشکیکات وحیل وتمویهات بشریه متحصن  
 ومحروس آید ولکن واسفاهه آلهمه تصریحات حق جل جلاله در  
 وجوب توجه بمشرق انوار میثاق رادع خیالات فاسده اهل نفاق  
 نشد ومواعظ ونصائح ووصایای مکرره مؤیده اش در اجتناب  
 از وسائل مهلکه مدره اختلاف وانشقاق موجب تلیین قلوب  
 قاسیه ارباب عدوت وشقاق نگشت زیرا که چون در ماه می  
 ۱۸۹۲ میلادی مطابق دویم ذی قعدہ ۱۳۰۹ هجری جمال  
 اقدس ابهی بعقرا قدس اعلی صعود فرمود ونیرساطع النور سماء

میثاق در غایت اشراق طالع شد و در هوم تاسع از غیاب جمال ربّ  
 الایباب کتاب عهد الهی در روضه مقدّسه و در مجمع الاحباب  
 تلاوت یافت فی الحین ظلمت تکذّر و انقباض در جبین بعضی  
 مترصدین مخالفت و اغراض که حب ریاست بلاوجه و تکبر بالحق  
 آمیخته روان و ارکان ایشان بود ظاهر گشت و بالعکس بشائر  
 انبساط و سرور و لواحق ابتهاج و حبور از وجوه ناضره مهلله  
 جمعی دیگر که جز حقّ جوئی و حق گوئی سمعی و صفتی نداشتند  
 ظاهر و با هر و هوید اشد جمعی بانور بین در یمن یقین و بثبوت  
 و رسوخ بر عهد متین ربّ العالمین جالس شدند و برخی بهوسهای  
 محال و تشکیکات اهل ضلال در شمال و بال ساکن گشتند آنان  
 از برکات ثبوت و رسوخ بقوت نفوذ کلمه و طوّد کروتا میید بر خد مت  
 و نصرت ممتاز شد و اینان بنکبت تزلزل و نکوص سقوط و هبوط و  
 وهوان و حبوط مغرور گشتند و بالجمله از آن یوم مشهود خار نقض  
 عهد الهی در بوستان ملت اقدس ابهی بروئید و آثار بغض و عداوتی  
 بلاسبب که شبه آن در فرق و شیع اخیری مشهود کاتب نگشته بود  
 از روش و سلوک و اقوال و افعال معدود یکه تا کنون بفته ناقضه  
 معروفند ظاهر گردید • ملت واحد • بهائیّه که مانند نفعه جنت  
 و شمیم صبح عنایت منزّه از روائح کریمه جفا و منافرت بود از اغراض  
 فاسده این معدود قلیل بانقسام و تشیع مبتلا شد و کلمه مقدسه  
 بهائیّه که بحکم جمال اقدس ابهی منزّه از مرتا و پیل و تحویل  
 و تضلیل بود بشبهات مظلمه و تاملات بارده آن نفوس معانده



ت  
مختلط و مضروب گشت کتب کثیره<sup>۱</sup> باطله<sup>۲</sup> بهمعنی در القای شبهات  
منتشر داشتند و تهم و مفتریاتیکه هرگز تحقق نداشت ایجاد کردند  
روضه<sup>۳</sup> مقدسه را محل شتم و لعن زوآران مطاف ملا<sup>۴</sup> اعلی نمودند  
و عبه<sup>۵</sup> مبارکه را که قبله<sup>۶</sup> دعا و مناجات و حریم تضرع و تبتل و صلوات<sup>تست</sup>  
دام تشویش قلوب و ایغار صدور کردند چند آنکه بهم آن بود که  
مباد از کثرت هتک و شتم اهل نقض قوه<sup>۷</sup> اصطبار در بعض شبان  
اخیار نماند و حادثه<sup>۸</sup> که منافی احترام مطاف ملا<sup>۹</sup> اعلی و وقار و  
سکون اهل بهاست ظاهر گردید و لذت حضرت مولی الوری از حکو  
محلّیه مراقب از عساکر ضبطیه طلب فرمودند تا زائرین عتبه<sup>۱۰</sup> علیه  
از حوادث غیر مرضیه مصون مانند و بخلوص نیت بصلوات و دعوات  
اشتغال جویند \* با اینکه این فئه ناقضه فرد فرد چه در ایام  
جمال اقدس ابه<sup>۱۱</sup> چه بعد از صعود مغرور احسان و عیالیت  
حضرت عدا لبها بودند و دائماً آن وجود اقدس اصلاح امور  
آنرا برای ثبوت و رسوخ بل بر نفس مبارک بیشتر ملاحظه میفرمودند  
معدّلک بمحض حسد و صرف غرض موجب نقض عهد الله و اختلاف  
کلمه الله گشتند تا نبوت انبیا در اصحاب بعین و اصحاب شمال  
متحقق گردد و جزای اعمال بحدل حق متعال وقوع یابد و —  
بالخصوص ملاحظه<sup>۱۲</sup> دو نکته<sup>۱۳</sup> مهمه<sup>۱۴</sup> جلیله موجب مزید اشتعال  
نار حسد در قلوب این فئه معدوده<sup>۱۵</sup> قلیله که عد دشان بسی نفس  
لمیرسید گشت یکی آنکه جمیع اهل بهادر کافه<sup>۱۶</sup> بلاد از قبول کتب  
شبهات اصحاب بغضا<sup>۱۷</sup> با نمودند و با مرجع مال اقدس ابه<sup>۱۸</sup> متفقاً

متحد آزا اعتنای بد ساوس و ساوس آنان دوری جستند و در کمال اتحاد در ظل رایت مرکز عهد ما عوی یافتند و دیگر آنکه در قلیسل مدت از اثر قلم سیال حضرت عبد البها و بیانات نورانیه آن همایون فرع سدره\* منتهی کلمه\* الهیه زیاده از سابق نفوذ و انتشار یافت و عدد اهل بها اضعاف ایام جمال ابهی شد و کرم شرق انوار میثاق زینت بخش جمیع آفاق گشت و الواح مقدسه اش مانند اوراق زهور در جمیع بلاد منتشر و منشور شد مهابت اسم عظمش آفاق را فرو گرفت و ما اثر جلیله\* شخص کریمش مقروع سمع اهل مشارق و مغارب گشت و لذا اهل بغض باه سائس سیاسیّه متشبهت گشتند و از همان وافکار متعصبین آن بلاد را مشوش کردند تا اینکه حادثه سجن اعظم تجدید یافت و جمیع ادوار ایام فر کریم بر مثال حالات ایام اصل قدیم متحقق گشت و چون شرح این حادثه عجیبه من جمیع الوجوه از اعجب حوادث و وقایعی است که اغراض بشریه در عالم ایجاد نموده و اکنون نگارنده را مجال تبیین آن نیست باین مقدار اکتفا می کند و از حق جلّ جلاله مسئلت می نماید تا در فرصت دیگر مفصلاً شرح آنرا مرقوم دارد و بنظر اخیار و ابرار برساند \*

التهی

سأه هشتم

رسالطرا بلسيهء رجواب بعضى اسئله بعضى ازافاضل طرابلس شام

بسم الله الرحمن الرحيم

كتب بعضى افاضل طرابلس الشام الى العالم الفاضل الشيخ محمد  
بدر الدين الغزى حفظه الله وطلب منان يستفسر عن بعض عبارات  
مقالة ادرجت من رسائلى فى مجلة المقتطف المشهوره فى تاريخ  
البايه وهذه عبارته :

نرجوكم ان تقبلوا عنا ايدى استاذى واستاذكم علامه الدهر الشيخ  
فضل الله افندى المحترم وتستفسروا لنا عن الفقرات الآتية من المقالة  
التي ادرجها فى اعداد المقتطف وهى قول من بها للموفرق بين  
العبادات والمعاملات فارجع حكم العبادات الى الكتاب وحكم  
المعاملات الى المجالس لعد ليوم قول مو منعهم عن التسرى وقوله وامر  
هم بالاكتفاء بزواج واحد وان لا يتجاوزوا عن اثنتين البتههل لك  
مستند شرعى ام لا انتهى •

(فنقول) اولاً ان المورخ لا يسأل عن مدارك الا ديان والمذاهب من حيث  
صحتها وسقمها وانما هو مسئول عن صحة الاخبار وعدم التحامل والتشيع  
فى بيان الوقائع الآتارولما كثر ذكرا البايه اثر نشر خبر قتل جلالهنا صرالد  
شاه وعلم من الانباء الهرقية ان القاتل ليس منهم بل هو من الفرقة السياسيته  
طالبى الاصلاحات والحريفةاختلف اقوال الرواة فى عقائد هذه الامة و  
كيفية نشأتها فكتب كتاب الافرنج والعرب والهند والفرس فيها رجماً بها  
لغيب  
مالوا ممن المحقق النظر فيه لهاله الا مر لعا يجد فى مقالاتهم

من الاختلاف ولا فزعه لما يرى فيها من الاختلاق وهى رأى العين  
 لهم تلاعبوا بعلم التاريخ وعشو ابغى الاخبار وظنوا ان طرف  
 التحقيق غافل عن هفواتهم وبصائر النقد غامضة عن عثراتهم  
 حينئذ طلب منى حضرة العلامة الدكتور يعقوب صروف افندى  
 المحترم منشئ المقتطف الاغر ان اكتب مقالة فى حقيقة تاريخ  
 البابية وقائدهم وعوايدهم مما شا هدته فى اوقات سياحتى فى  
 الاقطار الشاسعه وحققتة من مخالطة الطوائف المختلفة فكتبت  
 هذه الوجيزة المدرجة فى المقتطف وسلكت فيها طريق الانصاف  
 واجتنبت عن العبل والاعتساف وجاء بحمد الله تعالى مختصراً  
 وافياً خالياً عن المدح والاطراء او القدح والافتراء هذه هى  
 النظرة التاريخيه فى حقيقة حالات الامة البهائيه واما النظر  
 العلمى الذى به يناط جواب مسائل حضرة السائل الفاضل  
 فيقتضى بحثاً مدققاً فى ان قيام هذا السيد المجيد بهاء الله هل  
 هو قيام لا صلاح الدين وتنقيحه عن البدع والآراء الاجتهادية  
 او هود عوة الهية وديانة جديدة وتشريع شريعة سماويه فان  
 الا نظار مع وضوح الامر مختلفة فى فهم مقاصد هم كما اختلفت  
 الاقوال فى نقل وقائعهم وقائدهم فنتكلم فى كلا المقامين بما  
 فيه الكفاية ونسأل من الله تعالى حسن التوفيق والهداية •

« اما اذا كان قيام بهاء الله للاصلاح والتنقيح »

فتقتضى به الظروف والعقول السليمة فاته معلوم عند اولي البصائر  
 ان الديانات ما فسدت وما دخلت فيها الهدع والاختلافات

الآبعد بعد أهلها من زمان ظهور نبوتهم واكتشافهم بأراة العلماء  
 في شرائعهم وطقائهم فكلما كان الزمان قريبا من مركز الوحي  
 كان اهله ابعد من الالهواء المضلة وكلما كان ابعد كان اهله  
 اقرب الى الالهواء واكثر اتباطا للآراء والى هذه الحقيقة اشار  
 النبي صلى الله عليه وسلم بقوله ( خير القرون قرني ثم ما يليه ثم  
 ما يليه ) وهكذا كانت الاحوال في الامم الماضية والاديان  
 العتيقة والبائدة وقد اذرتنا نبينا عليه الصلاة والسلام عنها  
 بقوله ( لتسلكن سدن من قبلكم شبرا بشبرود راعا بذراع ) وقد  
 زرع بذراة ختلاف وقرس شوك الانشقاق في هذه الحديقة الغناء  
 اصولا وفرعا في القرن الاول والثاني من القرون الاسلاميه ونما  
 وازهر في القرن الثالث والرابع والخامس فكلما مضى قرن زادت و  
 تشعبت افانين الاختلاف والافتراق وثار وعصفت زوايا  
 التشيع والانشقاق حتى زالت عن المسلمين اخوتهم الدينيه  
 اصلا وانفصمت من بينهم رابطة القوميه تماما فعامل المسلمون  
 بعضهم بعضا باقسى المعاملات وقتل منهم في الحروب والاغارا  
 ما لا يمكن احصاؤه في المختصرات فتم فيهم بآية الكريمة  
 ( قل هو القادر على ان يبعث عليكم عذابا من فوقكم او من تحت  
 ارجلكم او يلبسكم شيعا ويذيق بحضكم باس بعض انظركيف  
 تصرف الآيات لعلهم يفقهون ) •

وما حدثت هذه الشيع والمذاهب الآ بسبب اختلاف العلماء في  
 المسائل الاصوليه والفروعية التي لو معنا النظر فيها الوجدنا

أكثرها طيفة باردة غير مجدبة وخصوصاً في المسائل الأصولية  
 كاختلافهم في أحقّ الأصحاب بالخلافة فإنّ الأمة انقسمت  
 بهذا الاختلاف إلى قسمين كبيرين المعبر عنهما بالفرق الشيعية  
 والفرق السنية فوسع العلماء في مسأله الامامة ساحة الجدال  
 وشمروا للنزال فأكثروا من البحث والنقد وملئوا الصحف بالنقض و  
 الرد حتى أفضى الامراخيراً بينهم إلى التفسير والتكفير وانتهى  
 بحروب هائلة يشيب من أهوالها الولد الصغير والعاقل إذ ترك  
 التعصّب الا على يرى أنّ اختلاف العلماء في احقية امير المؤمنين  
 عليّ بن ابي طالب عليه السلام بالخلافة والصديق رضی اللہ  
 تعالی عنہ بعد وفاتهما ممّالا يتصور فيه فائدة اصلانم يتصور  
 الفائدة من البحث والمناقشة حال حياتهما والتبوء على اريكة  
 الخلافة ليتحقّق معنى المشاورة فيحفظ به الدين ويصان به  
 حقوق الامّة واما بعد وفاتهما فلا يفيد الا انشقاق المضرو  
 الاختلاف المهلك وهكذا مسائل الاختلاف كاختلافهم  
 في ايمان ابي طالب وكفره وتفضيل بعض الصحابه على بعض و  
 اختلافهم في أنّ الحرام هو رزق الكل اولى برزقه وان خالق  
 الاعمال هو الله تعالى او خالقها العباد وانّ القرآن الكريم  
 مخلوق او قديم الى كثير من امثالها ممّالا طائل تحته ولا يفيد البحث  
 فيه الا تضيق الوقت وتفريق الجامعة الدينيّة ولو نظرنا في تاريخ  
 حياة سيّدنا النبيّ عليه السلام والصحابة والتابعين رضی اللہ  
 عنهم لا نجد كلمة منه اذرة على لسانهم ولا موضوع البحث في

نواديهم ومجامعهم ولقد اد هشنى مارايت فى بعض بلاد  
ايران افاضلهم كانوا يتباحثون ويجادلون ويختلفون فى طهارة  
بول الامام وبجاسته ( ومقصود هم المعتهم الاثنى عشر ) ولا ادرى  
من اين وجدوا بول امامهم حتى اشكل عليهم الامروان سلمان  
الفرسى افضل او عباس ابن طى بن ابى طالب طيه السلام وفى  
ان الامام هل هو بىرى خلف الستائر والجدران او يعلم ما خلفها  
الى كثير من امثالها مما يبكى العاقل ويضحك الثكلى •  
واما الاختلافات الفرعية المعبرة عنها بالمسائل الفقهية فهى  
جديرة بالمناقشة ومزيد البحث والتنقيب فان الفقه عماره عن  
علم ما تحتاج به الامة من العبادات والمعاملات ولا شك فى ان  
هذه المسائل منها ما هو منصوص فى الكتاب والسنة ومنها ما هو غير  
منصوص فيها •

ولقد علم حضرة السائل الفاضل ان الفقه عند الافرنج هو عبارة  
عن قوانين عادلة ستها افاضل الامة فيما يتعلق بالاخذ و  
العطاء وسياسة الرحمة لخلوا لاجل المقدس غالباً عن المسائل  
الفرعية والسياسية فيمكنهم تجديد القوانين باقتضاء الظروف  
وسن الاحكام بعقضى الوقت لحفظ الحقوق  
واما الام الاسلاميه فمدارك فقها محصورة فى الادلة الاربعه و  
هى ( الكتاب والسنة والاجماع والقياس ) والرأى او الدليل  
العقلى على اختلاف المصطلحات بين اهل التسن والتشيع  
اما الكتاب المجيد فمع انه الدليل العقلى والحبل المتين الالهى

والحجة البالغة والمحجة الواضحة لا شك أن فيه المحكم والمتشابه والناسخ والمنسوخ والعام والخاص والمجمل والمبين وكذلك الاحاديث اضافة عما في بعضها من الاختلاف مما افضى اخيراً الى اختلاف الآراء والال نظر وتعدد المذاهب بل ربما يفضى الى الزلة والضلالة الآمن تمسك بالعمروة الوثقى ومركز دائرة الهدى وما تخطى عن سبيل التقوى كما قال الله تبارك وتعالى (يضلّ به كثيراً ويهدي به كثيراً وما يضلّ به إلا الفاسقين) فاذا علم ان من المسائل ما هو غير منصوص في الكتاب والسنة والال نظار تختلف حين النظر في الالده يعلم سبب ركون العلماء الى الالجماع والالده العقلية ولا نضن بالتلميح الى ان مدرك حجية الالجماع والدليل العقلي والاستحسانات العقلية في المسائل الفقهية عند القداماء من العلماء غير ما هو مزعوم عند المتأخرين لرجح البحث عنه الى فرصة اخرى ان شاء الله وقد نزل في الكتاب انه جامع لكل ما فيه نجاه الامة وشامل لجميع ما فيه نجاح العلة حيث قال جل ذكره وتعالى شأنه (فيه تبيان كل شيء) وقال ايضاً (ما فرطنا في الكتاب من شيء) وفي سورة يوسف (ما كان حديثاً يفترى ولكن تصديق الذي بين يديه وتفصيل كل شيء وهدى ورحمة لقوم يؤمنون) وامر النبي صلى الله عليه وآله وسلم بالمشاورة مع اهل الحل والعقد واكابر الامة ولا بد ان تكون المشاورة فيما لم يكن منصوصاً في الكتاب ويتغير الحكم فيه بمقتضى الالحوال وهنا يمكن الفرق



بين الاصول الجوهرية التي لا يتصور تغييرها الا بتغيير  
الديانة والفروع العرضية التي لا يتغير الدين بتغييرها ولا يؤثر  
في هيئة الديانة تبدلها فكم من مسألة فرعية راسى الامام و  
وجوب تبدل الحكم فيها كما وقع في خلافة الفاروق رضى الله  
عنه في مسألة منع المسلمين عن متعة النساء فقام خطيباً وقال  
اثنان كانتا في عهد رسول الله وانا النهى عنهما وعاقب عليهما  
الى آخر قوله وكما نهى امير المؤمنين على كرم الله وجهه عن بيع  
بنات الملوك حينما جئى بهرمزان وشهرانويه واختها من ايران  
وليس ذلك الا لعدم ورود نص مخصوص في المسائلتين ولا في الشارع  
المقدس حول امثال هذه المسائل الى المشاورة ورأى الامام  
ومن هنا يعلم ايضا سبب حجية الاجماع في المسائل الفرعية  
وعدم حجيتها في المسائل الاصلية لان الاصول منوطة بالبراهين  
العقلية القطعية بخلاف الفروع فانها مرتبطة بالادلة اللفظية  
والخطابية ويعلم سبب تجهيز بعض الفقهاء بتغيير الاحكام  
الثابتة وسبب اتخاذ الرأى دليلاً عند بعض الائمة قال الشيخ  
الرئيس في آخر القسم الالهى من كتاب الشفاء ( ويجب ان تكون  
السنة في العبادات والمزاج معتدلة لا متشدداً فيها ولا متساهلاً  
ويجب ان يغوص كثير من الاحوال خصوصاً في المعاملات الى  
الاجتهاد فان للاوقات احكاماً لا يمكن ان تضبط ) وهناك مجال  
واسع لبسط الكلام دفاعاً للابهام الا ان الظروف تقضى  
بالاختصار .

وقد خلق الله تعالى في العالم قوى طبيعية وقضايا  
تكوينية تجرى عليها المقدرات المكنونة وتطوعها الشرائع  
المكتوبة لا تقاومها قوة ولا تمنعها سطوة فهي كالسيل الجارف  
لا يعيقها رسوخ العقائد ولا يدفعها سموخ جبال المعارف فاذا  
تأمل العالم البصير في مجارى الامور على الاحكام الطبيعیه و  
تقلب الاطوار بتوالي الادوار ليرى ان في العالم قوة غيبية نافذة  
غالبة على القوى التشريعية دائرة على مقتضى الاحوال في حفظ  
الهيئة الاجتماعية وقد خفي معرفة هذه المقتضيات الطبيعیه  
والتعميز بينها وبين الافعال البشرية عن اكثر الا نظر حتى سقط  
كثير من اهل الفضل في وهدة العقائد الباطلة العسلة شبه  
عقائد الجبرية فمنعوا حرية الانسان في افعاله وافسدوا قوه  
نشاط العبد فيما يفيد في مستقبله واحواله فاعتمدوا على الغرور  
واتكلوا على المقدور كما نهم منعوا حرية العبد فيما هو ممنوع له وابعادوا  
له فيما هو ممنوع عنه وخارج عن قدرته وطاقته فلنضرب مثلاً  
وان عبر بعض المغرورين باسم التمدن عن المثال بالدليل  
الخادع جهلاً منه بمعنى الدليل والفرق بينه وبين التأييد  
والتقريب ومالنا ولهم فانا نمشى على اثر التبيين ولا نمشى خلف  
او هام المغرورين فنقول كما ان في البدن مقتضيات طبيعیه  
جعلها الله غالبه على القوى العقلية افلا يرى الانسان عقله حين  
الجوع مهوراً لطبعته ظمأً منه بان القوى العقلية مع مجدها  
وطوها عن الطبع لا تبقى منتظمة الا بانتظام القوى الطبيعیه

كذلك العالم الكبير له مقتضيات طبيعته تؤدي الى تغيير الشرائع المكتوبة بحسب ملائمة الظروف كما تختلف مقتضيات تربية الانسان من حين التولد الى زمان البلوغ حفظاً للعالم الكبير من الاختلال واطيها واكحكمة الخالق الحكيم المتعالي واعلم ايها الشهم الفاضل ان الله تعالى خص تشريع الشرائع بنفسه وجعل كلمة الدين نافذة بامرهم لا يمكن لاحد من افراد البشر سواهم ان كان من اولى القدرة والسلطة او من اهل العلم والفلسفة او من ارباب الوجاهة والثروة ان يشرع ديناً او يدعى وحيأهدون اذان الله فتحتملقه الامم ويصيرنا قياً ثابتاً في العالم نعم ننكر ان بعض الغرورين كما شهدت به التواريخ زعموا ان تشريع الشرائع من نتائج العقول البشرية ولا يتوقف على الوحي السماوي والموهبة الالهيه فسولت لهم انفسهم امراً وحسبوا تجد يد الذين امراً سهلاً فقاموا على تشريع شريعة من عند انفسهم ولفقوا الفاظاً بتسويلاتهم الا ان قدرة الله ابته ان يخلب الباطل وينجح الكذب ويدوم الزائل فابادهم الله من بين العالمين وجعلهم مثلاً وذكرى للآخرين ولعتر الله الامعتى للحق الا الثابت ولا للباطل الا الزائل ولكن يظهر الله تعالى لعباده المخلصين ان تشريع الشرائع ونفاذها في الدنيا منسوط باذنه وارادته جعل مظاهره ومهابط وحيه منزهم عين الغزايا الدنيوية خالين عما تطمح اليه الا نظار البشرية فيعتهم من الاميين وخصهم بالفقر والمسكنة ومعانده اولى البطش والقوة

واضطهاد ارباب السّلطة والسيطرة ليعلم كلّ ذى دراية حتّى  
الفلاسفة الذّين يبحثون عن العلل انّ تشريع الشّرائع  
لا يتوقّف على علم او ثروة او قوّة وعصبية بل هو موقوف باذن اللّهِ  
وملوط بارادته فتذكر قوله تعالى ( ام لهم شركاء شرعوا لهم من  
الدّين ما لم يأذن به اللّهِ ) وهذا الدّليل معروف عند العلماء  
الرّاسخين بدليل التّقرير وهو اقوى دليل يمكن الركون اليه  
والاعتماد عليه فى التّفريق بين الحقّ والباطل والدّاعى والتّناقى  
وقد شهدت به الكتب السماوية واتّفقت على الاستدلال به جميع  
الصّحف الالهية ونزل فى القرآن المجيد من الآيات الدّالة عليه  
تصريحاً وتمثيلاً ما يضيّق نطاق المقالة عن الاتيان بجميعها  
فلتلو عليك شطراً منها لتكون على بصيرة فى دينك وتتخذ اقرب  
الطّرق للوفود على ربك قال اللّهُ تبارك وتعالى ( ضرب اللّهُ مثلاً  
كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت وفرعها فى السّماء تؤتى اكلها  
كلّ حين ومثل كلمة خبيثة كشجرة خبيثة اجتثت من فوق الارض  
مالها من قرار ) وقال ايضاً ( والذّين يحاجّون فى اللّهِ من بعد  
ما استجيب له حجّتهم داحضة عند ربّهم وعليهم غضب ولهم  
عذاب شديد ) وقال ايضاً ( وانّ جندنا لهم الغالبون ) وقال  
( انّ الباطل كان زهوقاً ) ومن اعجب ما راميت فى مصنّفات  
القرون الوسطى الّتى تدلّ على مقدار هبوط العلم فيها بين  
المسلمين انّ ابن خلدون المغربى الذّى جاهد جهاد الابطال  
فى الدّفاع عن الفاسقات والفاسقين والتّحامل والمناصبه على

اهل بيت نبه الطاهرين ظن ان دعوة المهدي لا ترجى ان  
تقوم ولا يعقل ان توجد لان العصبية الهاشمية قد زالت  
والعروة القومية بينهم قد انفصت فلا يمكن ان يقوم منهم قائم  
ولا ان يقام لقائمهم دعوة ظناً منه ان قيام المهدي الموعود  
كقيام الخلفاء والملوك قيام ملكى ودعوتة دعوة دينية تحتاج  
الى العساكروالعصبية ومادرى ان قيامه قيام دينى وامره امر  
سماوى ترافقه القوة القدسية وتؤيده القدرة الالهية كما نزلت  
به الآيات القرآنية

وخلاصة القول لا بد لنا ان نلتفت الى ان قيام الرجال  
الالهيين لا يطبق ابدأ على افكار الخلق ولا يستدل عليهم  
بالمسلّمات فانهم محفوفون بالآيات والبيّنات مؤيدون بجنود  
الارض والسّموات وودع مزيد البيان فى هذه المقدّمه بتلاوة  
الآية الكريمة ( له دعوة الحق والذين يدعون من دونه  
لا يستجيبون لهم بشئ الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه وما هو  
ببالغه ومادعاه الكافرين الا فى ضلال )

ثم اعلم ايها الفاضل الجليل ان الدين حقيقة واحدة  
عد الله لا تختلف باختلاف السنن والالسنة بل ولا باختلاف  
الفرائض والواجبات كما ان مظاهرا لله ومهابط وحيه مظاهر  
حقيقة واحدة ومشارك شمس الحقيقة ومرايات جلى القوة القدسية  
الموصوفة بالوحدة الحقيقية الذاتية التى لا تتعدّد بتعدّد المرايا  
والمجالى وهنا مركز التوحيد ومحل الافتتان والتّمحيص وميزان

الريح والخسران وموقع تمييز المشرك من الموحد والخبيث من الطيب فكما ان الذات لا تتعدّد بتعدّد المظاهر كذلك الدين لا يختلف باختلاف السلن والموافد

ويستفاد هذه النكتة الدقيقة التي زلت فيها اقدام الامم من القرآن الشريف حيث قال جلّ ذكره ( شرع لكم من الدين ما وصّى به نوحاً والذي اوحينا اليك وما وصّينا به ابراهيم وموسى وعيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرّقوا فيه ) فاذا اعتبرنا الاختلافات المشهودة في احكام الاديان الموجودة من الفرائض والسنن والآداب اعتباراً موثقاً في تفريق حقيقة الدين هل يتصور ان الانبياء عليهم السلام خالفوا امر الله ولم ينتهوا عن نهيه و تفرّقوا واختلفوا في دينه حيث يذرك النبي البصير ان ما اراده الله تعالى من تشريع هذه الاديان هو حقيقة واحدة لا تؤثر في وحدتها الذاتية اختلافاتها العرضية من قبيل تفاوت احكام الصوم والصلاة والزواج والطلاق والمعاملات فمنطوق الآية الكريمة يحكم بان الشريعة الاسلاميه هي عين الشريعة النصرانية وهي عين الشريعة الموسوية وهي عين شريعة نوح عليه السلام كما ان هولاء البررة الاخيار كلهم مظاهر حقيقة واحدة معبّرة عنها بروح الله وامره ( لا نفرّق بين احد من رسله ) ولقد علم الذين اوتوا بصائر من الله ان الامم الماضية والمكذّبين في القرون الخالية الذين وعظنا الله بهم وانذرنا من متابعتهم ما وقعوا في شرك الشرك وماوية الانكار والتكذيب الا بسبب غفلتهم عن

هذه الحقيقة الواضحة وتوهموا من لفظ تائيد الشريعة تأييد هيئتها  
 الاعتبارية فزعموا ان فيبوضات الله مقطوفة عن المؤمنين وابواب العناية  
 سدودة على القاصدين ويود الله مغلولة عن تجديد الدين وبعث  
 التبيين والمرسلين ولقد بلغ الى حقيقة المقصود كبار المتألهين حيث  
 صروا من الذوات بالاميان الثابتة وعن الحدوث بتطورها بالاطوار  
 الاعتيادية وبهذه يمكن التطبيق بين الكلمات المتباينة عند الجاهل  
 لفظاً المنطبقة تمام الا تطابق عند العالم معنى كقول سيدنا موسى عليه  
 السلام انى ارفع الى السمايى واقول انا الحى ابدى وقول سيدنا  
 عيسى عليه السلام (انا الالف والياء البداية والتهاية) وقول سيدنا  
 الرسول عليه السلام (اول ما خلق الله نورى) وقول امير المؤمنين على عليه  
 السلام فى خطبته المعروفة بالطنجيه (الا ونحن النذر الاول ونذر  
 الآخرة والاولى بناطك من ملك ونجى من نجى) وتودع هذه المقدمه  
 ايضاً بالتلميح الى ماودع الله تعالى فى هذه الاية الكريمة  
 (ولقد جاءكم يوسف من قبل بالبينات فما زلتم فى شك مما جاءكم  
 به حتى اذا هلك قلتم لن يبعث الله من بعده رسولا كذلك  
 يضل الله بروج منه ان المذاهب بذواتها منافية للديانات اعنى  
 ان خاصية المذهب ضد خاصية الدين ومباينة لها ضدييه  
 ظاهره ومباينة محسوسة فان للدين خاصية التاليف بين العناصر  
 المختلفه والربط بين الفرق المتباعده والجمع تحت الجامعه  
 الدينيه ومن مقتضياته الولاء والمحبة وحفظ الحقوق والقوة

وكانوا شيعاً كلَّ حزب بما لديهم فرحون ) وهنا مجال واسع للبحث عن كون المتحزب مشركاً صرفنا عنه النظر لسوء الافهام وبعد العرام واكتفينا بما اشرنا اليه من قبل تحت شئ من ابهام وقال ايضاً تعالى شأنه ( اِنَّ الَّذِيْنَ فَرَّقُوا دِيْنَهمْ وَكَانُوا شِيعاً لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ ) اى لاحظ لهم منك هذا بعض نصوص الكتاب اوردناه تذكراً لا ولى الالباب ولكن الاحزاب نسوا ما ذكروا به واخذوا ما نهوا عنه حتى صارت كل فرقة منها كانهما سفينة ناهت في ظلمات الالهواء احاطتها الزوابع والانواء وربها مستغرق في غمرات الشهوات وسكر اللذات غافل عما احاط به من الآفات والنكبات

فاذا علم ذلك هذه المقدمات وعلمنا ان الله تعالى ليس بغافل عن خلقه ولا يترك الدين عرضة للضياع بغفلة اهله فلانستغربين من ان يؤيد احداً من افراد الامم بروج منه ليقوم بجمع شمل الدين واصلاح ما فسد من احكامه وتقويم ما اعوج من اركانه وتسديد ما اختلف من بنيانه وقد قلنا ان القائم الحقيقى مؤيد بالقوة القدسيه عالم بالشرائع الالهيه عارف بالمقتضيات الوقتيه ملهم من ربه ما مورب امره داع بارادته فلا يخشى منه على الدين ولا يحكم ابداً بما ادى اليه نظراً للمجتهدين ولا يتصور الاصلاح الا بتوفيق احكام الشرع لمقتضى الحال وتخليص حقيقة الدين عن البدع فاذا امر المصلح الالهى بمحو بدعة او تبديل عادة او تغيير سنة لا يلتقد عليه بانه مخالف للشريعة الالهيه



ولا يؤخذ بآته مخرج السنة النبوية واذ انظرنا في مسألة الزواج ترى ان الله تعالى وان جوز تعدد الزواج الى الاربعة الا انه منع من التعدد اذ اخيف عليهم من الظلم كانه تعالى امر بالاكْتفَاء بزوجة واحدة حال الخوف حفظاً للعدل فلان استبعد اذا اذا امر بها الله بالاكْتفَاء بزوجة واحدة وان لا يتجاوزوا عن اثنتين حفظاً لهذا العدل الممدوح واجتناباً عن الظلم الممنوع وخصوصاً بعد ما ترى ونسمع ان الملل الغربية ينتقدون على الاسلام والمسلمين بكثرة الزواج وعدم رعاية الشروط والآداب في حفظ حقوق هذه الرابطة القوية التي هي اهم الروابط الانسانية ويستدلون بها وبتجوز التسرى وبيع الرقيق على بطلان دينهم ولزوم ابادتهم او اخضاعهم وقد قلنا ان من الاحكام ما هو جوهري اصلي يتغير الدين بتغييره ومنها ما هو عرضي غير اصلي لا يؤثر تغييره في الدين شيئاً فلا يؤثر عدم التسرى في حقيقة الديانة ولا منع بيع الرقيق في نسخ الشريعة فانا اذا فرضنا ان اهل العالم اعتنقوا الديانة الاسلامية باجمعهم حيث لا يبقى عهد حتى يباع ولا امة حتى يتسرى بها فهل يقال اذ ذاك ان الاحكام الاسلامية تغيرت والشريعة النبوية نسخت ( واما مسألة ارجاع حكم العبادات الى الكتاب والمعاملات الى المجالس ) فهي مطبقة للشرع تمام الانطباق فانا علمنا من المصادر الموثوق بها ان هذا السيد العظيم صرح في الواحه بان يعين رجال المجلس من خيار الامة وافضل الملة وصفوة

رجال الدين وخيرة اهل اليقين فلا يخاف اذا طس الدين  
 منهم لا تهم لا بد ان يكونوا طلمن بالتصوص الشرعه خبيرين  
 بالا صول الدينيه بل لوتدبر المنصف الخبير يرى ان الدين  
 يظهرهم حينئذ على صورة الكمال ويتحلّى بحلية المجد ويتزّن  
 بطراز الرفعة ويسطع من آفاه انوار النّجاح ونفوذ الكلمه  
 ولا يخفى على العاقل ان الفرق الاسلاميه لولم يتنارلوا عن شئ  
 من عقائد هم ولا يترك كلّ فرقه بعضاً من عوائد هم وضوابط  
 التّواجد في حفظ ما هو السّبب الحقيقي لسقوطهم وهبوطهم  
 لا يتصوّر منهم الاتّفاق والا صلاح ولا يرجس لهم التّقدّم والنّجاح  
 ولا يتمكنون من ارجاع مجد هم القديم واحياء دينهم القويم  
 الم يأن لهم ان يستيقظوا من رقدتهم ويقوموا من كبوتهم ويلتبهوا  
 من غفلتهم وينشطوا من عقالهم ويرجعوا الى عقولهم ولا يامسوا على  
 عواقبهم وقد مضت من قبلهم المثالات ونزلت في انذارهم آيات  
 باهرات

( واما اذا كان قيام بها لله عماره عن تجد يد الدين وودعه

الى شريعه جديدة )

فيقتضى برهاناً أقوى وحجّة الحتميه وآيات سماويه فانه تابع  
 لظهور سيّدنا المهدي ونزول روح الله عليهما السلام وفهم معنى  
 القيامه وادراك المقصود من الساعه ونزول تأويل القرآن وطس  
 سموات الاديان وتجدّد العالم ووفاق الامم مما يقتضى البحث  
 عنه بتصنيف كتاب كبير وبحث دقيق نحو له الى اهله وقد اختلف

العلماء في شريعة يدعوه روح الله حينما ينزل من السماء حكم بعضهم بأنه يحكم بالشريعة الاسلاميه وصرح وعين بعضهم بأنه لا يحكم الا بما يوافق فقه الحنفية وزعم الشيعة انه يسروج مذهب الامامية الا ان المحققين من العلماء الراسخين تركوا الحكم لله وطعوا الله هوروج الله النازل من سماء مشيئته القائم بامرہ والصادع بحكمه رتما يخالف آراء اهل الظنون والراجمين بالغيب كما يشير اليه قوله تعالى ( يوم يدع الداع الى شئ نكر) وليس انكر على الامم شيئاً من تجديد دينهم وتبديل شرائعهم لان الوباء العام الدينى شملت جميع الاديان بل وجميع المذاهب وهى ان شريعتهم لا تتغير ابداً وعوائدهم لا تتبدل قطعاً فوقعوا في شرك الافتتان وهم غافلون وبداهم من الله مالم يكونوا يحسبون هذا وقد اتفق اولوا الافكار العالیه وذووا البصائر العنيره على ان اصلاح العالم وازالة الضغائن الكامنة في صدور الامم واخماد نيران عداوة عمت لهيبها اطراف المسكونه وتسكين ثورات لوبيقت تنتمى ولا شك الى خراب المعهورة لا يرجى الا بهذ الا مر البديع والمشرى العذب الذى خص الله اهله كما رأينا وشاهدنا مده اسفارنا في البلاد النائية والاقطار الشاسعه بسعة المعارف وطول النظر وقوة القريحه والتحمل لدى المخاطر والصبر على الشدائد وحب الخير المحض لعموم الملل على اختلاف اجناسهم واديانهم ودعوة الخلق كافة الى الوفاق والوئام بكتابهم ولسانهم ونسأل الله تعالى في خاتمة القول ان يرشدنا

وایاکم الی سبیل الصواب ویلهمنا الحقائق المودعة فی الكتاب  
 اته هو ولیّ عماده العتقین والحمد لله رب العالمین

قد تمّ کتابه هذه المقالة ثانياً بید مؤلفها الفقیر الی الله تعالی  
 ابی الفضل محمد بن محمد رضا الجرفادقانی المعروف بفضل الله  
 الایرانی فی السّادس والعشّریّن من شهر ذی الحجة سنة ۱۳۱۴  
 من الهجرة النبویة علی صاحبها آلاف التحية والسلام  
 (قد تمّت الرسالة الاولى وتليها الرسالة الثانية)  
 رساله ای که در تفسیر آیه (ربّ ارنی انظر الیک) تحریر شده •

نامه نهم

بسم الله ذی العزّه و القدر

بعد حمد الله الذی نور العالم بانوار وجهه و شیّد فسطاط الامر  
 بمطالع عزّه و مخازن علمه و مظاهر جلاله

معروض میدارم که پس از فراق طویل در بلده همدان بزبانت کتاب  
 جمیل آن مخدوم جلیل مشرف شد موجون بر شرفه حرکت و مسافرت  
 بود ما مکان عرض جوا بنیافتیم تا حال تحریر که در بلده کرمانشاه توفیق  
 معاونت نمود و بعرض جواب مبادرت رفت علم الله که هیچگاه صفحه  
 اصفهان در خاطر مرتسم نمیشود و خیال انخطه بهشت نشان از ضمیر  
 سر بر میزند که آفتاب صفت مثال آن محبوب بی مثال از افق خاطر طالع  
 نشود و دل او سورت را در توداد نلرزد چه ظاهر است که قلوب احباب  
 حضرت محبوب لا زالت حضرته محقّوقه بصفوف الاخیار و مقبله بشفاه  
 الا برار برشته بسته شده است که سیوف اولی الاقتدار قطعش ننمود و  
 سطوت ذوی الهطش و الاجتهار منقصمش نساخت یا للعجب که شواراد <sup>یان</sup>

مختلفه بر مشرب عذب محبتش مجتمع گشته و قلوب متفاوتہ متفرقه  
بر عود پیتش اتفاق نموده و مبالغت و منافرت قدیمه اسلافیه ملل  
با خوت حقیقیه تبدیل شده

هان  
در عشیه الوداع که از بلده طیبه همدان بحدود کرمانشا  
متوجه بودم در بیت یکی از دوستان مجلس انس و لقای احباب  
تشکیل یافت در اول دوستان فرغانی که در چهره هریک انوار  
احمدی ملحوظ بود تشریف آورده پس از استیفاءی حظ لقا و قیام  
بلوازم و داع مراجعت فرمودند پس از آن احفاد خلیل و ابنا  
اسرائیل که در وجوه هریک نضره نعیم و کمال کلیم مشهود بود  
مجمع گشته یکدو ساعت در مطالب علمی صحبت نمودند رأیتهم  
باذن الله قادرین علی المعارف التي عجز عن كشفها قروم الحكماء  
و خائضین فی بحار ما وصل الی شواطئها فحول العلماء وبالغین  
الی مقامات قصر عن بلوغها اکابر العرفاء قد عجت ید القدره  
طینتھم بعیاء الفراسه و رسمت انامل العنایه علی وجوههم آیات  
العزّه و اشرقّت من شمس الفضل علی قلوبھم انوار المحبّه کانتھ  
ابدع حضرة الحکیم خلقھم لا علا امره و زینھم بالمحامد والمعانی  
لا تجازو عدہ سبحان الله ملاحظه رفتند خریک بالطافتی ظاهر  
و نظافت و طراوتی با هر فی اللیالی و الاّیام بتبلیغ عامه انام  
مشغولند و در نهایت اشتعال بعرفان غنی متعال مشعوف  
اینست قدرت خدای توانا که عداوتهای موروثی را باینگونه اخوت  
تبدیل نموده و ذنب و حمل را بریک منهل وارد فرموده فتعالی

## الله القدير

( همی میخواهم ازبزدان آگاه

برافرازنده این هفت خرکاه )

( که پیش از آنکه ازتدویر افلاک

شود پیراهن عهزم جوگل چاک )

( ببینم چون گلت شاداب و خرم

تنت فارغ زرنج و جانت ازغم )

( اما مسأله المعاد والرجعة )

فاعلم انها بمنزلة القطب يدور حولها رحي الارسـال  
 والتشريع والاصل الذي يتفرع عليه الا ديان غاية التفرع وهي مع  
 وضوحها مات فيها افهام الاحبار وعجزت عن حلهادقة انظار  
 الا خيار فبقيت حوريتها بعد ما قصدتها فحول العلماء باكرة في  
 قصور الآيات وحقيقتها بعد ما كشفتها قروم الحكماء خفية تحت  
 استار العبارات فاليك عنها فاتها مزلّة القدم ومحركة اعصاب  
 الخصومة في العالم فكم من امة تفرقت بها واخوة انفصلت منها  
 فلا درى ما اقول ويعن اقول وكيف اقول هل يمكن ان يكشف  
 احد عن وجوه امثال هذه المسائل احسن مما كشفه رب العزّه  
 اوبيّن هذه المخبيات ابلغ مما بيّنه مالك البريّة واتى منذ ازمان  
 صرفت عنها ركائب التقرير وعطفت عنها عنان الحلّ والتفسير لئلا  
 يحدث فيها ما حدث في الاولين ولا يرى منا ما رأينا من السابقين  
 فان ارادة حضرة المحبوب لزال اقطار الارض منورة بانوار وجهه

وربماض العالم مزینة بازهار امره قد تعلقت باتحاد كلمة اولیائه  
وامره المبرم قد نفذ باتفاق قلوب احبائه فعليك بالاغتراف من  
معین الايقان الذی جرى من قلم الرحمن فی نواحی هذه  
الازمان فاتّه مع جازته تبیان الزبروالالواح و مترجم كتب اللّه  
فالق الاصحاح به فك ختم التبیین وحلّ عقد اشارات السابقین  
فابذل غاية الجهد والتدبیر فی هذا الكتاب المستطاب لیلهمك  
الصواب فی كل باب واحفظ قلوب اهل حباب عن مظان الشك  
والارتباب ان ربنا بالمرصاد وهو ولینا فی البداء والمعاد •  
واما تفسیر آیه مبارکه ( رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولكن  
انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی )

آنچه بنظر این عهد میرسد آن است که چون نزد اولی  
البصائر روشن و ظاهر است که ذات غیب الهی و روح قدسی ربّانی  
بهیچوجه ممکن الادراک نیست و ما بین او و خلق ربط و ارتباط  
متصور نتواند بود لذا مصدر رصد و را مروی و مشرق طلوع کمالات  
نفسانی و روحانی و مشارالیه اقاصی و ادانی کلمه اولیه و مشیت  
کلیه الهیه است و این کلمه اولیه نخستین شخص عالم امکان  
است که کمالات از او ناشی شده و مراتب عالیّه انسانیّت و مدنیّت  
بتعلیم او بخلق رسیده و هریک مبری بکلمه او برتبه نبوت  
و رسالت نائل شده و اوست که تواند شرع جدید در عالم بگستراند  
و شرایع قبل را نسخ فرماید و اوست که بجمع اسماء حسنی  
نامیده شده و بصفات عالیّه موصوف گشته بلکه مالک اسماء اوست

مرکز اخوا هد بهزاسنی موسوم میفرماید و از هر که خواهد اخیند  
 میماید کلام او است کلام الهی و تعلیمات او است آیات ربانی  
 اگر او نبود می مرکز احدی بمعرفت الله فائز نکشتی و از فروزین  
 پایه وحشت و حیوانیت که معبرنا سفل الشافین است و هنافس  
 نیافتی ملاحظه فرماد رقرورن اولی الی ان ینتمی الی امرالی یومئسنا  
 هذا از احدی از ملوک و سلاطین و حکما و معلمین در قطعات  
 خمس عالم دینی تشریح نشده و بجز از مدعیان مقام رسالت که  
 کل متفق اللفظ از مرسل خود اعلام فرموده اند شریعتی در جهن  
 کستراده نگشته و اگر انبیاء خیر نمیدادند از آن واحد یکتا احدی  
 از اسم او مخبر نمیشد تا چه رسد بذات او جل کبریا و اگر ایمن  
 نفوس مقدسه با مراد تشریح شرائع و ادیان نمیفرمودند احدی  
 به مراسم انسانیه و هیئت اجتماعیه پی نمیرد تا چه رسد بکمالات  
 روحانیه و فوائد اخرویه و عموم اهل عالم مانند قبایل وحشیه آمریکا  
 و افریقاد و غایت توحش و شرارت و نهایت بی تربیتی و خساست باقی  
 مانده بودند و در رتقب ارض و بطون اودییه و گهوف جبال با کسل  
 لحوم یعنی نوع مشغول بودند فتعالی الله رب الاولین و الآخیرین  
 پس از آنچه عرض شد سه نتیجه که مقدمات فهم آیه مبارکه است  
 حاصل آید (نتیجه اولی) اینکه کلمه اولیه که با عظم اسمنا  
 معروف است لازال بصورت بشریه ظاهرود رافق اطن متجلی است  
 و آیات کتب سماویّه که دال بر این مسأله دقیقه است البتله  
 بعظرا بجانب رسیدن مانند آنکه در توراة فرموده است که خداوند



آدم را بصورت خود آفرید و در اخبار ما ثوره از معادن علم و حکمت  
 وارد شده که (ان الله تعالی خلق آدم علی صورته) و عبارات  
 بزرگان و ائمه هدی که مشتمل بر ذکر لقا و صریح بر رویت است  
 خارج از حد احصاء است و آنچه را که عقول بشری تواند دریافت  
 تا این مقام است و ابداً بدلائل عقلیه و قیاسات فلسفیه اثبات  
 واجب تعالی را نتوان نمود اینست که امیرالمؤمنین الذی تحیر  
 فی کمالاته عقول البالغین فرموده است (کل ما میزتموه با و ما کم  
 فی ادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود علیکم) و امروز که بقدرت  
 قادر توانا افتد بشریه رتبه بلوغ یافته و پرده اوهام بقوت ملیک  
 عالم منخرق کشته سیخافت قیاسات و همیه سابقین از حکمیا و  
 متکلمین روشن و آشکار شده و بر اهیلی که در اثبات ذات واجب  
 تعالی در کتب خود آورده اند محل عبرت اولی الالباب گشته  
 در تابستان هذه السنه که از مدینه طیبه طهران  
 اتفاق عورتاد در مجلس مذکور شد که میان بعضی دوستان و  
 منکرین پیغمبران که در سابق معتبر ملاحظه و در این زمان  
 معروف بدهریه اند مناظره و مباحثه اتفاق افتاد و در آن محفل  
 از نامه نگار استفسار نمودند که اثبات واجب الوجود ببهان عقلی  
 بر چه نهج توان نمود معروض داشتیم که اثبات ذات واجب تعالی  
 ببهان عقلیه منتع است زیرا که ذات بعقول مدرک نتواند شد  
 و کلی محیط علی الاشیا محاط جزئی محدود نتواند بود و تصریحات  
 بالغین من الاولین و الآخین در این مقام کفایت خواهد نمود

بلکه اثبات ذات واجب الوجود موقوف است باثبات مظاهر الهیه که معبرند بمشیت‌های اولیه نظر فرماد رکلمه مبارکه زیارت جامعه کبیره فرموده است ( من قصد الله ابتداءً بکم ) و فرموده است ( بکم عرف الله ) چه ایشانند مظاهر ذات و محال تجلی اسماء و صفات الهیه بایشان تحقق یافته و پرتو غیب و فروغ ذات از این بلورات صافی به جهان مشهود تافته ای برادران گرامی بایستی در جواب ایشان بفرمائید که ما را سخن در ذات و آثار او از ایجاد و اعدام اشیا نیست چه این آثار معرفت و عدم معرفت و اذعان و انکار احدی متفاوت نمیشود و ترقیات بشری موقوف بمعرفت و اذعان آنها نیست بلکه ما را سخن در این است که در قرون اولی و زماننا هذا در هر قرن شخصی از میان افراد بشر یافته ایم که با علی النداء ندا میفرماید که ایها الناس مرا خداوند یکتا که ادراک ذات او بهیچوجه ممکن نیست و یقین با و حاصل نتوان نمود جز بعبادت او و معبود فرموده برای نجات شما و کتابی بمن عنایت نمود مکه در آن دو امر عظیم ظاهر است که در کتاب احدی از افراد بشر از اهل مشرق و مغرب یافت نتوان نمود ( اول آنکه در کتاب من علمی و قانونیست که نظم امور عالم و آسایش کافه بنی آدم و دریافت مراتب عالیه و اتصافها و صاف عزیزه انسا<sup>لیه</sup> موقوف بقبول و ادراک و اطاعت آن است ( دویم ) در کتاب من قدر که با معادلت و منع جمیع سلاطین و خسروان و علما و پیشوایان و کافه رعایا و زبردستان در عالم غالب و جاری و نافذ خواهد شد و فی الحقیقه

بانصاف و عدل میگیریم این آدّا صدق صرف است چه در قطعاً  
 خمسۀ عالم هیئت اجتماعه از کتب این جواهر مجردہ اخذ  
 شدہ و آداب عالیہ از ایشان بخلق رسیدہ و اگر نوع بشر بکتب  
 ایشان مودب نمیشدند همان وحشیہای سابق مہبودند و  
 حیوانات غیر معلّمہ مینمودند و ہم ملاحظہ مینمائیم کہ در هر  
 قرن کہ این نفوس طیّہ باظہار امر اقدام فرمودند تمام خلق  
 عالم از یاد شاہان و علماء و افراد الناس حتی اقارب و نزدیکان  
 ایشان در غایت جدّ بمنع اقدام نمودند و برضدّ تمام من علمی  
 الارض امر ایشان ثابت شد و کلمہ ایشان نافذ گشت و هر کس  
 بایشان گروید از پستی سابق نجات یافت و ترقی کرد و هر کس استکبار  
 ورزید و گردن پیچید در پستی و خواری بماند حال چگونه این علم  
 ظاہر را منکر شویم و از این قدرت باہرہ بجلافت چشم پوشیم  
 پس چون این علم فوق علم کلّ علمای عالم و این قدرت فوق  
 قدرتہای جمیع بنی آدم است یقین توان نمود کہ علم و قدرت  
 ذات نجیب یکتا است نہ علم و قدرتی کہ مشہود است در این مردم  
 و باور توان کرد کہ صدق صرف است کلمہ ( من قصد اللہ ابتداءً  
 بکم ) پس دانستہ شد کہ اثبات واجب تعالی نتوان نمود جز  
 بانبیاء و مرسلین و تحصیل یقین نتوان کرد جز بعبارت حضرت  
 ربّ العالمین ( واعد ربّک حتی یا عمّیک الیقین ) و اگر کسی از این  
 مسلک مستقیم تجاوز کند جز عجز و جهل از او ظاہر نخواہد شد  
 و بغیر از قیاسات و ہمیہ کہ امروز مضحکہ ملل خارجه کشته لب

نتواند کشود .

( نتیجه ثانیه ) آنکه جمیع انبیا و مرسلین بکلمه<sup>۱</sup> او مبعوث گشته و با ما و برسالت نازل شده اند یعنی با مرشیت<sup>۲</sup> اولیه که ثابت شد که پیوسته ظاهر در صورت جامعه<sup>۳</sup> بشریه است و او است جامع جمیع اسما<sup>۴</sup> و مخصوص با اسم اعظم و با ما و روح قدسی نازل میشود در قلوب انبیا برای هدایت ام ( رفیع الدرجات ذوالعرش یلقی الروح من امره علی من یشاء<sup>۵</sup> من عاده لینهذ ربوم التلاق ) و دلیل بر این مطلب اینست که هر یک از انبیا و مرسلین خود اخبار فرموده اند که مرسل و باعث ایشان دیگری است و شهادت عهودیت و رسولیت و ابدیت خود را در کتب و صلوات مؤید داشته اند و حضرت مسیح برایین مطلب شریف در برده مثالی لطیف اعلام و تصریح فرموده میفرماید ( مالک بوستانسی پس از غرس اشجار و بنای عمارت و تکمیل لوازم آنرا بمستاجرین سپرد و رفت پس از آن در هر سال یکی از گماشتگان خود را برای اخذ اثمار نزد ارباب استیجار فرستاد و ایشان سخن فرستادگان را گنایند و گرفته آنها را رنجانیدند تا آنکه فرزند یکانه<sup>۶</sup> خود را فرستاد و او را نیز کشتند پس فرمود هر آینه مالک بوستان خواهد آمد و ایشان را هلاک خواهد نمود و بوستان خود را بمرد امین خواهد سپرد ) یعنی دارای عالم و آفریننده<sup>۷</sup> ام جهان را آفرید و در احسن تقویم آراست و نوع بشر را بر آن گماشت و در هر قرن یکی از عباد خود را برای دریافت فائده<sup>۸</sup> خلقت بر تبه<sup>۹</sup> پیغمبری

ورسالت نامزد فرمود وخلق ظلوم وجهول باستهزا<sup>۱</sup> و استکبار  
ایشان رانجا بیدند و نهذ پرفتند تا آنکه کلمه<sup>۲</sup> تا<sup>۳</sup> المیه را  
باسم ابلتیت فرستاد و اورا نیز کشتند و البته مالک آفاق دریوم  
التلاق خود ظا هر خواهد شد و ظالمین را بقدرت محیطه از روی  
زمین محو خواهد فرمود و جها نرا که بوستان الهی است بمظا هر  
عدل و امانت خواهد سپرد ( و یضرب الله الامثال للناس لعلهم  
یتفکرون ) و نقطه اولی جل ذکره الا علی در باب ثامن از واحد ثانی  
کتاب بیان براین دقیقه تصریح فرموده است که ( من یظهره  
الله مرسل کل رسل است و عرش ظهور و بطون اول زال در میان  
خلق است ) و اگر چه طول کلام موجب ملالت و کسالت آن محبوب  
است در این باب حکایتی معروض میدا رم کی یتّم المقصود بعون  
الملك المعبود

در اوائل بهار هذ ه السنه که در دار السلطنه<sup>۴</sup> تبریز  
قصبه<sup>۵</sup> بلاد آذربایجان متوقف بودم ( مسترپروس ) مسیحی که از  
فضلا ی ملت فخمه<sup>۶</sup> عیسویه است و سالها متوقف بلاد هند وستان  
و ایران و در این سنوات قسیم بزرگ اصفهان بود بحزیمت  
رجعت بلند ن که مولد او است و ارد تبریز شد بسبب سابقه معرفت  
و دوستی در خدمت حضرت و رقا و جناب آقا خلیل تبریزی هازم  
ملاقات او شدیم پس از ورود و جلوس و تحیت و ترحیب جوانی وارد  
صاحب نام که قسیم امریکائی بود نیز حاضر شد و جناب مستشار  
الدوله مهرزایوسف خان که از رجال دولت طیه<sup>۷</sup> ایران و مردی

تیک دانا و همدند است تشریف آورد و مجلس انس از اعضای مذکور  
 تشکیل یافت مستر پیروس فرمود سنه ۱۰۰۰ ماضیه که در اصفهان اتفاق  
 ملاقات آفتاد بسیار شایق بودم که دفعه ۱ ثانیه ملاقاتی باشما  
 دست دهد و در سه مسأله گفتگو کنیم چوما را جز در سه مقام بشما  
 شما اختلافی نیست معروض داشتم که همین فرمایش شمارا در  
 اصفهان از جناب آقا محمد تاجرجف آبادی که از برادران ما  
 و دوستان شما است استماع نمودم لکن چون در شرفه حرکت  
 بخرطه آذربایجان بودم امکان نیافتم که مره آخری ملاقات  
 نمایم اکنون مجلس است و از وجوه اهل علم و دانش آراسته  
 بفرمائید آن سه مسأله کدام است تا آنچه بنظر آید معروض دارم  
 فرمود (مسأله اولی) آنکه شما پدید آسمانی را ظاهراً در صورت  
 بشریّه میدانید و ما اورا ذات غیب غیر مدرك بعقول و ابصار و مجرد  
 از تجسم و اوصاف بشریّه دانسته ایم

(مسأله ثانیه) شما کتب مقدسه تورا و انجیل و نیز قرآن  
 را کتاب خداوند میدانید و ما تورا و انجیل را کتاب خدا و وحی  
 آسمانی و مصون از تحریف و تغییر میدانیم ولی چون در قرآن  
 اختلافات ظاهره با آنها موجود است ناچار قرآنرا مجعول و مختلف  
 می شماریم

(مسأله ۳ ثانیه) ما مسیح را شخص واحد که همان همی  
 علیه السلام است میدانیم و شما مسیح را اشخاص متعدده و ظاهر  
 در صورت مختلفه می شمارید معروض داشتم که من در این سه مقام

آنچه کتب مقدّسه تورا و انجیل شهادت دهد مقبول میدانم و حاکم می‌شارم و بخواست خدای یکتا صحت معتقد خود را در این محفل در حضور ارباب فضل روشن مینمایم فرمود نیکوگفتی زیرا که ما در مسائل دینیّه جز شهادت کتب مقدّسه چیز را معتبر و مقبول نمیدانیم و بدلائل عقلیّه در معارف و اعتقادات استدلال نمی‌نمائیم و کتاب تورا و انجیل بخواست چون حاضر کردند معروض داشتم .

( اما سألہ اولی ) این روشن است که لفظ پدر آسمانی جز در میان بنی اسرائیل و مسیحیان مستعمل نیست و ملل سائره از قبیل فارسیان و اهل اسلام و هند و یهودیه مطلقاً این لفظ را مستعمل نمیدارند بلکه اکثری نشنیده اند اصل این لفظ در تورا وارد شده است و از آن در انجیل که زاده تورا است داخل گشته در این صورت آنچه تورا شهادت دهد در اوصاف پدر آسمانی از تجسم و تجرد آن معتبر است نه توهمات اهل علم فرمود بلی معروض داشتم که آیه ششم از فصل نهم کتاب اشعیا را بخوانید چون یافته شد آیه مبارکه مذکوره این بود که ( ۶ ) از برای ما ولدی زائیده و برای ما پسری عطا کرده شده است که سلطنت بردوش او خواهد بود و اسم او عجیب و واعظ و خدای کبیر و والد جاوید و سرور سلامت خوانده شد ( ۷ ) از پاد سلطنت و سلامتیش را بر تخت د اود و مملکتش را انجامی نیست تا آنکه آنرا بعد الت و صداقت از حال تا باید ثابت و برقرار نماید و

غیرت خداوند جیوش اینرا بجا خواهد آورد

چون آیه مبارکه تلاوت شد معروض داشتم که این کلام شهادت میدهد که برای نجات احفاد اسرائیل از نکایت ذلت و خواری فرزندی متولد خواهد شد که باین اسامی و اوصاف موسوم و معروف گردد ( اول و اهل و اهل یعنی پند دهنده \* خلق ( دویم ) خدای کبیر یعنی بزرگترین مظاهر الهیه و اکبر حروفات اولیه ( سیم ) والد جاوید یعنی پدر ابدی که از آغاز تا انجام خلق زاده \* تربیت و مولود قدرت و سلطنت او باشند ( چهارم ) سرور سلامت که بظهور او مراسم اتحاد و اتفاق در عالم پدید آید و نکایت جنک و نفاق که موجب خرابی عالم و ذلت بنی آدم است از جهان برافتد پس از صریح این آیات روشن شد که پدر آسمانی در صورت جامعه بشریه ظاهر خواهد بود و از مادر متولد شده و با اسم اعظم موسوم خواهد شد و گمان اینست که باین گونه تصریح ذکری از پدر آسمانی در سایر مواضع نشده باشد مستتر بیوس لختی در فکر فرورفت و فرمود تاکنون این بیان را از کسی نشنیده بودم پس بزبان انگلیسی با وارد صاحب امریکائی که در مجلس بود تکلم نمود جناب آقا خلیل مذکور که زبان انگلیسی میداند بحضرت ورقا اظهار داشت که میداند بیوس صاحب چه میفرماید فرمود نی گفت میفرماید که ما اینهمه تورا و الجیل را باهل اسلام میدهیم و هیچ از آن نمیفهمند و این طائفه باین خوبی معانی کتب مقدسه را درک مینمایند و الحق در تفسیر این آیه و این مسأله حق با



اینهاست

پس بمستطیروس معروض داشتم که بحمد الله سؤاله اولی  
 حل شد و رفع اختلاف در این خصوص حاصل آمد  
 ( اما سؤاله ثانیه ) که اختلاف کتب مقدسه باقرآن است  
 بلی برحسب اختلافی که ملل و مذاهب سابقه در این سه کتاب  
 مبارک توهم نموده اند ناچار در رد بعض آنها شده اند  
 موسویان چون قاطع برصحت تورا و عیسویان چون قاطع  
 برصحت تورا و انجیل هستند قرآن را رد نموده اند و اهل اسلام  
 چون قاطع برصحت قرآن مجید هستند گفتند این تورا و انجیل  
 سجعول و مخرف است و لکن اهل بهابحمد الله هر سه کتاب منبر  
 را کتاب ربانی و وحی آسمانی میداند و در نهایت موافقت می بینند  
 و بحکم کریمه لا یدل لکلمات الله و کریمه ( انا نحن نزلنا الکر  
 و آتاه لحافظون ) حفظ الهی را مانع از تغییر حجت باقیه میداند  
 و کلام خداوند را مصون از رمی شیاطین و مدخله مبطلین میشناسند  
 و تحریف کلمات الهی را تفسیر بی غیر ما اراده الله میداند  
 ( گوش ده تا من مبرهن سازم )

و آنچه مستور است روشن سازمش

مستطیروس بجدی مرکب از مزاحمت و انقلابی آمیخته به شاست که  
 شیمه فطریه اوست فرمود فلانی بر راستی و بصدق و صفا عرض میکنم  
 ما آنچه در باره محمد و قرآن باید بدانیم دانسته ایم و حقیقتاً  
 میگویم که ما زهر بار را و نتوانیم رفت در این مسأله گفتگو با ما حاصلی

## ندارد

بپاسخ معروفی داشتم که مابملاحظه<sup>۱</sup> سابقه معرفت و لایام  
 بلازمه<sup>۲</sup> محبت بدیدن شما آمده ایم قصد مباحثه نبود اهل بیها<sup>۳</sup>  
 مرا<sup>۴</sup> وجدال را حرام میدانند و محبت و وداد را اهم مراتب انسا<sup>۵</sup>  
 می‌شمارند اینمایه هم که در مباحثه اقدام رفت بر حسب میل شما  
 بود و سبقت از شما شد

حضرت ورقا<sup>۶</sup> فرمود شما که در مسأله<sup>۷</sup> اولی جواب فلان را  
 پسندیدید چه ضرر دارد در این مسأله<sup>۸</sup> هم گفتگو نمائید شاید  
 در این مقام هم جوابی بر وفق مرام مسموع<sup>۹</sup> دارد  
 مستر پیروص فرمود همان است که گفتم و در این مقام مقاوله  
 انجام یافت و صحبتی دیگر در میان آمد و بسیار اظهار اشتیاق  
 نمود که این عهد را با خود بلند ن برود برای خدمت امرا عظم قبول  
 نمودم باری ای برادر روحانی اگر چه این تطویلات در مناظرات  
 که امروز دوستان بحکم کریمه<sup>۱۰</sup> ( تدعی کَلَّ اَمَّة الی کتابها ) بان  
 گرفتارند مفید فوائد کثیره است لکن مقصود اصلی این است که  
 آنحضرت نیک در یابد که کلمه<sup>۱۱</sup> اولیه<sup>۱۲</sup> که از آغاز با عظم اسما<sup>۱۳</sup> نامیده  
 شده است بتصریح کَلَّ کتب آسمانی پیوسته در صورت بشری در  
 میان خلق بوده و هست و خواهد بود و نظرباین دقیقه است که  
 منزل بیان طیه سلام الله الملك الرحمان احکامی نازل فرموده  
 است ( در صد مجالس نشینید و کودکان را در محل تعلیم فوق  
 حدّ معین مضروب نسازید و احدی را محزون ننمائید ) و امثال

ذک و اهل بیان از عدم ادراک مقصود با آنچه آنحضرت بر ایشان خائف بود گرفتار شدند و از لطیفه او امر مذکور محسوب مانده زبان با اعتراض گشودند ما نفعهم نصح الحکیم فقبض طیبهم کما قبض علی امثالهم امرأ من لدی اللّٰه القادر العالِم القاهر الملقّب العزیز العظیم

( نتیجه ثالثه ) آنته جمیع رسل اخبار فرموده اند که آن

گوهر یکتا و جامع اسماء که مرسل رسل است در آخر الزمان ظاهر خواهد شد و آفاق عالم راه جمال منیر خود منور خواهد داشت و یوم ظهور او در کتب سماویّه با سامی متعددّه موسوم گشته است مانند یوم اللّٰه و یوم الحسرة و ساعة و قیامت کبری و یوم الجمع و یوم الجزاء و امثالها و آثاری که در این یوم عظیم از این ظهور کریم ظاهر خواهد شد و مخصوص باین یوم است نه ایام سایر انبیاء این است که اهل عالم بر یکدیگر و یک آئین متفق خواهند شد و علوم و معارف حتی حرف و صنایع ترقی خواهند کرد و جمیع اجزای عالم لباس جدید خواهند پوشید و جنگ و جدال با مر حضرت ذوالجلال معدوم خواهد شد حتی آلات حربیه با دوات کسبیه مبدل خواهد گشت و مظاهر ظلم و شیطنیت مقهور و مغلوب و مطالع عدل و مظلومیّت عزیز و غالب خواهند شد و عبادت اصنام از کلّ ارض محو خواهد گشت این است بعضی آثار کلیه این یوم مهیب عظیم که در زبر و الواح از قلم حضرت فالق الا صباح از قبل سمت ترقیم یافته و بشارت آن بکلّ امم بالغ شده و آثار دیگر هم از قبل خروج

(كوك و ماكوك) که در فرقان مجید (یا جوج و مأجوج) تعبیر فرموده  
 و نشر هوت عسویان در اقطار جهان و غیر ذلک نیز وارد شده است  
 که اکنون احصای آنها برای نامه نگار ممکن نیست و البته طم  
 آنجناب بر آنها احاطه نموده فانظر فی الکتب لتعرف ان اللّٰه  
 قد اخذ عهد یومہ و ظهوره عن کلّ الامم بلسان المرسلین و اکمل  
 النعمه و اتمّ الحجة علی جمیع من فی السموات و الارضین  
 فهما من تنور من جذوات نار الظهور و الشارب من ریحیق الظهور  
 چون بر نتایج ثلاثه که مقدمات مقصود است استحضار حاصل  
 فرمودی معروض میدارم که اگرچه جمیع آنها<sup>۱</sup> و مرسلین بوساطت  
 القای روح قدس در قلوب ایشان بامر حضرت ربّ العالمین مبعوث  
 شدند و معرور این نسیم روحانی بر افنده ایشان از جنت اعلیٰ که  
 ابهی جمال مقدّس حضرت ذوالجلال است استحضار یافتند  
 و بقوت همین روح که در کتب مقدّسه بجبرائیل و روح الامین و روح  
 القدس و در آسمانی نامه پارسیمان به بهمن تعبیر شده و واحد  
 است بالذات بر عالمیان غالب گشته لکن همگی بلاقای آن گوهر  
 یکتا مشرف نگشتند آری هر کرابوئی از آن اصل مینویشام جان رسید  
 سرمست شد و هر کس رانجه<sup>۲</sup> از آن حقیقت جنت استشمام نمود  
 برای دریافت دیدار چون بهارش جان بر سردست گرفت نظر  
 فرماد مناجاتهای بزرگان گذشته که هنوز در دفتر جهان باقی  
 است چگونه برای ادراک لقای او تضرّع و ابتهال نموده و در مقام  
 استدعا و سغوال برآمده اند چه این لطیفه اصل مقصود است و

این عطیه موجب ترقی وجود فاسأل الله من فضله ان لا یحرمنی  
 فی هذا الفجر البدیع والیوم العظیم من مآثر لقاہ الکریم  
 لیحیی به هذا العظیم الرّمیم انه هو البّرّ العظوف الرّحمن الرّحیم  
 از کلمات هریک از مرسلین که هنوز تصاریف ایام محوش ننموده  
 توان دریافت که کدام باین موهبت فائز شد و کدام محروم گشته ا  
 بلی حضرت ربّ الارباب وعده فرموده است که در یوم الجمع که  
 بحکم کریمه ( یوم یجمع الله الرّسل ) و کریمه مبارکه ( وجیث  
 بالتّبیین والشّهادة ) حتم و ناگزیر است جمیع انبیاء و اولیاء و  
 شهد اراد رظّل اغصان مرحمت و تحت جناح عنایت جمع و جمعش  
 فرماید و بلقای خود که جانها برای او ایثار نمودند سرافراز گرداند  
 این است حکم حدیث قدیم و من اصدق من الله حدیثا و  
 حضرت خاتم التّبیین و سید المرسلین را که اعظم اشراط قیامت  
 و منزلت شفق بمشرف طلوع آفتاب حقیقت بود در لیلۃ المعراج  
 بلقای خود مشرف فرمود فنعم مقاله افصح المتأخّرين  
 ( وعده دیدار هر کس بقیامت

لیلة الاسرى شب وصال محمد )

پس تفسیر آیه مبارکه این است که چون حضرت کلیم طیب  
 بها لله الملك الحکیم بوساطت روح القدس از جانب حضرت  
 روح الارواح رتبه رسالت یافت و بنی اسرائیل را بوجود آن گوهر  
 یکتا و توجّهش بنجات ایشان از ظلم فرعون و مصریان اعلام فرمود  
 و ایشانرا بظهور الطاف الهی خورسند و مسرور ساخت نظر بشوق

قلبی خود و استاد های قوم که گفتند ( اربنا لله جهره ) در پیشگاه  
 کبریا در مقام استاد های لقب برآمد و بمسئلت ( ربّ اربى انظر اليك )  
 زبان گشود لکن چون هنوز افقده بشریه که اثما از شجار وجود است  
 رتبه بلوغ نیاافته و از حضیض او هام ترقی ننموده بود ند و وجودات  
 كالجبال الرواس از ظهور جمال اقدس منديك ميشد ند بکلمه  
 مبارکه ( لن تراني ) پاسخ يافت و فروغ خورشيد لقا براي شان  
 نتافت حتی ياتی الله بامرہ و نفي تابيد چنانکه دیدن اهل  
 لسان است معلق بحياة اولی است و فوز بلقا موقوف به يوم جزا  
 و نشاء اخرى و في ذلك آيات لا ولی الا لله

و بالجمله تفسیر آیه مبارکه این است که حضرت موسی طیبه  
 آلاف التحية والبها معروض داشت پروردگارا خود را بنما تا ترا  
 بهم فرمود مرا نخواهی دید و لکن نظریات كالجبال رجال  
 داره گاه از تجلی حضرت ذوالجلال رتبه استقرار یافت بزودی  
 مرا خواهی دید و از انوار لقا منور خواهی شد این است که چون  
 در نشاء اولی جبال انیات از تجلی جامع اسماء و صفات منديك  
 ميشد ابواب لقا مسدود ماند و در نشاء اخرى که در اراض عرفان  
 افقده كالجبال الشامخة لرباب ايمان رتبه بلوغ و استقرار یافته  
 انوار آفتاب لقا الله بر طلم تافته نسأل الله تعالى من سعة  
 رحمته ان يجعلك من الجبال الرأسية فی نصره و من الشمس  
 الطالعة فی سما امره انه بالا جابة جدی پروطنی مايشاء قدیر  
 یا حبيب قلوب الابرار امروز که با مداد طلوع حضرت نور

الانوار و فرورد بن ظهور ملك الملوك مقتدر مختار است قد روقت  
را بد اند و تمام قوت و سرور بر نصرت امر ملك ظهور اقام  
فرمائید این عهد را ضعف و ناتوانی در یافته و مواعع قیام بخد مت  
از سر سو فر گرفته شما را که اکنون بهار جوانی است و ایام قوت  
و کامرانی عمر گرانمایه را در نصرت امرا عظم مصروف دارید و جهانرا  
از شرک ذلت و تیرکی ضلالت رهائی بخشید سروردان در تحصیل  
علم و کمال است و عیش رجال در نصرت امر غنی متعال پس امروز  
که آفتاب علم و دانش مشرق است در آزاله جهل از عالم سعی  
فرمائید و امروز که بهار ظهور حضرت مقتدر مختار است در غرس  
اشجار معرفت در قلوب ابرار کوشش نمائید  
(بهار عیش را وقت اینقدر نیست)

چو فصل گل در روزی بیشتر نیست

زمان خوشدلی در باب در باب

شتاب عربین در عیش بشتاب

در محضر منور حضرت والد ماجد واخ اعزام جد اطل الله  
بقا هما و زقتی مرة اخرى لقا هما از قبل این عهد عرض سلام  
و تحیت معروض دارید و در مجالس دوستان و محافل انس اخوان  
بدای خیر این مهجور را سرور فرمائید اقارب این ضعیف را که  
برای تحصیل ظن بان خطه مسافرت بینمایند بقدری که حکمت  
اقتضا نماید متذکر نمائید و بفرمائید ای برادران گرامی قسم بداری  
عالم و آفرینند ۴۰م که آفتاب قوت از آنسوه شما دید غارب

عده و نجم ذلت طالع گفته و آیات فنا پدید آمده تا وقت باقی  
است به تمامید و خود را از سیل هلاک نجات بخشید تا چند خود را  
در فلون فلون سرگردان دارید و تاکی نقد حیاة بدیع جدید را  
در مکررات پوسیده، پیشینیان مصروف نمائید زیاده چه معروف  
دارم رشحات غمام نهایت پیوسته بر آنحضرت و دوستان حضرت  
احدیّت مترشح باد ۲۲ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰۵ بخامه  
اقلّ فانی ابوالفضل گلپایگانی انجام یافت \*



رساله فارس حاوی بعضی مطالب مهمه و کیفیت شرفیابی بحضور  
حضرت عهد البها

بسم ربنا الاقدس الابهی

روحی لحضرتک الفداء مبارک شبی وخجسته د می افضل  
از لیلۃ القدر لابل انور از فجر سلام می حتی مطلع الفجر در حالتی  
که نسیم بحراز جانب مغرب در هبوب ونور قمر از سمت ششرق در  
تثلاً وسطوع بود حضرت مولی الوری العشرق من سماء ارادة ربنا  
الابهی سر الله الاکرم وغصن الله الاعظم وحجته القائمة بین  
الام جعل الله الافئدة والقلوب کنائز ولاته والارواح والنفس  
منجذبة بندائه این عهد را در سطح بیت مبارک بحضور با هر  
النور احضار فرمود و بیانات روح بخش مخاطب داشت حلوت  
خطاب ندانم چه بود و نتوانم نگاشت که چه اثر نمود لطافت  
بیان باندازه قدس جنان وقوت لسان است بالغ خبیرد اند  
که باران بهار با اشجار چکند و نسیم سحر با ازهار چه گوید از  
جمله فرمود ند که بحضور ادیب بنویس که بنص کتاب مستطاب  
اقدس باید جمیع دوستان ایران اطاعت او مرا علی حضرت اقدس  
شهریاری را از فرائض دینیّه خود شمرند و حبّ دولت را ا هم  
مقاصد خود شناسند و همواره مزید عزّت و شوکت وصحت و سلامت  
وجود اقدس همایونی را در غایت خلوص نیت و صدق طویّت از  
درگاه حضرت احدیّت مسئلت نمایند چه نزد عاقل بصیر روشن

است که قوت دولت و شوکت سلطنت و ثروت و آسایش رعیت است  
موقوف بهمین نکته است که عموم افراد اهالی يك ملك اطاعت  
پادشاه خود را واجب دانند تا دولت متبوعه باوج عزت رسد  
و ثروت رعیت افزون شود و ملك آباد گردد و بلاد آسایش پذیرد  
ملاحظه فرمائید که درازمه سابقه که مردم ایران پادشاهان  
خود را واجب اطاعت میدانستند چگونه دولت ایران اعظم دول  
عالم محسوب شد و قوت سلطنت و ثروت رعیت چگونه برتبه علیا  
بلوغ یافت چند آنکه عظمت دولت قدیم ایران الی یومنا هذا  
در تمام جهان مشهور است و آثار جلیله آن قرن در جمیع صحف  
مستور و بالعکس در این قرون اخیره چون جماعت شیعیان  
اطاعت پادشاهان را واجب دانستند و دولت را دولت جائز  
شمرند و اکابر ملك را ظلمه نامیدند ارکان مملکت متزعزع شد  
و قوت دولت روی بضعف و سستی نهاد و ثروت رعیت کم شد و فقر  
و پریشانی اهالی قوت گرفت و ذلت و هوان اهل ایران مشهود  
و مسلم عموم جهانیان گشت بنا علی هذا اباید عموم احباب فواید  
کلیه عظیمه حکم کتا برادر اطاعت دولت بدانند و حکم محکم  
کتاب اقدس را که فرموده است ( لیس لاحد ان یحترض علی الذین  
یحکمون علی العباد ) سبب نجاح و فلاح خود شناسند و آسایش  
بلاد و رفاه عباد و قوت دولت و ثروت رعیت و رضای حضرت احدیت  
را در این نکته محصور یابند شاید بعون الله و تائیداته خللی که  
از جهال ملل سائره رویداده بصدق نیت این فقه تدارک شود

و این نیت مقدّسه سبب نجاح مردم ایران گردد و چنانچه  
 حکومت‌های محلیّه وقتی تعرّض نمایند البته مبنی بر حکمتی و مفید  
 فائدتى باشد بلکه گاهی تعرّض حکومت موجب حفظ و صون اختیار  
 از هجوم و تعدّی اشرار گردد چنانکه در واقعهٔ سبزوار و بدلی  
 مشهود گشت که اگر حکومت آن بیچارگان را از دست ملامان نگرفته  
 بود منتهی بچه مقدار از نیت و آزار میشد شاید وقتی بسبب اکاذیب  
 و مفت‌ریاتی که فتنه جویان بعرض حکومت محلیّه رسانند اولیای  
 حکومت بر حسب تکلیف خود در مقام تفتیش و تحقیق بر آیند و  
 متعرّض احباب گردند باید دوستان در این مواقع مضطرب  
 نشوند و بحکم خطاب مستطاب (لا تصغروا قد رمن یعدل بینکم  
 من الامراء) از ظهور عدل امراء مایوس نباشند و اعزاز امرای عین  
 اعزاز دولت شناسند البته حفظ و مراقبت و توجّه و مرحمت  
 اعلی حضرت اقدس همایونی مانع خواهد شد که ظلمی واقع شود و  
 سبب تضییع اموال و نفوس بیگناهی گردد چنانکه در واقعهٔ جناب  
 مستطاب آقامیرزا محمود فروغی مشاهده نمودید و مراقبت نفس  
 نفیس همایونی را در حفظ مظلومین مشهود دیدید لذا دوستان  
 باید قدر این عنایات و توجّهات را بدانند و بصدق دل و نیت  
 خالصه مطیع اوامر دولت باشند و بدرجابد رگه حضرت و اهب  
 العطاء و ملیک من فی الارض و السماء برآرند و درغایت رجاء  
 معروض دارند که پاک پروردگار ارحیم مقتدر اقدیم قلوب بشطّر  
 عنایت تو متوجّه است و ابصار بوجه منیر تو ناظرودست رجاء سمای

عطای تو مرتفع نسیم عنایتت افسردگان را انبساط و خرمی بخشد  
 و امطار رحمت و اسعه ات پژمردگان را نضرت و طراوت عطا  
 فرماید بقدرت غالبه و عنایات غیبیه ات وجود اقدس شهریار را  
 حفظ فرما و مآثر عدل همایونیرا که اقوی سبب بسط ملک و دوام  
 دولت و قدرت و قوت سلطنت است افزون فرما اغنام متفرقه  
 ایران را در ظل راعی عدل حضرت سلطان مجموع و مرفه دار و قوائم  
 سریر آن ملک کبیر را بر مقروضت و ثقیق عدل راسخ و محکم نما آنک است  
 و اهب العطاء و معطى الملك لمن تشاء و مالک ازمه الامور فی  
 الاخرة والا ولی \*

زیاده چه عرض شود ان شاء الله حسب الامرا حباب را بهمین  
 اخلاق که سببیه روحانیین و شیمه خالصین و منقطعین است  
 متذکر خواهی داشت و بنا چه سبب ترقی و نجاح و فلاح ابنای  
 وطن است راهنمائی خواهید فرمود پیوسته نسیم عنایت از مهب  
 عزت و مجدت بر آن حضرت در هبوب و مرور باد فی ذی القعدة سنه  
 ۱۳۱۱ ابوالفضل

یازدهم

رساله عربی در جواب یکی از احباب و شرح مسئله تمحیص و امتحان

بسمه الابهی

حبیبی الجلیل و صدیقی الوفی التبهیل یا من لا زالت رسوم خلائقه  
 الکریمه مطبوعه فی مرآت صدری و آیات مخائله الشریفه مرسومه  
 فی صحیفه قوادى و صلنى کتابك الکریم فی مدینه حیفه و قد کنت

مشرّفاً بحضور من طاف حوله الاسماء وخضعت لجناحه رقاب  
اصحاب الكبرياء وتوارت طيور ليل النقص والنكص من سطوع  
انواره في ظلمات العواريّة الاختفاء فقد مته لحضرتة وتشرف  
بقرائته وتلاوته وتوجه الى حضرتكم طرف مكرمه وعناياته فذكرم  
احسن ذكركم عماراته وفصيح بياناته فصريح في محضر جماعته  
من احبائه الكرام الفخاضطريقتكم المثلث في نصرة امرالله في تلك  
العدوة القصوى فاهتله وتضرع الى الله ان يجعلكم آية باهرة  
من آياته الكبرى وراية مرفوعة لهداية عباده في المعالك العظمى  
كما هو مأمول من خصائلكم الجميلة ومشهود من حسن مشيكم في  
كل خطوة باطاعته واتباع ارادته واوامره الجليله انه خير موفّق  
ومؤيد ومعين وقد كان أيام اقامتنا في تلك الارض المقدسه قليلة  
قصيرة حيث صدرت الارادة بعبارحه قطر مصر الى الاقطار الغربيّه  
واقامة مدة غير قصير في تلك البلاد القصية فان ظلمات الشكوك  
والشبهات قد سرت في تلك الجهات و ارادة الله قضت بوقوع  
النفوس الحديثة في فتن المتشابهات ليميز الخبيث من الطيب  
والغش من الخالص وليظهر الحق من الباطل والثابت من  
الزائل فقد عرفت يا حبيبى حكم التمحيص والتخليص الناظر في  
الكتب المقدسه المحتوم في الوعود الالهية المنصوص في الصحف  
السموية راجع الاصحاح الثاني عشر من كتاب دانيال النبى  
عليه السلام لتعرف كيف يمحس الله النفوس ليتبين النقي الخالص  
من المغشوش المنحوس وراجع الانجيل لترى كيف يقم الرب

تعالى اسمه يوم نزوله من سماء الجلال ثلثة على اليمين وقوماً  
 على الشمال هولا للسعادة والحيوة الابديّة وهؤلا للاذدراء  
 والا حتقار الابدى وآما اصحاب اليمين فسلام لك من اصحاب  
 اليمين في ظلّ ممدود وآما مسكوب وفرش مرفوعة وفواكه موضوعه  
 لا مقطوعة ولا ممنوعة وآما اصحاب الشمال وما ادراك ما اصحاب  
 الشمال في سموم وحميم وظلّ من يحموم لا بارد ولا كريم كذ لك  
 اخبره الربّ القديم في الفرقان العظيم ولقد يد هشا الانسان  
 ويتخيّر يا حبيبي من تعاليمهم الباطله وتفاسيرهم المضحكه فانّ  
 احبنا الا مريكين الذين تشرفوا بالوفود على الارض المقدّسه في  
 هذه الايام الاخيره وقابلناهم في بيروت وسافرنا معهم الى  
 الارض الفيحاء مدينة حيفا اخبرونا بماية حيرمنه الارب و يد هشا  
 منه اللبيب كيف نفذت كلمة الله في تلك الاقطار البعيدة  
 الشاسعه مع هذه التفاسير الباطله الضائعه من النفوس الجاهله  
 الخادعه اليس ذلك من عظيم قدرة الله وشديد قوته وسطوع  
 آياته وظهور بيّناته ولولا انّ جماعة من تلك النفوس الطيبه الزكيه  
 سافروا الى الارض المقدّسه وتشرفوا بالحضرة الفخيمه وسمعوا  
 بانفسهم بياناته الكريمه ثمّ جاء والى مصر وتلقوا بعض التعاليم  
 الصحيحه لا استولت الظلمات الثلاث على كافة تلك الجهات  
 ولا دخلوا تلك الامّة العظيمة الفخيمة في عداد الاموات ولكن الله  
 غالب على امره محيط بعباده عليهم بخفايا الصدور وخبيبر مكنونات  
 القلوب انه هو الحقّ علام الغيوب •

ولقد صد رباسم حضرتك لوح كريم ووصلنا اذ نحن في سور—  
 سعيد وها ارسله مصحوب هذا الجواب لتقره عنكم وبتشرح به  
 صد ركم وبتعشيه روحكم وتزيد به تأييد اتكم وفتوحكم وارجو  
 من فضلك ان تبلغ تحيتي وسلامي وخالص اعظامي واكرامي الي  
 قرينتكم الكريمه واطمنى من فضل ربى ان تكون هي وقرنتي عنكم  
 الكريمتين في غاية الصّحة والسّلامة والسّرور والحبور وكذ لك  
 سائر احبّاء الله في تلك الديار نرجو من محبتكم ان تبلغوا الي  
 جميعهم خالص التّحيّة والسّلام ايّ الله تعالى جميعكم بقوّته  
 التي لا ترام وحرصكم بعين حفظه وحراسته التي لا تنام واما مقابلة  
 الحضرة الاب المحتوم (سيولوازون) فللزوم لها كذ لك اقتضت  
 الحكمة الكبرى وعليك التّحيّة والثناء والتكبير والبهاء في ۲۸

اكتوبر سنه ۱۹۰۰ ابوالفضل .

دوازدهم

رساله فارسى داراى بعضى مسائل ادبیه واعراض از تقليد

بسم ربنا مالك الارض والسّماء

روحى لعنايتك الفداء صحيفه طيبه مورخه يوم عيد سعيد  
 شهر صيام كه بيد آورى اين گمنام ارسال فرموده بود ند دريلده  
 همدان زيارت شد وموجب امتنان وافتخار آمد از گرفتارى آنجناب  
 بامراض نهايت حزن رويداد از مواهب سنیه داراى عالم ومحیی  
 امم جلّت عظمته مسألت چنان است كه الحال مرض بصحّوكسالت  
 به بهجت و طراوت تبديل یافته باشد انه بعباده لطيف رحيم

بلی دنیا دارالم است وعالم مخزن سقم سید عالم فرموده است  
 (حفت الدنيا بالمکاره) خاصه برای اهل علم که جزبلا از هم  
 قضا برایشان نبارد و سوای شوک مکاره و آلام ازکشت دنیا  
 برایشان نروید نزهتگاه اهل علم و دانش عوالم روحانی است  
 و مقاصدشان فوق لذائذ جسم و جسمانی اگرچه این عدا از علم جز  
 اسمی نشنیده و هنوز در خلوت انس و محفل قدس طمأنینه راه نیافته  
 است لکن بحمد الله و حسن تأیید ه محبب علماء است از هر مذاهب  
 که باشند و ارادت کیش اهل دانش است بهر اسم موسوم کردند  
 لا والله مقام منیع و محل رفیع اهل علم اعلی از حب و بغض این  
 عدا و ضعیف است علم الله که فدوی همواره بدوستی اهل عالم  
 افتخار داشته و مخائل بغض و عصبیت را خارج از قانون ارباب سزا  
 دانسته جمیع اهل عالم را در صفحه واحد ملاحظه نموده ام و  
 تمام خلق را از شجره واحد ظاهر و باطن زیافته ام قسم بداری  
 عالم و معبود ام که مقام اهل علم اعزاز آن است که بظاهرسازی  
 و منافقت بگذرد و لباس عزیزدانش اقدس از آن است که ببغض  
 و منافرت آلوده گردد و عمر عزیز اعلی از آن است که بمراء وجدال  
 منقضی شود قلوب بید خد اوند است و قبول بدست او (افلم  
 یبئس الذین آمنوا ان لویشاء الله لهدی الناس جميعاً) نهایت  
 عرض که گاهی خدمت ارباب الباب نموده ام و محض اقتضای دوستی  
 و ارادت جسارت نموده ام اینست که کسانی که از مراتب نازل  
 تقلید رسته و نظر تحقیق و مجاهدت گشاده اند نباید خود را با اسم



طائفه و فرعی موسوم سازند و اصل دین الهی را که عمارت از معرفت نقطه<sup>۱</sup> مشیت و اطاعت او است و مناط توحید است بشرکت احدی بتفرقت و اختلاف مکتب سازند این است که متوقفین در حروفات و تابعین مرایا و موسومین بعد از اهل مختلفه و مشارب متفاوته که متفرع بر اصل دین و منشعب از بحر اعظم است نزد اهل بصارت از مرتبه<sup>۲</sup> تحقیق خارجند و فی الحقیقه در حدّ شرک واقع و بهمین ملاحظه است آنچه بالغین سابقین و متبصرین متقدّمین فرموده اند

(جنگ هفتاد و دو ملت همه را غریبه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند)

فی المثل نزد موحدین کَلّ در حدّ ضلالت است و شیعه از او اضلّ و اخس احدی در امر الله شریک مطالع امر نبود و نفسی جز سبب سبقت در معرفت و اطاعت کلمه<sup>۳</sup> اولیه بمراتب عالیّه بالغ نشده است ( اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰی ) سبحان الله با آنکه دوستان در این قرن شریف و بوم عزیز ملاحظه فرمودند که عقائد مجعوله<sup>۴</sup> شیعه موجب سفک دم اطهر حضرت مقصود شد و ترتیب اوصیای و ذکر غیبت مایه شهادت نقطه<sup>۵</sup> ربوبیت آمد مع ذلک منتبه نشدند و از این ورقه<sup>۶</sup> سمیه<sup>۷</sup> زهرناک احتراز نجستند او هام اسلاف خود را تکمیل نمودند و سهیل ضلالت و هلاکت را برای اخلاف مستوی و مستقیم کردند باید بر صاحبان این عقول ضعیفه ترحم نمود و نجات ایشان را از پیشگاه کبریا سائل شاید انوار عنایت کبری

برایشان بتابد و این آوارگان مفازیه هلاک را بسبب نجسات  
 هدایت فرماید آنه لطیف بعباده و غالب علی امره  
 و بالجمله بسیار جسارت شد و موجب تصدیع آنحضرت آمد  
 و لکن خدای بزرگ شاهد است که محض ارادت بدوستان باین  
 کلمات مبادرت رفته و عرایض خالی از غرض معروض داشته است  
 و الا روشن است و نزد اهل علم مبرهن که امرالله محتاج بنصرت  
 احدی نیست خد او ند بر امر خود غالب است و فوق العباد قاهر  
 بزودی بساط ادیان مختلفه را فرو خواهد پیچید و اهل عالم را  
 بر کلمه واحد متفق خواهد فرمود لا راد لقضائه و لا مانع لحکمه  
 از محامد اطوار آنحضرت متعنی هستم که عرایض فدوی را اگر  
 صلاح داند برای دوستان بخوانید و ایشان را بآنچه مقتضی نصح  
 است آگاه فرمائید شاید بآیه کریمه ( یوم ینفع الصادقین  
 صدقهم ) برخورد و از سیل هلاک کرانه گیرند و ما علی الرسول الا  
 البلاغ .

محبوب افخم و مخدوم اکرم سرکار آقا میرزا عبد الحسین خان  
 را از قبل این ضعیف سلام و وداد ابلاغ فرمائید محامد اطوارشان  
 از نظر نرفته است و عنایات صادقانه ایشان از ضمیر محو نشده  
 آقا زادگان عظام فخام ادام الله ایام اقبالهم را بعرض سلام  
 مشفقانه مصدّم و بعد م فراموشی ازدغای خیر متوقع زیاده چه  
 عرض شود . رشحات بحر عنایت و غمام مکرمت بر آنحضرت مهذول  
 و مترشح باد فی ۱۰ شهر شوال سنه ۱۳۰۵ ابوالفضل .

سيزد هم

رساله عربى در بعضى مسائل توحيديه وتاريخيه وترجمه حال  
شيخ احسالى وسيد رشتى \*

هو العزيز الكريم

حضرة الاستاذ الفخيم احمد الله تبارك اسمه وتعالى جده  
على ما وقفنى لزيارة كتابك وتلاوة خطابك الدال على فرط ميلك  
لمعرفة العبادى الساميه واستكشاف المعارف العاليه واستبانه  
ما خفى منها عن البصائر والابصار وتعالى مداركه عن الاوهام و  
الافكار فشكرت الله تعالى وتضرعت الى حضرته المقدسه ان يقربك  
الى عالم الانوار مقام الكشف والاستبصار ان رب البرار و  
اللطف بعباده الاخيار ثم اعلم ايها الحبر الجليل ان معرفة  
حقيقة المسائل التى رشقت بها براعتك واقترحتها قريحتك و  
اجادتها براعتك وتلتها طينا نعيمتك منوطة بمعرفة حقيقة التوحيد  
والتعمير بين الاشراك والتفريد فان الامم باجمعهم من المسلمين  
والتصارى واليهود والزرذشتيه والهندود وغيرهم من اصحاب  
الاديان متفقون على وجوب الازعان بوحدة ائمة الله وتفريده و  
اتصافه باوصاف الكمال ونعوت الجلال وتلزيهه عن صفات النقص  
وتقديمه عن لوازم الجسم وذات الله تعالى لا تدرك فيحكم  
عليها بالتفرد او التعدد فكل ما يقال عن توحيد هاراجع الى مطلع  
تلك الذات القدسيه والحقيقة الواحده وقد تخلى بهذه النعمة

السماوية ذاك الظير الصادح بحقيقة التوحيد مولا نالا قدم  
جلال الدين البلخي حيث قال في كتابه العنوي باللسان  
الفارسي البديع \*

(آن يهود از ظرفها مشرك شد او

نوردیدان مؤمن ومدرك شد او)

اگر نظر بر روح افتد مرد را

پس یکی ببند خلیل ومصطفی (

) ورنظر بر جسم افتد روح را

پس دو ببند شیث را و حرا (

و كذلك صرح في كتاب غزلياته وقد طبع مرارا في الهند والفرس  
حيث قال قدس الله روحه \*

( هر لحظه بشکلی بت عیار برآمد

) دلبرد و نهان شد )

مردم بلباسی دیگر آن یار برآمد )

( گه پیرو جوان شد )

( گه نوح شد و کرد جهان را بد عالم غرق

) خود رفت بکشتی )

( گه همچو خلیل از شرین برآمد

) نادان بگمان شد ) الى ان قال

( بالجمله هم او بود که میآمد و میرفت

) هر قرن که دیدی )

تا طاعت آن شاه عیوان برآمد )

( دارای جهان شد )

ثمَّ نَبَّهَ فِي آخِرِ هَذَا الْغَزَلِ بِأَنَّ هَذَا الِتَّنَاسُخَ مِنْ بَابِ الِتَّنَاسُخِ  
 وَسَبَبِهِ عَلَى مَا لَمْ يَنْتَبِهْتَ إِلَيْهِ أَنَّ الِتَّنَاسُخَ هُوَ سَخُّ الصُّورَةِ الْبَشَرِيَّةِ  
 بِتَحَلُّقِ الرُّوحِ الْبَشَرِيِّ بِبَدَنِ آخِرٍ وَالرُّوحِ الْبَشَرِيِّ مَوْجُودٌ ذَهْنِيٌّ  
 يَتَحَقَّقُ فِي زَمَنِ أَفْرَادِهِ فَرُوحٌ زَيْدٌ غَيْرُ رُوحِ عَمْرٍو أَوْ تَحَقُّقِ الرُّوحِ  
 بِتَحَقُّقِ الْفَرْدِ بِخِلَافِ الرُّوحِ الْإِمِينِ النَّازِلِ عَلَى قُلُوبِ الْإِنْبِيَاءِ  
 وَالْمُرْسَلِينَ فَاتِّهَانُ كُلُّ وَحَقِيقَةٍ وَاحِدَةٌ لَا تَكْتَرِفِيهَا وَلَا تَتَغَيَّرُ  
 بِتَغْيِيرِ الْفَرَادِ بَلِ الْفَرْدُ الَّذِي تَتَجَلَّى فِيهِ تِلْكَ الْحَقِيقَةُ مَتَحَقِّقٌ  
 قَبْلَ التَّجَلِّيِ وَمُسْتَحْضَرٌ مَوْجُودٌ بِقَطْعِ النَّظَرِ عَنِ الرُّوحِ الْمَتَحَقِّقِ فِي  
 عَالَمِ الْبَشَرِيَّةِ لَا فِي عَالَمِ الرُّبُوبِيَّةِ وَلَوْ لَا ضَعْفُ مَدَارِكِ الْبَشَرِ وَمَعْدَمُ  
 هِمِّهِ عَنِ عَالَمِ النُّورِ وَعَجْزُهُمْ عَنِ ادْرَاكِ حَقَائِقِ الْإِلَهِيِّ لَمَا يَحْتَاجُ  
 حَلَّ هَذِهِ الْمَسَائِلِ وَبَيَانِ حَقَائِقِهَا بِتَطْوِيلِ الْمَقَالِ وَاتِّهَانِ  
 الشُّوَاهِدِ وَالْأَمْثَالِ فَإِنَّ كُلَّ مَا ذَكَرْنَاهُ آيَاتٌ وَشَوَاهِدٌ نَاطِقَةٌ بِعَمَلِ  
 الْعَيُونِ وَضَعْفِ الْبَصَارِ وَقُصُورِ الْعَامَّةِ عَنِ ادْرَاكِ الْحَقَائِقِ وَ  
 الْإِسْرَارِ وَلِذَلِكَ عَمَّرُوا عَنِ الْمَعْنَى بِالسُّرُوعِ وَعَمَّرُوا عَنِ ادْرَاكِهَا  
 بِالْبَصْرِ لِمَعْرِفِ الْبَصْرِ عِنْدَ الرُّوحَانِيِّينَ غَيْرِ الْبَصْرِ عِنْدَ الْجُمْهُورِ  
 قَدْ نَزَلَ " إِنَّهَا لَا تَعْمَى الْبَصَارَ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ " وَ  
 وَاعْلَمْ أَيُّهَا السَّادُّانُ الْمَعْهُودُ مِنْ إِخْلَاقِ الرُّوحَانِيِّينَ  
 أَنَّهُمْ يَشْهَرُونَ فِي عِبَارَاتِهِمْ إِلَى الْمَعْنَى غَالِبًا بِالتَّطْوِيلِ لَا بِالتَّصْرِيحِ  
 وَقَدْ نَقَلُوا عِمَارَةً عَنْ بَعْضِ الْأَثَمَةِ أَنَّهُ قَالَ وَاللَّهِ أَنَا لَا نَعُدُّ الرَّجُلَ

فقيهاً حتى يلحن له فيعرف لحن القول وقد نقلنا في كتاب الدرر  
 البهيّة عبارة عن كتاب ( العقد الفريد ) جاء فيه أنّ سيّدنا الرسول  
 صلّى الله عليه وسلّم قال في حقّ القرآن أنّه لا تغنى عجائبه لها  
 لله عليك أيّها الحبر الجليل لو كان معاني آيات القرآن ما هو  
 ظاهراً يعرفه كل من يعرف اللّغة العربيّة وتتلدّ منه كل من له  
 العام بالعلوم الا ديبّه كيف يتمّ هذا القول وكيف يصدق قوله  
 تعالى ( وما يعلم تأويله الاّ الله والرّاسخون في العلم ) فلو  
 تفكّرت قليلاً في ما ذكرناه يتبيّن لك أنّ كلام امير المؤمنين عليه  
 السّلام في زواج الفواطم ليس محمولاً على ما تفهمه العامّة وهو  
 الذي قال •

( كلامنا صعب مستصعب لا يحتمله الاّ ملك مقرب او نبىّ  
 مرسل او مؤمن امتحن الله قلبه للايمان ) وقد خاطب الله تعالى  
 رسوله الكريم في القرآن العظيم لينبئه على صعوبة القول قليلاً  
 ( اناسلقى عليك قولاً ثقيلاً )

واتى احبّ أيّها الحبر العالم ان لا تكون ممن يشعر بثقل  
 الكلام فيعجز عن ادراك المرام فلا تبلغ الى المنتهى في احسن  
 ايام فلا تظنّ ان ما ذكرناه من سجيّة الرّوحانيين اتهم كانوا  
 يسترون المعاني تحت ستائر الاستعارات والتشبيهات كان  
 ذلك من خوفهم من اضطهاد اهل الاستبداد لا ربّ العباد  
 والمعاهدل لانّ الاصول والمبادئ التي اعتمد عليها الروحانيون  
 ادلة لفظيّة خطابيّة والادلة اللفظيّة تتشعب فيها المعاني

فتتأزب في فهمها الا رأه اذ تخلصها المباركة المجازة وكثيرا  
 فيها المعاني الشجرية والازواق مختلفه والادراكات ذات مراتب  
 فاختار الروحانيون في كل عمارة معنى يوافق البرهان ويجمع  
 جواب البيان وان بعد عن انظار المستضعفين واستمصلى  
 ادراكه مطمع الاكثريين .  
 واما ما سألتم عن ترجمة الشيخ الامجد احمد الاحسائي  
 والسيد الاجل كاظم الرشتي الجبلاي فاعلم ايها السيد الارب  
 ان السيد الاحسائي ولد في القرن الثاني عشر الهجري واستشهر  
 بالعلم والفضل واوجد مذهباً خاصاً في المعارف الروحانيه  
 وتفسير القران والا حاد يث النبويه ولذلك اشتهر تلامذته في حيا  
 وحزبه بعد وفاته بالفرقة الشيخيه وكان مذهب في النمو والتقدم  
 الى ان صعد الى جواربه في عام ١٢٤٢ من الهجرة النبويه  
 فقام بعده تلميذه الاجل السيد كاظم الرشتي وسمى في شهر  
 تعليمات الشيخ واقتفى اثره وروج مشربه ومذهب الى ان توفي  
 بس رحمة الله تعالى في سنة ١٢٥٨ من الهجرة المقدسة  
 والفرقة الشيخية معروفة في بلاد العراق ومنها انتشر مذهبهم  
 الى فارس وخراسان وسائر ممالك ايران وليس في الايقان اشارة  
 ما الى انها كانت من الانبياء وغاية ما وصفها فيه جرحهما  
 بالنورين النيرين وليست في هذا الوصف اشارة الى رتبته النبوية  
 او الوصاية وهذا ان العقامان غاية ما تطير اليه طيور افئدة اهل  
 العرفان من علماء الاسلام الذين ينبغي لهم ان تكون انظارهم

ارتقى من انظار سافر الا نام ومنظرهم اطل من مناظر جميع الاقوام  
وطيك منا التحيّة والسلام وقد تمّ تحريره من شهر ربيع الثّاني  
من شهر سنة ١٣٢٤ احوال الفضل كلها يگانى وارسلت هذه  
الرساله بممرفتى ( ناشر الرّساله ) الى مدينة ارض روم لحضرة  
الفاضل الجليل الكردي على افندى شوكت جواباً لخطابه  
المرسل منه •

### چهاردهم

رساله عرس در بيان حقيقت روح قدس ونفس كلّي وروح الامين  
هو العزيز

ايها الحبر الجليل اعلم وفقك الله تعالى وايانا على الصبر  
الجميل انّ الحقيقة المقدّسة التي عرّضها المقربون بالروح  
القدسيّة والنفس الكليّة وعبر الله تعالى عنها في القرآن الكريم  
بالروح الامين هي غيب في ذاتها مجردة بحقيقتها عن الجسم  
او الجسمانيات فلا توصف باوصاف الماديات ولا تذكري خصائصها  
ولا يطلق عليها الخروج والدخول ولا توصف بالتحيز والحلول  
وانما هي حقيقة تتجلّى في مظاهرها من الله تعالى عرشها اقلوب  
الاصفياء ومرآة تجلّيها صدور الالوياء وانما مثل طلوعها وانشراقها  
ففي النفوس القدسيّة كمثال انطباع الشمس في المرايا فلا  
يقال انّ الشمس حلت في المرآت ولا انها دخلت فيها بل ولا يقال  
انها عرضت عليها بل يقال انّ الشمس تجلّت في المرآت وظهرت



منها واشرقت وانطبعت بها

ثم اعلم ايها الفاضل الجليل انّ الروح المقدّسه لم تنزل  
 كانت طالعة من مطالعها وهي واحدة متحدة متفرّدة في ذاتها  
 لا تعدد في حقيقتها ولا تعطيل لاشراقها والحقائق النورانيّه  
 المعبر عنها بالكلمه الا لهيه مثل حضرة الكلمه والسيح العظيم  
 وسيّدنا النبي عليهم السّلام هي مشارق تلك الشّمس الطالعه وهي  
 لم تنزل تكون طالعه من مشارقها الحفظ الديانه بين البرايا  
 ونشر الانوار في الاقطار وليس لها طلوع ولا غروب الا على ماجرت  
 عليها سدن الله تعالى في جميع القرون والاعصار واسأل الله  
 تعالى في خاتمة القول ان يثبتك بالكلمه الثابته انه هو وليّ  
 الابرار ومفيض الانوار وعليك التّحيّة والثناء ما تتابع الليل والنّهار  
 ثم اعلم ايها الطالب للصعود الى المقام المحمود ان امثال هذه  
 المسائل التي تطلب جوابها من صديقك حضرة الفاضل الجليل  
 الشّيخ محيي الدّين حفظه الله تعالى لا تتمّ بالرّسائل فسان  
 اطمنان القلوب منوط بذكر الله تعالى تفكّر في قوله عزّ من قائل  
 ( الا بذكر الله تطمئنّ القلوب ) ومن شرط الوصول المجاهده  
 الحقيقه والتّمسك بذيل التّقوى فقد قال الله تعالى ( اتقوا الله  
 ويعلمكم الله ) وقال ايضاً لوالذّين جاهدوا فينا لنهدّ نيهم سبلنا )  
 فالصّبر والصّلوه يا حبيبي الجليل يسهّل كلّ صعب وييسر كلّ عسر  
 واما المسائل العلميه هي ايضاً منوطه بالملاقات فلما يسر الله لكم  
 ملاقاته حضرة الشّيخ محيي الدّين حفظه الله تعالى يبيّن لكم

باللسان والخطاب ما لا يتم بالخط والكتاب واللّه تعالى يهدينا  
وأيّاكم الى محجّة الصواب ويعزّزكم ويمجّدكم بفضلّه في العباد<sup>ه</sup>  
والعآب أنّه هو العزيز الوهاب • ( ابو الفضل )  
وهذه الرسالة ارسلت بواسطة ناشر هذه المجموعة لحضرة  
الفاضل الجليل والشّه النبيل حبيبى الروحانى الحاج ( الشيخ  
احمد افندى الكردى )

پانزد هم

رساله<sup>ه</sup> فارسى در جواب سئوال از معنى مدّ نيّت و مرّسى عالم انسا<sup>ن</sup>

بنام خداوند

برادروالا گهرم — نامه<sup>ه</sup> مهر ختامه<sup>ه</sup> على رازيارت كردم  
از حسن خط و لطف عباراتش اميد واركشتم كه بخواست پاك  
پرورد گارنه بس ديري دبيري باكمال و نگارنده<sup>ه</sup> بهمهال كردى  
لكن بد آنچه نگاهشته آيد گوشد اروا ز حدّ معين تجاوز مفرما كه  
فصاحت رارشته<sup>ه</sup> بس باريك است و ديد<sup>ه</sup> بهيسترنامه نگاران از  
فروغش بس بهره و تاريك امروز آفتاب فصاحت از باختر طال شده  
و برق دانش و هنر از مغرب بدرخشيد<sup>ه</sup> روى بدان سوى كن و دل  
بدان جانب دار شايد فروغ آن اختر تابناك بر دل پاك بتابد و  
جويبار هوشت بدرىاى هوش آفرين بپيوند •  
مهين سرورم محسنات بد يعنه بمنزله<sup>ه</sup> آرايش د لبران است

« حاجت مشاطه نیت حسن خداداد را استعاره و تصریح  
 وسجع و تشبیه و تجنیس و امثالها بمنزلهٔ نمک در طعام است که  
 فزون از اندازه اش زیان آرد و از حسن اصلی کلام بکاهد در این  
 موارد حد اعتدال را از دست مده و اقتباس از کلمات دیگران مکن  
 که بجامهٔ عاریت خود آرائی عار است رشتهٔ کلمات را موجز و  
 سخت را ن و فصاحت اصلی را بدست آرتا نامه هایت در آفاق نامور  
 شود و نامت در گیتی بفصاحت و بلاغت سرگرد د .

از معنی مد نیت و مرتبی عالم انسانیت استفسار رفته بود شهر  
 رابتازی (مدینه) گویند و چون یا نسبت و تا مصدریت بدان  
 ملحق شود معنی آن شهری بودن گرد و مقصود حکما را این  
 کلمهٔ جامع قانونیست که مایهٔ انتظام جهان و آسایش جهانیان  
 باشد و قوانین مستقیمهٔ مد نیت شرایع مقدسه است و مایهٔ آسایش  
 جمهور متابعت سنن الهیه و اگر در تواریخ ادیان و حالات اسلاف  
 نظر فرمائی بینی که هیچ ملت عزیز نشد جز متابعت سفرای الهیه  
 و اجرای قواعد مستحسنهٔ ربانیه و هیچ قومی ذلیل نگشت الا بترك  
 او امر کتاب و ارتکاب مایهی عن رب الارباب و امروز که اختلاف ملل  
 و ادیان و انشعاب مذاهب و مشارب بحدی است که شرح آن  
 فوق گنجایش این مختصر است مرتبی حقیقی و واسطهٔ فیض الهی  
 بنفوذ کلمه و تکمیل نفوس ناقصهٔ بشریه شناخته آید و آیند و نشانی  
 است که مظاهر امروزه مهابط وحی و اکابر دین بان از سائیه  
 ممتازند و باین موهبت از حضرت رب العالمین مختار امروز قدرت

جاده و کلمه نافذ و احاطه عظیمه احبای الهی راست که بحبل  
 المتین یقین طمای راسخین را در کمند انقیاد آرند و بسیف بیان  
 حبال اوهام ملل وادیانرا مقلوع و منقسم نمایند و نگوارش لطیفه  
 کلمات ربانیه اسقام روحانیه عامه انامرا شفا بخشد و با معاد  
 اولی القدره و منع شدید ذوی البطش و السطوة از ابلاغ امر و اعلاء  
 دین بازمانند ( له دعوة الحق و الذین یدعون من دونه لا  
 یتجیبون لهم بشئ الا کبسط کفیه الی الماء لیبلع فاه و ما هو  
 ببالغہ و ما دعاء الکافرین الا فی ضلال )

برادران گرامی ترم مظهر امر حضرت رحمن و نمودار  
 بزرگ یزدان که مرتب امکان و آفتاب حقیقی جهان است همواره  
 در چهره بشری و بیکرانسان جلوه گراست در ریافت اقصی  
 مراتب دانش و کمال و ابسته معرفت و شناسائی او است و مایه  
 رستگاری و نجات پیروی فرمان وی او است گنج دانش او است  
 نزدیک دیده به پیش او است باب اعظم و او است منهج اقوام  
 و معرفت او است اعلی مقاصد امم فحول علما و قروم حکما و اکابر  
 عرفارا غایت مقال و نهایت استدلال و اجل آمال احکام و معرفت  
 و لقاء او است و بد کمال از او رجوع کنگ باوله الاموال حکم و الهیه  
 ترجع الامور .

سرور فرخنده اخترم امروز مجال مقال و فراغ بال برای  
 ارادت کیش مانند دهان محبوب موهوم و بر مثال سیمرغ باختر  
 معدوم است اگر بخشد توانان بر و بخشد و رحمت و اسعه اش

معاونت فرماید<sup>۱۲</sup> این سخن را ترجمه<sup>۱۳</sup> پهناوری گفته آید در مقام دیگری<sup>۱۴</sup> افزون چونگام برومند درخت جوانیت با ثمار دانش و هنر بارور باد در شب ۱۳ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۰۲ هجری مطابق روز شهر یوراز فروردین ماه پارس سنه ۱۲۵۵ بخامه<sup>۱۵</sup> ابوالفضل گلپایگانی انجام یافت.

شازدهم

رساله فارسی در جواب سئوال از معاد و رجعت

هو الله ذوالعزوالاقتدار

روحي فداك رقيمه<sup>۱۶</sup> شريفه<sup>۱۷</sup> كه بيا د آوري اين مهجور  
ارسال فرموده بوديد زيارت شد ومايه بهجت وشادمانى گشت  
از مراسم محبت ووفاي آن مظهر صدق و صفا اميد و ارگشتم كه  
انشاء الله در اين غريت فد ويرا فراموش نخواهيد فرمود و همواره  
بارسال رسايل و اعلام و قايع اين مهجور را مسرور خواهيد داشت  
چنانچه از وضع مخلص بخواهيد فقير يوم چهاردهم شهر حال  
را با حالت مرض و نقاهت وارد كاشان شدم و در كاروانسراى عباس  
بيك كه در محله پشت مشهد واقع است منزل گرفتم لكن جمعيه  
نوشته جات و كتب را در خانه جناب آقا محمد هاشم برادر مرحوم  
پهلوان رضا فرستادم هر چند جناب مشارالیه اخوى ايشان  
اصرار فرمودند كه منزل فدوى خانه ايشان باشد بملاحظه اينكه  
چون قصد اصلى اين لاش<sup>۱۸</sup> بيشتر مراد و تبليغ خارج است تا

حال قبول ننموده تا من بعد چه شود مع ذلك همه روزه ملاقات  
و شرفیابی خدمت احبب<sup>ه</sup> اللّٰه دست میدهد و مراوده بپروچه حکمت  
صورت میگیرد ان شاء اللّٰه من بعد هر چه وقوع یافت معروض خوا<sup>هم</sup>  
داشت \*

پت  
در خصوص مساله<sup>ه</sup> معاد و رجعت که اتم علل و اسباب هدا  
و رسالت است استفساری فرموده و از اعتقاد این لاشئ در این  
مساله<sup>ه</sup> غامضه جوپاشده بودید \*

برادر فرخنده گوهرم فدوی امروز نظر باینکه توجه و اراده<sup>ه</sup>  
حق جلّ و علا<sup>ه</sup> با اتحاد قلوب احباب و اتفاق امور و ستان  
است بساط مباحث علمیه را برچیده و دفتر حلّ و ایضاح مسائل  
حکمیّه را فروپيچیده چنانکه خود آنجناب ملاحظه فرموده اند که  
پس از انقضای حبس سابق فدوی در مجالس و محافل در این گونه  
مسائل تکلمی ننمود و لب بحلّ مساله<sup>ه</sup> از این قبیل مسائل نگشود  
و هر کس بهر چه گفت بسکوت و مسالمت و تسلیم با او همراهی شد و  
موافقت باد و ستان را بر هر چیز مقدّم شمرد قبله<sup>ه</sup> من امروز میزان  
ردّ و قبول و محک تمییز غش از خالص امر مبارک است که هر کس بقبول  
آن فائز گشت و اطاعتش را گردن نهاد از مقرّبین و اهل یمین  
محسوب و هرنفسی در مقام ردّ برآمد و از امر مبارکش سرباز زد از کفار  
و اصحاب شمال مذکور شد دیگر فهم مطالب متعلقه بعد از<sup>ه</sup> و معاد  
و بحث و رجوع را در ردّ و قبول عباد مدخلیتی نیست سبحان اللّٰه  
با اینکه غوامض کلمات انبیا<sup>ه</sup> و مرسلین و دقایق عمارات سفرای

حضرت ربّ العالمین بافصح قول و ابلغ بیان در کتاب مستطاب ایقان تفسیر و توضیح شده است چه جای آنست که من بعد حقیقت این گونه مسائل بر کس مشتبه ماند و محتاج بحلّ و ایضاح دیگری شود این همایون کتاب مفتاح فهم کتب آسمانی است و این مبارک لوح مترجم جمیع نامه های یزدانی به فک ختم کلمات المرسلین و به حلّ عقد اشارات السابِقین با اینهمه محض خواهش اجنباب آنچه در اینباب بنظر قاصر میرسد عرض مینماید و اصل عقیده خود را مکتشف میدارد لعلّ الله یوفّق اولیاءه علی العلاء اعلام الاتّفاق والاتّحاد و ارشاد العباد الی سبیل السّداد والرّشاد انه هو ولیّهم فی المبدأ والمعاد •

سرور فرزند اخترم با اینکه الباب قوای روحانیّه را از قشور ابدان عنصریّه چلرّه نیست و فروغ روان تابناک را از تعلق بپیکری آخشیجی گزیری نه مع ذلك نزد اولی الالباب روشن است که مقصود اصلی انبیا و مرسلین از ذکر رجوع و بعث بشارت عباد است بظهور و بعد و رجوع جمیع ما وقع فی القبل مطابقه النعل بالنعل تا مردم گمان نکنند که آفتاب حقیقت را من بعد طلوعی نه و ربیع عرفان الهی را دیگر رجوعی نخواهد بود و نفوس مستعد منتظر باشند ظهور مظاهر الهیّه را و مترصد گردند رجوع حقیقت اولیّه را تا در حین هبوب آن نسیم روحانی و طلوع آن رخشنده آفتاب یزدانی ارواح عالیه از قبور ابدان مبعوث گردند و جها نواب روح جدید زندگی بدیع بخشند و عالم را با زهار علم و دانش بهار آید تا

اثمار مودعه در اشجار وجود بر نهج ظهور قبل بحیثیروز آید و  
 جمیع ما هو المستور فی باطن الاشخاص ظاهرا و با هر گرد د اینست  
 مقصود از عود و رجوع و آلا نظر بمشخصات اعتباریه ارواح راپس از  
 مفارقت ابدان دیگر باین عالم رجوعی نخواهد بود و طیور روح  
 پس از صعود با علی علیین دیگر با سفل السافلین مابط نخواهد  
 شد و اگر مقصود از خلقت جهان و آفرینش جهانیان همین ادراک  
 لذات فانیه جسمانیه باشد و آفرینش بحالم جسمانی محسود  
 و منحصر گردد العیاذ باللّه فعل حضرت حکیم لغوشود و وعده  
 انبیاء و مرسلین ناقص ماند اینست که حقّ جلّ ذکره و عزّ اسمّه  
 در لوح مبارک سید یوسف اصفهانی از وجود عوالم روحانی و عدم  
 تحدید عوالم الهیه بحالم جسمانی بکمال تصریح اخبار فرموده  
 و پدیده ازوجه این مسأله غامضه بنهایت لطف برگشود خلاصه  
 قبله من بکمال یقین و اثق باش که انسان راپس از موت بهیچوجه  
 باین عالم رجوعی نیست و مرغ روح راپس از پرواز عوالم بقا و کمال  
 بدین دامگاه نقص و زوال نزولی نه برخشده خورشید ایزدی  
 سوگند و بهما یون نمود اریزدانی قسم که اگر عوالم منحصر باین عالم  
 جسمانی بودی هرگز مظاهرا و مهابط وحی که مشارق عزّت  
 و استغنا و معادن دانش و بینش و هدی میباشند تحمّل بلا یا  
 نمیفرمودند و برای لذات جسمانیّه معارضه با اهل دنیا نمسی  
 نمودند معلوم است که مقصودشان عالمی است از اندیشه عاد  
 بیرون و دریافت رتبه است از تصور اهل این جهان افزون



( ولقد علمت النشأة الاولى فلولا تذکرون ) باری برادر جان من امروز فرصت بیش از این نیست ان شاء الله اگر ارادة الله همراهی نمود پس از ورود باصفهان در این مساله شرحی بمسوط معروض خواهم داشت و دلایل بطلان انحصار عوالم را بعالم جسمانی با استدلالات حکمای عظام بر بطلان تناسخ مذکور خواهم داشت تا امر مشتبه نماند و هر کس با قوال سخیفه منهک نشود عجاله اگر از وقایع این شهر بخواند این اوقات بواسطه مراجعت جناب حاجی محمد حسین و حاجی لطفعلی از مکّه معظمه و معاودت بعضی دوستان از اراضی اقدس بعضی معاندین بشورش آمدند از جمله ملاحیب الله دروازه اصفهانی که در حقیقت برادر ذنب اصفهان است قبل از ورود جناب حاجی محمد حسین مرد مرابصراحت ازدید و باز دید ایشان منع نمود لکن تلگرافی از جناب اعضا الدوله بنائب الحکومه رسید که بایسد حکومت در اجرای لوازم احترام جناب حاجی کوتاهی ننمایسد و اجزای حکومت از ایشان استقبال نمایند و خلعتی هم جناب اعضا الدوله بنائب جناب حاجی التفات فرموده بودند خلاصه استماع این خبر بیشتر بر وضو و شورش اعدا افزود و گفتگودر شهر زیاد است لکن بفضل الله کاری نتوانستند بکنند و حاجی هم پریروز که یوم پنجشنبه هفتد هم است نزدیک غروب بعزت و حکمت وارد شدند طعاما همان هم از ایشان دیدن کرده اند تا بعد چه شود الا مرید الله يفعل ما یشاء و بحکم ما یرید زحمت کشیده

خدمت اصحاب صفاهریک یک عرض سلام ابلاغ فرمائید خاصه جناب حاجی خان و جناب حسن خان و جناب آقامیرزا مصطفی و جناب آقامیرزا صادق و جناب یحیی خان و حضرت محبوبی جناب آقامیرزا حسن روضه خوان و اخوان صفا استاد غلامعلی و استاد غلامحسین و آقا ابوالقاسم علیهم عنایة اللّٰه والطافه فرداً فرداً را بعرض تحیت و ابلاغ سلام مصدّع شوید ان شاء اللّٰه این دو بوم عریضه عرض شده اسامی هریک مذکور خواهد شد فرصت نمیدهد و الاّ الی الحال وعده که داده شد انجام یافته بود .

زمت دیگر اینکه بیست صفحه عکس باین قسم که چهار صفحه عکس مبارک سرکار آقا روحی لتراب مقدمه الفدا و چهار صفحه عکس غصنین افخمین حضرت آقای آقامیرزا ضیاء اللّٰه و آقامیرزا بدیع اللّٰه روحی لهما الفدا و چهار صفحه عکس حضرت سلطان الشّهداء و باقی هم عکس سایر احباب باشد دوستان این ارض خیلی طالبند اگر داشته باشند بفرستید هر قسمی هدیده داده شد ارسال میشود لکن ملاحظه فرمائید نوعی باشد که اصل عکسها معاودت داده نشود محبت فرموده خدمت حضرت محبوبی ابراهیم و اخیه التّبیل اسمعیل عرض سلام برسائید نمیدانم وجهی را که ایشان مرحمت فرموده بودند تتمه ان بحیال مرحوم آقامیرزا ابوطالب رسید یا خیر اطلاع بدید قبله من فدوی در طهران از دست آشنایان جدید المحبّه که همواره

موجب اشتها روگسیختن رشتهٔ حکمت میباشد بتک آمدن بودم  
 و در حقیقت مایهٔ ازکارافتادن شخص و حدوث فتن هم همین  
 اشخاص بوده اند پس دیگر پس از این ملاحظات لازم نبود که  
 جناب آقا میرزا اسد الله آشتیانی از حرکت این فتنه مستحضر  
 شود مگر عرض کرده ام حال هم مجدداً عرض مینمایم که العیاذ  
 بالله از این عبارات بنده ابد ارایحهٔ عدم اقبال احدی استشماً  
 نشود شهد الله و کفی به شهید که این لاشیء افتخارش به  
 خدمتگذاری بلکه چاکری مرید از نفوس مقبله بوده لکن فدوی  
 پس از سه چهار مرتبه حبس و گرفتاری در موقع نازک واقع شده  
 ملاحظهٔ عدم وحشت و اضطراب قلوب اکابر و امرالایم است  
 نفس داعی و مبلغ هر قدر غیر معروف باشد در پیشرفت امر بهتر  
 است خلاصه این ملاحظات موجب بعضی عرایض است و الا اء سر  
 خود این لاشیء از این مقامات گذشته و کثرت نقامت و ضعف  
 مزاج امید از بقا و حیا را یکبارہ مقطوع ساخته .

باری در قم خدمت جناب مشاغلایه شرفیابی حاصل شد  
 هر چه خواستم امری بستانجامد چون جزئیات لباس و هیئت این  
 عهد را ایشان اطلاع داده بودند ممکن نشد و شدت لزوم حکمت  
 هم در قم نزد عابرین حکیم روشن است خاصه فقیر که قصد  
 ملاقات بعضی را هم داشت بهر حال هر قسمی بود ایشان را راضی  
 کردم که تنها عازم کاشان شوند بعد از ورود کاشان هم حوادث  
 همچو پیش آورد که بواسطهٔ ورود حضرات حاجیها شهر در نهایت

انقلاب واحباب در نهایت اضطراب بود ند علی هذا زمم  
 همراهی ایشان امکان نیافت مرقسی بود غرخواستہ ایشان  
 روانہ اصفهان شد ند حرجی هم ند اشتند خود فدوی هم کہ  
 علم اللہ وجہ معنی بہ ند داشت بلکه وجہی کہ بود وفا باینقدر  
 نمی نمود کہ فدویرا باصفهان برساند بہر حال جزئی وجہی  
 دادہ شد وایشان روانہ شد ند دیگر تا بعد چہ شود ہمہ روزہ  
 مجاری حالات خودتان واحباب آن ارض ووقایع آن صفحہ را  
 مرقوم فرمائید البتہ ہر واقعہ روی میدہد بنویسید از وقایع متعلقہ  
 باکابر و عموم و خصوص مطلقا بنویسید باقی ایام مستدام باد فی ۲۱  
 رجب سنہ ۱۳۰۳ ابوالفضل .

### مقدم

رسالہ عربی در جواب سئوال از تفسیر و آیہ قرآن

### بسم ربنا العليم الحكيم

صدیقی السعید ورفیقی الرشید ایدک اللہ تعالی بالنظر  
 الثاقب والرأی السدید وشدد ازک بالبصارة الکاشفہ والبصر  
 الحدید قد ساعدتنی العناية بتلاوة نعیقتک الرشیقہ واستخرقت  
 فی لطافة عباراتها الطلیة الرقیقہ فقمت بادا واجب الحمد والشکر  
 للطلعة البهیة والحضرة العلیة الحقیقہ الغراء والجوہرة  
 الزمراء وجہ البہاء وبہاء من فی الارض والسما و نطقت بخالص  
 التحیة والتناء علی حضرة من طاف حولہ الاسماء وتوجہت الی

وجهه الا نور قلوب اهل الوفاء ولله الحمد على ما غرس في جنّة  
امره اشجاراً بأسقة واطهر في سماء دينه انجماً بآرقة واوجد في  
عداد اوليائه نفوساً أبية وربّي بعين اصفيائه انفساً طاهرة  
زكية لا يقنعون لسفاسف البيان وزخارف الكلام ولا يسيرون في  
دياجي الظنون وظلمات الا وهام يطلبون النور المبين ويشربون  
من معين اليقين اولئك هم المصطفون الا خياروا البررة الا طهار  
واولوا البصائر والابصار كشافوا الذقاني والا سرار اولئك عليهم  
صلوات من ربهم ورحمة واولئك هم المفلحون فتضرّع ايّها الخلّ  
الوفى والديه الزكى الى حضرة العلى وجماله البهى فى صلواتك  
ود عواتك وخلواتك ومقاعد مناجاتك ان يقرّبك الى جناب اسمه  
القيوم ويلهك حقائق العلوم ويوصلك الى مقام الاحاطة  
بالمعلوم ويكشف لك غوامض آياته وزهره وحقائق بشاراته انبيائه  
ورسله ولا تكتف بشئ من الرّسوم والمصطلحات ولا تقتنع بالحدود  
والقياسات ولا تتوقّف دون رتبة من الرّتب والمقامات فاتّه لانه  
للمعارف والكمالات فاصعد باقدام السّعى والعمل والخلوص  
والتقى الى اعلى درجات العلم والعرفان وطريقوادم الحسب و  
التوجه والتوسّل الى مركز دائرة الهدى فى اقصى فضاء المشاهدة  
والا يقان واجتنب فى طيّ هذا السّفر البعيد والظّيران الحميد عن  
اوحال البوائق والفجور وشباك العجب والغرور ولا زم السّهر فى  
الاسحار والاناة والاستغفار لعلّك تصل الى مقام يغبطك فيه  
المقربون ويحذوا على مثالك الصّالحون واما ما سألت عن تفسير

الاياته الكريمة النازلة في سورة الاعراف وهي قوله تعالى  
(وواعدنا موسى ثلاثين ليلة واتمناها باعشر فتم ميقات ربه اربعين  
ليلة ) فاعلم يا حبيبي ان تفسير الاية على ظاهرها معلوم وصحيح  
حيث ان موسى عليه السلام لما اخرج بنى اسرائيل من مصر  
وسكنوا بالبرية كانوا اذ ذاك على ديانة الصابئة القديمة فوعد  
موسى قومه ان يصعد الى الجبل ثلاثين ليلة ليسأل ربه تعالى  
ان يعطهم شريعة تكفل لهم الحياة والعزة وتحفظهم عن  
الموت والذل فلما صعد موسى وفارق قومه امتدت ايام مفارقتهم  
اربعين ليلة فافتتن بنو اسرائيل ورجعوا الى عبادة التماثيل و  
بقية قصصهم محفوظة في التواريخ ولا تحتاج فيها الى البسط  
والتطويل ولوفرناها على الباطن والتأويل فالمراد بالليل كما  
سمعتهم متى مراراً هو عبارة عن ايام غيبة شمس الحقيقة واليوم  
على حسب ما نزل في التوراة المقدس يحسب كل يوم واحد بسنة  
واحدة وكان موسى عليه السلام لما فارق ارض مصروفراً عن فرعون  
وملئه الى مدين كان ابن ثلاثين سنة واقام في مدين عشرين  
سنوات يشتغل فيها برعى اغنام شعيب النبي عليه السلام وكان  
في طي هذه العدة التي كانت كالليالي المظلمة والدياجي  
الكالحة من ظلم الفراعنة واوهام الصابئة مشتغلاً بهتذييب  
اخلاقه وتطبيب اعراقه وتنقية فؤاده والمناجاة مع ربه في وحدته  
وانفراده فلما طاب خلقه وتم خلقه بعثه الله نبياً لهداية  
بنى اسرائيل وايقادهم من ذاك الوهبيل فالمراد باربعين ليلة

هو اربعون سنة اقام موسى عليه السلام في اثنائها في مصر ومدين  
ولا تنافي كلمة ( واعدنا ) هذا التفسير حيث ظاهرها يقتضى تكلم  
الرب تعالى مع موسى قبل بعثته فان امثال هذه الكلمة كثيراً  
ما اطلقت على ما القى في الرّوع والهم في القلب حتى على الحيوانات  
كما يدلك عليه قوله تعالى ( واولينا الى النحل ان اتخذى من  
الجبال بيوتا ) ثم قال الله تعالى ( وقال موسى ل اخيه هارون  
اخلفنى فى قومى واصلح ولا تتبع سبيل المفسدين ) ظاهراً لا يسه  
العباركة يدل على ان موسى عليه السلام اخلف اخاه هارون  
حينما كانا مع الشعب فى البرية كما هو مذكور فى التواريخ الا ان  
التواريخ القديمة مظلمة جداً حيث ان المؤرخين اعتمدوا فى  
هذه المسائل على ما جاء فى التوراة وسائر الكتب العتيقة ولكننا  
اثبتنا فى كتاب الدرر البهية ضعف هذا المستند من حيث العلم  
فيجوز ان يكون هارون مستخلفاً عن موسى عليهما السلام لحفظ  
الشعب ايام غياب موسى فى مدين وقد كان بنو اسرائيل  
يحافظون على التوحيد من لدن جدّهم ابراهيم عليه السلام  
فلما غاب موسى وضع بنو اسرائيل رسم عجل ابليس احدى معبودا  
المصريين تزيلاً الى فرعون وقومه فكانتهم تجسوا بالجنسية  
المصرية واعتنقوا الديانة الوثنية فلما رجع موسى عليه السلام ورأهم  
على تلك الحالة السيئة والعبادة الباطلة انكر ذلك على هارون  
كما ذكره المؤرخون اذ لا يحقل ان بنى اسرائيل على ما عرقوا  
بصلافة الرأى يتركون ديانتهم الموروثة بسبب تاخير موسى عن

الرجوع اليهم عشريال وهذا يقتضى تطويل المقال وليس لى مجال ثم قال تعالى ( فلما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب انى انظر اليك قال لن ترانى ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانى فلما تجلى ربه للجبل جعله دكاً وخر موسى صعقاً فلما افاق قال سبحانك انى تبت اليك وانا اول المؤمنين ) اعلم حفظك الله ان علماء ناسا محهم الله اختلفوا فى رؤية الله تعالى وعدم جواز رؤيته فالشيعية والمعتزلة انكروا جواز رؤيته حيث يقتضى الجهة والمقابله وهى من مقتضيات الجسد والتحيز والتحدّد ومثال ذلك وهو منزّه عن تلك الاوصاف اذ لم يفهموا من لفظة ( الله ) سوى الذات ولا شك ان الذات منزّهة عن تلك الصفات واهل السنة والجماعة جوزوا رؤية الله تعالى اعتماداً على صريح الآيات واستناداً على صحيح الاحاديث والروايات وكانوا على هذه العقيدة الصالحة الى اواسط القرون الهجرية فمزجوها بالعقائد الوهميه حيث شاعت فى تلك القرون بينهم المسائل الكلاميه والمعارف الناقصة العقلية فانهم قالوا ان رؤية الله تعالى جائزه وواقعة فى القيامة الا انها ليست من قبيل الاحاطة بالنظر فترى ذات الله تعالى من غير ما جهة ومقابلة وكيفية واحاطة مما يرجع الى الوهم الصريح وانكار الرؤية حقيقة واهل البهائم المستظّلين بظلال الفرع الكريم المنشعب من الدوحة المباركة العليا لعرفوا على حسب ما تعلموا من القلم الاعلى ان ذات الله بسبب تجرّد ها وتقد يسها الذاتى



لا تدرك ولا توصف ولا تسمى باسم ولا تشارب إشارة ولا تتحیی من  
 بارجاع ضمير والاسماء والاوصاف وكل ما يسند ويضاف اليها  
 راجعة في الحقيقة الى مظاهرها ومطالعها فلذلك سهل عليهم  
 فهم معنى امثال تلك الالفاظ التي نزلت في الكتب المقدسه و  
 الصحف المطهره من قبيل رؤيه الله ولقاء الله وظهر الله و  
 مجيى الله وغيرها مما ليس يخاف على اهل التحقيق وقد بينا هذه  
 المسألة في كتاب الدرر غاية التدقيق ثم اعلم ايها الحبيب  
 اللبيب ان اهل البيان كثيراً ما اطلقوا في عباراتهم لفظ (جبل)  
 على اكابر الرجال استعارة سواء كانوا من صناديد الدوله  
 والملك او من قروم اهل العلم والفضل كما اطلق امير المؤمنين  
 عليه السلام على مالك ابن الحارث النخعي المعروف بالاشتر  
 لما اشهد كروفاًته واخبروه بعماته ومقامه عليه السلام معلوم لديك  
 ففى الفصاحة والبراعة ورسائله وخطبه مستغنية عن المدح  
 والاطراء بالطلاوه والنصاعة وعبارته هذه مذكوره في نهج البلاغه  
 وهذه استعاره في غاية المناسبه واللطفه حيث ان اكابر الرجال  
 هم بمنزلة الالوتاد لا استقرار ارض المعارف والديانة والامه و  
 الدوله وكثيراً ما اطلقه داود النبي عليه السلام في مزامير وسائر  
 انبياء بنى اسرائيل في كتبهم على الرب تعالى كما جاء في زمور  
 (٤٢) (اقول لله صخرتى لماذا نسيتنى ) وجاعفنى زمور (٧١)  
 (كن لى صخرة وملجاء ادخله دائماً امرت بخلاصى لا نساك  
 صخرتى وحصنى ) الى كثير من امثالها فاذا عرفت هذا فاعلم ان موسى

عليه السّلام انما طلب رؤية الله تعالى بسبب افتراح الشعب عليه ان يريهم الله كما يد لك عليه قوله تعالى ( اربنا الله جهرة ) الا ان الله تعالى اخبره بان رؤيته موقوفه باستقرار جبال العلم والايان في مكانهم من الازعان واليقين ولكنهم بسبب عدم بلوغهم الى المقام الثابت الراسخ المكين من العلم والمعرفة واليقين فلا بد ان تندك جبال وجودهم ويتزعزع بنيان اذعانهم لمعبودهم حين لقائه فيبتدل ايمانهم بالكفر ويقتينهم بالشك واقبالهم بالاغراض حيث لم يكمل بعد مراتب عرفانهم ولم يبلغ الى الدرجة العليا بنيان ايمانهم فلم يبلغوا بعد الى رتبة استحقاق الرؤية واللقاء ولم يصعدوا الى درجة الاستقرار والبقاء فلا بد من ظهور الانبياء وقيام الاصفياء لتربية اشجار الوجودات البشرية وتكميل معارفهم الايمان به على ممر الدهور حتى العصور حتى يبلغوا الى درجة التمكن والاستقرار حينئذ يتجلى عليهم رب الارض والسما ويتشرف بالباغون منهم الى درجة المشاهدة واللقاء فخلاصة تفسير الآية الكريمة ان موسى عليه السّلام لما قال رب ارنى انظر اليك حيث ان الشعب طلبوا منه رؤية الله تعالى اجابه الله تعالى بائك لن تراني لان بنى اسرائيل لم يبلغوا بعد الى درجة كمال وجودهم ولم يستعدوا للقاء معبودهم فانظر الى جبال الوجودات ومقادير استقرار الايقان فان استقرار جبال الوجود في مقام ايمانه وايقانه حين تجلى المعبود ولم يتزلزل ولم يتزعزع من مقامه حين الشهود حينئذ

استعدّ للقاء الله واستحق للوقوف بين يدي الله والتشرف  
برؤية الله ثم تجلّى الربّ لا حد من تلك الامة ممّن كان من رؤساء  
الشعب ومن جبال الايمان والايقان فاندك وجوده وتزعزع  
ايمانه واضطرب ايقانه فانصعق موسى من ذلك الامتحان و  
عرف مقدار صعوبة مقام الافتتان فندم على ما سأل الربّ  
للطالبيين ورجع في الحين وقال ( سبحانك انى تبت اليك وانا  
اول المؤمنين ) واعلم يا حبيبي انّ الخطابات كثيرا ما وجهت  
الى الرسل والمقصود منه لكان امّتهم فانظر فى الآية الكريمة  
النازلة فى سورة يونس ( فان كنت فى شكّ مما نزلنا اليك فاسأل  
الذين يقرؤن الكتاب من قبلك لقد جاءك الحقّ من ربّك فلا  
تكوننّ من الممترين ) فانّ الخطاب فى هذه الآية المباركة  
موجه الى الرسول عليه الصّلاه والسّلام بحسب الظاهر ولكن  
المقصود هو الامة الاسلاميه اذ لا يعقل انّ النّبى يشكّ فى حقيقة  
القرآن فيحتاج الى السّؤال من اليهود والنّصارى حتى يزول  
شكّه ويصدق بحقية كلام الله وامثال ذلك كثيرة فى الكتب  
المقدّسه يعرف مقاماته من يعرف فصل الخطاب ويعلم  
حقائق الكتاب وفى هذه كفاية لولى الالباب .

واما ما سأل عن معنى الملائكة فى الآية الكريمة النازلة فى  
سورة المدّثر ( وما جعلنا اصحاب النار الاّ ملائكة وما جعلنا عدّتهم  
الا فتنة للذين كفروا ) فاعلم يا حبيبي انّ لفظ الملك واحد  
الملائكة والملائكة فى اللغة العربيّه توافق لفظاً ومعنى مافى

اللغة العبرانيّة حيث أنّها مأخوذة من الاصل السّامي الّذي  
 منه اشتقت اللغات السريانيّة والعبرانيّة والعربيّة والاشوريّة  
 والكلدانيّة وهويفيد معنى المالكيه والاستيلاء على شئ فكما أنّه  
 اطلق لفظ الملك والملائكة فى الكلمات النّبويّة المحفوظة فى  
 الكتب السماويّة على النفوس القدسيّة والائمة الهداة لخلعهم  
 ثياب البشريّة وتخلّقهم بالاخلاق الروحانيّة الملكوتيّة فملكوها  
 زمام الهداية وصاروا ملوك ممالك الولاية كأنّهم اعطوا سلطة  
 مطلقة فى سعادة الناس وشفاعتهم وهدايتهم وضاللتهم وهذا  
 هو معنى الولاية المطلقة الّتي جاءت فى الاخبارولذ اسمى سيّد  
 الابرارواميرالابرارقيّم الجنّة والتّاركذك اطلق هذ اللفظ فى  
 الكلمات النّبويّة على رؤساء الاشرارواثمة الضلال حيث أنّهم  
 قادة الفجّاريقود ونهم الى التّارولذ اطلق عليهم لفظ الملائكة  
 كما أنّه اطلق عليهم لفظ الائمة فى قوله تعالى ( وجعلناهم ائمة  
 يدعون الى النّار) وفى الكتب المقدّسة العتيقة ايضاً اطلق لفظ  
 الملك والملائكة عليهم كما جاء فى سفرالرؤيا فى الاصحاح التاسع  
 بعد اخباره عن ظهور الخلافة الجائره الا مويّد والمملكة العضوضيته  
 المروانيّة فى الدورة الاسلاميّة بقوله ( ولها ملك الهاويه  
 ملكا عليها اسمه بالعبرانيّة ابدون وبال يونانيه ابوليون) وهذا  
 على حسب الترجمة البيروتستانتيه واما على حسب ترجمة اللاتينيين  
 اى الكاتوليك فهكذا ( ولها ملك وهو ملك الهاويه اسمّه  
 بالعبرانيه ابدون وبال يونانيه ابوليون اى مهلك) والمقصود هم

ائمة الضلال ورؤساء تلك الخلافة الظالمة التي اساءت سياسة  
 الامة الاسلاميه حتى ادت آخرتها الى الذلة والهوان والتهلكة  
 والخسران كما تراه وتعلمه بالمشاهدة والعيان والله تعالى  
 اعلم بما ينتهي اليه عاقبة تلك الامة الاسيفه والملة الغافلة من  
 غلبة اعداءهم وسوء نيّة روسائهم وجهل اوليائهم وتخاف لهم  
 وخمولهم وغفلتهم وذ هولهم مما يبكى العيون ويشير الشجون و  
 يد من القلوب ويهيج الكروب فلنترك هذا الذكر المحزن والامر  
 المشجى المشجن ولنرجع الى ما كنا نتكلم فيه فانّ داو هذه  
 الامة داو اعى كل نبهه وعزد واؤه على كلّ فطن وجاء في الآية  
 السابعة من الاصحاح الثانی عشر من هذا السفر ايضا (وحدث  
 حرب في السماء ميخائيل وملائكته حاربوا التين وحارب التين  
 وملائكته ولم يقووا فلم يوجد مكانهم بعد ذلك في السماء فطرح  
 التين العظيم الحية القديمة المدعو ابليس والشيطان الذي  
 يضلل العالم كله طرح الى الارض وطرحته معه ملائكته) والمقصود  
 بميخائيل هو مظهر امر الله وبالملائكة اولياؤه واحباؤه كما انّ  
 المقصود من التين العظيم والحية القديمة او الشيطان وملائكته  
 هم رؤساء الظلم وائمة الضلال واتباعهم واشياعهم لانه روح  
 الضلالة تجلت وظهرت في كلّ دور باسم فقى الدورة الاسلاميه  
 كما يتناها في مواضع متعدده ظهرت باسم الخلافة الجائرة  
 والملك العضوض حيث انّ رؤساءها قاوموا المظاهر القدسيه و  
 حاربوا العترة النبويه حتى اودت بالامة الاسيفه الى الهلاكه

الابدية والذلة الدائمة ثم اعلم ايها الخَلَّ الصَّغِيْرَانِ الديانتَ  
 كما انها ابواب للدخول في جنة رضاء الله تعالى او ان تشريعها  
 وظهرها كذ لك تصير ابواباً للدخول في جهنم بسخط الله حين  
 نسخها وتغييرها مثلاً كما ان الديانة الموسوية وشريعة التوراة  
 كانت باباً للجنة ودخلت منها نفوس كثيرة في حوزة رضاء الله  
 كذلك عين هذه الديانة صارت باباً للجهنم في ظهور سيدنا  
 عيسى عليه السلام فدخلت منها نفوس كثيرة في نار سخط الله  
 لان اليهود بسببها انكروا روح الله وخالفوا امر الله وكذلك الديانة  
 النصرانية كما ان في اول تشريعها بسببها دخلت نفوس كثيرة  
 في النار لان النصارى بسببها انكروا رسول الله وكذبوا نبي الله  
 ودخلوا في نار سخط الله وهكذا اسافرا: ديان في سائر الزمان و  
 كما ان الباب صح اطلاقه على الديانات لانها ابواب دخول  
 الخلق في جنة الرضا كذ لك اطلق في الكلمات على الانبياء وكبار  
 الاولياء بمناسبة المعنى الذي ذكرناه ولذا جاء في زيارة الجامعة  
 عن ائمة اهل البيت عليهم السلام هذه العبارة ( انتم باب  
 الله الموتى والمأخوذ منه ) واليه اشير في الآية الكريمة ( فضرب  
 بينهم بسورله باب باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب )  
 فاذا عرفت هذا فاعلم ان ابواب الجنة في ظهور النقطة الاولى  
 عزاً سمه الا على كانت ١٩ وهم ثمانية عشر حروف الحَقِّ والنقطة  
 الفردانية وبهم سعد المخلصون الى الذروة العليا ودخلوا في  
 الجنة المأوى فلما غابت النقطة وظهر الرب الابهي جل اسمه

الاعتراف على وانكره وعارضه ذاك المحتال المعبر عنه في الاحاديث  
الاسلامية بالدجال عمن هذا الضال تسعة عشر اسماً من  
رؤساء اصحابه ودهاة احبابه باسم (شهادة البيان) لاضلال  
اهل الايمان ومعارضة جمال الرحمن وقد جاء خبر هذا المصل  
الجليل في الاصحاح الثاني من الرسالة الثانية لبولس الرسول  
الى اهل تسالونيكي بغاية التفصيل فالمراد بملائكة النار في  
الآية المباركة هو هذه الرجال من اصحاب الدجال واقمة  
الضلال فان المؤمنين بعد شهادة النقطة الاولى عراسها  
الاعلى افتتنوا بهم واتكلوا عليهم وارتدوا عن الصراط بشبهاتهم  
واعرضوا عن الحق بترهاتهم وعدتهم صارت سبب افتتان اهل  
الايمان فان عدد ٩ كان العدد المقدس عند اهل ذلك الزمان  
كما ان عدد التسعة مقدس ومحترم عند اهل الايمان واما في هذا  
الدور الحميد والكور المجيد فعدد الاجواب الثلاثة ومؤلاً ايضاً  
ملائكة الجحيم وقادة اصحاب الشمال الى العذاب الاليم وعلو  
مقامهم وسموهم اكرمهم صار سبب افتتان الجهال واضلال اصحاب  
الشمال كما يدلك عليه قوله تعالى ( انطلقوا الى ظل ذي ثلاث  
شعب لا ظليل ولا يغنى من اللهب ) وفي كل دور زمان توجد  
لكلمات الله تعالى مصاديق يعرفها اهل الايمان وحملتها القرآن  
ومخازن الحكمة ومطالع البيان حيث ان روى الهداية  
والضلالة دائماً سارتان في الخلق ويتبع الكفر والايمان تجربان  
بين نوع الانسان في طول الزمان وليس لظهور الله حد محدود

وميعاد مخصوص فأنه جلّت قدرته ناظر دائماً في قلوب عماده  
 وافئدة خلقه فاذا رأى فيها استعداداً للقبول والاقبال يظهر  
 الامرفى الحال فلا بد ان تكون مصاديق كلماته موجودة فى كلّ  
 الا زمان وابواب الجنة والنار مفتوحة فى جميع الاحيان وهنا  
 نختم الكلام ونكتفى بالبيان وسأل الله تعالى فى خاتمة القول  
 ان يصنى قوادك ويظهر قلبك ويشدّ ازرک ويلهمك حقائىق  
 الكتاب ويرزقك لباب العلم فى كلّ الابواب ويؤتيتك الحجة وفصل  
 الخطاب لتقوم على نصرة امرتك بقوة تخرق بها حجابات اهل  
 الارتباب وتنور قلوب اهل الصواب انه هو ولينا فى المبدأ والمآب  
 وانى ارجو منك يا حبيبى ان تبلغ خالص تحيتى وسلامى الى عموم  
 الاحياء وتذكرهم بمحبتنا السابقة ومودتنا السالفة لعلهم  
 يزودونى بمصالح دعواتهم فى اوقات صلواتهم وبالاخص حضرة  
 العالم الفاضل الموقر المحترم الشيخ احمد عزت حفظه الله  
 تعالى وقولوا له انه وصلنى كتابه ولعمري العشى واحيانى واطربنى  
 واشجائى خطابه حيث ذكرنى أيام لقياه وجدّ دفى ضميرى جميل  
 محياه ولكن ربما يتأخّر ارسال جواب كتابه اياماً لضيق الوقت  
 وقلة الفرصة واحاطة الاشغال فانّ الكتاب الذى امر العولسى  
 عزاسمه بتأليفه وتصنيفه ليس بامر سهل هين طفيف خفيف خصوصاً  
 مع حالة الانفراد وضعف الاعضاء وانحطاط القوى وتواتر الادواء  
 وبالاخص ضيق الوقت وقلة الزمان اللازم لاجاز مثل هذا الامر  
 الخطير والشغل العسير فانه يجب ان ينجز قبل حلول الربيع



القادم وهو وقت قليل لعثل هذا الشغل الكبير لعمره وهو قسم  
لوتعلمون عظيم انه شغل حواس وافكارى حيث نسيتم سائر  
اشغالى واعمالى حتى ان هذا الحين يشتم بالى ويشوش فى  
التحرير خيالى فارجوه ان يسامحنى فى تأخير الجواب رفقا بحالى  
وارجومك ان تبعتنى سريعا سواد هذه الرسالة ونسخة  
من هذه المقالة ولا تغفل كما غفل حبيبى الجليل الكرد ستانى  
حفظه الله حيث لم يبعثنى سواد كتابه وفى الختام ارجو  
وآمل لكم حسن الختام وعليكم فاتحة التحيّة والسلام  
(ابوالفضل گلپايگانى الايرانى) وذلك فى ٣٠ من شهرشوال  
المكرم سنة ١٣١٨

هجد هم

رساله عربى در جواب سئوال از كمال ونقص در خلقت

بسم ربنا الابهى

ايها السادة سألتمونى فى الليلة الماضية عن مسألة عجيبة  
فى بابها وهى (ان الله تعالى كامل فى ذاته ويجب ان يكون  
خلقه ايضا كاملا . فلم خلق العالم ناقصا . ومن اين دخل  
النقص فى الخلقه ) فاعلموا اولآ ان صعوبة الترجمة بسبب تباين  
اللغات وتغاير المصطلحات وتفاوت العقول والادراكات تحوّل  
كثيرا دون حل امثال هذه المسائل المعضلة والمطالب  
الغامضة . وعلى علاقتها عرض على جنابكم انه يفهم من سئوالكم

هذا انكم اعتقدتم بان الله تعالى خلق العالم في زمان مافى  
 القديم وفرغ من الخلق والانشاء . وتركه ناقصاً او معرضه  
 لطريان النقص الى ان يقضى عليه بالزوال والفناء والحال ان  
 لفظ ( الخالق ) اسم من اسمائه تعالى والخالقية صفة من  
 صفاته جلّ وعلا . فهو جلّت عظمته لم يزل خالفاً وجامعاً  
 للمخلوقات ومنشئ وموجد للموجودات . وفي كلّ حال هو  
 موصوف بوصف الخالقية والجالية للمكنات وكلّ ماترونه ناقصاً  
 انما هو عبارة عن عدم تكمل الخلقة وعدم تحقّق كمال النشأة ممّا  
 يقتضيه مرور الزمان . وتتابع الاوان ليتحقّق تمام الكيان . ويبلغ  
 الى رفعة كمانه عوالم الامكان مثلاً . اذا كانت الثمرة في النخل  
 بسراً والحبوب في السنابل خضراً فلا يقال ان الخلقة ناقصة  
 ومن اين دخل النقص في الثمرة الغير الياعه والحبّة الغير  
 البالغه فاتّها بعد لم يكمل خلقها وماتت نشورها . فكّل ماترونه  
 في العالم من انواع المخلوقات ما عد التّوع الانسان فانّ الله  
 تعالى قد اكمل خلقه واتقن صنعه وآمانوع الانسان من حيث  
 خلقته الجسمانيه ونشأته الطبيعّيه فهو ايضاً في غاية الكمال و  
 تمام الاعتدال . وآمان حيث روحانيته ومعارفه اي الكمالات  
 التي تنتج منها المدنيّة المعدوحه والانسانيّة المحموده . فانه  
 بعد لم يكمل خلقه وانشاؤه وماحان تكميله واعلاؤه . اذ لو  
 خلق الله الانسان كامل الذات في الازل لينا في ذلك معنى  
 الاختيار والارادة التي بعيت عليها الانسانيّة . وحاشى لله ان

يترك خلق الكون ناقصاً • وكتاب التكوين مبتوراً فإنه تعالى من سعة رحمته وسبوغ نعمته وكمال خالقيته واحاطة قدرته يرسل الانبياء والمرسلين ويبعث الشهداء والقديسين في كل قرن ودور لتشريع الشرائع الالهية • وتنزيل الكتب السماوية وحفظ النواميس الدينيه وبسط المعارف الروحانية ليكمل بهم خلقه العوالم البشرية وتتم كمالات الافراد الانسانية ( هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئاً مذكوراً ) حاشى لله تعالى ان يترك افراد البشر سدى • وهم غرس يده واشجار جنته وينابيع علمه وحكمته ومطالع صنعه وقدرته • فلا بد من بلوغ العالم من جهة المعارف الى ذروة الكمال ووصول خلائق الخلق الى درجة الاعتدال كما بشرت به الصحف المطهرة وصرحت به الكتب المقدسه في سابق القرون والاجال ثم اعلموا . ايها السادة انه ليس فهم معنى الخلقه وكيفيتها من المطالب السهلة الهينه ليدركها كل عقل ويبلغ الى حقيقتها كل انسان • فان الله تعالى ما شهد حدّاً من عباده خلق السموات والارض ولذلك انكرتها الفلاسفة الطبيعيه • وبالاخص كثير من الشيعة الماديه والدرويثيه • حيث لم يعقل عند هم معنى القدم الحقيقى • فانكروا ما وراء الطبيعة واعتقدوا بان الجواهر ازلية من حيث الذات وان التغييرات تتبعها بسبب الحركة الجوهرية ومحركها ومديرها ليس الا الطبيعة العنصريه واما اهل الايمان والايقان • فبالنور الذى اشرق عليهم من شمس معرفة الله و

البرهان الذي تعلموه من مشرق امرالله كما بيناه مفصلاً في  
الكتاب الذي نشتغل بتصنيفه لكم بامر مطلع ميثاق الله عرفوا  
ان وراء القوة الطبيعية قوة قاهرة الهية تتصرف في النفوس  
والارواح كما هي تتصرف في المواد والاشباح . فالتك القوة  
الالهية والحقيقة القدسيه سلطان على العقول والمجردات  
كما للعقول والمجردات سلطة بامر ربها على المادة والماديات و  
هذه القوة هي التي عمر عنها الانبياء بروح الله وذات الله .  
والمثالثون بعلّة العلل وحقيقة الواجب تعالي وهي المتصرفه  
في الاشياء والقاهرة على ما في الارض والسماء . وتصرفها في  
الاشياء هو المعبر عنه بالخلق والجعل والانشاء ومعرفه  
مظاهرتك القوة الخبيثه والقدرة الملكوئيه اول الواجبات  
واهمها على الانسان النبيه من معرفة سبب نقصان الخلقه و  
كما لها والتفكر في تعيين بدئ نشأتها وميقات زوالها فان معرفة  
مظاهرتك القوة الغالبه والقدرة الباهره والايمان بهم وانكارهم  
والاعراض عنهم هي التي عززت امماً واهلكت آخرين . وانشأت  
مللا وابادات الاولين . بخلاف معرفة كيفية بدئ الخلقه  
والتكلم في اول النشأة فاتّهما مما لا يرجى من معرفته كبير نفع ولا من  
جهله كبير ضرر . لذلك قال السيد المسيح له المجد كما جاء في  
الاصحاح العاشر من انجيل متى " لا تخافوا من الذين يقتلون  
الجسد ولكن النفس لا يقدر ان يقتلوا . بل خافوا بالحرى  
من الذي يقدر ان يهلك النفس والجسد كليهما في جهنم "

فاذا تدبرتم في هذه الحقيقة تعرفون المعنى الحقيقي من الفاظ الخلق والجعل والانشاء مما جاءت منذ القدم في كلمات المرسلين والانبياء وتصرفت فيها وحرفت بها او هام الفلاسفة والحكماء كما تفهمون ايضاً معنى ما قلنا آنفاً ان الله تعالى لم يزل يخلق وينشئ الامم الجديدة والشرائع البديعة بارسال مظاهره ومطالع حكمه ليبلغ العالم الى درجة الاعتدال و يصعد الى ذروة المجد والكمال . وما قلنا يظهر ايضاً ان كيفية بدئ نشوء العالم وخلقة الجوهر على اعترافنا بكمال خلقها واتقان صنعها هي مملا سبيل للعقل اليها حيث لم تصرح بها الكتب السماوية ولم تكتشفه البراهين الفلسفية اكتشافاً تزول به الشكوك والشبهات كما هو الشأن في العقليات والحسيات فان غاية ما تمسك به المعتقدون بالديانات من الحكماء والفلاسفة في هذه المسألة ليست الا قياسات خيالية وبراهين وهمية .

ولذلك سميتها الشيع المادية واصحاب الفلسفة الدروينيه بظلمات الافكار . وغاية ما تمسكت به المادية والدروينيه في سرد هولاء واثبات ازلية الجوهر وانكار ما وراء الطبيعه ليست الا عبارة عن عدم وجد انهم لدليل يثبت به مخلوقية تلك الجوهر فدليلهم هو عدم وجدان الدليل . وهو برهان طليل لا يعتبره العاقل شيئاً في مثل هذا الامر الجليل فكأنه انتصف الفرقتان وتساوى الفئتان فلا هولاء جاءوا ببرهان مطلوبهم ويقنع خصومهم و تتفق عليه عقولهم ولا هولاء فبقيت المسألة في خفاها ومجهوليتها

الاولى • ولذا اقلنا هي مآلا سبيل للعقل اليها ولا في فهمها  
 وعدم فهمها فائدة او مضرة كبرى الا ان بعضاً من المتفلسفين  
 واهل التعنت المجادلين بالباطل اتخذوها وسيلة لتشويش  
 الاذهان وتشكيك النفوس وظنوا ان التكلم فيها فلسفة كبيرة  
 وصر فوا في الخوض فيها اعمارهم ووقف جماعة غير قليلين في حلها  
 عقولهم وافكارهم • وما توابشئ سوى تشويش البال والاعتقاع  
 بالمحال والغفلة عما هو الزم لهم وانفع في المآل • لذلك نهى  
 بعض كبار القديسين والمرسلين عن الاستماع لسفاسف اقوالهم  
 والاختداع لخرق مقالهم • كما جاء في الاصحاح الثاني في  
 رسالة بولس الرسول الى اهل كورنثوس حيث قال ( انظروا ان  
 لا يكون احد يسيبكم بالفلسفة وبغرور باطل حسب تقليد الناس  
 حسب اركان العالم وليس حسب المسيح ) وامثال ذلك كثيرة  
 في رسائل ذاك الرسول الكريم والانسان العظيم وحاشى له  
 ان يمنع الناس عن الفلسفة المعقدة التي فوائدها ظاهرة في  
 تعدد العالم وتكميل لوازم الامم اذ لا منافاة بينها وبين الديانة  
 الالهية او المعارف السامية الروحانية • فان الذين ليس  
 الا قانون موضوع بوضع الهى يكفل حفظ الهيئة الاجتماعية  
 ليكتسب بها الحياة الدائمة الابدية وهذه هي عين المدينة  
 المرغوبة والصالحة المنشودة المطلوبة • بل نهاهم عن الخوض  
 فيما لا يفيدهم ولا تبلغ اليه عقولهم • ويسيهم زخرف ظاهره الى  
 ظلمات الافكار في غياهب الاوهام • مما تلتهى به الاعمار ولا ينتهى

فيه الكلام • ومن من العلماء ايّها السادة الاجلّاء يعتقد انّه يعرف جميع اسرار الخلقه ويعلم تمام دقائق تلك النشأة • فاني لا اعرف اعداد النجوم ولا اعلم عدد رمال البحار ولا احفظ اسما مخلوقات كره القمر وعدة نفوس خلق المريح ولم لم يعط الله للسان جناحين ولم يخلق خلف رأسه عينين • ولا اعرف حكمة تخصيص الورقاء بالسجع والتغريد والغراب بالنعاق والنعيب ولا اعلم ماذا اتسقى الامهات بناتهن في الاجيال الآتية • وبماذا يخاطب الاباء ابناؤهم في القرون المقبلة فهل مجهولية هذه المسائل تستحق ان نجلب اليها النظارنا ونصرف في فهمها اعمارنا ونغفل عن الوعد الالهية التي حانت اوانها وحلّ زمانها • فعليكم ايّها الاجلّاء بالنظر في حقائق الصحف المظهرة والالواح المقدسة لتفيدكم حياة طيبة ابدية وقدرة غالبية الهية • والنظر في المعارف التي ترجع الى عمار العالم وتفيد صلاح الامم • ولا تخوضوا فيما لا يفيدكم شيئا من المعارف الروحانية والفوائد المدنية • لعلكم تبلغون بحول الله تعالى الى درجة لم يبلغ اليها احد من الاولين • ولن تسبقتم فيها نفس من الآخريين • والحمد لله رب العالمين •

٢٣ رمضان سنة ١٣١٨ ١٢ يناير سنة ١٩٠١

( ابو الفضل )

لوزد هم

رساله مہبتہ در جواب یکی از احباب

بسم ربنا جل ثناؤه

سیدى الجليل اتى احمد واشكر اليك ربنا الذى استضاءت  
 بنور ظهوره الآفاق فاشرقت وتألقت وابرقت وتحققت انوار محامد  
 ذاته وعظمة آياته وقوة بيناته من مشرق شمس المهدي ونير سماء  
 الميثاق وقلبت يد قدرته اوراق صحيفة الكون من شمال الاختلا  
 الى يمين الاتفاق ومن ظلمات الافتراق الى انوار الوفاق فاحمده  
 حمداً تتلألاً انواره وسطوعه على ممر القرون والاعضار واشكره شكراً  
 يفوح شذى طيب خلوصه مدى الدهور والادوار على ما وفقنى  
 لزيارة رسالتك الغراء واسعدنى بوصول نبيقتك الزهراء التى  
 ينادى كل سطر من عباراتها بحقيقة المحبة والولاء وتشهد كل  
 جملة من جعلها خالص المحبة والوفاء فقراتها فى غاية الاشتياق  
 وتلوتها فى حالة الاحتراق فحيرتني طلاوة عباراتها وجذبتنى  
 حلاوة اشاراتها على تكرار قراءتها ومتابعة تلاوتها فتأججت من  
 تكرار قراءتها نيران الاشواق وزكت وانتشرت من تتابع تلاوتها  
 نفحات روائح الاحتراق من نار الفراق فيا طوبى لتلك النفوس  
 المهترزة من هبوب نسائم النشور وبيا بشرى لتلك الصدور المنشروحة  
 من مرور نفحات نداء الرب الغفور وبيا شوقاً للذين تجددت اخلاقهم  
 وطابت اذواقهم وراقت مشاربهم وساعت موارد هم من ذلك



الشراب الظهور فثملت ارواحهم وترحت اشباحهم فاستلنوا  
 ما استوعره اهل الترف والغرور • وانسوا بما استوحش منه اصحاب  
 الله والشرور كما تغنت بمدحهم هذا حمامة الفصاحة وورقاً  
 البلاغة في سابق الايام والدّهور ولعمرك يا حبيبي ما انساني شيء  
 من لذيذ ايام لقائك ولم يشغلني شغل عن تذكري خالص حبك  
 وولائك • قسماً ببهاء وجه البهاء ويمينا بترتته التي عقت بطيب  
 رباها آفاق الارض والسما وحلفاً بمشرق النوار عهد العذرى  
 استضاءت بنور لائه قلوب اهل الولاة انه لا يسرنى حفيفاً لا شجار  
 ولا تطربنى رنة الاوتار ولا تشجونى نغمات الطيور على الزهور ولا يجذبني  
 سجع الالحن في تلاوة آيات الزبور مثل ما يسرنى ويطربنى  
 تلاوة فصول خطابك وتشجونى وتجذبني بشارة البريد بوصول  
 كتابك قلها لعمرك الذواشهي على مسامعي من تغريد الطيور  
 ونشيد المزمور فكيف يمكن لى ان انسك واسلو عن محادثتك  
 ولقيك او تنفصم عروة الاخاء التي عقدتها بيننا محبة سيديك  
 ومولاك وانت تعلم يا حبيبي انها عروة محبة وولاة نبتت في فصمها  
 سيوف الملوك والامراء وعقدة اخاء وصفاء وهت في حلها حيل  
 الفلاسفة والعلماء فانها عقدة عقدتها ارادة محيى الارواح والنفوس  
 (لا ولهلم وملكوم ومكاربوس) وعروة ربطها مشيئة واهب الحياة و  
 ربّ الاحياء لا اصحاب السياسة والدهاء فلا تحل ولا تنسى  
 ولا يخاف عليها ولا يخشى الا انه هو الشغل الشاغل والحائل  
 الهائل والا مر المتواتر المتواصل مما علمته وجربته وعرفته ورأيت

من الاعراض اللازمه والامراض الهاجمه والعواقب الجسيمه  
والعوانع العظيمة مثل الوحدة والانفراد وانعدام العدة و  
العناد والحلال القوى وضعف الاعضاء وتواتر الامراض وتوارد  
البأساء والضراء وما هو امرواد هي واضروا نكى هو ما اطلعت على  
قليل من كثيره وذقت جرعة من غديره من هجوم الخصوم وخصام  
الردوم وتآلب الاعداء وتكالب اهل البغضاء واتفاقهم ( على  
اختلافهم فى الجنس والدين والمذهب ) على مناصبة الاحبا  
واضطهاد الاولياء فما طبق واصدق علينا ما قاله بعض الحكماء  
من الشعراء .

(اذ نحن سرنا بين شرق ومغرب

نحرك يقظان التراب ونائمه )

هل تنذكري يا سيدي ما قلته لحضرتك فى القاهرة حينما  
قابلتني مع حضرة الفاضل الشيخ اسماعيل الطرابلسى وجماعة  
من افاضل بر الشام واقترحتم على تأليف كتاب فى رد كتاب  
( مقالة فى الاسلام ) الذى صنفه جرجس صال الانكليزى وذيله  
من تسترحت اسم هاشم الشامى وهو كتاب لم يكتب بعد مثله  
فى اختلاق التهم الشنعاء على صاحب الشريعة الغراء وتوجيه  
الردود والاعتراضات على فصاحة آيات القرآن مستشهدا بنصوص  
علماء التفسير ووجهابذة المعانى والبيان فلما اقترحتم على ان ارد  
على شبهاته واكشف عن مخبات هفواته اعذرت وقلت ان هناك  
موانع جمه اعظمها واشدها مانع كبير لا يستسهل العاقل تذليل

صعوباته ولا يتسّم النبيه متن سهواته حيث أنّ قلوب الذّين  
اكتفوا من الاسلام باسمه ومن القرآن برسمة تغذت في مدّة  
مديدة وازمنة غيروجيزة بقشورالمطالب والّفت سفاسف المسائل  
حتّى بعدت عن لباب الكتاب وجهلت حقائق معانى الخطاب  
فلوكشفنا من حقائق الاشارات واطهرنا المعانى المقصودة من  
ظواهرالمبارات فطلعت صورالحقائق المقصورة في قصور  
الآيات وتهلّلت وجوه المعانى المستورة في خدورالاستعارات  
للدفع تلك الرّدود والاعراضات ونظهربطلان تلك الايرادات  
والانتقادات تثورأولا احقاد جهلائنا وترتفع نعيب سفهائنا و  
ينادون بالويل والثبورويثيرون الاحقاد الكامنة في الصّدور  
فيتسع خرق الاختلافات الدينيّه ويزيد تأجج نيران الاحقاد  
المذمبيّه مما اضربالام الشرقيّه واودى بهم الى استعباد الدلو  
الغربيّه ووهت تحت ثقل حملة النفوس الابيه وعجزت عن دفعه  
وعلاجه العقول الزكيّه •

فانظرايدك الله كيف ظهرصدق قولى واصابة نظرى لعلّ  
حضرتك سمعت ماحدث بعد نشركتاب الدررمن طلبه الازهر  
اذ ارتفع ضوضاء النكيرواشتدّ نعيب الشتم والتكفيرفانه لم يوجد  
عدهم الا الصخب والضوضاء ولم يعرفواسوى هذه العبادّة  
الشلعاء ولا يملكون الا سيف السبّ والشتم ولم يقرّواغيردروس  
التكفيرواللعن والشّيمة كما تعرفه هى سلاح العاجزالخامل  
وحجّة الخامل الباطل اذ نفس الحجّة تكفى الانسان المعق عن

القول الهراء وحقيقة البرهان تغنى اهل الحق عن الالتجاء الى الصخب والضوضاء والشتيمة والافتراء ومن اعجب العجب انهم لم يلتفتوا بعد لخرج موقفهم وسوء عواقبهم ولم يعرفوا سبب غلبة اعدائهم عليهم وذلك اولياتهم لديهم • وما احاط بهم من الدواهي المخيفة والبلايا المزعجة فانظر حفظك الله ماذا يظهر منهم لو كانوا على شوكتهم الماضية وقد رتهم السابقه حينما كانت نار استبدادهم مشتعلة وجمرة ظلمهم غير منطفئة فلنحمد ربنا الحق القدير ولنلهج بثناء الخبير البصير حيث لم يترك لاهل الظلم عذة وعنادا يتمسكون به بالمعادة اهل الايمان ولم يهق لضواري الاستبداد مخالبا وانبايا ينهشون بها اعراض اصحاب الايقان سوى تلك الالسنه الوقحة والاقلام الطائشة مما سوف يأخذه منهم ويسلبه عنهم ويتركهم عمرة لمن اعتبر ومثال لمن يريد ان يتذكر •

تفكر يا حبيبي في خفة احلامهم واعوجاج افهامهم فانهم بدل ان يسعوا في كبح جماح اعدائهم يجتهدون في معادة اولياتهم وبدل ان يكتبوا شيئا في تزييف شبهات من ابطل دينهم وانتقد على كتابهم يهتمون ان يكتبوا رداً على من اثبت حقيقة طريقتهم ونصر صاحب شريعتهم فهم يرون بعينهم تهافت شبنانهم على تلك الشبهات واتخذ اعهم بتلك الترهات بل تركهم جميع الديانات واتهماكهم في اقبح الشهوات • فما اصبرهم على نار الحار وما اصاب اعناقهم على تحمل ثقل الشنار واضحك واعجب

من ذلك كله هو تأفّفهم على تفرّق كلمة المسلميه وتأسّفهم على ما فرط من اسلافهم من تشتّت قلوب المسابقيين وتميّههم و اشتياقهم ودعوتهم واستباقهم الى جمع كلمة المعارضين ولم يتفطنوا بعد انّه ما تفرّقت كلمة الآلسبب الشتيمة والسباب والتكفير والاضباب وما اختلفت امة الأبهذه الاسباب ولا يتفكّرون في هذه النكته الواضحة والقضيّة الظاهره انهم اذا لم يتمكنوا من الضّغط على حريّة العقائد في زمان الاستبداد كيف يمكنهم الضّغط على الانظار واغتصاب الافكار في اوان الاستعباد واذا لم يقدروا على اللعن والسب والشتيمة في ايام الغلبه كيف يستفيدون منها في ايام المغلوبيه . وحاشاهم ان يتركوا زمام اعمالهم اويغيروا سوء فعالهم حتى يوردوا هذه الامة التحيسه الى مورد الهلاك والد ماروينم فيهم قوله تعالى ( واحلّوا قومهم دارالبوار ) حبيبي اللبيب وسيدي النّجيب قد اطلنا العقال وبسطنا الكلام لتعلم حقّ العلم اني مانسيتك ولم اكره صفة من صفاتك ولا خلّة من خللك ولكن (والحقّ يقال ) انك نسيت وصيّة روح الله الوارده في سفرمتي ( لا تلقوا جواهركم تحت رجل الخنازير ) حيث تجا هروا بجوا هرا لا سرارومعالي المعاني عند من لا يستحق ان تخاطبه وتلاطفه وتجالسه وتؤاسه فكيف انّه يكون مستودع الحكم الالهيه واسرار الربانيه فتمسك بالحكمة وكن على جانب عظيم من الفطنة واكنم جواهرحكمتك وضمن طرائف علمك فان افشاء الاسرار يوجب الحرمان عن الالهام حتى في رؤيا المنام وتأويل

الاحلام ممّالا نعتبره شيئاً في هذه الايام واستعن بالصبر  
والصلاة وزودني بمصالح دعائك في جميع الاوقات وطيبك التحية  
والثناء والتكبير والبهاء ما سجدت الورقاء وتزينت الاوراق بثناء  
من طاقت حوله الاسماء اضاء الله ببهاء وجهه آفاق الارض و  
السماء في ١٢ شوال سنة ١٣١٨ (ابوالفضل)

بيستم

رساله درونبیه در مسئله نشو و ارتقاء

بسم ربنا الابهی

سیدی العزیز

وصلنی کتابک المورخ بالیوم السادس من شهر مارس العاضی  
من السنة الحالیه ١٩١٢ فانشرح صدری من مطالعته حیث  
رأیت به من سهولة التساؤل وحسن التفاهم بین اهل الشرق  
والغرب فاته ما ینتج احسن النتائج وهو وحدة العالم  
الانسانی الذی سته قلم حضرة (بهاء الله) وقام بنشره فرعه  
الکریم حضرة (عبد البهاء) اذ بهاتتم سعادة اهل العالم  
وتزول المصائب المحیطة بالام وتنحل عقد المعضلات التی  
عجزت عن حلها عقول كبار الفلاسفة فی هذا القرن الاعظم  
واما ما سألتکم عن رأیی فی مسألة (النشو والارتقاء) فانسی  
رغمًا عن قلة بضاعتی فی هذا المتجر وعن الموانع العديدة من  
تقدّم السن واحاطة الامراض اجیب عنها حسب داعکم واقول  
مقدمة •

(١) مسألة النشوء والارتقاء بسبب الحركة الجومريّة

والانتخاب الطبيعي هي من الآراء القديمة وكانت مسلّمة بين  
الهنود والبرميين ولكنّها على ما ظنّ كانت مسألة دينيّة  
فاخذها ذلك الرجل الهمام ( چارلس داروين ) وجعلها  
مسألة علميّة ونشرها وبسطها قدّام العلماء للبحث .

(٢) وهذه المسألة من فروع مسألة عظيمة أخرى وهي

مسألة ( كيفيّة ابتداء الخليقة ) فاليهود والمسيحيّون والمسلّمون  
كما تعرفون كانوا معتقدين بما جاء في التوراة من خلق السموات  
والارض وما فيهما وخلق آدم وحواء والزردشتيون كانوا معتقدين  
بخلق نبات ( ريباس ) وظهور كيومرث واهريمن وانبثاثة النسل  
منه والبرمميّون كانوا معتقدين بالنشوء والارتقاء وتجنّس  
الانواع وتنوع الاصناف الى عالم القروء فلما تجسّد الروح السماوي  
( براهم ) افتترقت الانسانيه والقرديّة فعلى ما ظنّ هم يعتقدون  
بانّ الانسانيّة ظهرت من براهم وسلالته لا غير .

(٣) والبراهمين التي يقدرها الناكل فرقة من الفرق المذكورة

وبالاخص اصحاب ( داروين وبختر ) من الغربيين والدكتور  
( شبلى شميل ) من الشرقيين وغيرهم ممّن وجدنا كتبهم ليست  
مما يقنع من يعرف البرهان العقلي ومن له العمام بالمنطق  
فانّها قياسات خياليّة وادلّة تقريبيّة خارجة عن اداة القضيّة  
ولم يوجد بين ما ملثوا به الكتب شيء من البرهان القطعي والدليل  
المنطقي .

(٤) وعدى أنّ طريق الوصول الى الحقيقة في هذه المسألة نفيًا وإيجابًا هو البحث عن سبب اختلاف (الاركان) أولًا ثم ( اختلاف المواليد الثلاث) ثانيًا في الاثار والخواص .

(٥) وقد اختلف الفلاسفة في سبب اختلاف الخواص في الاجسام اذ لا يعقل عند هم تغير الاثر الا بتغير الجوهر فذهب بعضهم الى ان سببه ( الصورة المزجّية ) الحاصلة من تركيب الاجزاء وامتزاج الاركان مثلًا ترى في الادوية المركّبة صورة ثانوية وخاصة ثانوية لم توجد في اجزاء ذلك السدوا وبعضهم ذهب الى ان اختلاف الخواص تابع لاختلاف الاشياء في الصورة النوعية اذ بها تتميز الالوان بعضها من بعض فبعضهم متى وجدت صورة النار مثلًا وجد معها التلطيف والتفريق ومتى وجدت صورة الثلج وجد معها الجمع والتكثيف

وعدى أنّ اختلاف خواص الاشياء ناتج لاشكّ عن اختلافها في الصور النوعية الآ ان اختلاف الصور النوعية ناتج عن اختلافها في الجواهر التي تركّبت وتكوّنت منها مادة كلّ جسم من حيث الجوهر والمقدار . فعدى في آى مادة وجدت كميتة معينة من جواهر مخصوصة وجدت الصورة النوعية المعيّنة ووجدت معها الاثار والخواص المخصوصة .

(٦) وتعتقد الفلاسفة أنّ الاجسام مركّبة من جواهر فردة والجواهر الفردة عند هم عبارة عن اجرام صغيره ذوات وضع غير قابلة للتقسيم متمايزة بعضها عن بعض بالذات .



(٧) والنَّوَجُ الطَّبِيعِيُّ تحدث في المركبات من امتزاج تلك  
الجواهر بسبب فعل الحرارة في العادة الرطبة فتحدث العوالم  
الثلاث من المواليد المعدنيات والنباتات والحيوانات.

(٨) فالأرواح الطبيعية خلاصة تلك الجواهر السارية  
فيها والحافظة على كيانها فالأرواح الطبيعية مثل الجواهر  
متمايزة بعضها عن بعض ذاتاً في كل عالم من العوالم الثلاث  
بانواعها .

(٩) فينتج مما تقدم أنّ الأرواح الطبيعية جواهر لا أعراض  
وهي الحافظة على كيان أنواعها فلا يعقل إذا تدخل نوع في  
نوع آخر أو أيجاد الروابط والوسائل المؤدية إلى الوحدة في  
نوعها .

فأذا علم ذلك فلنرجع إلى جواب ما تفضلتم بالسؤال عنه  
أمّا السؤال الأوّل ( هل رأى داروين نفع في عالم العلم )  
والجواب نعم نفع العلم فإنّ البحث موجب للوصول إلى الحقيقة  
غالباً وقد قيل إنّ الحقيقة بنت البحث .

وأمّا السؤال الثاني ( هل أكثر أهل الإدراك ميالون إلى  
قبول رأى چارلس داروين أم لا ) والجواب أنّ كشف هذه  
المسألة منوط بالاجيال الآتية فإنّ كثيراً من المسائل كانت  
مقبولة عند العموم من قبيل مسألة دوران الأرض وسكونها فانتها  
على ما صرح به ( البيروني ) في تاريخ الهند كانت مختلفاً فيها قبل  
بطليموس فرجح القول بسكون الأرض ودوران الشمس والكواكب

حولها بسبب بطليموس فصار رأى نحو كل العالم تقريباً إلى  
القرون الاخيره حيث اخذ في الاضمحلال كما تعرفونه ومن قهيل  
مسألة اجرام السماوات وعدد ها ومسألة قطر الشمس ومقدارها  
وحقيقتها ومسألة مقدار بعد الشمس عن الارض وامثالها كثيرة •  
والى هنا نكتفى في الجواب ونسأل الله تعالى في خاتمة القول  
ان يؤيدكم في نشر العلم ويمدكم في بسط روح السلام ويعززكم  
بالعزة الابديه والسعادة الدائمه آمين  
في ٩ ابريل سنة ١٩١٢ (ابوالفضل)

بيست ويكم

رسالة عربى در جواب بعضى مسائل ادبيه

باسم ربنا تقدست ذاته

حبيبى الفخيم وصلنى كتابك وسرّنى خطابك وشاقنى سؤالك  
فوجب علىّ جوابك واسأل الله تعالى من سعة رحمته وسبوغ  
نعمته وعظيم آلائه وجسيم نعمائه ان يؤيدك بالاستقامة  
الكبرى في تقويم عماد شريعته العظمى وهداية الامم الى طريقته  
العتلى وان يبارك هذا العيد السعيد واليوم المجيد على جميع  
المسلمين وعلى الخلائق اجمعين اتّه هورب العالمين وارحم  
الراحمين واما ما ذكرت من تألب الاعداء وتكالب اولى البغضاء  
وهجوم الخصوم وقطع الراتب المرسوم فهو امر موعود محتوم فسى  
شله شمد هذا اليوم المبارك المعلوم فعليك بالاستقامة الكبرى

والتمسك بالحكمة التي هي اول حكم رقمته يراة المولى في الواح  
شتى وفرضتها وواجبها على جميع اهل البهائم واصحاب السفينة  
الحمراء ولا يقبل بدونها عمل بلا استثناء وهي الحصن الحصين  
والدرع المتين لحفظ اغنام الله من الذباب الضار به في هذا  
اليوم العبين وليس المراد من الحكمة هو الخوف او الكلام السوء  
حاشا ثم حاشا بل الحكمة هي التعقل في الامور والتمسك بالطريقة  
المثلثة وهو لا يعقل ولا يتحقق الا بتباعد او امر المولى ولذا جاء في  
الحكم القديم ورقمه القلم الاعلى في الالواح المقدسة الحديثه  
( رأس الحكمة مخافة الله ) ونزل في الفرقان العظيم والسفر  
الكريم ( قل ان كنتم تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ) مثلاً  
اذ نهى الرب تعالى عن التبليغ فليس من الحكمة تبليغ امر الله  
في السر ثم انكار الامر في الجهر فان ذلك اذا تكررت ينتهي لاشك  
الى الهبوط والحبوط ثم الى الهلاك والسقوط واتى على ما توسمت  
يا حبيبي في خلالك وشعائلك من الخير وتفترست في سرائرك و  
مخائلك من الصدق احب ان تبلغ الى الدرجة العليا والغاية  
القصوى بعناية ربنا الاله ويبقى لك ذكراً جميلاً واسماً جليلاً  
وصوتاً مسموعاً وصيتاً مرفوعاً في الناشئة الاخرى والملكوت الاعلى  
واعلم يا حبيبي ان افضل عمل لك اليوم هو ان تشتغل بتهذيب  
اخلاقك وتكميل معارفك أولاً وتصلح تجارتك وتسهل موارد  
رزقك من الطرق المعدو حه ثانياً وحفظ قلوب من ابلغتهم  
او امر ربك وهديتهم الى سبيل معرفة بارئك وتكميل طرق معرفتهم

وتشبهه د عائم استقامتهم وازدياد اشتعالهم وحرارتهم حتى  
يأتى يوم تنزل فيه موانع التبليغ ويساغ فيه كؤس النـداء  
والتسبيغ فتصدع يومئذ بامر ربنا الا على بين الامم الكبرى  
فيستابقون الى العلى سباق الجياد فى الحلبة الاولى ويدخلون  
افواجاً فى الجنة العليا والمحجة المثلى كما وعد نابه فى الصحف  
المطهرة الاولى وفى الواح ربنا البهت الابهى \*

واعلم يا حبيبى انة سيد خل عليكم كثيرون ويتظاهرون  
بسجايا المتفحص الباحث ويظهرون السلم والوفاق وهم اهل  
النفاق واصل الشقاق ومقصد هم معرفة اهل الايمان واضطها  
اصحاب الايقان كما تصرح وتنادى به آى الفرقان منها قوله  
تعالى ( يوم يقول المنافقون والمنافقات للذين آمنوا انظرونا  
نقتبس من نوركم قيل ارجعوا وارجعوا وارجعوا وارجعوا فاضرب بينهم  
بمسورله باب باطنه فيه الرحمة وظاهره من قبله العذاب ) الى  
آخر الاية الكريمة فيحكم الآية العاركة لابد من دخول اهل  
النفاق على اصحاب الوفاق للاستطلاع والاستراق فلا يغرتك  
تحبيهم وترفقهم ولا يخذ عنك ملاينتهم وتملقهم فان التهـور  
والتعجل يوجب الددم والافتضاح والتأنى والتروى يكفل النجاح  
والفلاح ومن الحكم المأثوره ( العجلة من الشيطان والتأنى من  
الرحمان ) \*

واما جواب حفيد المرحوم الشيخ قادر السلندجى فالتسى  
اول ما وصلنى كتابك الشريف شرعت فى الشاء جواب لا يراد اتمه

وتحرير رسالة في رد اعتراضاته ثم بد الى اته لا يستحسن منى  
ان اكتب بنفسى جواباً لكتابه حيث هولم يخاطبني رأساً فسى  
رسالته ولم يوجه الى خطاباً فى مقالته وكذلك لم ار ان تكتب  
حضرتك رداً عليه حفظاً لمقامك ولحافظاً لعواقب أيامك  
فتحيرت فى الامرو اعلنت الفكر فما وجدت مخرجاً ولا هدى  
ملهجاً حيث لم اجد فى احبائى فى مصر ممن صرفت العرفسى  
تكميله اوعاماً وتحملت فى تعليمه آلاماً من يتجرأ على مباراته  
ويتشجع فى دفع اعتراضاته فبد الى اخيراً ان اخابر مع احد  
تلامذتى من الأمة الباسلة الافغانىة ممن قرأ على أيام اقامتى فى  
بخارا حاضرة الممالك التورانيه ونزل فى هذه الايام فى الاستانه  
عليه وهو من الافاضل الزكيا ممن يوصف بغزارة العلم وسعة  
الاطلاع ويعتمد عليه فى مقام المناظره والدفاع ولا بد من وصول  
جوابه فى هذه الايام فنبعثه اليك اذا كان وافياً بالمرام .

واما ما ذكرت فى لفظ (ستان) التى تلحق با واخر بعض  
الاسماء الفارسيه وظن بعضهم انها بمنزلة ياء النسبه فلا  
يجوز جمعها فى لفظه واحدة كالكرديه والتركيه فاعلم يا حبيبى  
ان ياء النسبه فى اللسان الفارسى هو عين ياء النسبه فى  
اللسان العربى ولفظة (ستان) لا يقوم مقام ياء النسبه ابداً  
فلا يقال طهرانستان واصفهانستان وبغدادستان فى مقام  
الطهرانى والاصفهانى والبغدادى حيث ان ياء النسبه قياسيه  
فى الفارسى كما هو فى العربى وانما الحاق هذه اللفظه يفيد معنى

المكان والزمان في اللغة الفارسيّة كوزن مفعول ومفعول في  
اللغة العربيّة وكما أنّ هذا الوزن سماعي في اللغة العربيّة  
كذلك هذه اللفظة في اللغة الفارسيّة وكثيراً ما جمع الفصحاء  
بينها وبين ياء النسب قال السعديّ الشيرازي (افصح من نطق  
بالفارسيّة) بعد فردوسي \*

پای سروبوستانی در گل است

سروماراپای معنی در دل است

وقال في كتاب بوستان

( خد اياتوشب رويآتش مسوز

که ره ميزند سيستاني بسروز )

وقال القافّي الشّهير في قصيدة في مدح خاتم الانبياء

عليه السلام وهو افصح شعراء القرن العاشر ومطلع القصيدة

( بود اين نکته در حکمت سراي غيب برهاني

که در جانان رسي انگه که جان از عيب برسي )

الى ان قال في طيّ قصيدته ومدائحه

( معذب تانداري تن مهذب مي نگردي جان

که تا برگش نه پيرائي نيالد سروبوستاني )

( تبارك يا نبّي الله آخر پرده يكسونه

که تا از چهره ميخونت كند گيتي گلستاني )

( چنان شد راست كار ملك از او كان در دبستان هم

نگردد از بي تعليم خم طفل دبستاني )

وقال في قصيدة في مدح امير المؤمنين على عليه السلام و  
هي من قصائد المشهورة مطلعها •

(سروش غيبم درگوش گفتم پنهانی

که جهل دونان خوشتر ز علم يونانی)

الى ان قال

( نسيم خلت تو بردل خليل وزيد

که کرد آتش سوزان براو گلستانی

وامثال ذلك كثيرة في اللغة الفارسيه مثل ( شهرستان ) مدينة  
العلامة محمد الشهرستاني صاحب الملل والنحل و ( سيستان  
وسجستان ) مملكة في جنوب ايران محل تخت خلف بن احمد  
الشهير السجستاني و ( اردستان ) مدينة من توابع اصفهان  
توصف بجودة الرمان ويقال للنسبة اليها اردستاني و ( غرستان  
مملكة متأخمة لبخارا ويقال للنسبة اليها غرشي و غرستاني و ( دبستان )  
للمدرسه والكتاتيب وكثير من امثالها مما لا يسعني الاتيان بجميعها  
لقلة الفرصة وكثرة الاشغال وهناك فرق آخرو فائدة اخرى حيث  
ان لفظ الكردي يفيد النسبة الى الطائفة فقط واما لفظ الكردستاني  
يفيد النسبة الى الطائفة والمملكة لما قلنا ان لفظه ( ستان ) تفيد  
معنى اسم المكان فلا يجوز لكردي مولود في غير مملكة كردستان  
يقال له كردستاني مثل اكراد خراسان بل يقال لهم اكراد  
كردي وخلاصة الكلام لفظه الكردي والكردستاني كلاهما في محلها  
صححان الا ان الثانيه افصح واجمع واحلى والسلام على من اتبع

## • الهدى

وارجومن حضرتك ان تبلغ تحيتي وسلامي وتفخيمس واحترامى  
للعلامة المفضل سعادة لطيف باشاسليم وجله بل شبله  
حضرة فؤادبيك زاد هماالله تعالى عزاً واحتراماً وتجله واعظاماً  
ومانسيت ولن انس الكتاب الذى وعدت لا قدم الى سعادته  
الآن الكتب الموجودة المطبوعه اغلبها فارسيه مثل الايقان  
والبشارات والفردوس وامثالها وليس لى فرصة وفراغ لا كتب بنفسى  
كتاباً من الكتب المقدسه والالواح المطهره والآن كنت احب  
ان يكون فى كتبخانه سعادته من تلك الكتب النفيسه كتابا  
بخط يدى ليكون احسن هديه اليها واجل تذكار فيها ولا بد ان  
شاءالله تعالى من ان ابعث بكتاب الى تلك الحضرة الفخيمه  
سواء كان مطبوعاً أو مكتوباً عند التمكن والحصول والله تعالى  
احسن كفيل للبلوغ الى المامل •

وكذلك ارجومن محبتك ان تبلغ خالص التحيه والثناء و  
فاتح نفحات التكبير والبهاء على احباء الله فى هناك خصوصاً  
حضرة الفاضل الشيخ احمد الطنطاوى وحضرة الماجد مصطفى  
افندى المكاوى ورفيقه بل شقيقه فى الايمان حضرة حسين افندى  
وكذلك حضرة الفاضل النبىه الشيخ احمد عزت حفظهم الله  
جميعاً من شبائك الامتحان وموارد الافتتان معالم تبلغ الله  
الحقول ولن تدرکه بصائر الفحول وارجومن فضلهم ان يزودنى  
بصالح دعواتهم حين صلواتهم وفى مقاعد مناجاتهم فان دعاء



الاولياء خيرهديه من الاحباء واحسن زاديزودون به المسافر  
 في الاقطار والارجالا ينسوان ايامنا هذه ليست ايام الغفلة  
 والذموم وميقاة اللهو والعمول والاشتغال بما عن قريب  
 يفنى ويزول فسوف يأتي يوم يتحسر الانسان على دقيقة منها  
 حيث كان يمكنه ان يخرس فيها شجرة يجنى ثمراتها بدوام  
 الارض والسماء ويستظل بظلالها في كل عالم من عوالم الانشاء  
 ولذلك سماه رب العزة بيوم التغابن ويوم الحسرة فان الانسان  
 يغبن فيها ما لا يتدارك في الايام الاخرى ويتحسر ويطلب  
 الرجوع واني له الرجعى وفي ذلك كفاية لا ولى النهى وعليك  
 التحية والثناء والتكبير والبهاء ما هبت الصبا وتعطرت الارجاء  
 باربح ذكر من طاف حوله الاسماء في عشيهِ الثالث من شوال من  
 سنة ۱۳۱۸ ابوالفضل •

بيست ودوم

رساله فارسى درباره \* كتابى از ملفقات ميرزا يحيى ازل

هو الا قدس الابهى

خدمت عموم اهل فضل معروض ميدارم كه در اين ايام  
 سعيده كه ضواحى اسكندريه بقدم مبارك حضرت مولى السورى  
 ارواح العالمين له الفداء مشرف ومنتزهات رمل بنزول اقدسش  
 مزين ومطرز است يكى از اهل علم از ايرانيان كه مقيم دارالسلطنه  
 لندن است در كتابخانه بزرگ آن پاى تخت فخيم كه با اسم

( بریتش میوزیوم ) مستن و موسوم میباشد کتابی بدست آورد ما است  
 از ملفقات میرزایحیی معروف بازل بخط خود وپسرش رضوان علی  
 واکثر محتویات آن کتاب عباراتی عربیه درغایت رکاکت و سخافت  
 ملفق بر نهج آیات قرآن شریف و سور مصحف مجید و لکن خالی  
 از معنی و غیر مرتبط و تمام آن اغلاط لفظیه و معنویه و مخالف  
 قواعد لغت عربیه بنحوی که ممکن نیست انسان مطلع از لغت  
 عربیه از استماع آن مشعشز نگردد و موجب انده هاش او نشود و عقیده<sup>۴</sup>  
 این اقل عباد ( حضرت عبدالبهاء<sup>۵</sup> ) ارواح العالمین له الفداء<sup>۶</sup>  
 ابوالفضل گلپایگانی این است که بیشتر سبب انتشار و شهرت این  
 مسأله در میان اهل ایران که میگویند کلمات باب تماماً العیاذ  
 باللّه غلط و مخالف قواعد نحو و صرف و لغت است و منشأ<sup>۷</sup> است  
 اول کلمات سخیفه<sup>۸</sup> همین یحیی ازل بود که بدون مبالات  
 عبارات عربیه<sup>۹</sup> بیان را با کلماتی از خودش مرکب مینمود و چون  
 بالکلی از معرفت علوم ادبیه بی بهره بود همه غلط و رکیک میشد  
 و آنهارا با اسم اینکه کلمات رئیس طائفه<sup>۱۰</sup> بابیه است نشر میداد و  
 خلق از لفظ بزرگ طائفه<sup>۱۱</sup> بابیه نقطه<sup>۱۲</sup> اولی عزاسمه الاطنی را گمان  
 مینمودند این بود نه شهرت یافت که عبارات باب همه العیاذ  
 باللّه غلط است و ثانی کلماتی بود که اعداء<sup>۱۳</sup> امراللّه خود عمداً<sup>۱۴</sup>  
 و رکیک میساختند و با اسم اینکه اینها کلمات باب است در میان  
 خلق شهرت میدادند چنانکه سید کاظم نام شهرازی که خواهر  
 زاده سید اسد اللّه شاعر مشهور متخلص بفرآ بود در مصدر رسد

جمعی که اکنون بعضی از ایشان در حال حیاتند حکایت می‌نمود که خال من غراً می‌فرمود که من و جماعت دیگر می‌نشستیم و آیات می‌ساختیم و با اسم باب شهرت می‌دادیم تا مردم فریفته <sup>۱</sup> او نشوند و گمراه نگردد و از شریعت حقّه اعراض ننمایند \*

و بالجمله آن شخص فاضل در لندن بقدر مقدور و رش قدری از سوره و الواح نارینه <sup>۲</sup> آن کتاب را با رعایت تصحیح و مقابله با اصل و عدد صفحات منقوله از آن استنساخ نموده چند جزو آن را به حضور اقدس حضرت مولی الوری عبدالبها ارواح المقربین لسه الفدا <sup>۳</sup> ایفاد داشت \*

و چون بحکم ( الاثریدلّ علی العوثر ) بهترین موازین مقدار علم و فضل یا بلاغت و جهل شخص کلمات اوست اذن مبارک بنشر آن شرف صد و ریافت تا کسانی که از فهم عبارات عربیّه با بهره‌اند و مشامشان را اغراض نفسانیّه فاسد نموده است آنها را ببینند و با آثار مبارکه <sup>۴</sup> نازله از قلم اعلیٰ و قلم اقدس ملاحظه نمایند و فرق فیما بین راحه ورد معطر مشعوم و راحه <sup>۵</sup> منلته <sup>۶</sup> بصل و ثوم را در یابند تراشه <sup>۷</sup> سماویّه را از افسانه <sup>۸</sup> بشریّه تمیز دهند و بنغمه <sup>۹</sup> بنهل آسمانی را از نعیب غراب نفسانی بشناسند بلی نور آفتاب مشرق از ظلمت لیل غاسق ممتاز و معلوم است ولی نبرد انسان بصیرونشأه <sup>۱۰</sup> رحیق مختوم از سرخر خبیث واضح و مفهوم است لکن بر ذائقه هوشیار بصیر \*

و این نکته براهل دانش پوشیده نماند که ظهور کتاب دجال

و کتاب حضرت ذی الجلال در یوم قیام قائم موعود از موعود حتمیه الهیه است. نظر فرماد رسوره مبارکه (ویل للمطففین) که بصراحت میفرماید (کلآن کتاب الفجار لفی سجین وما ادراک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین) و خلاصه مقصود آیه مبارکه این است که میفرماید سجین کتابی است مرقوم و نوشته شده و بعد از آن میفرماید (ان کتاب الابرار لفی عیین وما ادراک ما عیین کتاب مرقوم یشهد المقربون) یعنی هر آینه کتاب ابرار و نیکوکاران در عیین است و عیین کتابی است نوشته شده که مقربین آن کتاب را مشاهده خواهند نمود و برویت آن سرافراز خواهند گشت و این آیات مبارکه فرقانیه صریح است در اینکه در یوم موعود دو کتاب مشهود خواهد گشت نخست کتاب سجین که نامه فجار است و پس از آن کتاب عیین که دستور العمل ابرار و اختیار است صاحب محیط محیط در لغت (سجن) از تفسیر جلالین نقل میکند (قیل انه کتاب جامع لا عمال الشیاطین والکفره) این بود که پس از شهادت نقطه اولی عزاسمه الاقدس الاعلی اول یحیی با اسم اینکه وصی نقطه اولی است شهرت یافت و چنین الواح که صبیان از نطق بان استیحا ش نمایند با اسم اینکه کلمات سماویّه و وحی آسمانی است و معجزه است نزد اهل ایمان ارسال نمود با اینکه نقطه اولی عزاسمه الاعلی در غایت صراحت در باب چهاردهم از واحد ششم کتاب مستطاب بینان تلخیص فرموده اند که در کوربیا ن ذکر نبی و وصی بر حروف نخواهد

شد بل باسم مؤمنین مذکور خواهند شد با این تصریح اهل بیان  
 حیا نمودند از یحیی بوسی تعبیر نمودند و شهرت دادند چنانکه  
 مستشرقون مستشرق در مقدمه کتاب (نقطۃ الکاف) و در مجله  
 (ایشیاتیک سوسایتی مکزیک) تصریح نموده پس حجاب یحیی  
 را وصی حضرت باب خوانده است باری پس از آنکه کتاب یحیی  
 شهرت و بنظر جمیع اهل بیان رسید حق جل و عز در آن  
 قیام فرمود و کتاب علیین یعنی الواح مقدسه از قلم اعلی نازل شد  
 یظلمات شبهات زائل و مضمحل گشت و آفتاب حق در وسط  
 السماء قدرت طالع شد کذلک قدّ من لدن عظیم حکیم \*

و بالجمله چون امر مبارک بطبع این صحف خبیثه صدور  
 یافت بعض اهل فضل در صد دطبع آن برآمدند تا بنظر اهل  
 فهم و درایت برسد و عن عبارات او که اصلش بخط پسرش رضوان  
 علی در لندن محفوظ است دلالت بر مقدارات و ملقق نماید و  
 حجّت بر جمیع من فی السموات و الارضین بالغ آید و نسأل الله  
 تعالی فی خاتمة القول ان ینهدی الکلّ الی سوا السبیل انه  
 هو الرؤف العزیز الجمیل •

بیمت و سوم

مقاله ذیل که در کتاب شرح احوال جناب ابوالفضائل صفحہ ۲۶۲ بدان اشارہ کردہ ایم در موقع قتل ناصرالدین شاہ بخواہش مدیر مجلہ المقتطف مصر تحریر شدہ •

الباب والبابیہ

لحضرة العلامة الفاضل السيد ميرزا افضل الله الايراني  
المقتطف • كثر ذكر البابية في هذه الاثناء على اثر وفاة  
المرحوم ناصر الدين شاه فاقترحنا على حضرة العلامة الفاضل  
السيد ميرزا افضل الله الايراني ان يكتب لنا مقالة وافية في  
تاريخهم و خلاصة تعاليمهم لا نتارأينا عالماً محققاً في تاريخ  
المشرق عارفاً باخبار البابية فوافانا بالمقالة التالية قال :  
لا يخفى انّ المؤسس للبابية ر جلان شهيران من اهل  
الشرق وهما الباب وبهاء الله • اما الباب فهو شاب شريف من  
اهل شيراز عاصمة فارس اسمه ميرزا علي محمد ولد في غرة محرم  
سنة ۱۲۳۵ هجريه من عائلة معروفة بالسادة الحسينية من  
اهل التجارة • وتوفي والده ميرزا محمد رضا قبل فطامه و ريتى  
هوفى حجر خاله الحاج ميرسيد على التاجر الشيرازى • وكان  
من طفوليته مواظباً على العبادات مداوماً على الصلوات فلمّا  
ترعرع وشبّ اشتهر بالتقوى والورع وكان جميل الوجه كثير الوقار  
ظاهر المهابة بادي التجارة واشتغل بالتجارة مع خاله المذكور

في مدينة بوشهروشيراز \* وسافر قبل اظهار دعوته الى العراق  
لزياره مشاهد الائمة كما هو معهود من الشيعة ومكث في العراق  
اقبل من خمسة اشهر وهناك كان اول اشتها راسمه بين الجمهور  
فلما رجع الى شيراز وبلغ سنة الخامسة والعشرين ادعى  
انه الباب (١) وذلك في الخامس من جمادى الاولى سنة ١٢٦٠  
هجريه واول من صدقه وآمن به ملاحسين الشهير الملقب عند  
الهابية بباب الباب وهو من اهل بشرويه من بلاد خراسان و  
هكذا اتابع عليه اقبال الرجال حتى بلغ عدد هم ١٨ نفساً  
فسمّاهم بحروف حى (٢) و امرهم بالتوجه الى بلاد ايران والعراق  
وتبشير العلماء بظهوره ودعوتهم الى اتباعه وحثهم على كتمان  
اسمه حتى يعلنه هو بنفسه في وقته \*

وتفطن المفسرون لاسم الباب كل على ماتوهمه رجماً  
بالغيب كما استفاد مما ذكرته الجرائد المصريه حديثاً فبعضهم  
فسره بباب العلم وبعضهم بباب السماء وبعضهم بباب الحقيقة  
ولكن الاستفادة من كتبه " انه هو القائم العشر بقرب نزول المنقذ  
المجيد ودخول العالم في دور جديد " و لهذا اشتها راتباعه  
بالبابيه وذا ع صيتهم بهذا اللقب في الممالك الاسلاميه \*

ولماتى موسم الحجّ توجه الى مكة وبعد فراغه من اعمال  
الحجّ اعلن دعوته في المجمع الكبير فاشتها راسمه وذا اعتد دعوته

---

(١) الباب عند الشيعة نائب المهدي المنتظر

(٢) لان عدد هم بالاجديده ١٨

وعلاصيته ورجع الى ايران ونزل في مدينة بوشهر على خليج العجم  
 فقبض عليه والى فارس حسين خان العلقب بنظام الدوله وبقى  
 محبوباً في مدينة شيراز عدة شهور حتى حدث في بلاد فارس وباء  
 شديد ففراكثر الالهالى وغفلوا عن حراسته فرجع الى بيته وسافر  
 الى اصفهان ونزل في بيت امام الجمعة ميرسيد محمد الملقب  
 بسطان العلماء وكان والى اصفهان اذ ذاك الا ميرالشهير  
 معتمد الدوله ملوچهرخان فانجذب من حسن بياته ومال اليه  
 واعتقده وكتب الباب كتابه الموسوم بالنبوة الخاصة في خصائص  
 سيد نارسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلم بطلب منه وكتب  
 ايضاً كتابه الموسوم بتفسير سورة الكوثر بطلب سلطان العلماء .  
 وكان الباب يرتجل في خطبه ورسائله حتى قيل انه كان  
 يكتب في اربع ساعات الف سطر بالعربية او الفارسية على غاية من  
 جودة الخط وحسن الاسلوب ووقع بينه وبين العلماء مناظرات  
 اكثرها مدون في الكتب التاريخيه فاد هشهم بقوة قريحته وسرعة  
 قلمه وحسن بياته . فحدث بين العلماء اختلاف كبير في امره  
 وهيجان شديد منهم من صدقه وأمن به مثل محمد تقى المدرس  
 الهروى وحبيب الله العلوى ومنهم من حكم بجنونه مثل ميرسيد  
 محمد واتباعه والا كثرون افتوا بتكفيره ووجوب قتله مثل محمد مهدى  
 الكلباسى واضرابه . فنقله الوالى من بيت سلطان العلماء الى  
 بيته واخفاه واظهراته ارسله الى طهران بامرالمرحوم محمد شاه  
 فبقى مخفياً في بيت ملوچهرخان حتى توفى وتولى ابن اخيه



ميرزاگرگين خان على اصفهان فارس الباب بامر المرحوم محمد شاه الى طهران فلما صار على نحو مرحلة من طهران ارسلوه الى آذربايجان وبقي محبوساً في جهريق وماكو وهما قلعتان من قلاع آذربايجان حتى توفي المرحوم محمد شاه وجلس على تخت ايران جلالة ناصر الدين شاه \*

وقى اثناء ذلك اشتدت الخصومة بين اتباع الباب وعلماء ايران وولاة البلاد فقاموا ايدياً واحدة على البابيين وتفقوا على لزوم ابادتهم فاشتبكت الحرب بينهم في بلاد مازندران وزنجان ونيريز \*

وخلاصة هذه الوقائع ان ملاحسين المذكور انفاً سافر مع اصحابه من خراسان قاصدين كربلا من بلاد العراق ولحق بهم الحاج ميرزا محمد على المازندراني الملقب عند البابية بالقديس وملا محمد صادق الخراساني الملقب عند الشيعة بالمقدس وهما من العلماء المشهورين فعقدوا اعلاماً سوداً ورحلوا فلما وردوا الى ساوى عاصمة مازندران حكم ملا سعيد اكبر علماء البلد بوجوب محاربة البابيين و ابادتهم \* فالتجأوا الى مقبرة الشيخ الطبرسي احد العلماء المشهورين وحصنوها وقاموا للمدافعة وكان عدد البابيين ٣١٣ نفساً وحصل بينهم مناوشات كان الفوز فيها للبابيين \* فصد رالاً مرمن الدولة لعباس قلى خان السردار الالريجانى بمحاربة البابيين فحاصرهم هو ومهد يقلى ميرزا والى مازندران بالمدافع والجنود المنظمه \* فوقع بهم

البابيون وقتلوا منهم خلقاً كثيراً فتتابعت عليهم العساكر والمدافع وامتد الحصار وقتل في اثنا عشر شهراً ملاًحسبهم واشتد عليهم الجوع واخيراً آمنهم الوالى والتسرد اروجرجوا وسلموا اسلحتهم فاحاطت بهم العساكر وقتلوهم بالرصاص جميعاً الا رئيسهم الملقب بالقُدوس وبعض خواصه فارسلوا الى مدينة سارى و قتلهم ملاًسعيد كبير العلماء باتفاق الطلبة واحرق جثثهم .

وكذلك فى مدينة زنجان اشتد الخصام بين البابيه و علماء الشيعه و كان زعيم البابيين الحاج ملامحمد على الزنجاني احد العلماء المشهورين و كان الوالى اميراسلان خان الملقب بمجد الدوله خال ناصرالدين شاه المرحوم . فعمل الوالى باغراء علماء الشيعه على اباده البابيه و اشتبك القتال بينهم و اشتد الامر على الوالى فارسلى طهران فارسلى العساكر والمدافع حتى قتل زعيم البابيين وفى رجاله عن آخرهم وارسلت بقية منهم الى طهران فقتلوا هناك .

وفى مدينة نيريز من مدن فارس اشتبك الحرب بين الحزبين و كان رئيس البابيين العالم الشهير السيد يحيى الدارابى ابن السيد جعفر الكشفى صاحب المصنفات كسنا برك و تحفة الملوك وغيرهما . قال الامر الى قتل السيد يحيى واصحابه بعد تأميرهم .

فلما توفى المرحوم محمد شاه سنة ١٨٤٨ ميلاديه وجلس

على التخت جلاله ناصرالدين شاه في العاشر من سبتمبر من تلك السنة كانت ايران اذ ذاك مصدر القلاقل والفتن بسبب سوء تصرف اترك الایروان المستولين على المناصب في صدارة حاج ميرزا قاسم واعلن والى خراسان محمد حسن خان الملقب بسالار العصيان على الدولة وادعى الملك وعقد صلحاً مع امراء افغان وبخارا وتركمان وازدادت هذه القلاقل بظهور بابايه و ما وقع بسببهم من المحاربات الدمويه . فعزم ميرزا تقى خان الصدر الاعظم على قتل الباب وظن انه يتمكن من ابادة البابيه بقتل رئيسهم فاصدر امره بقتله الى حشمة الدوله حمزه ميرزا والى تبريز و هو عم جلاله ناصرالدين شاه فابى هذا وقال " ساء ظنى وخاب املى فاننى كنت آملاً من دولة ايران ان تأمرنى بمحاربة دولة من الدول الكبيرة وما ظننت ابداً انها ستأمرنى بقتل احد اتقياء اولاد الرسول الذى مافات منه نافلة من التوافل الدينيه ولا ادب من الاداب العاليه الانسانيه " فامر الصدر الاعظم اخاه ميرزا حسن خان رئيس عساكر آذربايجان بقتل الباب فعلق فى ميدان مدينة تبريز وقتل بالرصاص فى ٢٨ شعبان سنة ١٢٦٦ هجرية

فلما قتل الباب زاد اشتهار تعاليمه وكذلك زاد اضطهاد اتباعه . واشتهر من بعض رؤسائهم دعاوى مختلفة من قبيل النبوة والوصاية والولاية والمرآتية و امثالها فاختلفت آراؤهم وتشتت اهواؤهم وسقط كثير منهم فى الضلالت وانهمك بعضهم

في المنكرات والموبقات وزاد الطين بلة ان اطلق شاب اسمه محمد صادق التبريزي رصاصه على جلاله ناصر الدين شاه سنة ١٢٦٨ هجريه حينما خرج جلالتة للصيد من قصره في قرية نياوران وهي على ساعتين من طهران فاشتد الامر في طهران وسائر البلاد على البابيين فقبضوا على العتثم والبرى والمطيع والماص وقتلوا كثيرين منهم باشد انواع القتل وافظعها .  
 ومن جملة من قتل في هذه الحادثة المرأة الشهيرة قره العين وهي بنت حاجي ملا صالح اكبر علماء قزوین وكانت اعجوبة عصرها في العلم والفصاحة وحسن البيان وطلاقة اللسان وكانت منتعية الى الشيخية مكبه على مطالعة الكتب الكلامية . فلما ظهر الهاب وانتشرت رسائله اعلقت مذمبه وصارت من اعظم انصاره وكانت اذ ذاك في مدينة كربلا فناظرت علماها فافحمتهم بقوة فصاحتها وغرارة علمها . فحدث هيجان عظيم بين علماء العراق فاضطرت ان تمضي الى بغداد ونزلت مع بعض خواصها وحاشيتها في بيت ابن الاكوس الشهير مفتي بغداد ( وهو مصنف كتاب تفسير روح المعاني المطبوع في بولاق ) ومكثت في بيته نحواً من شهرين وناظرت علما بغداد فعرضوا حالها على الاستانه فرجعت الى ايران بامر السلطان المرحوم عبد المجيد خان . فلما بلغت بلاد ايران ناظرت علما كرمانشاه وهمدان ووردت الى قزوین وسكنت في بيت والد ها حتى قتل عنها في قزوین فمضت الى طهران ونزلت في بيت الشارع الشهير

بها الله • فقبض عليها بعد مدة وبقيت محبوسة في طهران حتى حدثت حادثة سنة ١٢٦٨ هجرية كما ذكرنا آنفاً فقطت خنقاً والقيت جثتها في بئري الجنة المعروفة بهاغ ايلخاني •

قال ابن الالوسي " القرّتيه اصحاب امرأة اسمها هند وكنيتها ام سلمه ولقبها قرّة العين لقبها بذ لك السيد كاظم الرشتي في مراسلاته لها وهي ممن قلّدت الباب بعد موت الرشتي ثم خالفته في عدّة اشياء منها التكاليف ف قيل انها كانت تقول برفع التكاليف بالكلية وانالم احس بشيء من ذلك مع انها بقيت في بيتي نحو شهرين وكم من بحث جرى بيني وبينها ورفعت فيه التقيّه والبين وقد رأيت فيهما من الفضل والكمال ما لم اراه في كثير من الرجال وهي ذات عقل واستكانة ومزيد حياء وصيانة وقد ذكرنا ما جرى بيننا من المباحثات في غير هذا المقام واذا وقفت عليه تبين انّ ليس في فضلها كلام " الى آخر قوله •

وقد خلف الباب رسائل كثيرة وكتباً مدوّنة بالفارسيّة والعربيّة منها ما ذكرناه ومنها الرسائل العديله في الفرائض الاسلاميّة ومنها تفسير سورة البقره واحسن القصص وكتاب اسماء كلّ شيء ومنها البيان الفارسي • واورد عليه اعداؤه ان كلامه خارج عن الفصاحة وفيه ما يخالف القواعد النحويّة وقيل **لنّه لعمّاه** انتقد واعليه هذا الانتقاد اجاب بانّ الكلمات كانت مقيدة فلما ظهر اطلقها من القيد ••• ولكنّي رأيت في كتاب البيان انّه اجاب عن هذا الايراد أولاً بانّه ما قرأ النحو والصرف وما تعلم في

المدارس وما دعى الله من اهل العلم بل انه شاب فارسي امسى  
مأمور من ربه ملهم بمعارفه • وثانياً بان منكرى القرآن انتقدوا  
على رسول الله عليه السلام بامثال هذه الانتقادات واستشهد  
ببعض الآيات القرآنيّة التي انتقدوا عليها بان فيها ما هو مخالف  
للقواعد النحويّة والاصول اللغويّة والحق يقال ان كتب الباب  
وبها الله ورسائل فرعه الكريم عباس ليست مما ينتقد عليها بامثال  
ذلك •

وللباب حسابات دقيقة ليس هنا مقام تفصيلها مثلاً عبّر عن  
العدد ١٩ بالواحد تطبيقاً على حساب الابدديه وباحاصل  
ضربه في نفسه بعد ذلك شئ وبني على هذا العدد تواريخ  
ايامه وطبقات اصحابه وابواب كتبه والسنن والآداب المنسوبه  
الى طريقته وله احكام صعبة صارمة فلما يمكن ان يعمل بها  
نقحها واصلحها بها الله كما سنبيته •

واما بها الله واسمه ميرزا حسين على فولد في ٢ محرم سنة  
١٢٣٣ هجرية ووالده ميرزا عباس الملقب بميرزا بزرگ النوري  
كان من كبار وزراء دولة فتح على شاه والعائلة النوريّة من  
العائلات الشهيرة في بلاد ايران •

فلما قام الباب واشتهر ذكره صدقه بها الله فاشتد به ازهر  
البابيين وعلت كلمتهم وكثرت جماعتهم وانتشرت تعاليمهم في  
طهران ومازندران وكان بينه وبين الباب مراسلات سرّيّة  
كان الواسطه فيها ميرزا عبد الكريم القزويني كاتب الواح الباب

فلما حدثت حادثه سنة ١٢٦٨ كما ذكرنا قبض على بها<sup>١</sup> الله  
وسجن نحو اربعة اشهر وحوكم بمحضر جمع من الوزراء وكان  
سفير روسي ايد افع عنه فلما ثبتت برائته من تهمة الاتفاق مع  
الخارجين على الشاه امر الشاه بالافراج عنه وابعادته الى  
العراق فخرج من طهران مصحوباً ببعض عساكر ايران تراقبه  
بعض فرسان سفارة الروس حفظاً له من الاغتيال اثناء الطريق  
حتى ورد بغداد سنة ١٢٦٩

ولما اقام في بغداد اشتدّ ازار الباييين به وطابت منا هلمهم  
بوروده فانه كان على جانب عظيم من الوقار والمهابة والدّعه  
فاخذ في تهذيب مافسد من اخلاقهم واصلاح ما انحرف من  
اعمالهم واجمع كلمتهم واشهد عوتهم فطارصيته وانتشرت رسائله  
وظالت اقامته في العراق نحو ١٢ سنة حتى ظهرت حزازات و  
ضغائن في صدور بعض الايرانيين المقيمين في العراق واشتعلت  
بين الحزبين نار العداوة والشقاق . قال الامالي ارسال بها<sup>٢</sup>  
الله الى الاستانه بامر السلطان المرحوم عبد العزيز خان . وبعد  
ما مكث فيها نحو اربعة اشهر امر بالمسير الى مدينة ادرنه من بلاد  
روملى فتوجّه اليها واقام فيها نحو خمس سنين وجدّ في نشر تعاليم  
الباييين حتى تكررت العداوة وتكررت الشكاية فصدر الالامر بنفيه  
الى عكا من بلاد الشام فتوجّه اليها مع اهل بيته وخذامه سنة  
١٢٨٥ هجرته .

ولم ينسَ عزمه عن تقديم تباعه وتهذيب اخلاقهم مع ما

لحقه من الاضطهاد فسنّ لهم سنناً عادلة وقرّظ آذانهم  
بمواظب حسنة فوشح رسائله التي زادت عن الالف عدّة باحسن  
العواظ والتّصائح وزينها باجمل الامثال والشّواهد . ففرض  
عليهم تربية الاطفال ذكورا واثنا بالعلم والادب والاهتمام  
بتعميم المعارف وتوسيع نطاقها حتّى فيل انه ادخل المعلّمين  
في طبقات الورثة وكذلك فرض عليهم الاشتغال بالصّناعة و  
التجارة ونهاهم عن الكسل والبطالة وامرهم بحبّ الخلق على  
اختلاف مذاهبهم واديانهم وعلمهم انّ الاديان شرعت  
للمحبّة والوفاق فلا يجعلونها سبباً للعداوة والافتراق وحثّهم  
على اطاعة الملوك والرّضوخ للقوانين الدوليه ومنعهم من  
الدّخول في الامور السياسيّه وصرّح في كتبه بانّ سلطة الملوك  
سلطة سماءية ومنحة الهيّه . ولذا امنعهم عن التكلّم بالسّوء  
في حقّ الملوك والامراء وفرّق بين المعاملات والعبادات فارجع  
حكم العبادات الى الكتاب وحكم المعاملات الى المجالس  
العدليّه وبهى عن تأويل الكتاب . وكذلك منعهم عن اللّعن  
والسّب والشتم والغيبه والافتراء والقتل والزنا وعن كلّ ما يخالف  
الانسانيّه ويحدث القلق والاضطراب في الهيئه الاجتماعيه حتّى  
منعهم عن حمل الاسلحه الآبازن الدّوله ومنعهم عن المتعه  
والتسرى وامرهم بالاكتفاء بزوجه واحده وان لا يتجاوزوا اثنتين  
البتة وصعب عليهم الطلاق وعندهم الصّوم والصّلاه والحجّ  
والزّكاة على حسب ما فصل لهم في الكتب الدينيه فنجح في بسّ



الاولياء خيرهديه من الاحباء واحسن زاديزودون به المسافر  
 في الاقطاروالارجاولا ينسوا ان ايامنا هذه ليست ايام الغفلة  
 والذّ هول وميقاة اللّهووالخمول او الاشتغال بمعان قريب  
 يفنى ويزول فسوف يأتي يوم يتحسرا لسان على دقيقة منها  
 حيث كان يمكنه ان يخرس فيها شجرة يجنى ثمراتها بدوام  
 الارض والسّماء ويستظل بظلالها في كلّ عالم من عوالم الانشاء  
 ولذلك سماه ربّ العزّة بيوم التّغابن ويوم الحسرة فانّ الانسان  
 يغبن فيها ما لا يتدارك في الايام الاخرى ويتحسّر ويطلب  
 الرجوع واني له الرجعى وفي ذلك كفاية لاولى النهى وعليك  
 التّحيّة والثّناء والتّكبير والبهاء ماهبت الصّبا وتعطّرت الارجاء  
 باريح ذكر من طاف حوله الاسماء في عشية الثالث من شوال من  
 سنة ١٣١٨ ابوالفضل \*

بيست وودوم

رساله فارسى درباره \* كتابى از ملفقات ميرزا يحيى ازل

هو الا قدس الابهى

خدمت عموم اهل فضل معروض ميدارم كه در اين ايام  
 سعيده كه ضواحى اسكندريه بقدم مبارك حضرت مولى السورى  
 ارواح العالمين له الفداء مشرف ومنتزعات رمل بنزول اقدسش  
 مزين ومطرزاست يكى از اهل علم از ايرانيان كه مقیم دارالسلطنه  
 لندن است در كتابخانه بزرگ آن پاى تخت فخيم كه باسم

(بریتش مہوزیوم) مسّعی و موسوم میباشد کتابی بدست آوردہ است  
 از ملفقات میرزا یحیی معروف بازل بخط خود و پسرش رضوان علی  
 و اکثر محتویات آن کتاب عباراتی عربیہ درغایت رکاکت و سخافت  
 ملحق برہج آیات قرآن شریف و سور مصحف مجید و لکن خالی  
 از معنی و غیر مرتبط و تمام آن اغلاط لفظیہ و معنویہ و مخالف  
 قواعد لغت عربیہ بنحوی کہ ممکن نیست انسان مطلع از لغت  
 عربیہ از استماع آن مشمئز نگردد و موجب اندہا شاون شود و عقیدہ<sup>۶</sup>  
 این اقلّ عباد (حضرت عبدالبہاء) ارواح العالمین لہ الفداء<sup>۷</sup>  
 ابوالفضل گلپایگانی این است کہ بیشتر سبب انتشار و شهرت این  
 مسألہ در میان اہل ایران کہ میگویند کلمات باب تعاماً العیاذ  
 باللہ غلط و مخالف قواعد نحو و صرف و لغت است و منشأ<sup>۸</sup> است  
 اول کلمات سخیفہ<sup>۹</sup> همین یحیی ازل بود کہ بدون مہیالات  
 عبارات عربیہ<sup>۱۰</sup> بیان را با کلماتی از خودش مرکب مینمود و چون  
 بالکلی از معرفت علوم ادبیہ بی بہرہ بود ہمہ غلط و رکیک میشد  
 و آنہا را باسم اینکہ کلمات رئیس طائفہ<sup>۱۱</sup> بابیہ است نشر میداد و  
 خلق از لفظ بزرگ طائفہ<sup>۱۲</sup> بابیہ نقطۂ اولی عزّاسمہ الا علی را گمان  
 مینمودند این بود نہ شهرت یافت کہ عبارات باب ہمہ العیاذ  
 باللہ غلط است و ثانی کلماتی بود کہ اعداء<sup>۱۳</sup> امراللہ خود عمدتاً<sup>۱۴</sup>  
 و رکیک میساختند و باسم اینکہ اینہا کلمات باب است در میان  
 خلق شهرت میدادند چنانکہ سید کاظم نام شہرازی کہ خواہر  
 زادہ سید اسد اللہ شاعر مشہور متخلص بخرآب بود در مصدر رسزد

جمعی که اکنون بعضی از ایشان در حال حیاتند حکایت می‌نمود که خال من غراً می‌فرمود که من و جماعت دیگرش نشستیم و آیات می‌ساختیم و با اسم باب شهرت می‌دادیم تا مردم فریفته <sup>۱</sup> او نشوند و گمراه نگردد و از شریعت حقه اعراض ننمایند .

و بالجمله آن شخص فاضل در لندن بقدر مقدورش قدری از سوره الواح ناریه <sup>۲</sup> آن کتاب را با رعایت تصحیح و مقابله با اصل و عدد صفحات منقوله از آن استنساخ نموده چند جزو آن را به حضور اقدس حضرت مولی الوری عبد البها ارواح المقربین لسه الفداء <sup>۳</sup> ایفاد داشت .

و چون بحکم ( الاثریدل علی العوثر ) بهترین موازین مقدار علم و فضل یا بلاغت و جهل شخص کلمات اوست اذن مبارک بشر آن شرف صدور یافت تا کسانی که از فهم عبارات عربیّه با بهره‌مند و مشامشان را اغراض نفسانیّه فاسد نموده است آنها را ببینند و با آثار مبارکه <sup>۴</sup> نازله از قلم اعلیٰ و قلم اقدس ملاحظه نمایند و فرق فیما بین راحه ورد معطر مشوم و راحه <sup>۵</sup> منته <sup>۶</sup> بمصل و ثوم را دریابند تراجه <sup>۷</sup> سماویّه را از افسانه <sup>۸</sup> بشریّه تمیز دهند و بنخه <sup>۹</sup> بلبل آسمانی را از نعیب غراب نفسانی بشناسند بلی نور آفتاب مشرق از ظلمت لیل غاسق ممتاز و معلوم است ولی سزده انسان بصیر و نشأه <sup>۱۰</sup> رحیق مختوم از سکر خمر خبیث واضح و مفهوم است لکن بر ذائقه هوشیار بصیر .

و این نکته بر اهل دانش پوشیده نماند که ظهور کتاب دجال

و کتاب حضرت ذی الجلال در یوم قیام قائم موعود از عود حتمیه<sup>۲</sup>  
 الهیه است. نظر فرماد رسوره<sup>۳</sup> مبارکه<sup>۴</sup> ( وهل للمطفئین ) که  
 بصراحت میفرماید ( کَلَّا نَ كِتَابَ الْفَجَّارِ لِفِی سَجِّینِ وَمَا دَرَاکَ مَا  
 سَجِّینِ كِتَابَ مَرْقُومٍ وَهَلْ یَوْمَئِذٍ لِّلْمُكِّذِّینِ ) و خلاصه<sup>۵</sup> مقصود آیه<sup>۶</sup>  
 مبارکه این است که میفرماید سَجِّینِ کتابی است مرقوم و نوشته  
 شده و بعد از آن میفرماید ( اِنَّ كِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِی عَطِیِّینِ وَمَا دَرَاکَ  
 مَا عَطِیُّونَ كِتَابَ مَرْقُومٍ یَشْهَدُ الْمُقَرَّبُونَ ) یعنی هر آینه کتاب ابرار  
 و نیکوکاران در عَطِیِّین است و عَطِیِّین کتابی است نوشته شده که  
 مقربین آن کتاب را مشاهده خواهند نمود و پرویت آن سرافراز  
 خواهند گشت و این آیات مبارکه<sup>۷</sup> فرقانیه<sup>۸</sup> صریح است در اینکه  
 در یوم موعود دو کتاب مشهود خواهند گشت نخست کتاب سَجِّین  
 که نامه<sup>۹</sup> فجّار است و پس از آن کتاب عَطِیِّین که دستور العمل ابرار  
 و اختیار است صاحب محیط المحيط در لغت ( سجن ) از تفسیر  
 جلالین نقل میکند ( قیل انه کتاب جامع لا عمال الشیاطین  
 و الکفره ) این بود که پس از شهادت نقطه<sup>۱۰</sup> اولی عزاسمه الاقدس  
 الا علی اول یحیی با اسم اینکه وصی نقطه<sup>۱۱</sup> اولی است شهرت یافت  
 و چنین الواح که صبیان از نطق بان استیحا ش نمایند با اسم  
 اینکه کلمات سماویّه و وحی آسمانی است و معجزه است نزد اهل  
 ایمان ارسال نمود با اینکه نقطه<sup>۱۲</sup> اولی عزاسمه الا علی در غایت  
 صراحت در باب چهاردهم از واحد ششم کتاب مستطاب پنهان  
 تلخیص فرموده اند که در کوربیا ن ذکر بی ووصی بر حرف نخواهد

شد بل با اسم مؤمنین مذکور خواهند شد با این تصریح اهل بیت  
 حیال نمود ه از یحیی بوسی تمبیر نمودند و شهرت دادند چنانکه  
 مستربون مستشرق در مقدمه کتاب (نقطه الکاف) و در مجله  
 (ایشیاتیک سوسایتی مکزکس) تصریح نموده و بی حجاب یحیی  
 را و بی حضرت باب خوانده است باری پس از آنکه کتاب یحیی  
 شهرت و بنظر جمیع اهل بیان رسید حق جل و عز در آورده  
 قیام فرمود و کتاب علی الواح مقدسه از قلم اعلی نازل شد  
 و ظلمات شبهات زائل و مضمحل گشت و آفتاب حق در وسط  
 السماء قدرت طالع شد کذلک قدر من لدن علیم حکیم \*

و بالجمله چون امر مبارک بطبع این صحف خبیثه صدور  
 یافت بعضی اهل فضل در صد دطبع آن برآمدند تا بنظر اهل  
 فهم و درایت برسد و عین عبارات او که اصلش بخط پسرش رضوان  
 علی درلند محفوظ است دلالت بر مقدار قائل و ملقق نماید و  
 حجت بر جمیع من فی السموات و الارضین بالغ آید و نسأل الله  
 تعالی فی خاتمة القول ان یهدی الکلی الی سوا السبیل انه  
 هو الرؤف العزیز الجمیل •

بیست و سوم

مقاله ذیل که در کتاب شرح احوال جناب ابوالفضائل صفحہ ۲۶۲ بدان اشارہ کردہ ایم در موقع قتل ناصرالدین شاہ بخواہش مدیر مجلہ المقتطف مصر تحریر شدہ •

الباب والبابیہ

لحضرة العلامة الفاضل السيد ميرزا افضل الله الايراني  
المقتطف • كثر ذكر البابية في هذه الاثناء على اثر وفاة  
المرحوم ناصر الدين شاه فاقترحنا على حضرة العلامة الفاضل  
السيد ميرزا افضل الله الايراني ان يكتب لنا مقالة وافية في  
تاريخهم و خلاصة تعاليمهم لا نثاراً بيننا عالماً محققاً في تاريخ  
المشرق عارفاً باخبار البابية فوافانا بالمقالة التالية قال :  
لا يخفى انّ المؤسس للبابية ر جلان شهيران من اهل  
الشرق وهما الباب وبهاء الله • اما الباب فهو شاب شريف من  
اهل شيراز عاصمة فارس اسمه ميرزا علي محمد ولد في غرة محرم  
سنة ۱۲۳۵ هجريه من عائلة معروفة بالسادة الحسينيه من  
اهل التجارة • وتوفى والده ميرزا محمد رضا قبل فطامه وورث  
هوفى حجر خاله الحاج ميرسيد علي التاجر الشيرازي • وكان  
من طفوليته مواظباً على العبادات مداوماً على الصلوات فلمّا  
ترعرع وشبّ اشتهر بالتقوى والورع وكان جميل الوجه كثير الوقار  
ظاهر المهابة بادي التجابة واشتغل بالتجارة مع خاله المذكور

في مدينة بوشهرو شهرآزاد \* وسافر قبل اظهار دعوته الى العراق  
لزياره مشاهد الاثمة كما هو معهود من الشيعة ومكث في العراق  
أقل من خمسة اشهر وهناك كان اول اشتها راسمه بين الجمهور  
فلما رجع الى شهرآزاد بلغ سنة الخامسة والعشرين ادعى  
انه الباب (١) وذلك في الخامس من جمادى الاولى سنة ١٢٦٠  
هجريه وأول من صدقه وآمن به ملاحسين الشهر الملقب عند  
البابية بباب الباب وهو من اهل بشرويه من بلاد خراسان و  
هكذا اتتابع عليه اقبال الرجال حتى بلغ عدد هم ١٨ نفساً  
فسماهم بحروف حى (٢) و امرهم بالتوجه الى بلاد ايران والعراق  
وتبشير العلماء بظهوره ودعوتهم الى اتباعه وحثهم على كتمان  
اسمه حتى يعلنه هو بنفسه في وقته \*

وتفنن المفسرون لاسم الباب كل على ماتوهمه رجماً  
بالغيب كما استفاد مما ذكرته الجرائد المصريه حديثاً فبعضهم  
فسره بباب العلم وبعضهم بباب السماء وبعضهم بباب الحقيقة  
ولكن الاستفادة من كتبه " انه هو القائم البشرى قرب نزول المنقذ  
المجيد ودخول العالم في دور جديد " و لهذا اشتها راتباعه  
بالبابية وذا ع صيتهم بهذا اللقب في الممالك الاسلاميه \*

ولماتى موسم الحج توجه الى مكة وبعد فراغه من اعمال  
الحج اعلن دعوته في المجمع الكبير فاشتها راسمه وذا اعت دعوته

---

(١) الباب عند الشيعة نائب المهدي المنتظر

(٢) لان عدد هم بالاجديده ١٨

وعلاصيته ورجع الى ايران ونزل في مدينة بوشهر على خليج العجم  
 فقبض عليه والى فارس حسين خان الملقَّب بنظام الدَّولة وبقي  
 محبوساً في مدينة شيراز عدَّة شهور حتى حدث في بلاد فارس وباء  
 شديد ففرا أكثر الالهالى وغفلوا عن حراسته فرجع الى بيته وسافر  
 الى اصفهان ونزل في بيت امام الجمعة ميرسيد محمد الملقَّب  
 بسُلطان العلماء وكان والى اصفهان اذ ذاك الامير الشَّهير  
 معتمد الدَّولة منوچهرخان فانجذب من حسن بَيانه ومال اليه  
 واعتقده وكتب الباب كتابه الموسوم بالنُّبوة الخاصَّة في خصائص  
 سيّد نارسول الله صلى الله عليه وعلى آله وسلّم بطلب منه وكتب  
 ايضاً كتابه الموسوم بتفسير سورة الكوثر بطلب سلطان العلماء \*  
 وكان الباب يرتجل في خطبه ورسائله حتى قيل انه كان  
 يكتب في اربع ساعات الف سطر بالعربيَّة او الفارسيَّة على غاية من  
 جودة الخط وحسن الاسلوب ووقع بينه وبين العلماء مناظرات  
 اكثرها مدوّن في الكتب التاريخيَّة فادّشهم بقوة قريحته وسرعة  
 قلمه وحسن بَيانه \* فحدث بين العلماء اختلاف كبير في امره  
 وهيجان شديد منهم من صدّقه وآمن به مثل محمد تقى المدرس  
 الهروى وحبيب الله العلوى ومنهم من حكم بجنونه مثل ميرسيد  
 محمد واتباعه والاكثرون افتوا بتكفيره ووجب قتله مثل محمد مهدي  
 الكلّباسى واضرابه \* فثقله الوالى من بيت سلطان العلماء الى  
 بيته واخفاه واطهراته ارسله الى طهران بامر المرحوم محمد شاه  
 فبقى مخفياً في بيت منوچهرخان حتى توفى وتولى ابن اخيه



ميرزاگرگين خان على اصفهان فارسلى الباب بامر المرحوم محمد شاه الى طهران فلما صار على نحو مرحلة من طهران ارسلوه الى آذربايجان وبقي محبوباً في جهريق وماكووهما قلعتان من قلاع آذربايجان حتى توفي المرحوم محمد شاه وجلس على تخت ايران جلالة ناصر الدين شاه .

وقى اثناء ذلك اشتدت الخصومة بين اتباع الباب وعلماء ايران وولاية البلاد فقاموا ايضاً واحدة على البابيين وتفقوا على لزوم ابادتهم فاشتبكت الحرب بينهم في بلاد مازندران وزنجان ونيريز .

وخلصة هذه الوقائع ان ملاحسين المذكور انفاً سافر مع اصحابه من خراسان قاصدين كربلا من بلاد العراق ولحق بهم الحاج ميرزا محمد على المازندراني الملقب عند البابية بالقديس وملا محمد صادق الخراساني الملقب عند الشيعة بالمقدس وهما من العلماء المشهورين فعقدوا اعلاماً سوداً ورحلوا فلما وردوا الى ساوى عاصمة مازندران حكم ملا سعيد اكبر علماء البلد بوجود محاربة البابيين و ابادتهم . فالتجأوا الى مقبرة الشيخ الطبرسى احد العلماء المشهورين وحصنوها وقاموا للمدافعة وكان عدد البابيين ٣١٣ نفساً وحصل بينهم مناوشات كان الفوز فيها للبابيين . فصدرا الاميرن الدولة لعباسقلى خان السردار اللاريجانى بمحاربة البابيين فحاصرهم هو ومهد يقلى ميرزا والى مازندران بالمدافع والجنود المنظمه . فوقع بهم

البابيون وقتلوا منهم خلقاً كثيراً فتتابعت عليهم العساكرو  
المدافع وامتدّ الحصار وقتل في اثنا عشر يوماً ملاحسين  
واشتدّ عليهم الجوع واخيراً أمنهم الوالى والتسردار وخرجوا  
وسلّموا اسلحتهم فاحاطت بهم العساكرو وقتلواهم بالرصاص  
جميعاً الا رئيسهم الملقّب بالقُدّوس وبعض خواصه فارسلوا الى  
مدينة سارى و قتلهم ملاحسين كبير العلماء باتفاق الطلبة  
واحرق جثثهم .

وكذلك فى مدينة زنجان اشتدّ الخصام بين البابيه  
وعلماء الشيعة وكان زعيم البابيين الحاج ملاحمد على الزنجاني  
احد العلماء المشهورين وكان الوالى امير اسلان خان الملقّب  
بمجدالدولّد خال ناصر الدين شاه المرحوم . فعلم الوالى  
باغراء علماء الشيعة على ابادة البابيه واشتبك القتال  
بينهم واشتدّ الامر على الوالى فارسل الى طهران فارسلت له  
العساكر والمدافع حتى قتل زعيم البابيين وفى رجاله عن آخرهم  
وارسلت بقية منهم الى طهران فقتلوا هناك .

وفى مدينة نيريز من مدن فارس اشتبك الحرب بين الحزبين  
وكان رئيس البابيين العالم الشهير السيد يحيى الدارابى ابن  
السيد جعفر الكشفى صاحب المصنّفات كسنا برق و تحفة الطوك  
وغيرهما . قال الامر الى قتل السيد يحيى واصحابه بعد  
تأمينهم .

فلما توفى المرحوم محمد شاه سنة ١٨٤٨ ميلاديه وجلس

على التخت جلاله ناصرالدين شاه في العاشر من سبتمبر من تلك السنة كانت ايران اذ ذاك مصدر القلاقل والفتن بسبب سوء تصرف اترك الایروان المستولين على المناصب في صدارة حاجي ميرزا اقا سى واعلن والى خراسان محمد حسن خان الملقب بسالار العصيان على الدولة وادعى الملك وعقد صلحاً مع امراء افغان وبخارا وترکمان وازدادت هذه القلاقل بظهور البابية وما وقع بسببهم من المحاربات الدموية • فعزم ميرزا تقى خان الصدر الا عظم على قتل الباب وظن انه يتمكن من ابادة البابية بقتل رئيسهم فاصدر امره بقتله الى حشمة الدولة حمزه ميرزا والى تبريز وهو عم جلاله ناصرالدين شاه فابى هذا وقال " ساء ظنى وخاب املى فاننى كنت آملاً من دولة ايران ان تأمرنى بمحاربة دولة من الدول الكبيرة وما ظننت ابداً انهم سأتأمرنى بقتل احداً تقياً • اولاً الرسول الذى ما فات منه نافلة من التوافل الدينيه ولا ادب من الاداب العالية الانسانية " فامر الصدر الا عظم اخاه ميرزا حسن خان رئيس عساكر آذربايجان بقتل الباب فعلق فى ميدان مدينة تبريز وقتل بالرصاص فى ٢٨ شعبان سنة ١٢٦٦ هجرية

فلما قتل الباب زاد اشتهار تعاليمه وكذلك زاد اضطهاد اتباعه • واشتهر من بعض رؤسائهم دعاوى مختلفة من قبيل النبوة والوصاية والولاية والمرآتية وامثالها فاختلفت آراؤهم وتشتت احوالهم وسقط كثير منهم فى الضلالت وانهمك بعضهم

في المنكرات والموبقات وزاد الطين بلة ان اطلق شاب اسمه محمد صادق التبريزي رصاصه على جلالته ناصر الدين شاه سنة ١٢٦٨ هجريه حينما خرج جلالته للصيد من قصره في قرية نياوران وهي على ساعتين من طهران فاشتد الا مرفى طهران وسائر البلاد على البابيين فقبضوا على المتهم والبري والمطيع والمعاصي وقتلوا كثيرين منهم باشد انواع القتل وافطعها .  
ومن جملة من قتل في هذه الحادثة المرأة الشهيرة قرّة العين وهي بنت حاجي ملا صالح اكبر علماء قزوين وكانت اعجوبة عصرها في العلم والفصاحة وحسن البيان وطلاقة اللسان وكانت متعمية الى الشيخية مكبه على مطالعة الكتب الكلاسيه . فلما ظهر الباب وانتشرت رسائله اعلنت مذهبه وصارت من اعظم انصاره وكانت اذ ذاك في مدينة كربلا فناظرت علماها فافحمتهم بقوة فصاحتها وعزارة علمها . فحدث هيجان عظيم بين علماء العراق فاضطرت ان ترضى الى بغداد ونزلت مع بعض خواصها وحاشيتها في بيت ابن الآكوس الشهير مفتي بغداد ( وهو مصنف كتاب تفسير روح المعاني المطبوع في بولاق ) ومكثت في بيته نحواً من شهرين وناظرت علما بغداد فعرضوا حالها على الاستانه فرجعت الى ايران بامر السلطان المرحوم عبد المجيد خان . فلما بلغت بلاد ايران ناظرت علما كرمانشاه وهمدان ووردت الى قزوين وسكنت في بيت والد هاجتي قتل معها في قزوين فمضت الى طهران ونزلت في بيت الشارع الشهير

بهاء الله • فقبض عليها بعد مدة وبقيت محبوسة في طهران حتى حدثت حادثة سنة ١٢٦٨ هجرية كما ذكرنا آنفاً فقتلت خنقاً والقيت جثتها في بئر في الجنبه المعروفة بباغ ايلخاني •

قال ابن الالوسي " القرتيه اصحاب امرأة اسمها هند وكنيتها ام سلمه ولقبها قرّة العين لقبها بذ لك السيد كاظم الرشتي في مراسلاته لها وهي ممن قلّدت الباب بعد موت الرشتي ثم خالفته في عدة اشياء منها التكاليف ف قيل انها كانت تقول برفع التكاليف بالكلية وانالم احس بشيء من ذلك مع انها بقيت في بيتي نحو شهرين وكم من بحث جرى بيني وبينها ورفعت فيه التقيّه والبين وقد رأيت فيها من الفضل والكمال ما لم اره في كثير من الرجال وهي ذات عقل واستكانه ومزيد حياء وصيانه وقد ذكرنا ما جرى بيننا من المباحثات في غير هذا المقام واذا

وقفت عليه تبين انّ ليس في فضلها كلام " الى آخر قوله •  
وقد خلف الباب رسائل كثيرة وكتباً مدونة بالفارسيه والعرييه منها ما ذكرناه ومنها الرسائله العديله في الفرائض الاسلاميه ومنها تفسير سورة البقره واحسن القصص وكتاب اسعاه كلّ شئ ومنها البيان الفارسي • واورد عليه اعداؤه ان كلامه خارج عن الفصاحة وفيه ما يخالف القواعد النحويه وقيل **لنّه لعمّ** انتقدوا عليه هذا الانتقاد اجاب بانّ الكلمات كانت مقيدة فلما ظهر اطلقها من القيد ••••• ولكن رأيت في كتاب البيان انه اجاب عن هذا الايراد أولاً بانّه ما قرأ النحو والصرف وما تعلم في

المدارس وما دعى الله من اهل العلم بل انه شاب فارسى امسى  
 مأور من ربه ملهم بمعارفه • وثانياً بان منكرى القرآن انتقدوا  
 على رسول الله عليه السلام بامثال هذه الانتقادات واستشهد  
 ببعض الآيات القرآنية التى انتقدوا عليها بان فيها ما هو مخالف  
 للقواعد النحوية والاصول اللغوية والحق يقال ان كتب الباب  
 وبها الله ورسائل فرعه الكريم عاس ليست مما ينتقد عليها بامثال  
 ذلك •

وللباب حسابات دقيقة ليس هنا مقام تفصيلها مثلاً عبر عن  
 العدد ١٩ بالواحد تطبيقاً على حساب الابدية وبحاصل  
 ضربه فى نفسه بعد ذلك شئ وبنى على هذا العدد توارىخ  
 ايامه وطبقات اصحابه وابواب كنبه والسنن والآداب العنوسيه  
 الى طريقته وله اصكام صعبة صارمة فلما يمكن ان يعمل بها  
 نقحها واصلحها بها الله كما سنبينه •

واما بها الله واسمه ميرزا حسين على فولد فى ٢ محرم سنة  
 ١٢٣٣ هجرية ووالده ميرزا عاس الملقب بميرزا بزرگ الثورى  
 كان من كبار وزراء دولة فتح على شاه والعائلة النورية من  
 العائلات الشهيرة فى بلاد ايران •

فلما قام الباب واشتهر ذكره صدقه بها الله فاشتد به ازهر  
 البابيين وعلت كلمتهم وكثرت جماعتهم وانتشرت تعاليمهم فى  
 طهران ومازندران وكان بينه وبين الباب مراسلات سرية  
 كان الواسطه فيها ميرزا عبد الكريم القزوينى كاتب الواح الباب

فلما حدثت حادثة سنة ١٢٦٨ كما ذكرنا قبض على بها الله  
وسجن نحو أربعة اشهر وحوكم بمحض جمع من الوزراء وكان  
سفير روسي ايد افع عنه فلما ثبتت برائته من تهمة الاتفاق مع  
الخارجين على الشاه امر الشاه بالافراج عنه وابعاده الى  
العراق فخرج من طهران مصحوباً ببعض عساكر ايران تراقبه  
بعض فرسان سفارة الروس حفاظاً له من الاغتيال اثناء الطريق  
حتى ورد بغداد سنة ١٢٦٩

ولما اقام في بغداد اشتدّ ازرا الباييين به وطابت منا لهم  
بوروده فانه كان على جانب عظيم من الوقار والمهابة والدّعه  
فاخذ في تهذيب ما فسد من اخلاقهم واصلاح ما انحرف من  
اعمالهم واجمع كلمتهم واشهد عوتهم فطارضيته وانتشرت رسالته  
وطالت اقامته في العراق نحو ١٢ سنة حتى ظهرت حزازات و  
ضغائن في صدور بعض الايرانيين المقيمين في العراق واشتعلت  
بين الحزبين نار العداوة والشقاق . قال الامرالي ارسال بهاء  
الله الى الاستان بامر السلطان المرحوم عبد العزيز خان . وبعد  
ما مكث فيها نحو أربعة اشهر امر بالمسير الى مدينة ادرنه من بلاد  
روملى فتوجه اليها واقام فيها نحو خمس سنين وجد في نشرته  
الباييين حتى تكررت العداوة وتكررت الشكاية فصدر الامر ببعثه  
الى عكا من بلاد الشام فتوجه اليها مع اهل بيته وخدمه سنة  
١٢٨٥ هجرية .

ولم ينعن عزمه عن تقديم تباعه وتهذيب اخلاقهم مع ما

لحقه من الاضطهاد فسَنَّ لهم سنناً عادلة وقرَّظ آذ انهم  
بمواظب حسنة فوشَّح رسائله التي زادت عن الالف عدَّة باحسن  
المواظب والنصائح وزينها باجمل الامثال والشواهد \* ففرض  
عليهم تربية الاطفال ذكوراً واناثاً بالعلم والادب والاهتمام  
بتعميم المعارف وتوسيع نطاقها حتى فيل انَّه ادخل المعلمين  
في طبقات الورثة وكذلك فرض عليهم الاشتغال بالصناعة و  
التجارة ونهاهم عن الكسل والبطالة وامرهم بحب الخلق على  
اختلاف مذاهبهم واديانهم وعلمهم انَّ الاديان شرعت  
للمحبة والوفاق فلا يجعلنها سبباً للعداوة والافتراق وحثهم  
على اطاعة الملوك والرضوخ للقوانين الدوليَّة ومنعهم من  
الدخول في الامور السياسيَّة وصرَّح في كتبه بانَّ سلطة الملوك  
سلطة سعاوية ومنحة الهيَّة \* ولذا امنعهم عن التكلم بالسوء  
في حقَّ الملوك والامراء وقرَّح بين المعاملات والعبادات فارجع  
حكم العبادات الى الكتاب وحكم المعاملات الى المجالس  
العدليَّة ونهى عن تأويل الكتاب \* وكذلك منعهم عن اللعن  
والسب والشتم والغيبة والافتراء والقتل والزنا وعن كل ما يخالف  
الانسانيَّة ويحدث القلق والاضطراب في الهيئة الاجتماعيَّة حتى  
منعهم عن حمل الاسلحة الاباذن الدّوله ومنعهم عن المتعة  
والتسرى وامرهم بالاكْتفاء بزوجة واحدة وان لا يتجاوزوا اثنتين  
البتة وصعب عليهم الطلاق وعندهم الصّوم والصّلاة والحجّ  
والزّكاة على حسب ما فصل لهم في الكتب الدينيَّة فنجح في بسّ



تعاليمه وتحسين اخلاق شعبه الى ان توفي في ١٦ ايار سنة ١٨٩٢ ميلاديه موافقاً لثاني ذى القعدة سنة ١٣٠٩ هجرية  
وأول من دوّن وقائع البابيه هوميرزاتقى المستوفى الكاشاني  
الملقب بلسان الملك مصنف كتاب ناسخ التواريخ فاته ذكر  
في تاريخه المخصوص بالقاجاريه واقعة ظهور الباب وحوادثها  
موافقاً لما اشتهر عنها عند اعداء البابيين فنسبهم الى الفساد  
والاحاد وذكروا تنقر منها القلوب وتشتمز منها النفوس .  
لانّه في ايام اضطهاد البابيين اجتهد المعاندون لهم في  
بتّ المفتريات عليهم ورموهم بالاباحه وفساد الاخلاق فما ابقوا  
قبيحاً الاّ نسبه اليهم ولا رذيلة الاّ وصفوهم بها فكثر الاشاعت  
وقلقت الافكار فاشكل امرهم على الاوربيين فقام جماعة من اهل  
الفضل والانصاف منهم لكشف عقائد البابيه ومعرفه عاداتها  
منهم العالم الفاضل مستربون اذ وارد معلّم اللغات الشرقيه  
في مدرسة كمبرج . سافر هذا العالم الى ايران سنة ١٣٠٥  
هجريه وعاشر البابيين واخذ شيئاً من كتبهم وسافر من ايران  
الى الشام ودخل عكا ولقى بها الله فرجع الى اوربا ونشر ما رآه  
في المجلات العلميه . وكذلك الاستاذ البارون رزن احد الـ  
ساتذ في مدارس بطرسبرج ترجم بعض رسائلها لله  
ونشرها في بلاد روسيا وسائر اوربا . ومنهم الكابتن الكسندر  
تومانسكي احد الضباط سافر الى مدينة عشق آباد ومنها الى  
ايران وعاشر البابيين وعرف عادتهم واخلاقهم وشرع في تأليف

تاریخهم • وکذلک قام بعض افاضل الشرقيين لتدوين وقائعهم منهم ميرزا محمد حسين الممدانی صاحب کتاب التّاريخ الجديد وهذا سافر مع جلالة ناصر الدّين شاه في سفره الاوّل الى اوروبا وعند عودته اتى الاستانه وعرف شيئاً عن الطّريقة البابيّة • فلما رجع الى ايران صنّف تاريخه المذكور وترجم الى الفرنسيه والا انكليزيه في اوربا منهم المورّخ السائح ابو الفضل محمد ابن محمد رضا الجرفادقانی نزيل بخارا مصنّف كتاب فصل الخطاب • واما لسان الملك المذكور صاحب التّاريخ الكبير ناسخ التواريخ فقد عدل لهجته نوعاً في هذا الكتاب عند ذكر حوادث البابيّة وما كتبه عن وقائع البابيّة في اصل ناسخ التواريخ اقرب الى الحقيقة مما كتبه في المجلّد المخصوص بالقاجاريّه وستكشف الايام من غرائب وقائع البابيّة ما سترته الاغراض السياسيّه وفي هذا كفاية لمن اراد التّحقيق والله وليّ الهدايه والتّوفيق •

---

نه فقره از نامه های جناب ابو الفضائل را که جناب مهربانان  
 اخيراً بدست آورده و ارسال داشته است موقعی رسید که قسمت  
 عمده کتاب تنظیم و برای طبع آماده شده بود و ممکن نبود این  
 نامه ها را به ترتیب تاریخ تحریر جای داد لذا در آخر قسمت اول کتاب  
 رسائل درج میگردد دو فقره آن قبلاً درج شده بود و پنج فقره  
 از این نه نامه ناتمام است یعنی بقیه آنها را هنوز جناب  
 مهربانان نتوانسته بدست بیاورد و نامه نهم هم تاریخ ندارد •

نامه <sup>۱</sup> اول

هو القوی القدير

روحي فداك رقیمة شریفه مبارکه راکه بیاد آوری این  
آرزومند ارسال فرموده بودید زیارت نمودم نوعی قلب را از جای  
ربود و دل را متزلزل نمود که اگر قدرت بودی بشطرن آن ارض پرواز  
نمود می و بشرف دیدار مشرف گشتمی بر راستی معروض میدارم که  
هرگاه یاد آن خجسته انجمن در دل آید و خیال اصحاب صفا  
و شعوس آسمان محبت و وفا از خاطر سر برزند شکیبائی از دست برود  
و کوب اصطبار از قلب امید و ارغارب گردد پیوسته بمخدوم معظّم  
جناب آقا محمد رضا معروض میداشتم که مرابنازگی با کسی آشنائی  
مده و برشته <sup>۲</sup> و داد و دوستی ارباب سداد میند میدانستم که  
از عهده <sup>۳</sup> لوازم محبت بر نتوانم آمد و هنگام مفارقت پای بدامن  
شکیبائی نتوانم کشید خدایش خیرد هاد که نشنید و بدین  
سلسله ام محکم فرو بست گوئی همیشه خجسته انجمن دوستانم  
در نظراست و فرخنده چهره محبانم در خاطر در هر جائی بحق  
متوسّل باشید و بافق اعلی ناظر و اجمع من علی الارض منقطع  
و در کلمات مبارکات الهی متأمّل و با و امر فرخنده اش عامل تا  
خورشید آسادر جهان منیر باشید و آسمان و ش بر عالم محیط  
امروز با فضل برجهانیان مفتوح است که تواند ذره فروغ  
آفتاب گیرد و آئی لا یعلم معلّم عالم گردد این عهد را بد عاید

فرماید و در انجمن دوستان مذکور آید شاید همت دوستانم  
معین امور گردد و موفق اسباب مسافرت شود من در مرجا باشم  
از یاد شما فارغ نیستم و دل از دوستی دوستان بر نتوانم داشت  
گاهی اگر در عرض غرایض اهمالی رفته از کثرت مشاغل است و احاطه  
امورات مشاغل امواج فتن از هر سو محیط و اسباب نجات بکلی  
معدوم پناهی جز فتنای حضرت محبوب نیست و ملاذی غیر از یاب  
عاطفت علام الغیوب نه •

و اما ما سئله عنك قسيس العيسوى فى خوارق العادات فاعلم  
انه لو تفحص واحد فى الصحف الربانيه وتأمل عالم فى الزبر  
الا لهيئه لن يجد الا الاستدلال فى اثبات امرهم بالسلطنة  
الروحانيه ولا يعرف غير الا حتاج بالغبلة والقدرة الالهيه  
تأمل فى كلمة الروح حين ما سئلته الموسويّه اجراء الدليل وايضاً  
السبيل فيما دعى من الرتبة المسيحيّه قال عليه السلم اما  
ترون ابن الانسان جالساً على يمين القدرة والقوة تدبر فى كلمة  
الله الحميد فى القران المجيد افمن يخلق كمن لا يخلق افلا  
تذكرون وقال ايضاً عز كبريائه والذّين يدعون من دون الله  
لا يخلقون شيئاً وهم يخلقون اموات غير احياء وما يشعرون ايّان  
يبعثون وقال ايضاً جلّ سلطانه له دعوة الحق والذّين يدعون  
من دونه لا يستجيبون لهم بشئ الا كباط كفيّة الى الماء  
ليبلغ فاه وما هو ببالغه وماء الكافرين الا فى ضلال ايّان  
استدلّ المسيح بالمعجزات وايّان احتجّ الرسول بخوارق

العادات تفکر فی کلمه نقطه البیان تعالی شأنه العظموا السلطان  
ان شجرة الحقیقه کان فی جمیع شئونها مقطّع الخیر ومنزها عن  
التشبه والمثل ولكن لَمَّا لیراه اکثر العیون ولا یدرکه جمیع  
القلوب لذ جعل الله الحجة واحداً فضلاً علی عاده و مقالی  
بریتہ •

یا ایها الظالم من افق الشباب بزبان معمول معروض میدارم که  
اگر کسی در تمام کتب آسمانی تأمل نماید و جمیع نامه های یزدانی  
را از سرتابن بنگرد جزاین نخواهد یافت که همواره رسل الهی و  
سفرای ربانی در اثبات امر خود بسلطنت روحانیّه که عبارت از نفوذ  
کلمه و غلبه امر است استدلال نموده اند و حجّت بالغه را اجرای  
شریعت بر ارض بتأثیر کلمات الهیه مقرر داشته اند در آیه (۱۸)  
از فصل (۱۸) کتاب مستطاب توراة مثنی تا آخر این فصل نظر  
فرما که خداوند عباد خود را بظهور پیغمبر صادق و کاذب خبر داده  
و ممیزایشان را جریان امر و ثبوت کلمه مقرر داشته هیچ نفرموده ممیز  
آند و معجزات است و فارق بین الحقّ و الباطل خوارق عادات  
زیرا که معجزات اضافه بر اینکه بالذات حجّیت ندارد باقی  
نمیمانند تا حجّت بالغه باشد و امر الله بر خلق بالغ گردد  
حجّت الهیه آفتاب آسا بر خلق پکسان تابد و برهان نبی مرسل  
برای حاضر و غائب و موجود و معدوم واحد باشد و چنین حجّتی جز  
کتاب نتواند بود و چنین برهانی غیر از کلمه نافذه تصور نتوان نمود •  
بیا سرور صدور الاحباب شبهه ای نیست که مطالع امر و مهابط و حیضاً

قدرت و اقتدار الهی و محال قوت و توانائی ربّانی بر هر چیز  
 توانا و پهر شیئی دانا و پیر هر حال آگاه و پیر هر جای محیط اند اگر  
 قدرت بر اظهار خوارق عادات و ابراز معجزات نداشته باشد  
 بکدام جهت عباد رقاب خود را برشته عودیت و بندگی ایشان  
 بندند و ربوبیت ایشان را گردن نهند معلوم است که ایشان را  
 قادر و توانا ندانسته اند و قاهر فوق العباد شناخته اند لکن  
 مطاعنّه مطیع و حکیمند نه جاهل و مصلحند نه مفسد اگر عیسوی گوید  
 حضرت روح قادر بر معجزات بود لکن چون جویندگان آیت را  
 فاسق میدانست اظهار نفرمود گوئیم حضرت ختمی مآب نیز دارای  
 این اقتدار بود و بملاحظه فسق و طغیان اعراب که منصوص هر  
 دفتر و مکتوب در هر کتاب است اظهار خوارق عادات نفرمود  
 چنانکه در چندین جای قرآن مذکور است اولئک هم الفاسقون  
 و نیز فرموده قل انما الایات عند اللّٰه و ما یشعرکم انّها اذا جائت  
 لا یؤمنون اگر گویند محمد خود فرموده ما عندی ما تستعجلون به  
 گوئیم حضرت مسیح نیز فرموده هیچ آیتی بوی داده نخواهد شد  
 و ضمیر بوی بخود عیسی راجع است نه جویندگان آیت چه اگر مراد  
 آنها بودی بلفظ جمع ادان فرمودی که بایشان هیچ آیتی نموده  
 نخواهد شد چنانکه سوق عبارت خواننده را بر این نکته دلالت  
 مینماید و همچنین کلمه جز آیت یونای پیغمبر دلالت مینماید بر  
 اینکه ضمیر بحضرت عیسی راجع است زیرا که این آیت را جویندگان  
 آیات ندیدند اگر گویند دوازده نفر حواریین بر معجزات شهادت

دادند گوئیم سه هزار نفر اصحاب حضرت رسالت مآب بر خوارق  
عادات آنجناب گواهی نوشتند .

یا قرّة عین الاخیار امروز را ملاحظه فرمائید که احدی بلبقای  
حقّ جلّ ذکره فایز نگشته و در محضر مبارک وارد نشده الا آنکه  
خارق عادتش مشاهده نموده و بیچشم ظاهر خود احاطه و اقتدار  
حقّ را دیده است بر راستی معروض میدارم که جمیع ملل را شایسته  
است که از ذکر معجزات شرم دارند و نامی از خوارق عادات نبرند  
همه جمیع کتب مقدّسه شاهد و ناطقند که مظاهیر قدسیّه  
بمعجزات استدلال نفرمودند و از اظهار خوارق هنگام مناظره  
پهلوتهی کردند جز این ظهور اعظم که بحکم وعده سابقه انما  
الآیات عند الله وعده اظهار فرموده و با اتحاد رؤسای ملک معلق  
داشته و در مقر سلطنت و محضر حکومت من بند ه خود بودم و مشاهده  
نمودم که قریب بیست نفر از جوانان وجود و بندگان حضرت مقصود  
در نهایت استقامت متمنی گشتند که رؤسا متفق گردند و بتوسط  
تلگراف هر معجزه میخواهند از پیشگاه اقدس و محضر مقدّس طلب  
نمایند بنیان قوی الارقان اقویا از این استقامت متزلزل شد و  
پای نبروند ان جهان بظهور این قدرت از جای برفت همانا  
این قوم متوقعند که حقّ جلّ ذکره بر سمندی باد پای راکب  
شود و بهر شهر و بند بلکه قرای هر مصرو مدینه بگذرد و در هر خانه  
را بگوید و بر هام هر گمنام ندافرماید که هر کس هر معجزه میخواهد  
بباید و هر کس هر خارق عادتش میطلبد بگوید .

یاللعجب این کبریا<sup>۱</sup> الحق من غرور هذا الخلق واین مشیة  
 ربّ العباد عن مشتبهات من فی البلاد تالله ان اعلام العزّ  
 تخفق فی اثناء اعطاف اغصانه و انوار الکبریا<sup>۲</sup> تلوح من وجنات  
 عاده هوالذی تردّی بالعلم<sup>۳</sup> وتأویز کبریا و غلب بامرہ علی من  
 فی الارض والسما<sup>۴</sup> هیچگاهم از یاد نمیرود و از صفحہ خاطر محو  
 نمی شود کہ هنگامی کہ در خطہ کاشان متوقف و در قهستان قمصر  
 کہ گلستانی است منور از دید اردوستان بهره و ربودم روزی در  
 مجلس کہ بوجود احباب آلہی مزین و باقمار وجوه اخبار مستضیی  
 و روشن بود رشتہ کلام بامر مبرم آلہی کشید و مقال بحجیت آیات  
 بدیعہ و کلمات منیعہ<sup>۵</sup> ربّانی منتهی گشت چون حرارت بیان  
 مستمعین را فرو گرفت و فروغ خورشید احتجاج قلوب مستعدہ را  
 روشن نمود ناگاہ برزگری از اهل قهرود کہ جز با وحوش معا شر  
 نبوده و غیر از تیمار انعام هنری نیاموخته با هی کلی کرپهتراز هی کل  
 کاذب و چہرہ<sup>۶</sup> تاریکتر از دود از زوایای مجلس فریاد نمود کہ ما  
 تا معجزہ نہ بینیم باور نخواہیم داشت و بی خارق عادت گوش  
 بگفتار کس نخواہیم کرد گفتم زہی شگفت و خہی عجب سلطان  
 یفعل ما یشاء<sup>۷</sup> و مشرق انوار عزّت و کبریا<sup>۸</sup> تا قهرود ہم باید بیاید  
 و برای امثال ما حشرات احيای اموات و اظہار خوارق عادات  
 فرماید اینست پایہ علم و رتبہ دانش و مایہ<sup>۹</sup> ادب این قوم سبحان  
 اللہ خسرو سرب عزّت و کبریا و متکی صدر عظمت و قدرت و استغنا  
 بر حمت سابقہ و عنایت محیطہ براہل عالم تجلی میفرماید و با اعلام



سنن و احکام و تشریح حد و دوا و آداب جمعی نادانرا با علی مراتب  
انسانیت و مدنیّت که سزاوار مقام کریم و درخور مظهر لقد خلقنا  
الانسان فی احسن تقویم است هدایت مینماید این مشیت خاک  
و این دیوان ناپاک که اخس از دیدان و اضلّ از انعامند از  
حدّ ادب تجاوز نموده بچه جسارتها لب میگشاید و در محضر کبریا  
و پیشگاه عزّت و استغنا چه گونه توقعات اظهار مینماید کان  
شمس العدل ما اشرق علیهم و سبح العقل ما اطربهم و آیات  
الادب ما نزلت فی قلوبهم و نسائم الرّوح ما تنسّم بها شجار و وجود هم  
ختمت قلوبهم باصابع الاقنند اروطبع علی افئدتهم بید المختار  
فاعتبروا یا اولی الابصار \*

یا حبیب افئده الا براردع ذکر الاشرار و توجّه الی الاخیار اشجار  
بوستان آلهی و ریاحین ریاض ربّانی و اوراق شجره طیّبه یزدانی  
را از قبل اینفانی درود برسان بخصوص جانان گرامی تراز جان  
و قبله ارباب علم و عرفان سرکار حاجی خان و سرور صد و صاحب  
محبت و صفا جناب آقا میرزا مصطفی و شارب رحیق حیوان و محیی  
قلوب اخوان جناب یحیی خان و قطّاع طلایق و حبیب موافق جناب  
آقا میرزا صادق که شبستان جهان همواره از چهره رخشانسان  
پرنور باد و محافل قلوب پیوسته از یادشان آراسته بمراتب بهجت  
و سرور خوشتر آن است که پایان نامه را بدین ابیات مسعود  
سعد سلمان زینت و ارشد هم \*

فرستمن

هر آن رقیمه که نزد یک تو

زمن نثار یهد اروهده ای انگار

نکوخوان ویندیش وینگروسره کن

مدار خوارش و مشکوه و مشکن و مفکن

چود روگوهر د ریک طوبله (۱) جمعش کن

چوزروسیمش هر جایگاه مپراکن

افزون چه نگارم • روشن کوکب شهابت فروغ بخش افرینش و پرومند

نهال جوانیت بارور باشماردانش و بینش باد

در ششم شهر ذی قعدة ۱۳۰۳

بخامه ابوالفضل انجام

یافت

---

(۱) طوبله یعنی رشته

سامه دوم

٢٣ ربيع الثاني ١٣١٥

الى حضرة الاخ الاعز نقول افندي المحترم جعله الله تعالى  
بخيراً بازغاً في سماء العلم •

ياسيدي الجليل وصلني كتابكم وقرأته بغاية السرور شوقاً  
للقائكم • أما ما انتقدتم على قولي ( انه لا يحقل ظلمه هذه  
الشمس الظاهرة ) بقولكم اما شاهدت من كسوف الشمس  
او خسوف القمر وسقوط النيازك وذلك يعلمه كل من له المام  
بعلم الفلك فاقول في الجواب نعم ياسيدي شاهدنا الخسوف  
والكسوف والنيازك وقد شاهدت في سنة ١٢٩٩ هجرية في  
مدينة طهران كسوف الشمس كسوفاً كلياً حتى ظهرت النجوم •  
الآن هذه الامور الطبيعية التي وقعت كثيراً وستقع الى ما شاء الله  
لا تعتمّن ظلم الساعة ونزول سيدنا عيسى عليه السلام لان  
العلامة عبارة عملاً يشتهه بغيره حضرتكم اذ اذكرتم علامة عن  
مكتبكم لتذكرون علامة لا تشتهه بغيرها ولهذا لا يعتبر اهل العلم  
هذه الامور الحادية الطبيعية التي كثرت وقوعها في العالم من  
الآيات الالهية تقطع بها الحجة وتحل بها النعمة • وما قلنا  
في الآية ٢٩ من الاصحاح ٢٤ من انجيل متى انه لا بد ان يكون  
بها معنى معقولاً يناسب لسوء مقام كلمات سيدنا عيسى كذلك  
نقول في آية ٤٥ من اصحاح ٢٧ عند وفاة المنقذ المجيد عليه

السّلام من أنّه لا بدّ ان تكون بهامعان حقيقيه تقبله العقول  
المستقيمه وشهادة المورخ الفلكى فلاكرت لا تحدى<sup>(١)</sup> نفعافانا  
قلنانّ الكسوف والخسوف والنيازك والزلازل وامثالها امور  
عاديه لا ارتباط لها بالامورالدينيه الالهيه لتكون شهادة  
بتجدد العالم وتغييرالدوروانقضاء العالم القديم وهكذا  
لقول على تفاسيرالذّين صرّفوا الالفاظ عن ظواهرها وحملوها  
على الانقلابات السياسيّه مثل خلع الملوك وانقلاب الممالك  
والمعدن فانها ايضاً حوادث عاديه كثيرة الوقوع و  
لا تدلّ على حدوث امرالهي سماوى حتى تكون شهادة كافيه  
وحجّة قاطعه •

وامّا الذّين ينتظرون ان تظهر هذه الايات بظواهرها  
مثل الاسقف يوحنازيل وامثاله فلقد اخطأ والمرى كما اخطأ اليهود  
ايّام ظهورسيدنا عيسى عليه السّلام لانهم توقّعو المنبؤات على  
مقتضى امواهم فلقد علمتم انّ النصارى يحاولون ان يفسّروا  
او يحملوا جميع بشارات العهد العتيق على ظهور عيسى عليه السّلام  
وكما أنّه مثل ماورد في الانجيل المقدّس من ظلمة الشمس والقمر  
وسقوط الكواكب وعظائم الآيات ورد ايضاً في الاصحاح الثانى  
من نبوة يوشيل النّبى عليه السّلام حيث قال واعطى عجائب  
في السّماء والارض وماوناراً واعدة دخان تتحول الشمس الى  
ظلمة والقمر الى دم قبل ان يجيى يوم الربّ العظيم المخوف  
فاذا تأمل العالم البصيرانّ هذه الايات ما وقعت بظواهرها  
١- كذا

في أيام ظهور سيدنا عيسى عليه السلام وان اليهود ما انكروا  
هذا الفادي العظيم الا بحمل هذه الآيات على ظواهرها  
حينئذ لا يشك ان لهذه الكلمات المقدسة معاني سامية  
حقيقية خفية عن غير اهله والى هذا اشار البطرس الرسول  
عليه السلام في الاصحاح الاول من رسالته الثانية حيث قال  
( انه لم تأت نبوة قط بمشيئة انسان ) .

هذا بعض ملاحظاتي كتبت على حضرتكم سائلاً مستغهماً لا مناظراً  
مجادلاً راجباً مؤملاً ان تبينوا لنا معانيها الحقيقية وانى ارانى  
سعيداً اذ وفقنى الله تبارك وتعالى بملاقاتكم وارجو من جميل  
سجاياكم ان تزودونى بالدعاء وان تقبلوا منى خالص المحبة  
والولاء ايدكم اله على ما يحب ويرضى وجعلكم وانا خالصين  
لوجهه والاخره والاولى .

ابوالفضل محمد بن محمد رضا المعروف بفضل الله

---

هي الآیة التي انذروا بها وهم عنها غافلون (الذين ينقضون  
عهد الله من بعد ميثاقه ويقطعون ما امر الله به ان يوصل  
ويفسدون في الارض اولئك هم الخاسرون)

يا حبيبي الاديب سخن بطول انجاميد واختصار بنطوييل  
تبدیل یافت ولكن از صديكي مرقوم نگشت و از بسيار اندكی  
مسطورنيا مد قلم شكست و انامل سستی گرفت ولكن مطالب بسياری  
ناگفته وآيات كتاب در بشارت بعهد حضرت رب الارباب اكثری  
ناوشته ماند از حقّ جلّ جلاله رجا چنان است كه خود توفيق  
بخشد و قوتی عنایت فرماید تا در ان تمام كتاب ابرار كه مشتمل بر  
بشارت انبيا و ائمه اطهار است سعی شود و بسرعت بنظر اخیار  
رسد آنه علی كلّ شی قدیر \*

ياسیدی و سندی آنچه از مطالعه الواح ناریه این فئه  
مستفاد میشود این است كه بر صفت جهال ملل آخری و معرضین  
از مرسلین و انبیا خود را بسبب و شتم سرور دارند و بلغو و پیاوه  
تسلی یابند غافل كه لغوشغل عد و جاهل است و سبب و شتم  
سلاح عاجز خامل اگر چه حقّ جلّ جلاله قلم و لسان اهل بها  
را از سبب و شتم اعدا مطهر داشته و لكن بیم آن است كه عجز  
بشری مقاومت ننماید و عنان از كف برود و جزای دجال بر و جردی  
مرقوم آید ايكاش یکی از قبل این عهد این ابیات شریف رضی را  
بر آن دجال جلال تلاوت می نمود \*

العجب من خصامك لي و جدي

رسول الله يوسع منك و سبا

نامه سوم

د راول شب ۲۹ ذی قعدہ ۱۳۲۱ هجری و ۸ فبرایر ۱۹۰۴ میلادی از واشینگتن بنیویورک خدمت نخبه علمای اعلام اسوه نُبهای فخام حضرت مولوی محمد برکت اللہ ہدی اعزہ اللہ تعالیٰ عرض یابد •

هو العلیّ الکریم

روحی لحضرتک الفداء • بعد حمد اللہ ذی الوجه الکریم  
والسلطان العظیم والتّحیّة والثّناء علی الفرغ القویم المنشعب  
من الاصل القدیم جعلنا اللہ تعالیٰ فی جمیع عوالم من المتمسکین  
بذیلہ المبارک القویم معروض میدارم مبارک رقیمہ کریمہ  
مورخہ بتاریخ ۷ فبرایر جاری امروز صبح وصول یافت و در غایت  
شوق و توق تلاوت شد اوراق جریدہ حین نیویورک را کہ مرحمت  
فرمودہ بودید رسید و موجب امتنان این عد و برادران روحانی  
گردید •

از حسن اتفاق وقتی کہ اوراق حین نیویورک وصول یافت  
مراسلہ خدمت آن شخص بزرگ بر حسب خواہش خود او مینویستم  
فوراً اصل جریدہ مذکورہ را با ترجمہ آن کہ اثر قلم برادر مہتمم  
جناب خان بود لفا ارسال داشتم و شرحی ہم از مراتب علم و فضل  
و غیرت و حمیت حضرت عالی در حفظ حقوق ملیہ و تحکیم روابط  
جامعہ شرقیہ و خلوص ارادت آنحضرت بآن شخص بزرگ مخصوصاً

و حفظ احترام اود در غیاب مشروحاً نگاشتم . و خلاصه القول آنچه  
بر آنحضرت و این عهد بود نظریجامعه دینیّه و وطنیّه و جنسیّه  
معمول داشتیم باقی منوط بقدر دانی خود اواست لالا بل کلّ  
منوط و متعلّق باراده الهیّه است ( یحوالله مايشاء و یتثبت  
و عده امّ لکتاب )

سید جلیل نبیلیم بغایت مسرور و مبسوط و شکرگزار گشتم  
که بتوسط آنحضرت بشرف ملاقات آن مرد بزرگ جناب مستر  
فریمن مشرف شدم و در شمایل کریمه اش آیات فراست و ببا همت  
و همت و شهامت و نیکخواهی و صلح جوئی قرائت و تلاوت کردم  
و باین سبب تا آب زندگی در جویبار ایام این عهد جاری است  
شکرگزار این محبت و ممنون این موهبت از آنحضرت هستم زیرا  
که مقصد اهل علم از مسافرت و سیاحت و تحمّل مشقات غربت  
ملاقات ارباب علم و معرفت است نه اکتساب عزّت و ثروت فانیه  
و پاتفرج قصور عالیّه و بساتین نزهه و عمارات فخیمه و ابنیه عظیمه  
و سکک و شوارع وسیعّه مستقیمه . چه این جمله یا مطلوب اهل  
تجارتست و یا مرغوب ارباب شهوت و شهامت .

ذره ذره کاندین ارض و سماست جنس خود راهمچوگاه و کهربا<sup>ست</sup>  
سرور خطیر و برادر بی نظیرم هرقرنی را مزبّتی است که حکیم  
آنرا آیت آن قرن داند و نتیجه وصول عالم بر تبه کمال شمارد .  
و از آیات باهره قرن (۱۳) هجری مطابق قرن (۱۹) میلادی  
که باتفاق دانشمندان شرق و غرب بهترین قرون ماضیه است



این موهبت است که مسأله صلح عمومی بین افراد البشر و عموم الامم در این قرن مطرح انظار و محل بحث علمای نامدار شد و ناچار است که عالم انسانیت باین رتبه که اقصی مراتب کمال خلق است در رتبه هیئات اجتماعیّه بالغ شود و الا کتاب خلقت دفتر ابترا باشد و درخت انسانیت بحقیقت شاخ بی بر و علاوه از آنکه هر ادب نیکوکه به موقع بحث در آید نفس آن بحث و فحص تباشیر است که دیر یازود از رتبه قول بفعل ترقی کند و از قلم و لسان بتحقیق و عیان صاعد شود • قد قیدت فی السّوانح ( السنن المقبوله اولها بذور من الاقوال زرعت فی اراضی قلوب الرجال و سقیت من غمام الاراء حالاً بعد حال فنبتت و ازرت و اثمرت فجاءت بغلال من احسن الاعمال )

و اول وجودی که در قرن ۱۳ هجری و ۱۹ میلادی این نور با هر از نیر خاطرش ساطع شد و از افق لسانش طالع وجود اقدس بهاء الله بود که بندای جهانگیری از بزرگان هند و ستانرا مخاطب نمود و بلصان فارسی شیرین خالص به جمیع من علی الارض خطاب فرمود ( بگواید و ستان سرا پرده یگانگی بلند شد بچشم بیگانگان یکدیگر را ببینید همه باریکد ارید و برگ یکشا خسار ) و در یکی از الواح عربیّه بلغت فصیحی سمعت نزول یافت ( لا تززعوا زوان — الخصومة بین البریّه و شوك الشكوك فی القلوب الصّافیة العنیره لعمری قد خلقتم للود اذ لا للضغینه و العناد ) و از این قبیله بهانات لطیفه مبارکه نورانیه که مانند نجوم مضیئه در جمیع آفاق

مشهور است و بر صفت نسیم سحورد رکافه<sup>۱</sup> اقطار در مرور و بر عموم  
السنه و لغات مترجم و مذکور<sup>۲</sup> و پس از صعود آن مطلع نور میبود  
الی حین ندای فرغ کریم و مشرق نور میثاق قویمش حضرت عبد البها  
باین مؤده<sup>۳</sup> ملکوتی و ندای لا هوتی مرتفع است و اراده<sup>۴</sup> قاهره اش  
به تحقیق این موهبت متعلق که غبار مغایرت بین الام فرو نشیند  
و نفحات معطره<sup>۵</sup> اخوت بین الملل ساطع شود شرق و غرب مانند  
دو یار متفق و معتنق گردد شمال و جنوب مانند دو محبوب هریک  
دیگری را در حفظ حقوق و مراقت و مساعدت نماید سیاه زنگی و  
فرنگی راه یکرنگی گیرند و اصفرو اسمر چین و هند در سبیل مستقیم  
اخوت پیوند تا عالم جنت واحد<sup>۶</sup> انسانیت گردد و شجره<sup>۷</sup> واحد  
انسانیت میوه<sup>۸</sup> سعادت آرد<sup>۹</sup> جهان جنت ابهی شود و ساله<sup>۱۰</sup>  
آدم ملائکه ملکوت اعلی<sup>۱۱</sup> و لیس ذلک من الانسان بعجیب<sup>۱۲</sup> .  
ولکن این همه مواهب سینه که عرض شد بدون قطع یسد  
استبداد ممکن نباشد چهر جمیل این شامد جلیل با وجود  
حجاب کثیف اثر و حبّ ذات شهود نگردد . . .

( ناتمام )

## نامہ چہارم

بتاریخ ۲۵ شہراپرل سنہ ۱۹۰۳ از واشنگٹون بنیویورک در  
جواب مکتوب سیدہ جلیلہ مسس ہنی ایڈھا اللہ تعالیٰ بقوۃ من  
ملکوتہ الابہی و امڈھا بجنود من ملأ الا علی  
اللہ ابہی

سیدہ جلیلہ و خواہر محترمہ من در امر اللہ • پس از حمد و ستایش  
جمال اقدس ابہی و تحیت و ثناء مطلع نور مرکز عہد و میثاق و ثیقش  
حضرت عبد البہاء مرکز دائر الاسماء و بہاء من فی الارض و السماء  
ارواح المقربین لحضرتہ الفداء عرض میشود • رقیمہ کریمہ ان سیدہ  
فخیمہ چندی قبل وصول یافت و از محتویات روح بخشش کہ دال  
بر نبوت و رسوخ آن خواہر گرامی گوہر بود غایت فرح و سرور حاصل  
گشت • و چون مکتوب آن سیدہ محترمہ وقتی وصول یافت کہ  
این فانی و ہرادر روحانی جناب علی قلیخان بتغییر و تبدیل منزل  
و حمل و نقل کتاب و اسباب اشتغال داشتیم ممکن نشد کہ جواب  
مسائل آن خواہر گرامی را بسرعت معروض دارم و اکنون کہ نوعاً  
فراغت حاصل شدہ است جواب مسائل را معروض داشتہ و از  
تأخیری کہ بر حسب لزوم وقوع یافت معذرت میطلبم •

اما مسألہ اولی ( در تفسیر مقصود از شمس و قمر در آیہ ۲۶ از  
اصحاح ۳۰ کتاب اشعیا • بدان ای خواہر عزیز من کہ در کتاب  
مستطاب ایقان کہ مفتاح خزائن جواہر اسرار الہیہ است و

کشاف معضلات کتب مقدسه سماویه چنین نازل شده که الفاظ  
شمس و قمر و نجوم در کلمات انبیا و مرسلین و مظاهر امر حضرت رب  
العالمین بر معانی چند اطلاق یافته است و منحصر بشمس  
و قمر و نجوم معلومه ظاهره نیست \* و در این مقام عین عبارات  
کتاب مستطاب ایقان را نگارنده معروض میدارد تا موجب زیست  
کتاب شود و هم سبب جذب قلوب اولی الالباب از بیان حضرت  
رب الالباب گردد فانه اظهر و اجلی و الطف و احلی قوله جل  
ذکره مقصود از شمس و قمر که در کلمات انبیا مذکور است منحصر  
باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه میشود بلکه از شمس  
و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند که در هر مقام بمناسبت آن  
مقام معنی اراده میفرمایند \* مثلاً *عنی* از شمس شمسهای  
حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع ممکنات ابلاغ  
فیض میفرمایند و این شمس حقیقت مظاهر کلیه الهی هستند  
در عالم صفات و اسماء او \* و همچنانکه شمس ظاهری تربیت  
اشیای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن و درون ذلك  
از آنچه در عالم مشهود است با مرعبود حقیقی با عانت او است  
و همچنین اشجار توحید و اثمار تفرید و اوراق تجرید و گلهای علم  
و ایقان و ریاحین حکمت و بیان از عنایت و تربیت شمسهای  
معلوی ظاهر میشود اینست که در حین اشراق این شمس عالم  
جدید میشود و انهار حیوان جاری میگردد و ابحر احسان بموج  
میآید و نسعات جود بر هیاکل موجودات میوزد و از حرارت این

شمسهای الهی و نارهای معنوی است که حرارت محبت الهی در ارکان عالم احداث میشود و از عنایت این ارواح مجردّه است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه مبذول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری يك آیه از تجلّی ان شمس معنوی است و ان شمسی است که از برای او مقابلی شبهی و مثلی و ندّی ملاحظه نمیشود و کَلّ بوجود او قائمند و از فیض او ظاهر و باور اجاع منها ظهیرت الا شیاء و الی خزائن امرها رجعت و منها بدآت الممكنات و الی کنائز حکمها عادت • و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشوند ببعض آسماء و صفات چنانکه شنیده اید و میشنوید نیست مگر برای ادراک عقول ناقصه ضعیفه و الا لم یزل و لا یزال مقدّس بوده اند از هر اسمی و منزه خواهند بود از هر وصفی جوهر اسمار باساحت قدسشان را همی نه و لطائف صفات را در ملکوت عزّشان سبیلی نه • سبحان الله من ان یعرف اصفیاءه بغیر ذواتهم و یوصف اولیاءه بغیر انفسهم فتعالی عما یذکر العباد فی وصفهم و تعالی عما هم یعرفون • و اطلاق شمس بر آن انوار مجردّه در کلمات اهل عصمت بسیار شده از آن جمله در دعای ندبه میفرماید ( این الشمس الطّالعه این الاقمار المنیره این الانجم الزاهره ) پس معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه انبیاء و اولیاء و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم غیب و شهود روشن و منور است انتهی بیانه عزّاسمه •

خواهر روشن اخترم در این بیان متین که از قلم حضرت

ربّ العالمین نازل شده است تدبّر و تفکر فرماتا بصر فوّاد ت منور  
 شود و فهم معانی بیانات کتب مقدّسه بران خواهر محترم سهل  
 و آسان شود • ملاحظه فرما که حقّ جلّ جلاله فرموده است  
 که مقصود از شمس و قمر و نجوم در رتبه اولیه انبیا و اولیا و اصحاب  
 ایشانند • مراد جمال اقدس ابهت از لفظ انبیا مظاهر کلیّته  
 مقام شاریعت است که بوجود ایشان شریعت الهیه تجدیّد  
 میشود و دین جدید و آئین بدیع ظهور مییابد و آیات الهیه و  
 کلمات سماویّه نازل میگردد و عالم ملک و ملکوت از این قیام ظهور  
 و نزول و صدور تجدّد و نشور میپذیرد از قبیل وجودات مقدّسه  
 حضرت موسی و حضرت عیسی و حضرت خاتم الانبیا علیهم الاف  
 التّحیّة و الثّناء که بمنزله شمس منیره عالم را منور داشتند و ظلما  
 دیانات و تئینه را محو و زایل کردند • مراد از اولیا مقام اول ثوری  
 است که از این شمس مقدّسه منشعب گردد و بر عرش ولایت ربّ  
 قدیر مستوی شود و از قدرت قویّه اش کلمه اللّه بر عالم غالب و نافذ  
 گردد • و این مقام مقام عهد و میثاق الهی است که بدون او کلمه  
 اللّه از شبهات منتحلین محفوظ نماند و دیانت الهیه از شرور  
 انفس خبیثه مصون و محروس نماند • و این دو مقام مقام ظهور  
 قدرت و قوت سماویّه است و محلّ تجلّی اسما و صفات الهیه در  
 حقیقت واحدّه ربانیّه و مراد از نجوم مقام تکثر انوار یزدانی است که  
 مقام تلامذه و اصحاب مظهر امر اللّه است تا کلمه اللّه در عالم  
 انتشار یابد و آفاق شرقاً و غرباً ملوّر و مستفیض گردد •

پس از آنچه ذکر شد ثابت میشود که مقصود از لفظ شمس و قمر در عدد ۲۶ از اصحاح ۳۰ کتاب اشعیا اخبار از ظهور جمال اقدس ابهی و قیام وجود انور حضرت عبد البها است • زیرا که حق جلّ جلاله در عارت مذکورہ باشعیا میفرماید ( ویکون نور القمر کسور الشمس و نور الشمس یکون سبعة اشعاف کنور سبعة ایام فی یوم یجبر الرب کسر شعبه و یشفی رض ضربه ) •

یعنی روزی که حق جل جلاله شگستگی قوم خود را خواهد بست و کوفتگی مضر و بیبت ایشان را شفا عنایت خواهد فرمود نور ماه مانند نور آفتاب خواهد بود و نور آفتاب بهفت برابر افزونتر از روزها سابق خواهد گشت • و خلاصه مقصود آیه کریمه اینست که روزی که خداوند جلیل آتام آل اسرائیل را غفور فرماید و ذلت و ضلالت و پیرا کندگی این قوم نبیل و احفاد خلیل را بعزت و هدایت و جمعیت تبدیل نماید در آنروز فیروزانوار فائضه از قمر و لایت یعنی فرع کریم منشعب از اصل قدیم مانند انوار فائضه از نفس شمس حقیقت یعنی جمال قدم واسم اعظم خواهد بود و انوار فائضه از جمال قدم بهفت مرتبه از ظهورات قبل اکثر و اعظم ظهور خواهد فرمود و فی الحقیقه اگر نفس بدون غرض در مراتب علم و حلم و قدرت و قوت و سایر مناقب فائضه از وجود اقدس حضرت عبد البها ارواح العالمین له الفداء نظر نماید ظهور این مواهب سماویّ را معادل انوار فائضه از جمال اقدس ابهی و شئون ظاهره از جمال انور نقطه اولی عراسمها الا علی مشهود بیند و انوار آثار

باهره جمال ابهی راهفت مرتبه افزونتر از ظهورات اولی  
 و مطالع اخری ملحوظ دارد که ههواضح علی ارباب البصائر  
 والابصار من له بصیره نیره فی معنی الانوار الا نوار الباهره  
 من الرب المختار \*

خواهرگرمی گوهرم اگر اهل تشکیک و تعصب بخوانند در  
 این آیه کریمه مبارکه الفاظ شمس و قمر و ابر شمس و قمر ظاهره  
 محمول دارند بغایت لغو و خالی از معنی گردد \* زیرا قطع نظر  
 از اینکه زیادتی نور آفتاب و ماه هفت مرتبه مضاعف از ایام سابقه  
 منافی مسائل ضروریه معارف طبیعیه و موجب انهدام اساس  
 نظامات کونیه است علاوه موجب تکذیب سایر آیات الهیه شود  
 و سبب اخبار از امور متضاده گردد چه در مواضع عیدیه در کتب  
 مقدسه وارد است که در یوم نزول رب آفتاب و ماه تاریک  
 شوند و ستارگان مظلم وی نور ساقط گردد پس اگر در اصحاب مزبور  
 بایستی که لفظ شمس و قمر را بر شمس و قمر ظاهره حمل نمایند  
 ناچار در سایر مواضع نیز بر شمس و قمر ظاهره محمول گردد چه که  
 فارق و مرجحی در میان نه ملحوظ نباشد و این منتهی باخبار از امور  
 متضاده و توهمین وی اعتباری کتب مقدسه شود \* زیرا نزد عاقل  
 معقول اینست که در یوم واحد هم نور شمس و قمر زایل شود و هم  
 بهفت مرتبه انوار آن از ایام سابقه افزوده گردد و در این صورت  
 کالشمس فی وسط الضحی واضح و هوید است که الفاظ شمس و  
 قمر و نجوم را در کلمات نبویه بر معانی ظاهریه محمول نتوان داشت



بل بایست به معانی استعاریه محمول گردد و در هر مقام  
بمناسبت آن مقام مقصود انبیا معلوم شود تا کتب مقدّسه از تحریف  
و تشکیک محفوظ ماند و رموز آیات سماویّه واضح و مفهوم آید •

زیرا چنانکه در رتبه<sup>۱</sup> اولیّه مقصود از شمس و قمر و نجوم انبیا  
و اولیا و اصحاب ایشانند و در رتبه<sup>۲</sup> ثانویه مقصود از این الفاظ  
شرائع و آداب و علما و رؤسای ملل سابقه اند که در یوم ظهور  
جدید امم معروضه از آنهاستفاضه نمایند و متابعت آنان خود  
راناجی و مهتدی شمارند • در این صورت معانی آیات کتب  
مقدّسه چنین است که در یوم ظهور شمس حقیقت و قمر ولا یت  
شرائع و ادیان سابقه تاریک گردند و سنن و آداب دیانت  
قدیمه از اعطاء نور بازمانند و علما و رؤسای ایشان از سماء عزّت  
ساقط شوند و آفتاب دین جدید یعنی مطهر امم حضرت ربّ العزّ  
ساطع النور ظاهر شود و قمر ولا یت که مرکز میثاق الهی است مانند  
خورشید منور بر کرسی ربّ جالس و مستقر گردد و کلمه الهیه را بقدرت  
سماویّه بر مشارق و مغارب ارض نافذ فرماید و عبادش که نجوم  
بازغه و شهب ثاقبه<sup>۳</sup> سماء جدیدند برانفاذ امر و اتّباع او امرش قیام  
نمایند و مانند کواکب سما ابداً با روشن و ملللاً و مضییی باشند •  
(۱) و اما سألته ثانیه ( در مقصود از حیوان که در عدد داز  
(۱) اصحاب سفر رویای یوحنا وارد شده است •  
اعلی یا اختی المحترمه که در کتب مقدّسه عهد عتیق خصوصاً  
(۱) کتاب دانیال کثیراً ما ازدول کبیره بحیوان تعبیر فرموده است •

و یوحنا وقتی که این سفر کریم را مرقوم فرمود با مرد و لت در جزیره  
بطمس محبوس و منفی بود • و آن وجود مقدّس را بسبب ایمان به  
حضرت مسیح له الغوّالمجد بجزیره مذکوره نفی نموده بود و  
در این صورت معلوم است که یوحنا این سفر را که جمیع آن مشتمل  
بر محامد حضرت مسیح است در غایت رمز مرقوم داشته و اسم اعداء  
آنحضرت را در غایت ستر بیان فرموده است

( ناتمام )

## نامه پنجم

### هو الله تعالى شانه

روح حضرتك الفداء بعد حمد الله ذى النور والهياه  
والعظمة والكبرياء والتحية والثناء على اول نور تجلى من  
مطلع عزه ومجده وظهرت ولاحت به آيات سلطنته وعهده و  
على له واصحابه نجوم الهدى ودرارى فلك العلى عرض ميشود  
چند يوم قبل كه رقيه كريمة آنحضرت وصول يافت اين عده بسبب  
احاطه مرض شطر الغب كه مانند غرض اخوان الزمان وجهل  
علمای ايران مبرم ومهلك وصعب العلاج است ممكن نشد كه  
خود جواهی معروض دارم ولذا از حبيب مخم جناب آقا ميرزا احمد  
رجال نمودم كه وصول رقيه آنحضرت را معروض دارند و ایشان هم  
نوشته و ارسال داشتند ان شاء الله تعالى الى حين وصول يافته  
و بنظر آنور رسیده است • ولى چون مطالبى كه مرقوم داشته  
بوديد جوابش مقتضى بسط وتفصيل بيشتربود لذا لازم شد كه  
با وجود ضعف فوق الوصف يد و دوران سر كه از لوازم اين مرض  
مبرم است خود به شرح خدمت آنحضرت معروض دارم وعهد  
ارادت ومحبت خود را بمكاتبت و مراسلت تجد يد نمايم •  
شروعى كه در خصوص حوادث شرق مرقوم داشته بوديد  
چنان است كه دیده ايد و دانستمايد و هر روز ملاحظه و مشاهده  
مفرمائيد • لعرك ايها الحبيب اللبيب والسيد السيد الارب

هذ الذی یدعی القلوب ویفتت الاکباد کلما یتفکرا لسان فی  
 غفلة ابناء الشرق وتشتت افکارهم و یری وینظر فی تباین احوالهم  
 واختلاف آرائهم وحذ اقمبغضیهمودها اعدا لهم — زاده  
 الهمووت هجم علیه جنود الغموم ولا یری حرز حریرز وحصن حصین  
 قلتجی الیه سوی امرینا العزیز القیوم \*

واما آنچه مرقوم داشته بود یدکه ( امید است که فرقه  
 بهائیّه بحروه وثقای توحید یزدان وحبّ ملک وملت تمسک نموده  
 ازد سائس شیادان صیاد منش ایمن باشد ) اگرچه برسیبیل  
 مطایبه از جناب آقا میرزا احمد رجانمودم که خدمت آنحضرت این  
 شعر را که اکنون بمنزله مثل سایر برالسله دافرشده است  
 بنویسند تو ماد رمرده راشیون مہاموز \*

ولی حقیقت حال براین منوال است که کراراً شفاهاً خدمت  
 آنحضرت عرض شد که حسن عهد ووفایز سجاہای راسخه اهل  
 بها است وحبّ دولت از او مرثابتہ حضرت ربّ الارض والسما  
 در آیامی که این عهد عازم بود که از محضراقدم حضرت  
 عد البہا بعمالک امریکا توجّه نماید از جمله وصایا که شفاهاً  
 باین عهد فرمودند این بود که همواره در حقّ اطیح حضرت سلطان  
 دعا گوید و عزّت و مجدّت دولت علیّه عثمانیّه را پیوسته از ساحت  
 مقدّس الهیّه مسألت نماید \* وخصوصاً از لسان اقدس حضرت  
 بها اللہ ارواحنا لتربیة المقدّسة فد امناجاتی عزّمد وریافتہ  
 است که احبّاء و عموم اهل بها تلاوت نمایند و غلبه و نصرت

حضرت سلطان را از حضرت احدیت مسألت کنند . و بعینه همین مسأله وجوب اطاعت در حقّ دولت ایران نیز جاری است علاوه از آنکه محبّت وطن امری است فطری و طبیعی که حیوان اعجم نیز بآن موصوف است و کلمه حبّ الوطن من الایمان در جمیع اقطار جهان ونزد عموم نوع انسان معلوم و معروف در این صورت چگونه میشود اهل بهاکه بروج جدید مؤیّدند و بهصر حدید موفق و مسدّد خود را از خلعت نفسیه حریت مجسّد دارند و ابنای وطن را در عهودیت دائمه مخلص سازند .

برادر گرامی گوهرم این سلسله اهل بها خاکشان از آب پاک و فاسد سرشته است و روحشان بنار غیرت و حسن عهد مشتعل گشته مانند فرنگی مآبان بی غیرت نیستند که فی المثل باغی را با یاغی از مل فروشد و رستاقی را بباقی از کل بخشند کنای را بکناری از دست دهند و مملکتی را ببوس در مهلکت اندازند هیهات هیهات این طایفه اهل بهادر خون خود غلطند و از صراط موی صدق و وفا بلغزند . در همین ایام که زمین ایران از خون شهیدان گلگون است و صفحات جرائد عالم باذکار اصابهارشان مزین و مشحون یکی از کبار تجار یزد راکه اسم مبارکش میرزا عبدالله شیرازی و شیمه کریمه ثبوت بر عهد الله در حینی که اشرار جسد مقدسش را قطعه قطعه مینموده اند او ید رجا را ب حضرت کبیا مرتفع داشته و باین عبارت متضرّع و ناطق بوده است .  
( اللهم الهی لا تؤاخذهم فانهم لا یعلمون ) ( ناتمام )

نامه ششم

بسم ربنا الحسى القدير

نحمد الله تعالى بما هو اهلُه ونشكره بما وجب علينا شكره ونصلّي  
وسلم على اصفياه واولدائه واوليائه واحبائه انه حميد محيد \*  
وبعد فقد كنا فى عشية يوم الاحد ثامن عشر سبتمبر سنة ١٣٠٩  
من الميلاد و٢٧ شعبان المعظم سنة ١٣٢٧ من الهجرة  
فى ناد من نوادى القاهرة المعزّيه مع جماعة من اهل الفضل  
من المسلمين والمسيحيين فذكر حضرة الكاتب الفاضل المجيد  
نجيب افندى جاويش ان جلال الدين السيوطى رحمه الله  
لما ادعى الاجتهاد وانكر عليه معاصروه فاراد اسكاتهم وافحامهم  
اواظهر عليهم سعة علمه وفضله اقترح عليهم سبع اسئلة وطلب  
منهم الجواب ولكن لم تسمع عن احد منهم انه اجاب عليها \*  
فابرز ورقة وتلاها وهى الاسئلة المذكوره نقلها عن كتاب من  
مؤلفات جلال الدين السيوطى المذكور \* فادّهش الجميع عن  
دقة الاسئلة وطلب بعضهم متى ان اجيب عنها وماهى الاجوبه  
نكتبها على قلّة علمنا وضيق وقتنا وقصور اعنا وطلب الله تسكال فى  
كل الاحوال والاسئلة كلها فى الالفاظ ومصادر وضعها اذ لم  
تسع دائرة علم جلال الدين اكثر من علم اللغة كلها هو معلوم  
على امله حتى انه كانت دائرة علمه فى الحديث مع ادائه  
الاحاطه فيه اضيق من علمه باللغة وما يتبعها فانه كان فى علم

اللغة اى العلوم الادبية كثير الحظ واسع الباع غزير الاطلاع  
رحمه الله تعالى رحمة واسعة واوسع عليه من فضله نعماً  
سابقة واما الاسئلة فنذكرها واحداً واحداً .

( السؤال الأول ) ماهذه الاسماء الف باتا تا الى اخرها ومن  
سمها و هل هى الاسماء اجناس او اسماء اعلام فان كان  
الاول فمن اى نوع الاجناس هى وان كان الثانى فهل هى  
شخصية او جنسية . فان كان الاول فهل هى منقولة او مرتجلة  
فان كان الاول فتم نقلت من حروف او اسماء اعيان ام مصادر  
ام صفات وان كانت جنسيته فهل هى من اعلام الاعيان او المعانى  
( انتهى السؤال الأول )

( الجواب عن السؤال )

(١) ان جلال الدين رحمه الله بلماطابه فى هذه الاسئلة  
على مصطلحات علماء اللغة لاعلى مصطلحات علماء علم المنطق  
والكلام اذ لم يكن له حظ من علم المنطق كما صرح فى بعض  
مؤلفاته . ويكفى لاثبات بعده عن المنطق واهله انه ألف  
كتابه القول المشرق فى تحريم الاشتغال بالمنطق على ما نقله  
صاحب كشف الظنون . فلا بأس اذ الم يوافق بعض عباراته مع  
ما هو معروف عند اهل الكلام فنجيبه و نجاويه حسب مصطلحات  
علماء اللغة و الاصوليين فى مباحث الالفاظ اذ لا مشاحة فى  
الاصطلاحات .

(٢) قوله ماهذه الاسماء الف باتا تا الى اخرها ) نجيبه بانها

اسماء اجناس وضعت للدلالة على اجناس حروف التهجى حسب اصطلاح طماة اللغة واما عند طماة المنطق فان هذه المعانى انواع الجنس الالفاظ فعلى مصطلح المنطقيين هى اسماء لانواع الالفاظ . فاللفظ جنس على لكل ملفوظ والملفوظ ينقسم على نوعين الموضوع وغير الموضوع والموضوع ينقسم على انواع اسماء الاعلام وهى ما لا يصدق الا على الجزئيات مثل زيد وعمرو وبكر وخالد وامثالها حيث لا تدل على الاشخاص . واسماء الانواع وهى الموضوعات لمعنى كل يصدق على الكثيرين مثل الانسان والفرس والطير وامثالها وعن هذه المعانى يعبر طماة اللغة باسماء الاجناس اذ هذه المفاهيم اجناس لغة كما هو معلوم ولو كانت انواعاً عند اهل المنطق .

(٣) قوله ومن سماها . نجيبه بانه غير معلوم لا عند العرب وواضع الحروف العربية فقط بل واضح كل نوع من الانواع حروف الهجاء من اليونانية والصينية والهندية وغيرها من اللسان غير معلوم . فان صناعة اللسان واللغات كانت قبل زمان التاريخ اذ لم يوجد تاريخ يعتمد عليه المؤرخ المحقق اقدم من ثلاثين قرناً . واللسنة واللغات تأسست واتفقت منذ ظهور نوع البشر اذ هى من الامور الطبيعية فى العالم البشرى . وفى القرون المتوالت البعيدة بسبب عدم تيسر وسائل نشر المعارف وابقاء الآثار التاريخية من قبيل الورق وصناعة الطبع وايجاد الكتب وامثالها لم يهتم الاقدمون بتدوين اسماء المخترعين اذ كانت تصاد فهم



صعوبات بسبب صعوبة ايجاد الكتب • واتى رأيت في بيت الآ ثار  
العتيقة في استنبول لبناً مكتوباً عليها بمنزلة الورق فانهم كانوا  
يصنعونها وقبل ما يشف طينها كانوا يكتبون عليها ما يشاؤون والى  
الحال كثير منها موجود فيها ليتفرج الناس عليها • فان الطين  
كان اسهل ما يجده الانسان • وربما كانت صناعة اللهب  
واختيارها للكعاب اقدم من المنسوجات والجلود والواح الاخشاب  
وامثالها • وأول من حفظ في التاريخ ذكرهن المخترعين فى  
دورة الاسلام هو ابوالاسود الدئلى حيث اخترع صناعة النحو  
بتعليم علي بن ابي طالب عليه السلام حيث علمه بعض ما ديه  
وامره بتوسيعه والمشى عليه فوسعه ابوالاسود وربّه وعلمه  
للطلبة وتلاذته • وكذلك اخترع تمييز الحروف بالنقاط والاشكال  
وخليل بن احمد النحوى اخترع صناعة العروض وتعيين موازين  
الاشعار • وفى القرن الثانى من الهجره اخترع عظام المقنّع  
الكيمياوى الخراسانى صنعة استخراج البرق ولكنه بدل ان يجعله  
— صناعة ينتفع بها الناس اتخذه معجزة ليدعى الربوبية  
فصنع قمراً يضيئ مسافة وجعله معجزة له وتحدى به واعتقده  
جماعة قال ابوالفداء والى قمر المقنّع اشار سنا الملك فى شعره حيث  
قال :  
اليك فما بدر المقنّع طالعاً ياسحر من الحاظ بدرى المعمم  
فقتل اخيراً فى سنة ١٦٣ من الهجره فى خلاقه  
المهدى العباسى ولعل المقنّع هذا اراد مقاومة استبداد  
العباسيين حيث كانوا يقتلون كل من يخالفهم فى رأيهم باسم

الزبدقة فاتهموه بادعاء الربوبية فقتل في من قتل من اهل العلم  
ظلمكمما هو معروف • والعباسيون لما كانوا يعجزون عن مقاومة  
خصم بالقوة يستعملون الحيل والتدابير والتمسك بالدين  
كما فعلوه في مقاومة ادارسه اولاً ثم في مقاومة الفاطميين •  
فانه لما ظهرت دولة الفاطميين وامتد ملكهم من افريقيا الى اوربا  
وآسيا وعجزت الخلافة العباسية •

( ناتمام )

نامه مقدم

( حاشیه ای است که بريك نوشته خود نگاشته )  
 براولی الالباب مخفی مباد که نامه نگار در طی این دو رساله همه  
 جا کورش پادشاه ایران را بکیخسرو تعبیر و تعیین نموده است  
 و این نظر موافقت مورّخین و معاصرین است که اغلب سلطان  
 ایران را که در کتب مقدّسه کورش و یونانیان سیروس و کیسروس  
 تعبیر نموده اند همان کیخسرو معروف شناخته اند و لکن  
 مورّخ محقّق چون تاریکی افق تاریخ قدیم را ملاحظه نماید  
 البته زمام قلم را در این موقع کشیده دارد و بقطع در این تعیین  
 سخن نراند. خاصه در صورتیکه انظار متأخّرین در تعیین و تطبیق  
 اسامی سابقین باختلاف شهادت دهد چنانکه ابوالفدا در  
 کتاب اخبار البشر ردّ کر طبقه ثانیه از سلاطین عجم فرموده  
 است و ارد شیر بهمن المذکور اسمه بالعبرانیة کورش و يقال کیرش  
 وهو الذی امن عماره بیت المقدس بعد ان خربه بخت نصر فعمّر ه  
 ارد شیر و امینی اسرائیل بالرجوع الیه ولا دلیل علی ان ارد شیر  
 المذکور سو کورش اقوی من کلام اشعیاء النبی علیه السلام فاتّه  
 یقول فی الفصل الثانی والعشیرین من کتابه الی آخر ین ملاحظه  
 فرما که ابوالفدا کورش را ارد شیر د رازد ست که ملقب و معروف  
 به بهمن است تعیین فرموده و آنرا به شهادت اشعیاء مبنی مدلل  
 داشته است چه نزد مورّخین روشن است که بهمن احفاد اسرائیل

را به بیت المقدس رجعت داد و بمصاریف خزانه خود مقام مقدّس  
را تعمیر فرمود و ممالک کثیره را مفتوح و مسخر ساخت و در حفظ  
و تأیید قوم مقدّس احکام صارمه اجرا نمود و به الجمله نظر تاریکی  
افق تواریخ عتیقه و ندرت ارتباط ملل قدیمه و قلّت وسایط  
ایقاء آثار علمیه و کثرت تغلبات و نکبات وارده بر مد ارس و مجامع  
علمیه سابقه تعیین قطعاً نزد بصیرد رغایت صعوبت و خطر است  
و اکتفا بذکر اقوال سلف نیکوتر و بهتر .....  
(ناتمام)

بخش دوم — رسائل خصوصی

رسائل خصوصی جناب ابوالفضائل عبارت از رقائعی است که جنابش در طی مسافرت های خود در ایران و سایر ممالک جهان با حباّ تحریر فرموده است . این رقائم علاوه بر فوائد تاریخی تراوشاتی از احساسات روحانی و فضائل اخلاقی جناب ابوالفضائل بوده و از نظر ادبی و نامه نگاری نیز با در نظر گرفتن زمان و وضع نگارنده مشتمل بر دقائق و ظرائفی است که از نظر اهل آن پنهان نخواهد ماند اینک آنچه را از این رقائم که بدست آمده به ترتیب تاریخ تحریر آنها نقل مینماید :

نامه اول

بسم الله المتفرد بالعظمة والاقتدار

روحی لمرحمتك الغدا صحیفه طیبه مورّخه ۱ جمادی الاخری که باسم این عهد ارسال رفته بود زیارت شد و از مراقبت اشرار در اضرار آن نخبه ابرار نهایت حزن روی داد بلی این اوقات احتفاظ و احتراس از مکاید این ناس کالسناس در رعایت صعوبت و اشکال لا بل در حدّ ممتنع و محال است فدعم ما قییل

ليس البلیة فی ایامنا عجب بل السلامه فیما عجب العجب

سبحان الله اینگونه مراقبت در اذیت اهل ایمان که از اهالی این زمان مشاهده میشود عشری از آن در قرون ماضیه از اشارات ام سالفه مشهود نگشته و این قسم معاندت از فجار آن اعصار رؤیت نشده این ایام حکایتی استماع رفت که از آن مراتب عداوت این خلق را توان یافت و درجات شقاوت اینان را با سابقین قیاس توان نمود گویند یکی از متقدّسین اردکان در سنه ماضیه با مثال و اقران خود بشارت میداده که ختمی نیک مجرب و ذکری سخت مؤثر بدست آورده ام و میخوام برای اتلاف رئیس این طائفه بخواندن آن مداومت کنم و وفات او را باین ذکر مؤثر از حضرت قاضی الحاجات مسئلت نمایم و بالجمله در غایت سرور در چندین شهر بقرائت آن مداومت نمود انجام اثر آن ختم بظهور رسید و از غایت صحت آن سند و شدت تأثیر آن ذکر بمرض شقاقلوس گرفتار شد و پس از ده ماه تحمل مرض شدید رخت بزاویه هاویه کشید و خاب کل جبار عنید و الحق صلاح اود مردن بود که از زحمت ریاضت فارغ شود •

راستی صد هزار چون خفاش کور بهتر که آفتاب سیاه  
مقصود آنکه این اشباه اغنام و امثال انعام در معاندت  
حضرت مالک انام بحلی نیست که تمسک ننمایند و بوسیلتی  
نیست که توسل نجویند و لکن الله غالب علی امره و مظهر

لا رادته نستل الله تعالى ان يحفظكم بقدرته وقوته وسلطانه  
ويؤيدكم وينصركم بكلمة من عنده انه هو القوي الغالب القاهر  
القدير •

واما آنچه در خصوص ظهور حضرت ازل در انجیل وارد شده این مطلب  
را فد وی در رسائل عدید معروض داشته است و اجمال آن اینست که  
چون ذکر ظهور اللّم بشارت آیام اللّٰه در جمیع کتب مقدّسه بصراحت  
وارد شده و وقایع این یوم به عبارات شتی در کلمات الهیه نازل گشته  
از جمله در کتاب مستطاب انجیل حضرت مسیح روح من فی الملک فداه  
بحواریین از قرب ورود آیام فراق و نزول ثانی خود فی یوم التلاق بایین  
عبارت اخبار فرموده در آیه (۲۹) از باب (۲۳) انجیل متی بشما میگویم  
که من بعد مرا خواهید دید تا آن زمان که بگوئید مبارک است آنکه باسم  
می آید و در باب (۲۴) این کتاب اخبار از نزول آن حضرت باسم  
اعظم و علامات و وقایع یوم نزول او در ابر از آسمان مفصل و مصرّح  
وارد شده و مطابق انجیل در قرآن آیه مبارکه هل یبظرون  
الا ان یتیهم الله فی ظلل من الغمام والملئکة وقضى الامر  
والی الله ترجع الامور و آیات کثیره صریحه مثبت یوم اللّٰه  
و ظهور اللّٰه نیز وارد است و در اخبار حضرت ختمی مآب نیز از  
ظهور حضرت مسیح بعد از ظهور قائم بصراحت اخبار فرمود  
از جمله در غیبت بحار در باب احادیث نبویه بسند ازین عباس  
روایت نمود قال قال رسول الله والذی بعثنی بالحق نبیا

لؤلؤ یبق من الدنیا الیوم واحد لا طال اللہ ذلک الیوم حتی  
 یخرج فیہ ولدی المهدی فینزل روح اللہ عیسیٰ بن مریم  
 فیصلی خلفه و تشرق الارض بنور ربها ویبلغ سلطانه المشرق  
 والمغرب •

خلاصہ مرآم آنکہ نزول عیسیٰ علیہ السلام بعد از ظہور  
 قائم باسم اعظم منصوص کل کتب و مرقوم در کل صحف است و از جملہ  
 علامات و وقایع یوم اللہ و نزول مسیح ظہور مدعیان کاذب است  
 کہ اعظم از کل دجال است و جمیع انبیا قوم را از وی تخویف  
 فرمودہ اند و در انجیل در رسائل حواریین در نامہ دوم تسلیفیا<sup>ن</sup>  
 در باب ۲ این نامہ میفرماید : ای برادران از شما استدعا مینمایم  
 کہ در بارہ آمدن خداوند ماعیسی مسیح و حشرمانزد وی کہ شما  
 زود از هوش متزلزل نشوید نہ از روح ونہ از کلام ونہ از نوشته  
 کہ گویا از ما باشد باین مظلہ کہ گویا روز مسیح نزدیک است  
 و هیچکس بہیچوجہ شمارا نفریبد زیرا کہ آن واقع نمی شود تا آنکہ  
 خلق در اول مرتد نگردد و ظاهر شود آن شخص گناه کار کہ فرزند  
 هلاکت است و او ہامہ آنچه بخدا یا معبود مستی است مخالفت  
 مینماید و تفوق میجوید بنوعی کہ در ہیکل خدا چون خدا  
 می نشیند و خود را چنین مینماید کہ اوست خدا • آیاد در نظرند آرید  
 کہ وقتی کہ نزد شما بودم اینرا ہما گفتم و الحال میدانید کہ مانع  
 چیست تا کہ در هنگام خود بظہور آید زیرا کہ بالفعل ہم آن مستور



ناراست مؤثر است و چون آنچه مانع است از ایمان برخاسته شده  
 آنوقت آن ناراست ظاهر خواهد گردید و خداوند او را بنفس دهان  
 خود فرو خواهد گرفت و بجلوه ظهور خود او را معدوم خواهد  
 نمود • انتهى

و بحسب این الهام ربّانی روشن است که پیش از ظهور<sup>لله</sup>  
 و نزول مسیح شخصی ظاهر خواهد شد و مدعی مقام منبـیح  
 ربوبیت بکذب خواهد گشت و کتاب او باقطار جهان خواهد  
 رسید و اهل ایمان را از مسلك قویم تقوی و پرهیزکاری منحرف  
 و مرتد خواهد ساخت و در الواح ناریه خوداتی انا الله خواهد  
 نگاشت و لکن حقّ جلّ ذکره او را بنفس دهان خود که عبارت<sup>ست</sup> است  
 از کلمات الهی و وحی آسمانی فرو خواهد گرفت و بجلوه ظهور  
 اقدس انور حضرت قیوم محو و مقهور و معدوم خواهد شد و معنی  
 کلمه مبارکه ان الباطل کان زهوقاً آشکار و هویدا خواهد گشت  
 و موافق انجیل در اخبار مروّبه از معادن علم و دانش وارد شده  
 است که در زمان حضرت قائم روح من فی الامکان فداء دجال  
 خروج خواهد نمود و مسیح نازل شده او را در نزدیکی کوفه  
 بحریره ای از نور هلاک خواهد ساخت •

خلاصه مقصود آنکه وقایع این یوم عظیم در صحف و الواح  
 سعت تحریر و ترقیم یافته و در نهایت وضوح و تصریح وارد شده  
 و لکن لایعقلها الا الباطل الخون و اما اخبار از ظهور حضرت

ختمی مآب اگرچه در اصل انجیل باجمال وارد شده و لکن در  
مکاشفات یوحنا در فصل (۱۱) و فصل (۱۲) مورخ و معین نازل  
گشته و همانا در نظر است که در اوقات شرفیابی مشروحاً خدمت  
آنحضرت معروض داشته ام و این صحیفه را گنجایش تطویل زیاد  
تر از آنچه عرض شد نیست •

یا سرور الافئدة والقلوب شب بهایان آمد و از کثرت نگارش  
دست سست و قلم کند گشته و لکن اشتعال نار ارادت مقتضی  
است که بشارتی تازه که از ساحت مقدّس حضرت مقصود رسیده  
معروض دارم و قلب مبارک سرکار عالی را باین مژده مسرور گردانم  
از قرار تقریر حاجی میرزا محمد جوانی یزدی که تازه از ارض مقصود  
عودت نموده جناب آقا جان ازلی کرمانی معروف باین وقار  
مشرف گشته و از ورطه مهلك ضلالت نجات یافته است و لکن تا کل  
این خبر از فوق برسد سکوت بحکمت اقرب است پیوسته غمام  
مکرمت بر حضرتت نازل و مترشح باد فی عشیة ۳ شهرالرجب

۱۳۰۳

—————

## نامۀ دوم

### حوالۀ ذوالعظمة والاقتدار

سپاس و ستایش پیشگاه اقدس و محضر مقدّس حضرت احدیت  
جلّ ذکره و عمّ احسانه را لایق و سزااست که فریغ امر مبارکش  
عالم را نورانی و منیر فرمود و ظلمت جهل و تاریکی اوهام و ظنون  
را بنور کلمات عالیهات و آیات محکّمت از جهان بزدود سراپرد ه  
یگانگی برافراخت و ملل مختلفه و افئدۀ متفرّقه را در ظلّ خیم  
مواحدیت و موافقت جای داد قلوب خائفه را بروح استقامت کبری  
مؤید فرمود و اقدام متزلزله را در مشی سبیل هدایت قویم و  
مستحکم داشت سطوت امرا دوستانش را از القاء کلمۀ حق  
منع نمود و بطش اولی القدره بندگانش را از اقامۀ حجّت رها  
باز نداشت با آنکه شمشیر اعدا همواره از دماء احبّا متقاطر  
بود سیف لسان نشان درگشودن شهرستان قلوب کندی بنمود  
و با آنکه رقاب احباب پیوسته بسته بسلاسل اعدا بود بازوی  
دوستان در قطع سلاسل اوهام و جهال ظنون سستی نکرد  
بزال روانبخش آیات قلوب میته رازندگی جاوید بخشود و بنور  
الواح منزله خورشید علم و دانش را در جهان مظلم طالبع  
فرمود انارالعالم بنور وجهه و اضاء الآفاق با شراق آیاته احیی  
بفضله القلوب المیته و ایقظ بندائه العیون الراقدة حقیق

بلطفه آثار الصبغة فی احياء العالم و بین لاجبائه آثار البهض  
فی تطریق قلوب الامم دعى القلوب المتفرقة الى اعذب المشارب  
وهو الاتفاق والاتحاد وهدى النفوس المهضمة الى اقوم المناهج  
وهو الحب والوداد زين جبهة العالم ... (۱) الانسانیه و ازال  
بفضله عن جبین الدهر شامة الوكشة والحيوانية وفق الله  
عباده برحمته السابقة و عنايته المحيطة على اعلاء اعلام الاتفاق  
والاتحاد وهداية الامم الى منهج السداد والرشاد انه هو  
وليهم فی المبدء والمعاد .

وبعد معروض حضور شريف ميدارد كه د ربلده قم عريضة اى  
خدمت ذى موهبت عرض شده انشاء الله رسیده است اكنون  
عرض از عرض اين مختصر آنكه از اين بلده هم شرحى برسبيل  
اختصار معروض داشته باشد تا آنكه دستخط شريف برسد و  
سبيل مراسلت مفتوح گردد عجالاً از وضع اين شهر خواهيد  
نقدأ راجع به تشریف آوردن جناب حاجى محمد حسين حاجى  
لطفعلی گفتگو بسيار است شرح آن در مکتوب جناب (ع ط)  
عرض شده ملاحظه خواهيد فرمود جناب آقاى معظم آقا ميرزا  
اسد الله روحيفداه هم بهر روز وارد كاشان شدند شب در  
خدمت ايشان بسر برده شد جناب معظم اليه از حرکت  
فدوى بسعت اصفهان چند پرامنع فرمودند از قرار فرمايش  
ايشان جناب حاجى هم از اصفهان حرکت بحدود فارس  

---

(۱) - لا يقرء

خواهند فرمود من بعد هر چه رو داد معروض خواهم داشت  
معذک خود فدوی هم درکاشان توقف نخواهم نمود لا یسدد  
بسمتی حرکت خواهد شد هرگاه فدوی را بجواب عریضه مفتخر  
فرمودید سرپاکت را مرقوم فرمائید درکاشان در سرای گهرها <sup>ست</sup>اید  
عالیشان آقا مهربان خلف الصدق کاوس تاجر زردشتی برسد  
وایشان بعیرزاعبدالله برسانند فدوی مرجا باشم خواهند رسا <sup>ند</sup>  
محبت فرموده خدمت جناب محبوب افخم آقای آقا میرزاعبدالله  
وجناب آقا میرزاغلامحسین وحضرت محبوب معظم نایب روحی  
لهم الفدا سلام ابلاغ فرمائید معلوم است هرگاه از ساحت  
اقدس خبری رسید مرقوم خواهید فرمود زیاده چه عرض شود  
احباب در همین حین فرصت نمی دهند هم باید عریضه عرض  
شود هم گوش بفرمایشات احباب بدهم عفو خواهید فرمود  
التوروالثناء علیکم وعلی اخوانکم • فی ۲۲ رجب ۱۳۰۳ —  
ابوالفضل گلپایگانی •

✓ نامم سوم  
سسسسس

بسم الله رب العرش العظيم

روح فدک دو چا پار میگذرد که کثرت امراض مانع  
از عرض عریض شده است یعنی مراده احبا و مکاتیب داخله

و غارچه که مدتی است جواب مراسلات آنها تعمیق افتاده بود و عروض چندیوم نقاھت مانع شد که در این دو هفته بمختصری مزاحم شوم دو طغرا رقیعہ شریفہ عالی زیارت شد پاکت جوف را خدمت جناب آقا میرزا عباسقلی تہیرہ جناب آقا محمد علی دادم عرض سلام خدمت جناب عالی ابلاغ نمودند پاکتی در جوف است باید بجناب حسن خان برسد مسئلہ در خصوص خوارق عادت استفسار فرموده بودند جواب عرض شده بایشان ابلاغ فرمائید پاکتی ہم هست باید بہ جناب (ع ط) برسد ابلاغ آن با سایر پاکتہا در جوف است بستہ بعنایت عالی است چه باید کرد امروز تحمّل زحمات امریہ در عہدہ آن جناب است امید کہ عنایت حقّ جلّ ذکرہ و تعالی شأنہ کہ عالم را احاطہ فرمودہ وجود مسعود جناب عالی را پیوستہ مشرق انوار خیر و محلّ توجّہ اولیا و دوستان خود فرماید خلاصہ مختصر زحمتی است و آن اینست کہ جناب آقا میرزا جواد داماد جناب مشکین قلم مذکور داشتند کہ جناب محبوب معظم مفتح حاجی میرزا حسن منشی سفارت سنیہ دولت علیہ انگلیس از برای چرچیل صاحب انگلیسی بعضی کتابہا کہ صورت آنرا تلگراف نمودہ بودہ اند خواستہ اند عجالہ کتابی در یک مجلد پیدا کردہ اند کہ رسائل آن از قرار تفصیل مرقوم در صفحہ آخری است و ہمہ این کتب و رسائل

دریک مجلد بخط خوب و کاغذ کشیری بغایت خوب و زیبا نوشته شده است چگونگی راجناب حاجی معظّم روحی فداه بصاحب مشارالیه اظهار فرمایند چنانچه میل صاحب بخریدن آن شد بوکیل الدوله مستر آقا نورتلگراف نمایند تا باستحضار ایشان بگذرد خلاصه محبت فرموده جنابعالی مراتب را بجناب حاجی اعلام فرمایند یا همین ورقه را خدمت ایشان ارسال دارند زیرا از کثرت تحریر فراغت آنکه خودم خدمت ایشان چیزی عرض کنم نبود و نیز محبت فرموده دوستان آن ارض را خاصه اخوان عظام و جناب نائب و جناب آقا میرزا غلامحسین فردا فرد از قبل این عهد عرض سلام ابلاغ فرمائید از حالات جناب نائب هیچ اطلاع ندارم که امورات ایشان چه شد و بکجا انجامید چنانچه شرح حالات ایشان را مرقوم فرمائید موجب مزید امتنان فدوی خواهد بود اگر کسی از آن ارض عازم فوق باشد اعلام فرمائید باقی ایام بهجت و عزت و سعادت مستدام باد •  
فی ۷ ذی قعدة الحرام ۱۳۰۲ اهل الفضل •

نامۀ چهارم

هو الله ذوالعظمة والاقتدار

روحي فداك امشبكه عشية مفدهم ذی قعدة است

در خدمت محبوب معظم جناب آقا میرزا عباسقلی به زیارت رقیبۀ مبارکه سرکار عالی که با افتخار جناب ایشان عنایت شده بود مشرف شدم نهایت بهجت و مسرت روی داد لکن حیرت دست داد که سبب چه بوده که این لاشیئی مورد این موهبت در این هفته نشده ام گویا باین ملاحظه بوده است که در عریضۀ سابق عرض کردم که برای اتمام رسالۀ معهوده چند روزی بگوشه ای متواری خواهم شد در این صورت هم جناب عالی بایستی از ارسال مکاتیب مضایقه فرمائید چه فدوی هر جا باشم لابد خواهند رسانید خاصه در این صورت که امشب با جناب آقا میرزا عباسقلی روحیفداه فرار بر این شد که عریض فدوی بوساطت ایشان بجناب عالی برسد و همچنین مکاتیب آنجناب هم بتوسط ایشان بفدوی برسد و این اوقات هم بملاحظه اخبار مختلفه که از یزد میرسد هرگز صلاح نبود که فدوی خود را مخفی دارد و بیشتر موجب اضطراب قلوب احباب شود بهر حال اگر چه بحمد الله هنوز این ارض امن است لکن بچندین جهت در معرض انقلاب واقع است مگر عنایت حق جلّ ذکره که همواره حافظ و حارس حوزه امر بوده حفظ فرماید چنانکه در همین اوقات امری حادث شد که بعینها شبیه بواقعه تبلیغ میرزا هادی خان و انقلاب آن واقعه بود چه دوسه هفته قبل جناب یوز باشی و وکیل محمود یک نفر سلطان دست



موزیکچیان مخصوص راکه بظاهر جوانی آراسته و معقول و مشمول الطاف حضرت والا بود بدون اطلاع این عبد از چگونگی حالات او آوردند نزد فدوی و صحبتی با او شد بعد از دوسه شب در خانه جناب آقا سید هاشم معلوم شد که مشارالیه در بند و امر بچه رقاصی بوده و بهمین جهت مورد لطف خاص آمده محض استماع نوعی رشته خیالات این عهد گسیخته شده که اگر ممکن بودی همان شب از اصفهان خارج میشدم و اهل مجلس بخصوص جناب آقا میرزا هادی متصل دلداری میدادند میفرمودند مگر شما بقدرت و تقلیب الهی معتقد نیستید مشروط که این مرد تصدیق کند و خیلی خوب شود هرچه فدوی عرض میکردم که آقایان من امر الله جنتی است که آلودگان را در آن راه نیست جلّ جناب الحق ان یکون شریعة لکل وارد این امر اقدس انزه اعظم وجودی را پذیرد بنهایت مقدّس و قلبی از شوائب ریب منزّه و از ذمائم اخلاق و قبایح اعمال مجرّد در هزاره سیصد سنه قبل از این در کتاب مجید فرموده ان الله لایهدی القوم الفاسقین آیا وعده الهی را کذب دانسته اید یا کتب سماوی را مجعول شمرده اید خلاصه فردای همان شب از خانه جناب سید که بیرون آمدیم در میان بازار جناب یوزباشی باشی رسیدیم مشوّش و پریشان حال که سلطان اعراض کرده و بقال و قبیل انجامیده و میخواست بحضرت والا عرض کند شما چند

یوم مخفی باشید تا به بینیم چه میشود گفتم یا للعجب ما کذب  
 الفؤاد مارآی امر باخفا مثل تبلیغ او مینماید جناب میرزا هادی  
 از خجلیت و عجب ساکت ماند بهر حال بعنایت الهی همان چند  
 یوم سلطان مرقوم مأمور بشیراز شد و رحمت سابقه الهیه شراورا  
 کفایت فرمود • باری اگر چه قصداً اصلی اظهار و عرض وقایع این  
 ارض بود که جناب عالی از گرفتاری این عهد استحضار حاصل  
 فرمائید لکن مقصود اظهار تشکر از مراتب عنایت حضرت مقصود  
 و طلعت معبود جلّ ذکره و عمّ احسانه هم بود که برحمت  
 و اسعه از خطاهای ما عباد غفو میفرماید و سیئات اعمال را احسن<sup>ت</sup>  
 مهذّب میگرداند آه خیر الحافظین و خیر الناصرین والحمد لله  
 ربّ العالمین •

و اما در خصوص فقره یزد در ده پانزده روز قبل از تلگرافخانه  
 خبر رسید که چند نفر را در یزد به این اسم گرفته اند  
 و حسب الامر می آورند باصفهان فدوی محض استماع منع از انتشار  
 این خبر نمود دوسه یوم قبل خدمت محبوب معظّم جناب  
 مقصود روحیفداه مشرف شدم روزنامه طهران را بفدوی نمود  
 که مرقوم شده بود در یزد درویش حکاک شبها مردم را  
 دور خود جمع مینموده و در اضلال آنها سعی بوده است  
 پس از استحضار او را از شهر اخراج نمودند و مذکور داشتند  
 که حضرت والا از واقعه یزد متغیّرند که چرا حضرات بصرا<sup>حت</sup>

مردم را دعوت می‌کنند و موجب شورش مآلها میشوند خلاصه آنچه فدوی از خارج و داخل ملتفت شده اینست که این اوقات بواسطه اینکه انقلاب شیراز با اسم مآلها تمام شده و مستمر پیوس کشیش پروتستان هم بشدت معارض حضرت والا شده است بنوعی که گویا امر به تحکم منجر شده حضرت والا خیلی ملاحظه دارند و میخواهند علمای بلاد محکوم خود را مایل و منجذب خود فرمایند لهذا در این مورد برای دوسه نفر مظلوم علمای یزد و اصفهان را از خود نخواهند رنجانید جناب حاجی سیاح هم تشریف ندارند الا مل مقطوع الآ من اللہ معذک کله اگر حضرات حین ورود اقرار نمایند باز انشاء اللہ بحسن کفایت حضرت والا چاره خواهد شد فدوی از هر جهت مراقبت دارد که بلکه بعون اللہ امر بخوشی بگذرد لکن آمدن خود فدوی هم با اصفهان بعلما رسیده است و گفتگو در شهر هست تا بعد چه شود از جناب عالی ملتس هستیم که احباب این ارض را از دعا فراموش نفرمائید شاید شمل جدید الاجتماع ارض صاد مجدداً متفرق نشود و قدرت محیطه الهیه که شاهد ناهاگرا را این مهم را کفایت فرماید اگر از یزد عربضه ای بحضور حضرت والا معروض دارند مشتمل بر این مضمون که این عباد دعا گو در هر حال مطیع میل مبارک بوده هستیم و با کسی ابدآ مجالست و تبلیغ جهراً ننموده ایم و سرآ و جهراً دعا گوئی

واقعی و مطیع حقیقی دولت اهد آیت میباشیم لکن مَلاَکَه  
 شرح حالشان معلوم حضور مبارک است و هر نوعی باشد ماهها  
 را متهم میدارند و ابدأ راضی بمسالمت نمیشوند موجب اینگونه  
 اغتشاشها میباشد فی العثل درویش فقیری که روز بکار و کسب  
 مشغول است و با هیچکس معاشر نبوده است اگر پس از مدت  
 مدیدی یکشب با دو نفر درویش هم مشرب خود در محلی نشسته  
 او را هزار پیرایه بسته بطهران معروض میدارد و موجب انقلاب  
 شهر و بلد میشوند و جزاین حکایتی نبوده و امر مهمی روندا  
 است خلاصه شخص دانائی با اسم فقرای دعاگوی یزد این قسم  
 عریضه مختصری که محتوی برنهایت اطاعت و مظلومیت باشد  
 بنویسد و زود بتوسط پست ارسال دارد انشاء الله مفید واقع  
 میشود خود حضرت والا فرموده بود خدا کند اینها مثل  
 میرزا محمد حسن و میرزا محمد حسین اقرارکنند یعنی در صورت  
 عدم اقرار میشود اصلاح نمود باری هنوز که حضرات را وارد  
 نموده اند تا از پس پرده غیب چه رخ نماید " سحر تا چه  
 زاید شب آهستن است " کاغذ منتهی شد و شب مقتضی  
 گشت و شمع با آخر رسید لکن مطالب بسیار است و انشاء الله  
 تتمه هفته آتی + محبت فرموده احباب آن خطه را از قبل این  
 فانی درود برسانید عموی جناب آقا میرزا عاسقلی جناب آقا  
 محمد علیخان تشریف دارند و از خدمت ایشان بهره مند

ومحفوظ میباشیم این عهد استعدا دارد که چون جناب معظم  
بمعالی اطوار و محامد صفات آراسته اند و باین امر اعظم اعلی  
مدتی است اقبال فرموده اند در عریضه خودتان از حضور مبارک  
مستدعی شوید که لوح مبارک بافتخار ایشان شرف صدور و عز  
نزول یابد که موجب مزید اشتعال ایشان و جمیع من فی الامکان  
گردد • سواد الواحی که فرستاده بودید بعضی بصاحبانش ابلاغ  
شده و باقی هم ابلاغ خواهد شد التوروالثنا علیکم و علی من احبکم  
واجاب دعوتکم فی امرالله المفتر العزیز فی عشیة ۹۷-۱۳۰۳  
ابوالفضل •

### نامه پنجم

#### بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیئ

روحی فداک عشیة ماضیه در خدمت محبوب معظم شرحی  
عرض شد بنظر مبارک میرسد امروز بزیارت رقیمه کریمه سراقراز  
شدم محض عرض وصول تعلیق شریفه باین مختصر مجدداً مزاحم  
میشوم • جناب م ق روحی فداه عرض سلام میرسانند شرحی  
هم در روزنامه این هفته چاپ میشود انشاءالله هفته آینده  
عرض خواهد شد که دال است بر آنچه در ورقه عشیة ماضیه  
عرض شده بهر حال محبت فرموده احباب آن صفحه را از قبل

این لاشیئی بعرض خلوص متذکر شوید خدمت محبوب معظم  
مفخم جناب حاجی قلندر روحی فداه عرض تحیت و سلام ابلاغ  
فرمائید و مذکور دارید که بشیرینی آنکه در نفی با عباد مخصوص  
حقّ جلّ ذکره شرکت یافته اید و مشمول عنایت مخصوصه گشته اید  
یک عدد مهرکه ابوالفضل تنها باشد محکوک فرموده لطف فرمائید  
والآ نفس میکشم هر کجا تشریف میبرید زود تر شمارا بیرون کنند  
باری فتح باب مراسلت با جناب ایشان و ختم عریضه بعزاج شد  
ایام بهجت و سرور مستدام باد فی ۱۷ ذیقعدہ ۱۳۰۳ —  
الوالفضل

نامه ششم

سطور ذیل یک قسمت از یک نامه ایست بخط جناب ابوالفضلاً  
که متأسفانه صفحه ماقبل آن مفقود گردیده و فقط سطور ذیل از  
آن باقیمانده است :

..... لیس فیها الآ الهکاء و صریرا لاسنان \* «زید اصل چشمم  
بهی داشتن - بود خاک در دیده انباشتن» لکن این اسرار را  
کتمان لازم است چو حکمت بمنزله کیمیا نایاب است و دانش  
مثال عدل معدوم \*

در خصوص جناب آقاسید مصطفی مکرر مرقوم فرموده بودید

که شایسته هرگونه امری هستند آنچه از قلم شریف جاری شده است حق است و جناب معظم باندازه استعداد خود در خدمات امریه مقدّمند لکن این ایام باقتضای کلمه مبارکه سابقه یطلعون بمخایل الذلّة والاستکانة وهم عند اللّٰه بررة اعزاء خصهم الله باحتمال الضّیم فی الدنیا لیشملهم اتّسع العزّفی دارالقرار اکثر مخائل فقر گرفتار و بعوانع پریشانی دچارند امروز جناب ایشان را بنیان نظم امور فروریخته ورشته تجارت گسیخته است اگر امورشان قرین انتظام بود مؤبداً امور عظیمه میشدند و موفّق اسباب نافع میگشتند لکن چه فائده که اهل تمکّن از این فوائد غافلند و بکلی از ادراک ماینهی و بلیق عاجز .....

ماکه خود را ناصر امر اللّٰه میدانیم و از منقطعین می شماریم بکلی از فوائد عالیّه چشم پوشیده و یکباره از نگاهداری یکدیگر دست برداشته ایم و حال آنکه کار آگاهان ملل و هوشیاران دول بر این نکته یکدل و متفقند که نصرت مطلقاً بسته اتحاد است و ذلت از نتایج اختلاف امید چنانست که حرارت غیرت دوستان نگذارد امیر این ملهج جاری باشد و همّت والای اولیای حقّ جلّ ذکره تدارک مافات کند .

درباره رساله معهوده مکرر مرقوم فرموده اید که زود انجام داده ارسال خدمت نمایم و بر حسب امر عالی مشغول هستم و انشاء اللّٰه بزودی انجام داده ارسال خواهم داشت

لکن خود آنجناب مطلعند که گرفتاری این عهد تا چه مقام است  
 شهد الله که لیلاً و نهاراً بتحریر جواب مراسلات دوستان طهران  
 و کاشان و حدود اصفهان مشغولم و اکثر سئوال از مطالب علمیه  
 نموده اند که لابد باید جواب نوشت اگر سواد آنچه در این  
 قلیل زمان توقف در اصفهان نوشته شده خدمت آنحضرت  
 فرستم البته عذرا این عهد را خواهند پذیرفت کراراً بدوستان این  
 ارض عرض نموده ام که مشغله این عهد بسیار است دیگر شما  
 بعضی تحریرات خودتان را در عهد این عهد نگذارید و هنوز  
 ممکن نشده است هر کس هر جا می خواهد عریضه بنویسد باین عهد  
 رجوع مینماید فدوی خود عریضه بساحت اقدس عرض نموده و مکتوب<sup>ی</sup>  
 به پیشگاه حضرت محبوب تعالی شانه فرستاده است معذک  
 متصل خواهش میکنند که مسوده برای ایشان نوشته شود چنانکه  
 در همین دوسه روز از بیت حضرت محبوب \*\*\*\*\* روحی لترتبه  
 الفدا و نسخه مسوده عریضه خواسته اند و جناب آقا میرزا  
 عبدالحسین و جناب آقا سید مصطفی و نه نه قدما دائی خاتونی  
 و مادر حبیب الله و صبیة جناب مشکین قلم هر یک نسخه ای عریضه  
 خواسته اند و این عهد هم ملاحظه مینماید که نگاهداری و تشویق  
 نفوس لازم است و نمیتوان جواب یأس داد و خلاصه اینهاست  
 مواع و الا این عهد در اجرای او امر آن محبوب خود داری نداشته  
 و نخواهد داشت \*



عرض دیگر آنکه جناب آقا غلامرضا برادر جناب حاجی علی خدمت محبوب معظم جناب حاجی محمد عرض سلام میرسانند و اظهار میدارند که محبت فرموده یک ثوب عبا مثل همان عبائی که برای خودشان ارسال فرموده اند مجدداً ارسال فرمایند که باید برای حاجی اخوی ایشان بکرمانشاه فرستاده شود و قیمت آن هرچه باشد مرقوم فرموده برات فرمایند اهل خانه جناب شیخ عرض سلام میرسانند و معروض می‌دارند که جناب آقا میرزا باقر از فارس بتوسط یکی از مکاربها که از احباب است پیغام داده اند که برای ایشان خرجی فرستاده شود لکن الی الحال بایشان نرسیده و معلوم نیست بتوسط کی فرستاده اند محبت فرموده جناب عالی اگر صلاح میدانید استفسار فرمایند \*\*\*\*\*

خلاصه عرضیه بی اندازه بطول انجامید این آخر عرض است آنجناب در خصوص خرجی فدوی اظهار مرحمتی فرموده بودند معلوم است همت آنحضرت معین و موفق اسباب مسافرت این عبد است لکن عنایتی که در حق این لاشیئی مستدعی است بفرمایند این است که اگرچه فدوی پس از انقضای حبس سنه ۱۳۰۰ —

برخود قرارداد داده بود که من بعد کتاب والواح جمع نکند و نزد خود نگاه ندارد لکن هرچه ملاحظه میشود یک نسخه کتاب مستطاب بهمان فارسی برای فدوی لازم است چنانچه بهمت آنحضرت فراهم آید غایت امتنان و شکرگذاری حاصل خواهد شد

زیرا هرچه ملاحظه میشود فئدهٔ مرآتیه در اضلال ناس باقصی  
 الغایه سعی وجاهدند چنانچه این عباد کما فی السابق در این  
 کار مساهلت نمائیم من بعد اشکال پیدا خواهد کرد چنانکه از فحوای  
 کلمات مبارکه حقّ جلّ ذکره نیز همین مطلب مستفاد میشود دیگر  
 بسته بصوابدید آنحضرت است کتاب بمنزلهٔ جناح است برای  
 طایران هوای عرفان و بجای بصر است برای دریافت مقام اهل  
 بهان و بمنزلهٔ دست قوی است برای مهلّغین امر حضرت رحمن  
 محبت فرموده خدمت دوستان آن خطّه عرض خلوص ابلاغ  
 فرمائید بخصوص جناب مستطاب دائی روحیفداه و جناب حاجی  
 محمّد و جناب حاجی ق ل و جناب حاجی علی وسایردوستان که  
 اسامی نامی هر یک در نظر بیست اسئل اللّٰه تعالی شأنه و عزّ اسمه  
 ان یزینهم بطراز الخدمه و یؤیدهم علی التصرة انه علی ما یشاء قدیر والنو  
 والثناء علیکم وعلی من احبکم و اجابکم فی امر اللّٰه العزیز القدیر •  
 فی ۲۵ شهر ذی قعدہ ۱۳۰۳ الاقل احوال الفضل

نامهٔ هفتم

هو اللّٰه ذوالعزّ والبقاء

روحیفداک رقیمةٔ کریمه مؤرخه (۲۰) شهر حال که بافتخار  
 این لاشیئی ارسال فرموده بودید بتوسط مخدوم افخم جناب

آقامیرزا عباسقلی زیارت شد و مایه سلوت و مسرت گشت از وصول  
الواح منیعہ نہایت انبساط رویداد خاصہ از آنچه در خصوص  
امالی (دو) (۱) عنایت شدہ بود زیرا کہ در شب جمعہ  
ماضیہ باتفاق محبوب معظم جناب آقاغلامرضا برادر فرخندہ  
اختر جناب حاجی علی چیتی بآن قریہ رفتہ بودم و تفصیل براین  
نہج واقع شد کہ غروب پنجشنبہ بملاحظہ حکمت عازم آن صفحہ  
شدیم تقریباً سہ از شب گذشتہ وارد شدیم احباب منتظر ورود و  
مجلس آراستہ بود لکن از جهت کسالت راہ و انقضای لیل بملاقا  
احباب اکتفا رفت فردای آن روز سلسلہ مرآتیه را اخبار دادہ  
عصر یک دونفر حاضر شدند و صحبت نوعی معقولا نہ جاری شد  
کہ موجب امتنان آن فٹہ واستعجاب احباب گشت شب شنبہ رادر  
خانہ جناب آقا ناصر اللہ بودیم و پنج شش نفر مرآتی آمدند و تا  
نزدیک بصبح بمکالمہ و گفتگو منقضی شد شب یکشنبہ را ہم در آن  
قریہ توقف رفت و قریب بیست نفر از آن طایفہ حاضر شدند و از ہر  
قبیل مکالمہ در میان آمد و ہر فوق عشیہ سابقہ تا نزدیک طلوع صبح  
بمکالمہ و مباحثہ اشتغال رفت در آن بین از شہر خہر ورود مأخوذ  
یزد رسید محض استماع عازم شہر شدم و بتدبیر اصلاح این امر  
مشغول شدیم عصر آن یوم دوسہ نفر مرآتیہای آن قریہ بشہر آمد ہ  
بودند و با جناب آقاغلامرضا ملاقات کردہ بودند و زیادہ از حد  
اظہار میل بملاقات فدوی نمودہ بودند و صریحاً اظہار داشتہ  
(۱) مقصود دولت آباد اصفہان است

بود ندکه اگر فالانی يك دو هفته شبهای جمعه را بآن قریه بیایند  
 و عصر مراجعت نمایند تفرقه کلی در این فشه واقع میشود در این  
 حین تعلیق آن حضرت واصل شد و توقیع منیع عز وصول ارزانی  
 داشت شکر و وصول بموقع لوح اقدس در عهدۀ لسان این ذلیل سه  
 انشاء الله اگر عنایت محیطۀ الهیّه شامل شود که انقلابی در این  
 ارض واقع نشود و بیک دو دفعه دیگر این عهد بآن قریه برود اثر کلی  
 در جذب نفوس مستعدّه خواهد شد چو اقتدار حق جل ذکره ظاهر  
 و سلطان آیات مشهود و عالم برای لجناب و انقلاب از کلمه قاهره  
 الهیّه مستعد دیگر تا از پرده غیب چه ظاهر شود و فابلت اهالی  
 آن خطّه تا چه رتبه باشد .

و اما وقایع واردین، ورود جناب سیاح افندی و مظلومی  
 دفعه واحده وقوع یافت رقیه آنجناب و محبوب افخم اکرم جناب  
 دای روحی فداه بوساطت جناب آقا میرزا عباسقلی بایشان نموده  
 شد مکالمه ای که در میان واقع شده است البته جناب آقا میرزا  
 عباسقلی خواهند نوشت محتاج بعرض فدوی نیست قبل از اینکه  
 فدوی عازم قریه «دوشوم مقدّمه پیغامی بنایب باقر نمودم که  
 جمعی فقرا را باین ارض خواهند آورد و البته مهمان شما خواهند  
 بود خواهش دارم نهایت مراقبت را در آسایش ایشان داشته  
 باشید پس از ورود جناب آقا میرزا منظر را که فی الحقیقه جوانی  
 است با هنر مجدداً خدمت نایب فرستادم و بلسانی که محرک

عرق غیرت و محبت باشد پیغام فرستادم خیلی اظهار امتنان نموده بود و بشاگرد خود سپرده بود که در تهیه اسباب آسایش ایشان فروگذاری ننمایند حال که فوق النهایه اظهار همراهی و اقدام در همه امورات ایشان نموده تا بعد چه رود هد و از پرده غیب چه صورتی ظاهر گردد •

یا حبیب الافئدة والقلوب تنهائی و بس معاونی خیلی امورات را مختل دارد و جناب عالی که تشریف داشتید اقلاً جناب آقا علی اصغر در خدمت آنحضرت بود و بعضی امور میتوانست اقدام نماید که شاغل مهمات آنحضرت نباشد این عهد همه امورا را خود باید متحمل شود مثلاً برای پیغام بنایب د و روز سعی نمودم تا جناب آقا میرزا منظر را پیدا نموده فرستادم و با اینکه ایشان مثل سابق مختار نیستند و صبح و عصر فی کلّ یوم باید برای مشق حاضر باشند و بغیر از ساعتی در ظهر هیچوجه فراغت و آزادی ندارند معذک کله اگر سعی ایشان نبود تا این مقدار هم دیگری پیدا نمی شد که این امرا انجام دهد بعضی شایسته اینگونه خدمات لاجل الاحترام نیستند بعضی ملاحظه مینمایند بعضی بکسب و تحصیل لوازم معیشت مشغولند فی المثل اگر این دو نفس مقدس جناب آقا میرزا عباسقلی و جناب آقا میرزا منظر نبودند بکلی امور خوابیده بود و این دو محبوب هم بقدر فراغت خود و استعداد خود اقدام میفرمایند انشاء الله بعنایت آنحضرت شایسته است

اسامی و اقدام ایشان در خدمت در محضر اقدس انور اعلیٰ عرض  
شود شاید قلم اعلیٰ که بایجاد حرارت محرک عالم است بذکرشان  
متحرک گردد •

در خصوص مخارج حضرات لایه جناب عالی میدانند که  
احباب اصفهان را درجهٔ استعداد مالی تا چه رتبه است جناب  
آقا میرزا ابراهیم خباز والد مظلومین خدمت جناب آقا سید مصطفی  
اظهار پریشانی نموده بود و لوازم محبس هم خدمت آنحضرت  
نیک روشن است اگرچه جناب نایب اظهار همه قسم همراهی  
نموده بودند لکن اینهم معلوم است که تعارفات لسانی را  
وقعی نباید نهاد و انگهی شاید خود او هم ناظر بعضی شئون  
باشد و لعل اگر ندید اسباب خمود او شود این واضح است که  
در این موارد شایسته است اهل یزد که ما هوحقه اقدام داشته  
باشند اگر صلاح دانند بآن حدود شرحی مرقوم دارند که ملاحظه  
در حق اینها بشود آنهم زود و سریع که صدمات تنگی مزید  
شاید حبس نشود چند یومی را هر نحو باشد اصلاح میشود  
لکن مال معلوم نیست که بکجا خواهد انجامید خلاصه در خصوص  
حضرات مظلومین آنچه لازم است بخود ایشان اعلام نمود  
از کتمان و وضع مکالمه و از خارج در اجرای اسباب استخلاص  
و آسایش نهایت اهتمام حاصل است چیزی که راجع به آنحضرت  
است این است که در خصوص مخارج ایشان به یزد چیزی مرقوم

فرمائید که شاید انشاء الله تهیه از آن صفحه بشود با جناب میرزای  
 م ق هم در این باب یعنی در اسباب استخلاص ایشان مشاوره  
 شد حاصل فرمایش ایشان ایست که خود حضرت والا تا مقداری که  
 سوءظن در حق خودشان حاصل نشود همراهی دارند آنچه هم  
 در روزنامه این هفته طبع شده مؤید این مطلب است و اجمال آن  
 اینست که چون قسّیس رنکی دنیائی مستر پیروس پروتستانی بواسطه  
 انهدام مدرسه جدید الاحداث فریدن بر حضرت والا سخت  
 گرفته است و گویا از طرف سفارت بنحو تحکم اظهاری رفته و انتقال  
 فارس هم که بالاخره راجع به علمای اسلام و امر اجلای بعضی  
 ایشان انجام یافت داعی شده که امارت سنیه بکلی علمای بلاد  
 را دفعهً واحده از خود نرنجاند و از بعضی حمایت و تسلیه فرماید  
 در یک دو هفته قبل مجلس انعقاد یافت منعقد از بعضی علما و  
 صد نفر طلاب در مجلس حضرت والا خطابه خواندند و بعد بدست  
 مبارک هنرفری از طلاب را مبلغ هشت تومان مرحمت فرمودند  
 و دو بیست تومان بعلمای التفات شد در روزنامه فرهنگ پس از ذکر  
 مجلس و چگونگی انقضای آن و تکلفات مترسلانهُ مضحکه ایرانیان  
 نگاشته شده که بحمد الله جمیع ملل در ظلّ عنایت این دولت  
 اهدایت همواره مرّقه بوده اند و اهل کتاب مخصوصاً مورد هرگونه  
 حمایت میباشد و محتاج بحمايت خارجه نیستند و بر احدی از  
 ملل مختلفه تعدی و ظلمی نرفته است اگر بر بعضی ملل جدید ه

از قبیل بابیه گاهی سختگیری شده است از آن است که هنوز حق دیانت و ملیت ایشان ثابت نشده و دولت آنها را از قبیل طائفه سوسیالیست بلکه بدتر پیدا شده خلاصه از اینگونه عبارات در نعرهٔ این هفته ثبت و طبع شده است و با اعتقاد جناب مدیر این مقدمه آنست که اگر حمایتی از مظلومین بشود محل ایراد و مورد تهمت نگردد لکن (زمن پرس فرسودهٔ روزگارا) که درخت حنظل شکر نیار د و از شوره سنبل نروید دامن شجرهٔ ملعونه از دماء طیبه شسته نخواهد شد و قاطع برومند غصن شجرهٔ علیه علویه شجره شمر نخواهد گشت انظر ثم اذکر ما نطق به الروح و امانو الملوک فی طرحون فی الظلمة الخارجیه ..... (بقیه این نامه بدست نیامد)

### نامهٔ هشتم

بسم الله الذی لا یقاومه احد

روح فدای رقیمه عزیزهٔ مورّخه ۲۷ ذی قعدة زیارت شد و موجب بهجت و نضارت قلب پزمرده گشت در خصوص مظلومین امر بر نهجی است که سابق بوده است هنوز ایشان را در مجلس نخواستند و تحقیقی ننموده اند و آنچه از خارج و داخل مستفاد میشود ابداً امر این فقرا بطهران عرض نشده و از مقرر سلطنت حکمی دربارهٔ ایشان نبوده است آنچه ذکر میشود همه تدبیرات



حکومتی و تخویفات دولتی بوده است •

یا سرور الصدور بنای اهل عالم بر تزویر شده ورشته امور  
نوع خلق به پولتیک منتظم گشته صدق بکلی معدوم است و وفا  
یکباره مفقود • جناب (س) افندی (۱) که مردی جهان دیده  
وسرد و گرم چشیده است امروز صلاح حال خود را در موافقت و  
مصادقت با (۲) میداند و آنچه بدوستان وعده بدهد  
و یاد داده باشد حین حضور در محضرا و یکسره فراموش و هباء منشوراً  
است • فقیر در بدو حدوث این امر حقیقت کار را بفراست دریافت  
ورشحه ای از آن راه محبوب معظم جناب آقا میرزا عباسقلی  
اظهار نمود که آنچه بنظر میرسد امر بغیر اینگونه است که اظهار  
میدارند و از طهران حکمی در این باب شده است و جناب (س)  
افندی هم در این خصوص اهداً همراهی نخواهد فرمود قصد  
حضرت والا اسکات طرفین است پس از چندی خودش اینها را  
مستخلص خواهد فرمود لکن جناب معظم که یک کلمه بصدق  
تکلم فرموده و یک قدم همراهی ننموده اند دو هزار منت بر جناب

---

(۱) مقصود سیاح افندی پیشکار ایالت اصفهان ظل السلطان  
بوده که برای اجرای مقاصد سیاسی خود خویش را با حباب نزدیک  
مینموده و به اعمال وی در جلد (زندگانی جناب ابوالفضائل)  
در ضمن وقایع اصفهان اشاره شده است •  
(۲) یک کلمه لایقراً است •

حاجی و جناب دائی داود خواهند آورد که من چنین کردم  
و چنان گفتم باری مقصود اینست که امروز همین يك نکته را که  
این فقرا بکلی بی تقصیرند و ابد مخالف حکومت حرکتی ننموده اند  
کسی نیست خدمت حضرت والا معروض دارد و این بیچاره ها را زودتر  
مستخلص نماید اینها با کسانی که در اصفهان ندیده نفرمیشوند  
و روزی پنج شش هزار مخارج دارند بعضی ناخوش و مریضند اگرچه  
فی الحقیقه جناب نایب بقدر مقدور اظهار محبت نموده و مینماید  
لکن هرچه باشد حبس است در این ولا هنوز کسی از جهت مخارج  
حضرات معاونتی نکرده است تا بعد چه شود چنانچه جناب عالی  
چیزی بنایب مرقوم فرمائید خیلی بجاست لکن البته آنجناب حکیمند  
اینگونه مکاتیب را نوعی باید نوشت که مطلب مستفاد بشود ولی بعد  
سند نشود همین قدر مرقوم فرمایند که نهایت فتوت را شما معمول  
داشته اید کسان حضرات زیاده از حد از شما ممنون و شاکرند در حق  
شما دعای خیر می کنند اسم شما در میان يك طائفه بعزت ابدی  
راجع خواهد شد خلاصه هر قسمی صلاح دانند عیبی ندارد چیزی  
به او مرقوم فرمایند که موجب مزید خدمت و اشتعال نار محبت او  
خواهد شد و لا محاله این مظلومین در سجن آسوده خواهند بود •

\*\*\*\*\*

رقیمه مبارکه آن حضرت را جناب م ق خواهم داد گاهی  
با ایشان ملاقات میشود و پیوسته عرض بندگی خدمت آنحضرت

مینمایند لکن جناب مشارالیه هم از معاونت گذشته خودشان موجب اختلال حواس این فقیرند عیال سابق را جواب فرموده اند محمد تقی نوکرشان را اخراج نموده اند آن از بنده اولادش را میخواهد و این کاروشغلش فقیر هرگز خوش نداشته است در کار احدی چون و چرا نماید بقول شاعر (صلاح مملکت خویش خسروان دادند) \*\*\*

در لوح مبارک سنی این عطار مرقوم شده است محبت فرموده مرقوم فرمایند که مراد کیست که به او ابلاغ شود و همچنین ذکر سنی دیگر و س اگر مراد جناب مقصود است بفرمایند تا عنایت الهی بایشان ابلاغ گردد الواح مبارکه انوار ثلثه ابلاغ شد روزی را در خانه جناب آقا میرزا جعفر مجتمع شده آیات تلاوت شد جناب آقا میرزا عبدالحسین هم عریضه عرض نموده اند خدمت آنحضرت در جوف است ملاحظه فرمایند سواد عریضه که از جهت جناب آقا میرزا عطا خواسته بودند مختصری در جوف ارسال شد اگر پسندیده افتد اینگونه مطالب قابل مسوده نیست معذک امتثالاً لا مرکم العالی مسوده شد دوستان این صفحه تماماً عرض تکبیر میبرسانند خدمت محبوب معظم جناب حاجی قلند و جناب دانی و جناب حاجی محمد روحی فداهم عرض تحیت ابلاغ فرمایند لوح اهالی (دو) معلوم میشود اولی داشته است اگر صلاح میدانند تمام آنرا مرحمت فرمایند که جزو کتاب بتوان نوشت

زیاده چه عرض کند • النور الساطع من شطرالمحبوب والضياء  
اللامع من افق عنایة المقصود علیکم وعلى کل مؤمن مستقیم والحمد  
رب العالمین • فی شهر ذی حجه ۱۳۰۲ الاقل ابوالفضل  
گلپایگانی •

روح فدک مجدداً معروض میدارد که چندی قبل از یزد  
جناب آقا محمد اسمعیل که در دستگاه آقای آقا سید احمد  
میهنشد کاغذی بجناب آقا سید محمد خاجوی نوشته بودند و از  
وضع محبوسین استطلاع نمودند و در بیان لفظه که (از اجناس  
گمرک اطلاع بدید) محبوب معظم جناب آقای آقا سید مصطفی  
که با خود آقا محمد اسمعیل مشاراً لیه سابقه دوستی و مراسلت  
دارند کاغذی بجناب آقای آقا سید احمد مرقوم فرموده اند که در  
جوف است و لحاظ شریف میرسد و مشعر بر چگونگی وقایع  
مسجونین است و مقصود ایشان این بود که تعجیدی از جناب  
سافندی فرموده باشند و بنظر ایشان برسد شاید محرک عرق  
مجتبت ایشان شود و در استخلاص این مظلومین بیشتر سعی  
فرمایند خلاصه در جوف خدمت سرکار عالی فرستاده شد که  
ملاحظه فرموده چنانچه صلاح میدانید بیزد بفرستید که باب  
مراسلت ایشان با آقایان یزد مفتوح شود بلکه مطلقاً بییزد و  
فارس و آواده و این حدود مرقوم فرمائید که مطلق اموری که راجع  
با مراسلت بتوسط ایشان اطلاع داده شود که مثل ایشان که

خود جناب عالی کراراً از محبت و اشتعال و جواهر وجود شان مرقوم  
فرموده اید در این امور مهمه طرف مراسلت باشند زیاده عرض  
و مطلبی ندارد خلاصه کاغذ بعنوان آقا محمد اسمعیل است  
لکن مقصود آن است که خدمت آقای آقا سید احمد برسد باقی  
ایام مستدام باد .

### نامه نهم

#### هو الله العزيز القدير

روح فدک دو ورقه مبارکه مورخه ۱۲ و ۲۰ شهر حال  
دفعه واحده وصول یافت و موجب مسرت و ابتهاج شد مصحوب  
پست چهارشنبه (۹) عریضه عرض نمود با دو گیروانکه توتون  
وده دسته کاغذ سیگار ارسال خدمت ذی مسرت نمودم چون  
در آن هفته جوابی از آن حضرت زیارت نشد لهذا مصحوب پست  
چهارشنبه (۱۶) عریضه ای عرض نمود تا جواب برسد . انشاء الله  
تا این هنگام رسیده است . مبلغ سه تومان که جهت خانه جناب  
آقا محمد کاظم و مبلغ ده تومان که جهت خانه جناب شیخ ارسال  
شده بود نزد آقا میرزا عباسقلی بهرد و وصول یافت و خیلی بموقع و  
لازم بود حضرات تماماً عرض سلام خدمت آن حضرت بهرسانند  
و حال جناب آقا میرزا عبداللّه معروض میدارند که در خصوص  
خرجی ایشان خود آن حضرت میدانند که من عرض خدمت آقای

آقا میرزا احمد نخواهم نمود چنانچه باید از آقای معظم یا آنکه از یزد پرسد بسته به رحمت حضرت عالی است این اوقات خیلی تنگ میگذرد و دیگر مختارید حضرات اهل لیمان کماکان بحال خود باقیید اگرچه از جهت محبت جناب نایب و توجه اجزای لیمان آسوده اند لکن هنوز راحه استخلاص نوزیده است و عده خیلی میدهند که انشاء الله بمرود حضرت والا امر منقضی خواهد شد جناب سافندی و آقای امام جمعه اظهار لطف در حق این مظلومین میفرمایند تا بعد چه بشود از فضل حضرت محبوب عزاسمه مستوفی یزد که همواره معاند بوده است حال مأخوذ و محبوس گشته و از قرار مذکور امر حاجی معذل هم از اعتدال خارج و در شرفه اختلال است لیکض الله امرأ کان نفعولاً • امر مخارج حضرات مختل است دیروز همشیره سید آمده بود و بهیچوجه خرجی باقی نمانده است فدوی خود مبلغ پنجهزاره او دادم تا بعد چه شود منکه میخواهم در این موارد اظهاری بکسی نکنم و دیگران هم بهیچوجه ملتفت نیستند حق عظیم جل ذکره شاهد است که این بیچاره از وقتی که بلیمان گرفتار شده اند احدی از اهالی اصفهان الی حال یکچارک گوشت طبخ ننموده است برای اینها بفرستد بجز خود این عبد یک شب شامی برای ایشان فرستادم حبس است نمی توان در محبس غذا طبخ نمود محتمل است که این فقیرها در این مدت یک بهاله چای

نیاشمیده باشند خلاصه قدر احباب طهران را باید دانست نهایت همراهی که احباب این صفحه با شخص دارند همین است که شنبی یا روزی دعوت نمایند و موجب بیکاری شخص گردند هر چه میگویم آقایان من • من بالطبع میل برفتن منزل کسی ندارم شما این چای که میخواهید بمن بدید بدید بفقرای محبوس بیچاره که خیلی لازم تراست من با کمال متنت حاضرم که در منزل خودم باشما ملاقات کنم فردا فرد میل دارند هفته ای دوسه مرتبه ملاقات شود در منزل خودشان آنهم به نیم ساعت کفایت خواهند نمود • باید یک صبح الی شام یا یک شب الی صبح نشست و متصل مزخرف گفت و این از عهده فدوی بر من آید و مایه گله اکثری شده است •

در خصوص رفیق جناب ورقا مناجات ایشان ارسال شد از حسن اتفاق مکتوبی هم از جناب ورقا با اسم خود رفیق و یکی با اسم نائب وصول یافت با قدری توتون سیگاردیروز بتوسط آقا میرزا منظر ارسال شد انشاء الله موجب ازدیاد محبت و اشتعال هردو خواهد شد این اوقات هم ذکر می هست که قراری در کاشان داده شود علی اکبر بیک دولت آبادی که سابق از فئه از لیه بوده و حال مصدق است مکررا استدعا نموده است که از جانب او خدمت آنحضرت عرض عبودیت ابلاغ نمایم و متمنی است که آنحضرت ذکری از او در عریضه خودتان که بارض اقدس معروض میدارید

بفرمائید شاید عنایت الهیه شامل حالش شود این اوقات دو نفر از احباب دولت آباد مرحوم شدند یکی ملا ابوالقاسم نامی بود که فدوی خد متش مشرف شده یعنی ایامی که رفتیم دولت آباد بقسمی ناخوش بود که امکان ملاقات نیافت و بعد مرحوم شد و دیگری مرحوم آقا سید صادق ده یوم قبل بدون ناخوشی مزمن یکدفعه حالشان بهم خورد و پس از دو سه یوم مرحوم شدند واقعاً نوعی قلب این عهد را سوخت و منقلب نمود که فوق قسوه بیان است همان تعلیقه سرکار که ارسال فرموده اید کاغذ بسیار خوبی است که شایسته آنست که آهار و مهره شده قابل کتابت آیات الله شود بسیار خوش خمیره است برای نمونه صفحه سفید آن را در جوف فرستادم که مرحمت فرموده اگر در آباده و یا فارس این رفم کاغذ یافت میشود یک بسته که عبارت از پنج دسته کاغذ باشد ارسال فرمائید که قطعاً در این حدود کاغذ بایسن خوش خمیره یافت نخواهد شد معلوم است مضایقه نخواهند فرمود دوستان این ارض کلاً عرض سلام میرسانند بخصوص ق و اهل خانه جناب شیخ و جناب آقا میرزا عبد الله و جناب آقا میرزا عبد الحسین و سایرین محبت فرموده خدمت محبوب معظم مفتح مکرم جناب دانی روحی فداه عرض عودیت ابلاغ فرمائید زیاده چه عرض شود مکاتیب هست که خدمت آنحضرت عرض نموده اند لکن چون جایش است که دسترس نیست موقوف است که هفته آینده ارسال خدمت



شود یعنی بواسطه ذهاب پست و عرض عریضه خدمت محبوب  
معظم جناب آقا میرزا عباسقلی میباشم و نمیتوانم بروم آن پاکتها  
از خانه برداشته بیاورم چه که وقت مضیق است ان شاء اللّٰه  
هفته بعد ارسال میشود این ایام اکثر را بزحمت دادن محبوب  
معظم مشغول میباشم اکثر اوقات بشرف خدمتشان مشرفم •  
باقی النورالمشرق من سماء العنایه علیکم وعلی من معکم ۲۳ ذی  
حجّه ۱۳۰۳ ابوالفضل •

### نامه دهم

بسم الله الذی انار بامرہ الارض والسما

روحی فداک رقیمة مبارکه مورّخه ۱۹ شهر حال زیارت  
شد و موجب بهجت و نضارت گشت بحمد الله تعالی نعمت صحت  
و سلامت بدن و امنیت و آسایش ارض باقی است مریضهای ارض با  
دیروز که ۲۶ بود از فضل و عنایت حضرت مقصود جل ذکره صحت  
یافتند دیگر تازه ای نیست که عرض شود جناب آقای آقا سید علی  
زرگر علیه ۶۶۹ پریروز ۲۵ بحمد الله بسلامتی وارد شدند لکن  
درین راه شب از مال زمین خورده بودند و صورت ایشان  
قلیلی شکستگی داشت از مجاری حالات آن صفحه اندک اطلاعی  
حاصل شد حالات دوستان را فرداً فرداً جوینا شد یاد ایام

ملاقات دوستان آن ارض قلب این عهد را از جای رود و نیک  
 منزلت نمود از فضل خداوند عزاسمه امید چنانست که اگر صلاح  
 در بقای حیات عاریت باشد دفعه دیگر شرف ملاقات احباب  
 آن خطه مشرف شوم جناب مستطاب فضایل مآب محبوب معظم  
 آقای آقا میرزا علی محمد روحیفداه که از احباب این ارض میباشند  
 دو هفته قبل تشریف فرمای طهران شده اند جناب معظم مذکور  
 از تبلیغ شدگان جناب حاج میرزا حیدر علی روحیفداه میباشد  
 و بسیار جلیل القدر و با محبت هستند از اهل منبرند و در توپخانه  
 اطریشی یک نفر قوم هم دارند مقصود آنکه محبت فرموده ایشانرا  
 ملاقات نمایند و با نفوس زکیه کامله آشنا فرمائید که موجب مزید  
 اشتعال ایشان و امتنان جناب حاج و این عهد میشود مرقوم  
 فرموده بودید که حضرت جود علیه سلام الله الملك المعبود  
 از وصول عرایض این عهد مرقوم و اعلام فرموده بودند این همه از آثار  
 عنایت فطریه مخصوصین حق جل ذکره است که گلشان بدوستی  
 با اهل عالم سرشته و طبیعتشان با محبت امم مخترگشته که محض  
 جود ناهودی راد رحضرمبارک مقدّس حضرت مقصود مذکور میدارند  
 و الا این عهد چیست و کیست که قابل این رتبه عالیه باشد که نامش  
 در آن ساحت مذکور گردد و مشمول عنایت الهیه شود له الامر  
 والحکم والیه ترجع الامور محبت فرموده از حالات محبوب معظم  
 مخم جناب محمد علی خان سرهنگ که آذربایجان تشریف داشتند

مرقوم فرمائید که هنوز در آن خطه اند یا تشریف آورده اند طهران که لا محاله از حالشان مستحضرم باشم خدمت محبوب معظم جناب آقا سید اسد الله روحیفداه عرض سلام میرسانم محبت فرموده از حالات اخوان محترمشان آقای آقا میرزا محمد رضا و آقای آقا سید علینقی مرقوم فرمایند که در چه نقطه تشریف دارند پاکت جوف از صبیح<sup>ه</sup> حضرت محبوب الشهدا<sup>ه</sup> روحی لترتبه الفداست که بساحت اقدس معروض داشته اند ابلاغ آن موکول به عنایت جناب عالی است زیاده چه عرض شود خدمت دوستان آن ارض بخصوص خوا<sup>ن</sup> معظم آن حضرت از قبل این فانی عرض سلام ابلاغ فرمائید •  
التوروالثنا علیکم وعلی کلّ مقلب مستقیم فی ۲۷ ذی حجه ۱۳۰۳  
تفصیل صحت یافتن مریضها خیلی شیرین است انشاء الله با  
چاپاره‌های بعد عرض میشود • ابوالفضل •

نامه یازدهم  
سسسسسس

بسم الله خالق الارض والسما<sup>ه</sup>

روحیفداک رقیب<sup>ه</sup> مبارک<sup>ه</sup> عالی که نمیدانم در چه تاریخ مرقوم شده بود زیارت شد و مایه شکرگذاری از عنایت آنحضرت آمد که در این ارض مشمول توجه و مرحمت آن حضرت میباشم و از نظر مهر اثر فراموش نمیشوم حضرات لیعانیها بحمد الله وحسن الطاف<sup>ه</sup>

یوم ۲۶ شهر حال آزاد و مستخلص شدند و تفصیل براین نهج شد که حضرت والا روحانفاده از رسیدگی و احضار حضرات در مجلس استنطاق صرف نظر فرمودند و حکم فرمودند که سه نفر که ناخوش بودند معاف و سه نفر دیگر را چوب زده آزاد نمایند و هر قدر حضرات مواظبین خواستند که از تأدیب و چوب هم صرف نظر فرمایند قبول نشد لکن آنقدر مراقبت نمودند که چوب زیاد نزدند و بعضی چند عدد قلیل اکتفا رفت و در مجلس هم که جناب آقای هم و بعضی دیگر علما حاضر بوده اند فرموده بودند که من خودم در امر یزدیه رسیدگی کردم دروغ صرف در حق آنها گفته بودند و بدون جهت متهم کرده بودند و من ملاحظه کردم که اگر بخواهم بفرستم آنها را خدمت آقایان که خودشان رسیدگی فرمایند موجب تزییح علمای یزد میشد زیرا که ظاهر و روشن میشد که بعد اوت محض و دروغ صرف این بیچاره‌ها را گرفتار کرده اند مثلاً یکی از اینها معلوم شد که دختر عموی و جیبسته و خوشگلی داشته است که معقوده او بوده ملای یزد او را خوا بود که او را طلاق بدهد که آن ملا بگیرد چون از طلاق دادن زن خود ابا و امتناع نمود لهذا او را با این اسم متهم کرده است خلاصه چون جهت گرفتاری همه از این قبیل بوده لهذا اصلاح در آن دانستم که اینها را بدون رسیدگی مرخص نمایم که امر خلافتاری های ملاها مستور و پوشیده ماند فی الحقیقه حضرت

والا در این امر نهایت مرحمت را مبذول فرمودند چه که جناب عالی  
 میدانید که امری صعب و مشکل بود که حاجی ملا علی کنندی در  
 طهران بهادشاه عرض کرده بود و حکم شاه هم که البته در نظر  
 انور هست و محض رأفت حضرت والا امر سهولت منقضی شد بلکه  
 منتهی بزرگ هم گردن علما گذاشت و لیلۀ ماضیه خدمت جناب سیاح  
 افندی بودم از چند عدد چوبی هم که بسه نفر اینها زده بودند از لسا  
 حضرت والا خیلی عذر خواست که صلاح در این بود فدوی هم  
 آنچه شایسته بود در جواب عرض کردم انشاء الله تعالی  
 حضرات فردا که سلخ ذیحجه است بسلامتی عازم یزد خواهند  
 شد دیروز با ایشان ملاقات واقع شد زیاده از حد اظهار تشکر  
 مینمودند مبلغ پنج تومان برات یزد جهت لیمانیه ابراهیم <sup>همچنین</sup>  
 برات جهت عیال آقا میرزا عبدالله برات لیمانیه ابراهیم <sup>روزه</sup>  
 قراردادند اند صلاح چنان دانستم که از این وجه تعارضی  
 جهت نائب تهیه شود لکن حین ملاقات از من اظهار تنگی  
 و پویشانی کردند از نائب صرف نظر نمودم و خیال دارم باتسویبه  
 میانشان تقسیم شود لکن در این میان بهر جناب آقا سید محمد علی  
 گویا سخت تر گذشته است زیرا وقتی که آقا میرزا ابراهیم پدر سه  
 نفر لیمانیه می آمده است بطرف اصفهان آقایان افغان  
 وجهی به او نقداً مرحمت فرموده اند براتی هم بعد فرستاده  
 شد و معذک کله حقیر صلاح دانستم که میانشان برای کرایه مال

بالسویه تقسیم شود اگر صلاح میدانید بیزد اظهاری بفرمائید  
که جناب سید بیشتر مورد خسارت شده است شاید آنجا ملاحظه  
از ایشان بشود اوقات سجن راهم بالتّمام ناخوش بوده اند •  
در فقره خانه جناب محبوب معظّم آقا محمد کاظم فقیر از  
اول ورود جناب سیّاح افندی اظهار میل بملاقات ایشان نمودم  
حتی اینکه دو مرتبه بجناب آقا سید مصطفی و آقای عباسعلی  
خراسانی فرموده بودند که فلانی وقتی بیاید خانه ملاقاتی بشود  
بنده قبول نکردم و گفتم بگوئید فلانی را این چند یوم ملاقات  
نکرده ایم تا اینکه ایشان حسب الامر عازم ورود گاشان شدند  
پس از مراجعت هم ملاقاتی دست نداد حتی در خصوص یزدیها  
هم که گاهی لازم میشد پیغامی به ایشان داده شود واسطه  
جناب آقا میرزا عباسقلی و جناب آقا سید مصطفی بود یک دو هفته  
قبل هم شبی را جناب آقا سید مصطفی در خانه خودشان از حاجی  
دعوت فرمودند و مقصود این بود که ملاقاتی واقع شود از اتفاق آن  
شب راهم بنده فراموش کردم شب فرستاده بودند خانه بنده  
نبودم خلاصه اتفاق ملاقات نیفتاد تا در شب گذشته که فرستاده  
بودند که حکماً باید ملاقات بشود لهذا غروب پریروز یک ساعت  
خدهتشان شرفیاب شدم و بعد عذر خواسته مرخص شدم بعد  
خودشان باصرار شب بعد را که دیشب باشد وعده خواستند  
این شب هم تماماً بمطالب خود ایشان گذشت و بنده مطلق کمال

مراقبت را داشتیم که مغلوب پلتيك ايشان نشوم و این ملاقات انشاء الله نافع واقع شود دیگر فرصت نبود که عنوانی مفصل از این مطلب خانه بشود معذک کله اجمالاً اظهاری داشتیم و انشاء الله من بعد امرخانه جناب ايشان را درست خواهم کرد حالاً که حاجی عبدالغفار دو ماه مهلت داده است حال که فرجه و فرصتی هست بخوبی انجام خواهد یافت •

عریضه ای جناب تحویلدار خدمت آنحضرت عرض کرده اند در جوف است بنظر مبارک میرسد و حاصل مطلب ايشان اینست که گویا قد رقتیلی از سرکار طلبکار شده اند و برای مصارف بعد هم اگر لازم است وجهی برای ايشان ارسال فرمائید که این عهد از جهت مصروف معطل نماید جناب م ق آن بهست و هیچ تومانی را که متقبل شده بودند خدمت جناب عالی بدهند از قرار تقریر تحویلدار مبلغ ۱۹ تومان هم که خود جناب تحویلدار متقبل گشته بوده اند رسیده است و در حساب محسوب داشته اند انشاء الله بعنايت جناب عالی باید قبض رسید و لوح امنع اقدس باسم ايشان برسد که موجب دلگرمی ايشان شود خداوند جلّ ذکره فرموده خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزكّیهم وصلّ علیهم ان صلوتك سكن لهم • در خصوص رفیق جناب م ق مرقوم فرموده بودید که ملاقات بشود که انشاء الله خشک نشود بحمد الله کشته جناب عالی در نهایت طراوت و درغایت استقامت چنانچه وقتی فرصت

بفرمائید چیزی بایشان مرقوم فرمائید خیلی خوب است این ایام  
مبلغ سی تومان بجناب آقا سیرزاهادی التفات فرموده اند زیاده چه  
عرض شود القناء اللامع من سماء عناية المحبوب علیکم وعلی  
عباده الموقنین فی ۲۹ ذی حجه ۱۳۰۳ احوالفضل •

نامه دوازدهم  
—————

نامه ایست که از اصفهان بسراج الحکما از احبای آباده  
مرقوم نموده ( قسمت اول این نامه بدست نیامد )

.....

بلی امروز روزی است که نشاط بخش عالم ظاهر شده و اصل  
طراوت و موجد مسرت ظهور فرموده اگر تیرگی اعمال قبیحه و کسالت  
اوصاف رذیله نبودی هر آینه عالم را فروغ خورشید جود و جهان  
را انوار آفتاب بهجت و سعادت فرو گرفته بود ذرات عالم را  
استعداد ترقیبات لانهایه حاصل و معادن انسانی برای ابراز  
جوهر معالی مستعد لکن وسایط ابلاغ فیض فیاض بغایت قلیل  
و موانع قبول و بروز بلانهایت کثیر است •

یافتن خیرالای خیار جمال مختار قسم که هنوز اکثر دستان از عظمت

این ظهور اعظم استحضار حاصل ننموده اند و فوائد این یوم عظیم  
راندانسته اند اخنوخ هفتم پشت آدم اخهار از این ظهور  
اعظم باین عبارت محکم فرموده که می آید خداوند عظیم و ظهور



میفرماید هروردگار بزرگ با هزاران هزار مقَدّس تا بر همه حکم فرماید و بی دینانرا بر همدستی الزام فرماید امروز است که صدق این وعده ظاهر شده و آفتاب الهی برای ابراز ماهو المستور طالع گشته اگر عنایت کبری نفس را بخلعت تقدیس بیارید از اصحاب ظهور و وسایط ابلاغ فیض مکلم طور محسوب آید و اگر العیاذ باللّه نفس باوراق اشجار منهیّه دست برد و محترّات مرتکب گردد از پیشگاه اقدس ربّانی مردود شود و چنانچه در عبارت اخنوخ است بگناه خود الزام یابد \*

در جمیع کتب مقدّسه و صحف الهیّه مکتوب است که ایمان بی اطاعت مقبول نخواهد شد و حسن عقیده بی حسن اعمال نجات نخواهد بخشید بجمال معبود و طلعت حضرت مقصود قسم که اگر این وجودهای افروخته احباء اللّه بصفات عالیّه و اطوار سامیه آراسته گردد و احکام الهیّه در میان احباب معمول و مجری شود امر مبارک الهی در نهایت سرعت در عالم نافذ گردد و باند ک وقت بر کل امم غالب آید دعوت الهیّه است نه دعوت نبویّه و ظهور کلیّه است نه رسالت جزویّه باید تمام روی زمین باین امر مبین در آید و منکری در روی زمین باقی نماند ابلاغ این امر را وجودی لازم است بشرایط تقوی آراسته و از جمیع مکاره و زشتیها پهراسته التّقوی آیه العزّة و التقدیس بذرا لکرامه و التّنزیه شجرة الشرافة و البخی مهلك الوری و الفحشاء قامعة اصل اهل النهی

والفسوق قاصمه الظهرفى الاخرة والاولى •

نامهٔ سیزدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الْغَنِيِّ الْمَتَعَالِ

روحی فدایک با چاهار سابق تعلیقہ ای از آنحضرت مشاهده  
نشده و کمال پریشانی خاطر حاصل است بجهت آنکه پاکت جوف  
که باید بآذربایجان ارسال فرمائید در آن مطلب مهمی بود و چون  
خبر وصول آنرا مرقوم نفرمودید مایهٔ نگرانی کلی شده و در هر حال  
مستدعی هستم که محض وصول همین عریضه اعلام فرمائید که پاکت  
جناب میرزا اورقا رسیده و ارسال فرموده اید یا خیر و من بعد هم  
در سرورقه عدد و شماره باید مرقوم شود که اشتباه حاصل نشود •  
از وقایع و اخبار ارض اقدس و خبر ورود آقای معظّم و اهل  
بیت و محبوب معظّم مفتّم حضرت اسد روحی لهم الفدا هرگاه  
رسیده اعلام فرمائید •

محبت فرموده مخدوم معظّم جناب عطرا ملاقات فرموده  
بفرمائید وصول عکسها را جناب عالی و آقا محمد رضا هیچکدام مرقوم  
نفرموده اید بلکه عنایتی هم که در خصوص مرحومهٔ امّ شد و وعده  
فرمودید سواد آنرا ارسال فرمائید هم ارسال نفرمودید و جناب  
آقا سید علی زرگر هم خدمت ایشان عرض سلام میرساند و میفرماید

يك عدد مهر کاغذ از جناب آقا محمد ابراهیم بوجار نزد من بود و وقتی خواستم بد هم بجناب آقا محمد کریم آجیل فروش بجهت ضعف چشم سهواً مهر خودم را داده ام و مهر ایشان نزد من مانده است محبت فرموده بایشان اطلاع داده مهر مرا بگیرد و نزد خودتان نگاهدارید تا هر کس آمد بفرستید اصفهان و مهر ایشان را هم من بتوسط امینی خواهم فرستاد \*\*\*\*\*

زحمت بسیار شد انشاء الله غفور خواهد فرمود چه باید کرد تحمل زحمات این عباد در عهده همت عالی آنجناب است قسم بخدا که شمائید گنجهاییکه که در اخبار سالغه وارد شده که خداوند برای نصرت امرالله و تقلیب عالم مهیا و آماده فرموده زود است که از اثر همت والای دوستان انوار وفاق و اتحاد عالم را فرو گیرد و کدورات نفاق و شقاق مرتفع شود و ما ذلک علی الله عزیز محبت فرموده دوستان آن صفحه را از قبل این لاشیخی سلام برسانید بخصوص جناب تاجر باش و جناب آقا احمد آقا و جناب نائب روحی لهم الفدا باقی ایام بهجت و مسرت مستدام باد فی ۱۸ محرم ۱۳۰۴ ابوالفضل .

نامه چهاردهم

بسم الله الذي يشفي الامراض ويبرئ الاسقام

روحی فدای رقیمة شریفه مورخه ۴ آشه رحال زیارت حمد  
محبوب عالیمان را که عمر آنقدر باقی ماند که مره آخری بشارت لوح  
امنح اقدس دل افستزه راطراوت بدیع بخشید و زیارت تعلیقش  
مبارکه حضرت اسم ج و د علیه بها الله مالک الوجود مادامت  
اوراق العالم مزکبة بحمد الله الملك المعبود چشم بی نور این  
مریض غریب روشن گردید زبان و قلم این ابکم بلکه السنه و اقلام  
اهل عالم عاجز از ادای شکر حق جل ذکره است عنایت میفرماید  
و عطا می نماید می بخشد و می ستاید بقدرت و توان خود لا یقدر علی  
منعه السلاطین ولا یقدر علی اداء حق حمده احد من العالمین •  
امروز قدری حال بهتر است که میتوانم جواب عرض کنم ولی  
چشم درست ادراک نمی کند اگر در کلمات سقط واقع شد غـو  
خواهید فرمود •

از زحمات محبوب افخم حضرت ورقا روحی فداه چه عرض  
کنم اگر ناخوشی مانع نبود کمابهنی نمی توانستم شرح زحماتش  
را معروض دارم حال که هیچ اگر ایشان در تبریز تشریف  
نداشتند ظاهراً تا حال خبر موت این مهد بسرکار رسید • بود

محبت فرموده لوح مبارك را در تلوسایرالواج که در حق این عبد  
عنايت شده بگذارید شاید عنايت حق جلّ جلاله شامل حال شود  
وچشم این لاشیئی بزبانت آن مشرف شود •

در خصوص مبلغ ده تومان جناب حاج سیاح مرقوم  
فرموده اند که فوراً و نقداً بجناب آقا سید مصطفی تسلیم شد جناب  
ایشان گویا خیال تجارت با آن فرموده اند سرکار بایشان بنویسید  
که فلانی نوشته است مبلغ ده تومان نقد بوده است برات وحواله  
لازم ندارد البته زود بفرستید و تا نفرستید وجهی بفلانی نخواهد  
رسید نمیدانم بنده چه طالعی دارم که باید وساطت کار این قسم  
کند خلاصه من بعد امرار سال وجه محکم خواهد شد خاطر جمع  
باشید و اگر لازم باشد تعلیقاً جناب سیاح را خدمت آنحضرت  
میفرستم زیاده چه عرض شود التورالساطع من افق العزّة علیکم  
فی ۳۰ شهر ربیع الاول ۱۳۰۴ ابوالفضل •

نامه پانزدهم

هو الله ذوالعزّ والجلال

روحي فدایک با چاهار ماهی که هفتم شهر حال بود عریضه ای  
عرض نمود انشاء الله رسیده است مجدداً معروض میباید که  
سواد لوح اهل قفقازیه امروز رخد مت محبوب افخم حضرت ورقا

روحی فداه زهارت شد بقدر امکان بر عظمت لوح مقدّس استحضار حاصل آمد منزل خود فدوی امکان نداشت که درست تلاوت شود چه از جهت ناخوشی شخصی خارجی مواظب بعضی خدمات این عبد هست انشاء الله من بعد قراری در منزل داده خواهد شد و سواد آنرا بخط خود نوشته ارسال خواهم داشت در جواب محبّو معظّم جناب حاجی میرزا حمید رعلی هر چه مرقوم فرموده اند ابلاغ فرمائید که معلوم شود توجه این عبد باین ارض مستور است یا خیر زحمات امرالله که آنحضرت متحمل هستید در خور آفرین و تحسین این عبد نیست چه شهادتی فوق شهادت حقّ جلّ ذکره نیست امید از فضل و عنایت حضرت مقصود عَزَّاسَمَه چنانست که مآثر خیریه آنحضرت بزودی در جمیع بلاد در انجمن دوستان مالک ایجاد مذکور و مشهود گردد و همت والای آنجناب مایه سرور و نشاط اولوالا لهاب شود و ما ذلك فی يوم الله عجیب و محبت فرمود جزو مکاتیب این عبد را که پشت آنها جزو انشاء نوشته شده بتوسط پست ارسال فرمائید و همچنین کتاب هدایة الحساب حاجی نجم الملك را یک جلد بتوسط جناب محبوس آقا میرزا محمود نراقی از مدرسه دارالفنون ایتباع فرموده ارسال فرمایند و اجرت پست و پول کتاب را در جزو حساب محسوب دارند یکی از احباب مراغه افزود وی خواسته اند کتاب را جلدی دو ریال خرید و فروش می کنند و وقایع ارض طاه پس از مرخص شدن از خدمت آنحضرت

معلوم نیست ذکر اسم این عهد بر چه نهج مذکور است هر قسمی  
 مذکور است مرقوم فرمائید در خصوص کتاب مجدداً معروض  
 میدارد که با چاپ اول مرقوم فرمائید که قیمت کتب یک جلد دو  
 ریال است و اجرت چاپ فلان تا بنده استفسار نموده اگر طالب  
 شدند عرض نموده ارسال فرمائید و الا ضرر وارد نشود. \*\*\*\*\*  
 محرمانه معروض میدارد که اگر صلاح دانند در ضمن تعلیقه  
 خودتان جناب آقا سید مصطفی مرقوم فرمایند که بی دانم  
 فلانی را چه خیال با ذریعان ارسال داشته اند ولی چقدر  
 باید زحمت کشید که یکی مثل فلانی را در امر الله وارد نمود و آنرا  
 دیگران نگذارند بکار مفید مشغول باشد خلاصه هر قسمی صلاح  
 دانند آنحضرت اشاره از این بابت بنمایند عیبی ندارد بهانه  
 مرض و ناخوشی این عهد مرقوم فرمائید دوستان آن ارض را عرض  
 عبودیت ابلاغ فرمائید از مسافری هر خبری رسید اعلان فرمائید  
 کمال امتنان حاصل خواهد شد انشاء الله که حق جلّ ذکره  
 توفیق عنایت فرماید این اوقات مجدداً عریضه بفرموده عرض خواهد  
 نمود لا یرید الله یتوید من یشاء فضله الذی احاط العالمین  
 الثناء النّاشی من السنه الاحباء علیکم وعلی کلّ بالغ عظیم فی ۱۰  
 شهر ربیع الثانی ۱۳۰۴ الاقل ابوالفضل گلپایگانی •

نامۀ شانزدهم

بِسْمِ اللّٰهِ مَالِكِ الْمَلِكِ

روحی فداک سلخ شهر ماضی عریضه ای عرض نموده البتّه الی الحال رسیده است رقیه کربه مبارکه عالی که غره شهر حال مرقوم فرموده بودید مع ماغبه وصول یافت و زیارت شد از زیارت سواد لوح مقدّس امید واری کئی حاصل شد که عرض این لا شیتی در پیشگاه منیع حضرت مقصود جلّ ذکره موقع اجابت یافته و ما ذلک علی اللّٰه به عزیز عنایتی که در باره اهل قفقازیه شده زیارت نمود و ذکر اسم مبارک جناب مستطاب آقا سید عبدالکریم علیه بهاء اللّٰه الملک الکریم موجب ثبوت و غای آن حضرت است که در این روز فیروز سعی فرمودید تا بلکه اسم شریفش از قلم حضرت محیی الرّم جاری شد و بطراز خلود مزین گشت سواد آنرا بخط خود این عبد خواسته بودید بچشم هفته آینده فرستاده میشود بجان خودت هنوز از ضعف مرض چشم درست نمی بیند لا محاله باید کلمات مبارک بدقت توشته شود سواد لوح را گویا مقابله نموده اند بعضی کلمات ساقطه دارد یک سواد هم آنحضرت مقرر فرمایند از لوح مقدّس که در حقّ این عبد عنایت شده صحیح و مقابله شده ارسال فرمایند که کلمه ساقطه نداشته باشد حين ورود حضرت ورقا روحی له الفدا تشریف داشتند تکبیر



آنحضرت ابلاغ شد و سواد الواح الهیه را زیارت نمودند شاید خود ایشان با آنحضرت چیزی مرقوم دارند ۰۰۰۰ در تعلیقه سابقه مرقوم فرموده بودید که محبوب معظم جناب حاج میرزا حیدر علی جوپاشا شده اند که این عهد در کجاست قربانت شوم همه در کمال جدّ تفتیش خواهند نمود حضوراً بسرکار عرض کردم که اگر ایشان چنین چیزی نوشتند بنویسید نمی‌دانم لکن از جهت او خاطر جمع باشید معلوم نیست دوستان بگذارند که يك دو ماه تا خبر از ارض مقصود برسد محل توقف این عهد مستور ماند درست ملاحظه فرمائید بنده هیچوقت جوپاشا نشدم جناب ج یکجا توجه نموده اند و یا جناب آخوند کجا هستند ستر محل توجه امثال ما خود از لوازم حکمت است در صورتیکه این صهی (۱) بگوید فلانی مرخص نبوده سها الدوله اشتباه کرده چه لزوم دارد محل توقف این عهد معلوم باشد سرکارمیدانید که توجه این عهد محض آسایش امثال جناب حاجی میرزا حیدر علی و خدمت با مرعظم است و الا با ضعف بدن و نقاوت و این امراض چه جای مسافرت بوده دیگر اینهمه دقت که فلانی کجاست لازم ندارد بجان خودت نوعی از این دقت ها منجز می‌شوم که بکلی ترک ایران نموده بگوشه‌ای متواری گردم صریحاً بایشان مرقوم دارید که فلانی خود متمنی است که از محل توقف او استحضار نفرمائید انشاء الله اگر مجدداً مرض روند هد خود این

عبد هم عریضه \* خد متشان عرض خواهم نمود و حال راضع ف  
 مانع است البته فرستادن سواد صحیح لوح مبارک مقابله شده  
 از نظر انور محو نشود زیاده چه عرض شود انورا للامع من شطر  
 المحبوب علیکم و علی کل عارف مستقیم فی ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۴  
 الوالفضل \*

### نامه مقدم

#### بنام آفریننده \* احباب

روح فدک با چا پار هفته \* ماضی مختصر عریضه \* عرض نموده البته  
 بنظر انور آنحضرت رسیده امروز هم مجدّد بنگارش این مختصر  
 مبادرت رفت امید که در ذلّ عنایت حضرت رب الارباب آنحضرت  
 و سایر احباب همواره قریب سعادت و بهجت و طراوت بوده  
 باشند انشاء الله در این نوبهار که آراسته بانواع ریحین و ازهار  
 است اشجار وجود محمود دوستان بانواع اثمار معنوی و ازهار علم  
 و معرفت روحانی مزین و موجب طراوت عالمونجات عموم بنی آدم  
 گردند و اعلام تبلیغ و نصرت امر الله را بقوت اسم اعظم مرتفع  
 نمایند و ما ذلک فی احباب الله عجیب \*

امروز این عدد در خدمت حضرت و رقا و حضرت آقا میرزا مصطفی علیهما  
 اتم التّحیة و البهادر خانه \* جناب آقا خلیل که از عظام احباب  
 حضرت جمیل جلیل است میهنانیم و جمعی از دوستان هم شرف

حضور دارند جمعی گل و لاله بهم پیوسته خدمت آنحضرت تکبیر  
میرسانند و مستدعی هستند محبت فرموده چند صفحه عکس  
آقایان طهران را گرفته برای ایشان ارسال فرمائید یعنی عکس  
آقای سید صادق مرحوم و آقای آقا سید صالح و جناب آقای حاج  
ملا علی و چنانچه عکس مرحوم حاجی میرزا آقاسی هم بر آنها اضافه  
شود غایت مرحمت و نهایت مکرمت خواهد بود سابق هم در این  
خصوص عرض شده انشاء الله مقرر میفرمائید یکی از گماشتگان گرفته  
در جوف تعلیقه ارسال خواهید فرمود .

در این اوقات هیچ از وقایع آن ارض مرقوم نفرموده اید که وضع  
حکومت با احباب چگونه است مثل سابق مراقبت دارند یا خیر  
از ارض مقصود کسی مراجعت نموده یا خیر از محبوب معظم جناب  
آقا میرزا عبد الله خبری دارید یا خیر بهر حال انشاء الله اوضاع  
آن حدود را مرقوم خواهید فرمود که نهایت امتنان حاصل  
خواهد شد . مکتوب جوف را که حضرت ورقا بارض صاد مرقوم  
فرموده اند محبت فرموده زود ارسال فرمائید دوستان آن حدود  
را عرض سلام ابلاغ نمائید خاصه جناب نایب و جناب آقا میرزا  
غلامحسین زیاده عرضی ندارد قطرات ابر عنایت بر آنحضرت  
متواتر باد فی ۹ شهر رجب ۱۳۰۴ (الاقل ابو الفضل) .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

روحی لك الفدا مرقیمه \* شریفه \* مورخه ۲ شعبان المعظم كه  
 بافتخار این لاشئ آنحضرت وحضرت امین روحی لعنایتهم الفدا<sup>(۱)</sup>  
 مرقوم فرموده بود ند زیارت شد مایهٔ ابتهاج و مسرت بی اندازه  
 گشت امید که لا زال جناح مکرمت بر آنحضرت مهسوط وظل همای  
 عزت و سعادت بر آنجناب گسترده باد \*

در خصوص حرکت این عهد بحدود طاو و حزنی که از مکتوب این عهد  
 استشمام شده بود معلوم شد که آنحضرت وحضرت امین از اصل  
 مقصود فدوی استحضار حاصل نفرموده بود ند چون مکتوب آن دفعه  
 مشعر بر حرق بیبوت بیچارگان سده اصفهان بود حزن و ملالت  
 روی داد چراروند هد که ما بیچارگان برای اجرای او امر دیگران  
 باید تحمّل مشقات فوق الطّاقه نمائیم و خیالات بلند و تصوّرات نافع  
 در نظر مرتب نمائیم و بهر کس بالسنة \* ملایمه بنویسیم که قلباً و  
 لساناً نیکخواه و مطیع و دعاگوی بزرگان و حکام آن حدود باشد  
 تا قلوب اندک اندک از وحشت و قایح سابقه منصرف شود و منتج  
 نتایج خوب برای آنها گردد باز بعد از این زحمات ملاحظه میشود  
 که مآلهای قریه که در جزو قرای سایر بلاد قابل ذکر نیست خانه  
 رعیت را آتش میزند و حال آنکه صد و راین فعل از مآلهای ذلت  
 حکام است سه ۱۳۰۲ ملاحظه فرمودید که مآلهای اشتها رد

جسارت باینگونه امور نمودند و در ب خانه \* بعضی دوستان را آتش زدند و بعد باتفاق هفتصد نفر از پیش سفیدان و اکابر اشتهاردار بشکایت خدمت حضرت والا نایب السلطنه عارض و شاکی شدند حضرت والا که مطلق نظر عنایتی باین طایفه ندارد محض آنکه ملاحظه بدارد و جسارت نموده بودند و جسارت ملاحظه بدارد رعیت بدون اذن دولت متافی نفوذ امور رفعت شاهان حکومت است نوعی ملاحظه را تا \* دیب نمود که من بعد گرد اینگونه جسارت ها نخواهند گشت و اسباب مشغولیت حکومت نخواهند شد خلاصه مقصود آنکه افسردگی و ملالت و ورزی از این جهت بود \* آنچه پیش آید خیر است انشاء الله عنایت حضرت مقصود جل ذکره چنانکه از اول شامل حال بود و اهدا این فقراراحتاج بحمايت اولی القدره فرموده باز هم جناح عاطفت برسوختگان بگسترند و شرملاهارا بدون حمایت دیگران دفع فرماید \* عاقبت امر فقرای سده را مرقوم فرموده بودید که بکجا منجر شد آخر ایشان را اخراج بلاد نمودند یا بهم سوخته رها کردند اگر چه مکاتیب آنحضرت همیشه در غایت اجمال است انشاء الله من بعد اگر عنایتی فرمودید قدری مخبر از وقایع مرقوم فرمائید عرض عبودیت و فنا خدمت ذی مسرت محبوب اعظم افخم حضرت امین روحی له الفداء ابلاغ دارید باقی انوار خورشید عزت بر آنحضرت تا بنده باد فی ۷ شعبان ۱۳۰۴ الاقل الفانی ابوالفضل گلپایگانی \*

نامه نوزدهم

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

روحی فدایک رقیعه <sup>۱</sup> کریمه <sup>۲</sup> مورّخه <sup>۳</sup> دوم شهر حال از شمسهاره  
(۸) زیارت شد و موجب سرور و شادمانی گشت نسل الله تعالی  
ان یومیدکم بفضل و بِنصرکم بجنوده و یجمع شملکم بقدرته آنه هو  
المقتدر الفضال الکریم حال را نیز بشرکت حضرت محبوب معظم به  
عرض جواب مبادرت میشود بحمد الله حد و داین ارض بانوار <sup>منور</sup> امان  
است و کلمه الله در غایت نفوذ و غلبه و هریک از دوستان در مقام  
خود بخد مت و نصرت قائم امید چنانست که دوستان آنحد و نیز  
در نصرت <sup>۱</sup> برود عوت عباد و معاونت آنحضرت آنگونه که شایسته <sup>۲</sup>  
این روز اعظم و فرمان مہرم است قیام فرمایند و عمرگرا نمایه راد <sup>۳</sup> راحیا  
عالم و نجات امم مصرف دارند •

مرقوم فرموده بودید که مسموع داشته اید که این عهد عزیزست  
مراجعت به تهریزد آرد ابد <sup>۱</sup> چنین خیالی در خاطر فدوی خطوط  
نموده ایام توقف در آذربایجان در این خیال بودم که از راه  
ارد بیل و آستارا عزیمت عشق آباد نمایم و پس از چندی توقف در آن  
حدود بممالک دورتر مسافرت نمایم در شرفه <sup>۲</sup> حرکت بودم که  
پاکتی از فوق رسید که این لاشئی متوجه حد و طهران و کاشان  
شود علیهذا حسب الامر این بلاد معاودت نمود و بملاقات

دوستان پس از یاس و حرمان مشرف شد حرکات بعد موقوف  
 باراده حضرت احدیت و مشاورت دوستان و احباب است هر  
 چه پیش آمد البته معروض خواهم داشت عجالتاً بر حسب امرت  
 کاشان خواهم آمد بعد را الا مرید الله يفعل ما يشاء و بحکم مایرید  
 در خصوص حیرت معاشرت با شخص معهود مرقوم فرموده بودید  
 با چا پار سابق خواستم شرحی در این باب خدمت آنحضرت معروض  
 دارم از عدم اطمینان بوسایط چیزی عرض نشد حال برسبیل اجمال  
 معروض میدارم که در مراده و صحبت غایت ملاحظه و حکمت را  
 معمول فرمائید شهد الله که سوء افکار او حسن عاقبت برای خود  
 او دوستان هم ندارد بحمد الله از دوستان طهران مایوس و  
 خائب مراجعت نموده سبحان الله هر قدر در الواج الهیه تصریح  
 نازل میشود که امور بید خداوند جلّ ذکره است احدی ملتفت نمی  
 شود ملاحظه می کنند که حدود طهران و خراسان و آذربایجان و  
 مازندران که طمع حمایتی از روسای ملک ندارند امن تر است و  
 سالها میگذرد و انقلابی دست نمیدهد و در اصفهان سالی نمیگذرد  
 که اغتشاش دست ندهد با وجود حمایت اشخاص موهوم الحمايه  
 معذ لك تنبيه نمیشویم و دست از وسائل غیر نافع بر نمیداریم حال  
 بیش از این حکمت اقتضای عرض ندارد نسئل الله ان یجمع بیننا  
 حتی یفی باظهار ما فی القلوب • در خصوص حاجی سید حسن روضه  
 خوان مطالب کثیره مذکره میشود چگونگی آنرا که ما موحد مرقوم

فرمائید • مکاتیب جوف یکسره ابلاغ شد زیاده مجال عرض ندارد  
ر شحات فہام طایب پیوستہ برآن حضرت مترشح باد فی ۸ ذی  
قعدہ الحرام من شہور ۱۳۰۴ اقل فانی ابوالفضل گلپایگانی •

نامہ بیستم  
سسسس

### ہوالعزیزالوہاب

روحی لك الفدا احمد و سپاس دارای جہانراکہ طایب فرمود و موید  
داشت کہ بسلامت یوم (۲۶) شہرذ یقعدہ \* ماضیہ وارد بلدہ  
ہمدان شوم پس از ورود در کاروانسرای حاجی فضل اللہ منزل  
گرفتہ و باد و ستان ملاقات واقع شد این بلد بحمد اللہ و حسن  
الطافہ انوارایمان از حد و دش مشرق است و کلمہ \* الہیہ در  
قلوب اہالیہش نافذ جواہر اسلام از مخزن امر حضرت سید انام  
ظاہرید و بخدمت امر حضرت ملک ہلام قائم و احفاد خلیل و ذریہ  
اسرائیل با جابت امر حضرت جلیل جمیل ہبادر • اخسرکل ملل  
اتباع حضرت روحند و بغایت منجمد ہیں فتوح کہ در ہر بلد بہ  
مجادلہ بہاطل قائمند و در مہد غفلت و غرور نائم از انوار سامت  
محرورند و از ترقی مات معفوع تریہم صرع کاتہم اعجاز نخل خاویہ  
و مشتعل بنار الہغضا \* کاتہم و قود نار الہاویہ مشعوقین با  
لذخارف و مغرورین بالطرائف الہیہم الغنی و افقاهم الہوی فذر  
ہم حتی یلاقوا یومہم الذی اقترب و دنئی • و اما دوستان حضرت



ملیک متان از فضل و عنایت قلدر سبحان هریک نجمی طالعدو و نوری لامع در چهره \* دوستان فرقانی نصارت احمدی ملحوظ و از الحان احباب کلیمی نفحات داودی مسوع هریک بمراتب تبلیغ و دعوت ناطق و بمراسم نصرت و خدمت قائمند بخصوص محبوب اجل افخم اکرم جناب آقا محمد علی روحیفداه که کتبا " بنصرت مشغولند و قلبا " و روحا " بمحبت عباد الهی مجبول امید که عنایت حضرت احدیت عموم دوستان رافرونگذارد و انوار اعظم خود را از آفاق عالم مشرق و لامع فرماید آنه علی ما یشا \* قدیر و بعباده لطیف بصیر • و اما وضع این بلد و خیال این عهد اینست که در بدو ورود بحمد الله جل ذکره انوار امنیّت از حد و دهمدان ملحوظ شد و باین ملاحظه

در نظر بود که اقلا " یک دو ماهی در این بلد متوقف شوم لکن پس از چند یوم توقف بدو جهت از این خیال منصرف شدم و انشا الله تعالی از سمع سلطان آهاد عازم ارض کاف خواهم شد و آن دو جهت اینست اول آنکه محبوب اعظم حضرت ابن اصدق روحیفداه که باین شهر تشریف آوردند محض ورود بخانه \* احباب کلیمی وارد شدند و در استرایشانهم دوستان چندان دقتی نمودند لهذا در شهر فی الجمله از کار موحشه هست و باطن بلد خالی از مهممه و گفتگو نیست علیهذا احکمت مقتضی توقف نیست لکن دوستان ابرامی دارند که این عهد ما ندد دیگر چه رود اد عرض خواهد شد

دوم آنکه احباب فدویرا غیر متبصر در امور تصور فرموده اند و هریک برای این لاشی دستورات عملی دارند فدوی هم برای تألیف قلوب و ایجاد امر اتحاد ناچار از سکوت و تسلیم است بنا بر آنچه عرض شد خیال این لاشی از توقف در همدان مصروف شده دیگر تا اراده الهیه بر چه تعلق یابد و از مشرق امر صاحب امر چه ظاهر شود الا مرید الله يفعل ما یشاء و یحکم ما یرید زیاده عرضی ندارد سرکار نائب را از قبل فانی تکبیر برسانید و عذر عریضه علیحده بخواهید باقی آیام بهجت و عزت مستدام باد فی ۵ شهر ذی حجه ۱۳۰۴

اقل ابوالفضل \*

نامه بیست و یکم

ســـــــــــــــــــــــ

هو القوی القدر

روحی لعقاماتک الفدا سپاس حضرت مقصود را که موفق فرموده عید خود را بمسافرت بحدود آخری و قیام با علاء امر مالک آخره و اولی حال تحریر در بلده کرمانشاه شرف لقای دوستان و نعمت صحت حاصل است دلتنگی از هیچ جهت حاصل نیست جز از عدم اطلاع از حالات آنحضرت چه مدتی است که بسیار کم مکاتبات عالی میرسد گاهی هم که عنایتی میفرمائید بسیار مختصر بهر حال آنچه پسندیده آنحضرت است خوب است در همدان بشارتی از وصول تعلیقه جناب اقامیرزا اسد الله از اراض مقصود

اطلام فرموده بودید ولی از زیارت آن هنوز اثری ظاهر نشده \* از  
 طهران هم عریضه \* خدمت جناب حاجی میرزا حیدر علی باصفهان  
 عرض کردم از قرار تقریری که نوشته اند آنهم نرسیده است اینها  
 گله نیست چه حقّی بر آنحضرت نداریم بلکه حقوق آنحضرت بر ما  
 آنقدر است که از عهده \* شکر آن بر نمیتوانم آمد لکن کسی که لله  
 قیام بر خدمت مینماید و ملحوظ هایت حق است بمنزله \* پسر  
 است بر ما اینست که بدون ملاحظه اقدام به زحمت مینمائیم و  
 ما چارگر در لوازم پدری خود کوتاهی نمود گله میکنیم بهر حال  
 امیدوارم که بیش از سابق این عذر که بهر محنت خود عادت داده  
 اید مورد توجه فرمائید و اگر تصوری هم از این لاشلی در عرض مریض  
 بشود سرکار از ارسال مکاتیب کوتاهی نفرمائید خدا ای یکتا آگاه است  
 که در مسافرت ممکن نیست که شخص مثل آنکه در خانه خود آسود  
 است بجواب مراسلات اقدام نماید صدمه \* راه زحمت بسی  
 نوکری عدم امنیت منازل ضعف مزاج هزار گونه اختلال در مراسلا  
 بهم میرساند بهر حال امیدوارم که حقّ جلّ ذکره خود پاداش  
 زحمات سرکار عالی را هایت فرماید محبت فرموده دوستان آن  
 رض را از قبل فانی تکبیر برسانید بخصوص جناب نائب را و اگر  
 مکتوبی باسم فدوی برسد زود تر ارسال فرمائید چه کنیم جز  
 شما کس را نداریم همواره از سرچشمه \* عنایت و غما مکرمت  
 \* شروپ و خرم باشید فی ۱۴ صفر ۱۳۰۵ اقل فانی ابوالفضل

گلپایگانی •

نامه بیست و دوم

ســـ

باسم ربنا مالك الارض والسما

روحی لعنایتک الفدا \* رقیمه \* کریمه \* مورخ ۱۲ شهر حال که  
بافتخار این عهد ارسال فرموده بودید دریلده \* کرمانشاه زیارت  
شد و موجب سرور و ابتهاج گشت حمد خدا براهه الحضره را موفّق  
و موید داشت بمراسم محبت و وفا که امثال این عهد را از نظر  
انور محو نمیفرمائید و با کثرت مشاغل با ارسال رسائل مسرور و خوشو  
میل نمائید توجه و دقای سرکارزاد راه و موفّق اسباب مسافرت این  
عهد است امید که در همه اوقات خاصه هنگام عرض عرائض بفقو از  
نظر انور محو نباشم \* در خصوص مکاتیب جناب آقا میرزا اسد الله  
که مرقوم فرموده بودید سفارش کرده و نزد جناب آقا محمد جواد  
سراقی فرستاده اید در اواخر اوقات توقف در عهد ان تعلیق  
سرکار که حاوی این بشارت بوده رسید لکن در جوف سه پاکت  
بود و دو پاکت از کاشان که جناب آقا محمد هاشم و جناب آقا  
سهریان فارسی باین عهد مرقوم نموده بودند و یک پاکت از ارض  
صا د که جناب حاجی میرزا حمید رحلی ارسال فرموده بودند دیگر  
پاکتی در جوف نبود مقصود اینکه اگر اینها بوده است و سهوا "  
باسم جناب آقا میرزا اسد الله مرقوم فرموده بودید رسیده است

و اگر خاطر جمع هستید که از جناب آقا میرزا اسد الله پاکتی باسم فدوی بوده است تفحص فرمائید که چه شده است. . . . محبت فرموده خدمت حضرت ابن اصدق روحی له الفداء عرض تحیت بدیعه از قبل این عهد ابلاغ فرمائید و فرمائید این چند یوم بختۀ صدمه<sup>۱</sup> غریبی برای احباب کلیمی روی داد و خداوند حفظ فرمود اجمال آن ایست که چندی قبل از ملائی یهود که مردی است بغایت مهغض و عنود مبلغ پنجاه تومان جریمه گرفته شده و او در خیال تلافی و تدارک این وجه بود این چند یوم خانمای جناب آقا اسحق و آقا یوسف خریدند از اهل اسلام بمبلغ هشتصد تومان این فقره را ملائی یهود باتفاق پاکار محل که هر دو با احباب در کمال عداوتند در حکومت مشته کاری نمودند که آقا اسحق و آقا یوسف تاج تورات را فروخته و خانه خریده اند که بر خانه<sup>۲</sup> اهل اسلام سرانداست پریشب بدون خبر هر دو آقا یوسف را گرفته بردند بحکومت و چوب بسیاری زدند و مبلغ دو بیست تومان جریمه نمودند صبح بضمانت جناب وکیل الدوله مستخلص شدند و مراتب اشتباهکاری اعداوی تقصیری خود را بحضور بندگان حضرت اجل امجد امیرمذله العالی معروض داشتند عدل حضرت اجل شامل حال ایشان شد و وعده التفات فرمودند خلاصه امروز قبض دو بیست تومان را بایشان رد فرمودند و جناب آقا اسحق هم وعده خلعت مرحمت فرموده اند قباله<sup>۳</sup> خانه<sup>۴</sup> ابتیامی

ایشان هم با مضای دولتی رسیده بهر حال بحمد الله بخیرگذشت  
بیچاره احباب محل غرض و معاندت کل ملل شده اند خداوند  
قادر توانا خود پناه به کسان است \*

زیاده چه عرض شود مستدعی هستم که مرهفته از وقایع ارض  
طاو سلامتی حالات خودتان و سایر دوستان اعلام فرمائید \* آیام  
سهجت فرجام در ظلّ عنایت حضرت مالک الانام فرخنده و خجسته  
و مستدام باد \* فی ۲۷ شهر صفر ۱۳۰۵ ابوالفضل

نامه بیست و سوم

بسم ربنا مالک الارض والسما \*

روحی لمراتب حبک الغدا معروض دارم که مورّخه \* ۲۷  
شهر صفر عریضه \* خدمت آنحضرت عرض شد \* \* در عریضه سابقه  
که معلوم نیست رسیده است یا نرسیده است شرحی در خصوص  
این بلد نوشته بودم که اهل استعداد بسیار وارد ولی معاون  
بسیار کم است هر که را بیچاره احباب تبلیغ نموده بودند از لیه<sup>ی</sup>  
بی انصاف منحرف کرده اند از یوم ورود الی حال در اصلاح اینگونه  
اشخاص مشغولم خداوند تعالی شأنه خود معاونت فرماید در  
عریضه \* سابقه عرض شده بود که محبت فرموده خدمت محبوب  
افخم جناب عطر روحی فداه از قبل فانی سلام برسانید و فرمائید  
در میان بیاض سرکار لوح جناب ملا باقر حرفی هست که از نقطه

اولی جَلِّ شَأْنِهِ در خصوص من مظهره اللّٰه استفسار نموده و آن حضرت جواب فرموده اند که تو بخلقای او مشرف خواهی شده محبت فرموده بخت خوب سواد نموده زود ارسال فرماید که خیلی لازم است چون ذکر این لوح نزد حضرات شده است و خواستند اند و و عده هم نموده ام خوب نیست نرسد شاید بعون حضرت محبوب تعالی عظمت و همت دوستان د خان شبهات این قوم از افق امر اعظم مرتفع گردد آنه طی ما یشاء قدیر . . . .

••• محبت فرموده چنانچه مریضه \* بفوق معروض میدارید فدوی را فراموش نفرمائید که تمام قوت قلب و انشراح صدر بیاد عنایت او جلّ ذکره استعفو فدوی هم بجز سرکار عالی دلسوزی ندارم دیگر مختارید •

مطالب این بلد بسیار است لکن چون وسایط ارسال و مرسل درست نیست مرض نشد تا انشاء اللّٰه بعد خداوند چه اراده فرماید ایام میمنت فرجام عالی در ظلّ عنایت حضرت مالک انام در عنایت سهجت و سلامت مستدام باد • فر ۶ اشهر ربیع الاول ۱۳۰۵

ا بوالفضل •

نامه بیست و چهارم

—————

بسم ربنا و رب کل شیء

روحی المحبتك الفدا رقیمه \* مبارکه \* آنحضرت که مورخه ۲۵ محرم بشراکت محبوب معظم جناب آقا میرزا عبد الحسین مرقوم

فرموده بودند در همدان زیارت نمودم نمیدانم چه معروض دارم از شدت سرت و ابتهاجی که حاصل شد خدای آگاه گواه است که آنمایه ارادتتی که نسبت بآنحضرت در قلب فدوی حاصل شده از احدی ازدوستان این حدود حاصل نشده است و این از مراتب بزرگی وصفای خودان محبوب است و الا از جهت امر کل در صفحه ۴ واحد و افقند و اگرچه مقتضی ادب این بود که فی الحین بعرض جواب مبادرت رود لکن مسافرت مانع شد در هر حال از رعایت حضرت بی مثال امیدوارم که وجود عالی را پیوسته قرین نصرت و بهجت دارد و مرهٔ آخری این مهجور ابلقای آنجناب مسرور فرماید در این ورقه هم مثل سابق فرمایش در اتمام رساله معهوده رفته بود علم الله که از رعایت خجلت مجال اعتداری باقی نمانده است لکن سرکار عالی خود از حالت مسافرت و تنهائی و ضعف بطنیه و زحمت شخصی این عداگاه میباشید علاوه بر مراقبت اعداء و گرفتاری بمباحثه ۴ کل ملل علم الله که در هر بلدی وارد شده ام یک شهر زحمت بر زحمات سابق فدوی افزوده شده است امر تکلیف کار سهلی نیست آسایش و جمعیت حواس و اسباب لا زم دارد درای عالم شاهده است که مقام امنی که یک صفحه بخاطر جمعی نوشته شود برای فدوی ممکن نشده است از تبریز که حسب الامر هازم طهران شدم خیال این بود که از سمت همدان و عراق بکاشان بروم و پس از قلیل توقفی در آن بلد هازم شرفیاب خدمت ذی سرت



عالی گرد و چوندی در ظل آن حضرت حرکت نموده در اتمام آن رساله اقدامی نعیم در اوقات توقف در همدان در حالتی که دوستان آن بلد نهایت اهتمام را در نگاه داشتن فدوی داشتند جناب ابن اصدق روخیفداه از کرمانشاهان تشریف آوردند و خواهش نمودند که این عهد به این بلد متوجه گردید چون حرکات فدوی را از عهد معلق بشور فرموده بودند و علاوه خود این عهد میل باطاعت دوستان دارد ناچار عازم کرمانشاه شدم که قلیل زمانی توقف نموده عزیمت کاشان و اصفهان نعیم در این بلد که وارد شده ام ملاحظه میشود که مراقبت ادراک بلاد اصعب است اهل استعداد در این بلد بسیار و موانع زیاد و معاون اندک بلکه زیاده از حد قلیل امر الهی در این ولایت تازه طالع شده است هم در میان اسلام وهم در احفاد خلیل با آنکه پنج شش نفس از اهل بیان بیشتر در این بلد نیست معذک نوعی قلوب عموم را مغشوش نموده اند که ذکر آن بتحریر امکان پذیر نیست در هر مجلس که ذکر از این امر میشود اول شبهه که القا مینمایند شبهات اهل بیان است و حال آنکه هیچیک از اهل بیان نیستند حتی در میان بنی اسرائیل خلاصه اکنون که قریب دو ماه است وارد این شهر شده ام همه اوقات را صرف اصلاح مفاسد این فتنه نموده و مینمایم علاوه بر اینها شیخ شهاب الدین نامی است از عرفا مردی است دانا و باسواد و حکیم و رسوخی

در قلوب اهالی نموده و جمعی را مرید و معتقد خود کرده است این  
 امر از خوف تفرقه \* مرید های خود در کمال مراقبت است که با  
 هر يك از مبلغینی که باین حدود مسافرت مینمایند ملاقات کند و  
 هر قسمی باشد ایشان را معجب و ملزم نماید حتی از احداث فتنه هم  
 کوتاهی ندارد و حکومت هم بنفسه ارادت با و حاصل نموده است  
 و در هر جمعه در حمام مهمان و جلسین جناب جلالتآب امیر  
 است و مراقبت او بحدی است که جناب اسم ۶۶ ج و جناب ابن  
 اصدق روحی لهما الفدا بجهت معاندت او نتوانستند در این  
 بلد کاری از پیش ببرند بلکه توقف نمایند در بد و ورود فدوی خداوند  
 غالب قاهر چنان خواست که درد و مجلس ملاقات در حضور مرده  
 خود دعوی مجاب و مضحل شده که در جمیع بلد شهرت یافت  
 یعنی دینزد اغیار ورشخی از این فقره را جناب آقا سید مرتضی <sup>ف</sup> صرا  
 که از دوستاند گویا بطهران اطلاع داده اند خلاصه حال فقیر  
 بر این قسم است که عرض شد گرفتار این قسم مخاطره هستم و  
 پناهی جز حفظ خداوند جلّ شامه ندارم دیگر ملاحظه فرمائید  
 چگونه قدرت اتمام استدلاله باقی میماند و ما توفیقی الا بالله علیه  
 توکلت والیه انیب \*

مخدوم معظم و محبوب مخّم جناب آقا میرزا عبد الحسین در  
 تعلیقه \* که بیاد آوری این مهجور مرقوم فرموده بود ند در مسئله آ  
 استفسار فرموده بود ند جزوی در جواب ایشان طی قدر ما طمنی

رَبِّی مرض شد علاوه ایشان هم همان رساله را با بعضی دیگر از مکاتیب این معدوم خواسته بود ند آن رساله که ممکن نبود بجهتی که عرض شد و همچنین سواد دیگر رسائل خداوند خود شاهد است فدوی از عهدہ جواب نوشتن مکاتیبی که از طهران و کاشان و تبریز و همدان و ارض مقصود میرسد بر نمی آیم کاتبی که ندارم معذک محض اطاعت امر ایشان رساله\* را که برای یکی از اکابر همدان در آن بلد نوشتیم اینک سواد آنرا با جواب تعلیقه\* ایشان نوشته ارسال داشتیم محبت فرموده بایشان ابلاغ دارید بنظر آنحضرت هم برسد اگر قابل است استنساخ فرموده با حباب بدهید زیرا عبارات تاریخی که در کتب مقدسه در شارت این ظهور اعظم وارد شده است با شرح مرقوم داشته ام امید چنانست که محبوب خدمت احباب آید علم اللّٰه که این رساله بی مسوده عرض شده علاوه از نبودن اسباب و مکان امن و مراقبت اعدا من کلّ الجهات واللّٰه علی کلّ شیء رقیب\*.

در تعلیقه\* شریفه وعده\* مرحمت فرمودن کتاب مقامات شیخ یازجی را فرموده بودید شمول لطف آنحضرت معلوم است در اوقات توقف آذربایجان یک دو نسخه از تصانیف خوب عربی پروتستانیها که در مجمع علمی بیروت طبع شده بدست آمد و کفایت مینماید اگر آنحضرت عنایتی در باره\* این عهد میفرماید و خیلی لازمست اینست

که کتاب بیان خط حضرت زین روحی فداه راکه سنه\* ماصیه نزد این عدامانت بود وهنگام مسافرت به تبریزمخدوم معظّم آقامیرزا عاسقلی سپردم که خدمت آنحضرت تقدیم نمایند مرحمت فرموده آن نسخه رابهرقسم صلاح میدانید هدیه فرموده برای فدوی ارسال فرمائید زیراکه بقدری لازمست که اگر امکان بودی خود می نوشتم در این بلد بیان بسیار کم است اگر هم هست نزد خودنااهلان بیان است وبماهانمی دهند کاته برآن حضرت حتم است که آن بیان رابهرقیمتی هست برای فدوی هدیه فرمائید و قیمت آنرا مرقوم فرمائید تا حواله نموده محبوب افخم جناب آقا علی حیدر خدمت آن سرور کار سازی دارند یا بتجّار اصفهان که در این بلد هستند حواله نموده بسرکار بندگی شود در هر صوت انشاء\* اللّٰه فدوی را از بابت بیان آسوده خواهد نمود فرمود که خدمتی است بامرا عظم\*

محبت فرموده وقایع آن ارض را گاهی اعلام فرمائید که زیارت خط آنحضرت تسلیه قلب میبخشد و لازم هم نیست که از سمت طهران بفرستید که در پیررسد بجناب آقا غلامرضا برادر جناب حاج علی چینی فروش بد هید می فرستند یا آنکه سریاکت مرقوم فرمائید در سرآگ مرک بدست آقا اسحق واقایوسف حکیمی برسد و ایشان بابوالفصل ابلاغ دارند زود تر خواهد رسید انشاء\* اللّٰه تعالی

• دوستان ان ارض را از قبل این عهد عرض تحیت بدیعه ابلاغ

فرمائید خاصه محبوب روحانی جناب آقاسید مصطفی را و از حالات ایشان بنویسید که مستحضر باشم جناب اقامیرزا جعفر خواجوش و جناب اقامیرزا جعفر و غیرها مخصوصاً " خدمت آقای افخم آقاسید عبد الرحیم و آقا زادگان ایشان آقای آقاسید مهدی و آقاسید هادی عرض عودیت معروض دارید در اوقات توقف تبریز اکثر اوقات خدمت حبیب روحانی آقای آقامیر عبد الباقی شرفیاب میشدم بلکه اسباب الفت ایشان بادوستان شدم اگر من بعد برودتی حاصل نشده باشد بحمد الله حالات ایشان بسیار خوب بود • دوستان نجف آباد را از قبل فانی عرض سلام ابلاغ فرمائید بخصوص جناب محمد باقر و جناب مهدی محمد جعفر صباغ از هر يك عذر حیات این لاشیئی را بخواهید • دوستان دولت آباد را فردا " فردا از قبل این فانی عرض سلام ابلاغ فرمائید — بخصوص جناب آقا محمد باقر و جناب آقا نصر الله و غیر هما از حالات آن قریه بعد از مراجعت حاجی میرزا هادی مرقوم فرمائید بلکه محبت فرموده از حالات مطلق این فئه اعلام فرمائید که سلوکشان بر چگونه است از وضع سلوک حکومت بادوستان اعلام فرمائید بسیار بطول تحریر جسارت شد عفو فرمائید انوار صحت و امان بر آنحضرت و سایر دوستان مشرق باد غرّه ربیع الثانی ۱۳۰۵ اقل فانی ابوالفضل گلپانی •

نامه بیست و پنجم

بسم ربنا مالك الارض والسما

روحی لمحبّتك الفداء قیمه شریفه \* مورّخه (۲۸) ربیع الاول  
آن حضرت زیارت شد و موجب مسرت و اطمینان از سلامتی دوستان  
آنحد و دگشت اجر شما با حضرت مقصود جلّت عظمته که از مه \* امور  
بهد قدرت اوست و پیاداش خدمات آنحضرت در کف عنایت او اگر  
چه از فحوای کلمات عالی بشارات استقرار و امنیت آن بلده مفهوم  
میشد لکن چون در هفته \* قبل از همدان مرقوم داشته بودید که  
بر حسب اخبار طهران شخصی کور مصداق آیه \* کریمه  
"مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ اَعْمٰی وَهُوَ فِي الْاٰخِرَةِ اَعْمٰی وَاضْلٌ سَبِيْلًا" بوده است  
هریضه \* مجعول حاوی بعضی اکاذیب و مفتریات بحضور مهر ظهور  
پادشاهی داده بوده است و محتمل بوده است که موجب تشویش  
دولت و گرفتاری دوستان گردد لهد از باده از حد موجب نگرانی  
این عدگشت ولی امید چنانست که عنایت الهی شامل حال گشته  
صادق از کاذب در خدمت اولیای دولت قاهره ممتاز گردد و  
کما فی السّابق اغوای اهل فتنه موجب تشویش خاطر بزرگان نشود  
در هر حال سرکار مرحمت فرموده چگونه را مرقوم فرمائید که لا محاله  
استحضار حاصل آید \*

در خصوص مبلغ ده تومان که مرقوم فرموده اید ندانستم از چه  
بابت است اگر از جناب نائب است بایستی زیاد تر از این مرحمت

فرمایند چه این ماه پنجم است که وجهی نرسیده ذی حجه و محرم و صفر و ربیع الاول و اینماه هم ربیع الثانی است لکن سبب اینکه الی الحال فدوی عرض ننمودم اینست که پس از مرخصی از طهران فی الحقیقه خیال این عذر افرو گرفت که امروز ایام الله است برای رزق مقسوم که بید قدرت حضرت مقصود است و از هر چیز بایسان نزدیک تر است چگونه زیر بار وکالت توان رفت الی الحال که حضرت غنی متعال این عذر او انگذاشته این قلیل که از عمر باقی است نیز رجا چنانست که وانگذارد این عذر خود را قابل خدمت امرا عظم نمیداند و چنانچه دارای عالم بفضل خود نه باستحقاق این عذر توفیق قیام بخدمت عنایت فرموده البتّه جناب نایب و جناب عالی که موفق بمعاونت مبلّغین شده اید اجر جزیل و پاداش نیکو خواهید یافت علیّهذالین عذر وجهی قبول نخواهد نمود و اگر هم این فقره موجب کدورت خاطر جناب نایب شود بحضور مبارک معروض دارند اگر از آن حاصل شد اطاعت خواهیم نمود و چنانچه خود جناب نایب فدویرا معاف فرمایند بهتر در هر حال از حقوق متعال مزید توفیق آنحضرت و ایشان را خواسته و میخواهم و گمان نفرمائید که این عرض از این بابت است که امور معاش این عذر از این بلاد برسد وضع سلوک فدویرا در همدان و کرمانشاهان از جناب آقا محمد علی و جناب آقا سید مرتضی استفسار فرمائید بهمه دوستان گفته ام که فدوی بهیچوجه از احدی توقعی ندارم جز معاونت در تبلیغ در مقام و مکان ملاقات با اهل طلب که اگر مطلقاً " مراد "

در منزل خود این عد باشد خارج از قانون حکمت است و از احدی در این دو بلد بهیچوجه وجهی ولو بعنوان قرض نخواستند — ام و گاهی هم احتیاج بمقامی رسیده است که در مقام فروختن بعضی از ملبوسات خود برآمده ام معذک بکسی اظهاری ننموده ام اگر مراسلت ببلاد و جواب مکاتیب دوستان بگذارد بتحریر آیات هم امر فدوی میگذرد و وعده آنست که عرض شد الا مرید الله یرزق من یشاء بغیر حساب ۰۰۰۰ در خصوص سواد لوح جناب حروف هی مجدد ا" از جناب عط مطالبه فرمائید در امر اهل بیان بهیچوجه مسأله جائز نیست تا بعد شرح اینرا هم معروض دارم حق جلّ و عزّ خود شاهد حال است که مثل حال فدوی در این بلد مثل طبری است که گرفتار انواع وحوش باشد در هر حال مانند شمع ذائب است که رو سای اهل ضلالت را در رغایت سعی در اغوا و معاندت ملاحظه مینماید و چاره جز صبر و مقاومت ندارد و ما توفیقی

الّا بالله علیه توکلت والیه انیب\*

محبّت فرموده پاکت جوف را بارض صاد ابلاغ فرمائید خواستم برات از این طرف بفرستم که زحمت سرکار کمتر باشد حکمت اقتضا نمود چه از وسایط استحضار حاصل نبود جواب مسائلی چند است که بتوسط محبوب افخم جناب حاج میرزا حیدر علی استفسار نمودند<sup>ند</sup> بنظر سرکار برسد و بعد برای ایشان ارسال فرمائید و زود رسید آنرا بخواهید زیاده عرض ندارم انوار بهجت و طراوت پیوسته از مشرق



عنایت بر آنحضرت مشرق باد فی ۵ ربیع الثانی ۱۳۰۵ الاقل  
ابوالفضل گلپایگانی \*

نامه بیست و ششم

ســـ

بسم الله ذی العزّة والاقتدار

روحی لمحبتک الفدا رقیمه \* مبارکه مورخه \* ۱۱ شهر حال  
زیارت شد و موجب استقرار قلب و انشراح صدر و سکون قوای گشت \*  
جزاکم الله احسن الجزاء \* کما یدکم بمآثر الحبّ والوفاء \* سواد لوح  
جناب حروف حی هم که ارسال فرموده بودید وصول یافت پاکت  
جوف خدمت محبوب مفخّم ممجد جناب آقا شیخ محمد ارسال شد  
امید که خداوند توانا وجود مسعود آنحضرت و سایر احباب را در تحت  
جناح عنایت محروس و پانجه موجب ارتفاع امر و نفوذ کلمه است مؤید  
فرماید آنّه علی مایشا \* قدیر \*

در خصوص وجه مرحمتی جناب نایب علیه بها \* الله نمیدانم بچه  
لسان عذری خواهم خداوند که عالم بر سر ایر نفوس است خود شاهد  
و گواه این عهد است که بهیچوجه دلگیری از ایشان نداشته و ندارم  
تارشته \* عرفانی قطع نشده است شاکرا احسانهای آنحضرت  
و ایشان خواهم بود امروز کسانی که در نصرت امر الهی ببذل اموال  
و نفوس قیام دارند اجرایشان از قلم ابهی مرقوم و مکتوب خواهد  
شد که تصاریف ایام و دور و متتابع اعوام و شهر آنرا از دفتر عالم محو  
نموند و جسارتی که در عدم قبول این عهد نمود از اینراه بود

که عرض شد که بعد از مرخصی از اراض طایین اندیشمد امن گیرگشت که امروزم اللّٰه است برای رزق مقسوم که بحکم آیه کریمه \* فوربّ الا سما والارض انه لحق مثلها انکم تنطقون فرض وحتم است چرا شخص متحمل وکالت شود و نام خود را از دفتریقین و انقطاع محور گرداند و انگی مثل این عذگه بحمد اللّٰه غبار عیال و اطفال بر چهره این عمد نشستسه و پای خود را بحبل این تعلقات نبسته است در هر بلد و ملک که باشم لقمه\* نانی که بدان قناعت توان نمود در بیخ نیست\* علم اللّٰه که امثال این عمد جان خود را بر سردست گرفته و صلیب خود را بردوش نهاده و در بلاد بتبلیغ امر حضرت مالک ایجاد اقدام نموده اند روزی نیست که صنوف اعداء از هر مذ هب و هر ملت درند بیراعدام یانفی و اخراج ماهانباشند و نهایت معاندت را بهر قدم امکان یابند اظهارند ارند و هیچ ملک مقام امن برای این ععاد نیست و در هیچ بلد آسایس از فتنه و فساد نه مگر آنکه لب بتبلیغ نگشایم و از امر اللّٰه سخن نگوئیم و اینهم که امری است محال و کاری است بغایت منافی خیال ععاد حضرت ذی العزّو الجلال :

ز بند زلف چو زنجیرد وست نگریزد مگر کسی که خرد نسبتش کند بجنون در لوحی از الواح عزّوّل یافته (یا ابا الفضل حضرت فضال باتوبوده و هست) \* منزل این کلمه\* مبارکه خود گواه است که در هیچ ورطه پس از صد و راین کلمه طیبّه خود را فرو مانده نیافته ام در هر حال عنایت حضرت ذی الجلال شامل بوده و در جمیع امور نظر لطف مرحمتش مراقبت فرمود و در هیچ مقام این عمد را بخود وانگذاشته

است و کفی باللّه و کفیاً و کفی باللّه نصیراً استدعائی که از آن حضرت هست اینست که این مهجور را از دعا فراموش نفرمایند و در اوقات عرض عرایض بفرمایند این معدوم را از نظر انور محنون نمایند شاید دعای دوستان موقّق اسباب قیام بخدمت شود و توجه و عنایت خاصان بدرقه مسافرت و زاد مراحل عزیت آید واللّه من ورائهم رقیب حسیب خلاصه هر قسمی صلاح میدانید نگذارید جناب نایب رنجشی حاصل نمایند و از قبل این ضعیف عرض سلام و خلوص خدمت ایشان ابلاغ دارید و همچنین خدمت محبوب معظم جناب حاجی عبدالحسین و جناب حاجی میرزا عبد الله و جناب آقا میرزا غلامحسین روحی لهم الفدا

خدمت حضرت ع ط روحی له الفدا عرض سلام و اشتیاق فائق محبت فرموده ابلاغ فرمائید از محبت ایشان در فرستادن لوح جناب حروف حی یعنی زود فرستادن آن کمال امتنان حاصل شد اما اجر هم علی الذی خلّهم و ایدهم و عرفهم مناهج البالغین والنور الثناء علیکم جمیعاً من لدی اللّه مالک يوم الدین فی عشیة ۱۹ من شهر ربیع الثانی ۱۳۰۵ الاقل فانی ابوالفضل گلپایگانی .

نامه بیست و هفتم

بسم ربنا الابهی

روحی لمراتب عنایتک الفدا هفته قبل عریضه خدمت آن حضرت عرض شد البته از نظر انور گذشته است مجاری حالات بر نهجی است که در آن عریضه معروض رفت فدوی که امکان مستور است و با احدی

از دوستان کلیمی و فرقانی مراد ه ندارم جزیکه د و نفس یعنی بودن خود را در این بلد از کل مستور داشته ام حتی بجناب آقا سید مرتضی هم فی الجمله رفتن فدوی اعلام شده است که شاید بفضل اللّٰه قلوب آرام یابد و خبری بخارج نرسد چه هروقت خبری نشر نموده از خود احباب بوده است حکومت هم الی حال را نوعاً " سکوت نموده است و متحرّض احباب نشده اند لکن اگر اطلاع بیابند که فدوی در این بلد هستم خوف انقلاب هست زیرا که سرکار میرینج اگر چه بوصف کفایت و کاردانی موصوفند ولی جوانند و این اول حکومت ایشان است در هر حال از پیشگاه حضرت ذی العزّة و الجلال امید چنانست که خود بید قوی دوستان خود را حفظ و حراست فرماید و قلوب عباد را بنور استقامت مؤید و منور گرداند آنّه هو الحافظ الحارس المقتدر النصیر • گمان نفرمائید که از این عهد خلاف حکمتی صدور یافته باشد حقّ جلّ ذکره شاهد حال است که باد دوستان بنهایت ملاحظه مراد ه میشد و با آنکه بقول خود احباب آمدن فدوی باین بلد مشرّط کلّی شد با خارج هم برفیق حکمت بقدر مقدور مراد ه و گفتگو دست داد لکن یکنفر معاند هست که در طهران بوده است و از امورات سابقه \* فدوی خوب اطلاع دارد او اسباب این ضوضاء شد بهر حال امر بید حقّ جلّ ذکره است هو مولینا و علیّه فلیتوکل المؤمنون •

نگرانی که هست از دو چیز است یکی آنکه از فوق خبری نرسیده است و دیگر آنکه یک دو هفته است که از آنحضرت هم تعلیقه ای زیارت نشده

در این موارد صعبه که احدی از شخص احوال نمی پرسد عنایت حضرت مقصود و زیارت مکاتیب اولیای او موجب تقویت قلب و انشراح صد رو و شوق کامل است خلاصه نمیدانم چه عرض نمایم اگر همه مبلّغین وضع ایشان مثل فدوی است فوا اسفی و واللهفی باز هم امید بعنایت حقّ جلّ ذکره است که چشم از معاصی ما بفضل خود بپوشد و بتوجه طرف عنایت این عباد را مسرور و خرم و تازه فرماید چنین مذکور است که حضرت والا از اصفهان عازم طهران شده اند اگر صدق باشد البته جناب س هم در رکاب ایشان تشریف آورده اند وضع آنجا را مستدعی هستم مشروحاً مرقوم فرمائید و باز هم کاغذها را باسم آقا سید مرتضی بفرستید هر قسمی باشد از ایشان دریافت خواهد شد • دوستان آن ارض را فرداً فرداً از قبل فانی سلام ابلاغ فرمائید همواره انوار شمس عنایت بر آنحضرت مشرق باد ۱۷ جمادی الاولی ۱۳۰۵ فانی ابوالفضل •

نامه بیست و هشتم

ســـــــــــــــــــــــــــــــــس

بسم ربنا البهیّ الابهیّ

روحی لمراتب محبتک الفدادین پیروز که مورخه ۲۹ شعبان بود مصحوب پست مقرر عرضنامه ای معروض داشته ارسال خدمت ذی مسرت نمودم لکن چون جمعی از دوستان حاضر بودند و مراسلت هم متعدد ممکن نشد که مطالب بتمامه عرض شود علیهذا مجدداً بعرض این صحیفه مبادرت میبرد که اگر خداوند بخواهد عزیمت بحد و داخلی

• خواهد شد •

مواعظ حسنه آنحضرت کَل در نظر است و اگر دوستان بگذارند انشاء الله از آن تخطی و تجاوز نخواهم نمود مثلاً زیاد از حد فدوی میل داشته و دارم که توقّف زیاد در بلدی ننمایم که موجب کسالت دوستان و احداث اشتعال نارغناد معاندان گردد لکن کثرت ابرام احباب و نقصان بعضی اموری الجملة موجب توقّف شده ولی بخواست خداوند بیشتر در این بلده نخواهم ماند تا آنچه اراده الهیه است ظاهر گردد • بحمد الله و حسن تائید و نفوس چند که انوار دیانت و نجابت و اشتعال از جبین هر یک طالع است از اسلام و کلیعی در این سفروارد امر مبارک شده اند و امید هست انشاء الله که انوار امر اعظم بزودی در این حدود ظلمت جهل را معدوم فرماید و بساط مذاهب مختلفه را در نور در لوحی هم که در حقّ این معدوم عنایت شده و این ایام رسید بشارت حفظ و نصرت باهالی این بلد فرموده اند و من اصدق من الله حدیثاً • بشارت عنایتی که جدیداً بتوسط آنحضرت در حق دوستان این صفحه رسیده بهر یک ابلاغ نمودم و کل رابعنایت خداوند و مرحمت آنحضرت امید و ارساختم منتظرند که مرحمت فرموده زود سداد آنرا ارسال فرمائید •

حال شاهزاده هم بحمد الله بسیار خوب شده است مراتب شك و تردید بکلی از قلب ایشان زایل شده نکاتی هم که در لوازم انقطاع

از خیالات و اهیه در امر این شخص مجاهد باید داشته باشد با حسن بیان بایشان القا شد حال که خوب تازه و مشتعل هستند تا بعد چه ظاهر نماید اگر چه مآثر عنایت آنحضرت لزال شامل این عهد بوده است و بدوام الله از عاطفتهای آنحضرت شاکر و سپاسگزار خواهم بود لکن مقصود اصلی اینست که آنچه حضوراً از آن حضرت متمنی شدم از نظر مبارك محو نشود که آثار آن فایده دائمه بسرای خود این لاشئ و عامه عباد خواهد داشت فدوی توقع کمک و همراهی مالی از آن حضرت و سایر دوستان نداشته و نخواهم داشت چه بیقین مبین میدانم که رزق مقسوم و قبض و بسط مقدّر است حتی در این سفرینهایت تصریح و تاکید بکلی اظهار داشتم که از بابت فدوی آسوده خاطر باشید نوعی دوستان را از جانب خود مطمئن کردم که هر یک چنان میدانند که فدوی وجهی که در مسافرت لازمه مخارج است حاضر دارم و از هربابت آسوده و فارغ البال هستم و فی الحقیقه هم آسوده هستم الی الحال حقّ جلّ ذکره این عهد را وانگذاشته است و فوق آنچه شایسته این معدوم است عنایت فرموده بکرم خود نه باستحقاق این عهد خلاصه کلام آنکه فدوی از این بابتها عرضی خدمت آنحضرت ندارم توقعی که هست همانست که مرحمتی بفرمائید که آثار آن برای این عهد و سایر دوستان باقی و دائم باشد و فواید آن راجع بنصرت و خدمت امر الهی گردد و بدوام الملك این عهد شاکر احسان و معنون مراحم و زنده کرده عواطف آنحضرت شود .

ت  
 در این ایام اخبار مکه<sup>دوره</sup> نالائقه از کرمانشاه مسموع میشود و اخبار را  
 موحشه میرسد نه بتوسط مکاتیبی که از آن بلد بقدوی می نویسند بلکه  
 بتوسط مسافرین و عابرین آقا علی نامی از دوستان که از ارض مقصود  
 معاودت نموده مطالبی ذکر نمود که فدوی شایسته عرض و تحریر  
 نمیدانم از قرار مذکور<sup>اگره</sup> او و دیگران جناب آقا میرزا رسول فی الجمله  
 موجب حرارت و گرمی دوستان آن صفحه شده است و اوقات را هم  
 بتحریر آیات میگذراند شخصی که سرکار عالی میدانید رفته است نزد  
 خواجه اسحق نامی موسوی که خالی از فتنه و بغض دوستان نیست  
 و از تجار است که حضرات موسوی های این طایفه آقا رسول نامی را  
 آورده اند و او را نشانده اند برای تحریر کتابهای این طایفه خلاصه  
 این مذاکرات و مذاکرات دیگر که عرض کردم شایسته<sup>عرض</sup> نمیدانم  
 موجب کدورت دوستان آنحدود شده است چنانچه حضرت عالی  
 توجهی در خصوص آن ارض بفرمائید بسیار لازم است اهالی آن حدود  
 بسیار قابل و مستعد هستند لکن همواره احداث این حوادث شامع  
 از نفوذ کلمه الله شده است دیگر نمیدانم الا مرید الله یفعل  
 مایشاء و حکم ما یرید . . . . .

در خصوص اسب نوشتم باز هم مجدداً معروض میدارم خاطر جمع  
 باشید بقدر مقدور در حفظ آن سعی خواهم نمود این اوقات در  
 همدان بتوسط آقا سید احمد آنرا دوازده تومان میخریدند نقد  
 و فدوی بملاحظه اینکه سالم بدست صاحبش برسد قبول نمودم از



اول هم لازم نبود فدوی اسب بیاورم •  
زیاده چه جسارت شود در هرارض تشریف داشته باشید دوستان  
آن ارض را از قبل فانی درود و سلام ابلاغ فرمائید انوار عنایت و اقطار  
مرحمت حق لزال بر آنحضرت مشرق و نازل باد فی ۲ شهر رمضان  
۱۳۰۵ ابوالفضل •

نامه بیست و نهم  
بسم ربنا الموفق العوید القدير

روحی فدایک کتاب شریف که مورخ بود بتاريخ ۲۱ شهر شوال امروز  
که نهمه ذی قعدة است وصول یافت و از صحت و سلامت مزاج شریف  
و استقامت حالات دوستان نهایت مسرت و شکرگزاری حاصل گشت  
از نجات عنایات حضرت فاطمات السّموات که بر کلّ عالم در مهبوب  
و مرور است امید چنانست که آنجناب و سایر دوستان را پیوسته بمآثر  
نصرت و طراوت مزین و با آنچه مأمول است از مواهب عزّت و سعادت  
مومّد فرماید و این عهد را مرّة آخری از لقای احباب آن صفحه  
مسرور و مفتخر گردانده علی مايشاء قدیر حضرت معبود و طلعت  
مقصود جلّت عظمته خود شاهد حال این شکسته بال است که  
گاهی از مراتب مودّت و وداد محبوبان آن حدود غفلت نداشته ام  
و پیاد محافل انس آن مخازن مودت و وفار از صفحه خاطر نسترده ام  
لکن کثرت مراسلات اطراف که مانند امطار عزیزه متنازل است مانع  
شده که زیاده از این بعرض عرایض خدمت هریک اظهار خلوص  
نمایم و مراتب ارادت خود را علی ما ینبغی بمنصّه ظهور رسانم وضع

همدان برخلاف کرمانشاهان است عموم دوستان چه فرقانی وجه  
 کلیمی درغایت طراوت و نظافت و اشتعال به نصرت و خدمت  
 قائمند و فی اللیالی و الا یام بتبلیغ و دعوت ساعی و جاهد هنگامه  
 غریبی است و اشتعال عجیبی شهری است پرگفتگو و تواتر طالسب  
 و مستعد از هر سوا این عد فروماند که جواب کرا بگوید و برای دعوت  
 دعوت کرا اجابت نماید در این قلیل زمان نفوس عالیه تصدیق  
 نموده اند و اشخاصی که تصدیقشان متصور بود اقبال جسته اند  
 بر اوستی معروض میدارم و باور فرمائید که اگرخواهم جواب مسائلی  
 راکه هر یک از اکابر و دانشمندان این بلد سائل شده اند بر فوق  
 مامول ایشان مرقوم دارم باید کاتبی چند استیجا رنمایم و نویسنده  
 متحد و معاونت بظلم خلاصه مقصود از اینهمه تطویل اینست  
 که جهت قلت عرض رسائل این امور است اگر از جناب آقا سلیمان و  
 یادگیری از دوستان این بلد استفسار فرمائید بر صدق عرض فدوی  
 شهادت خواهند داد و بر مراتب زحمت و گرفتاری این عهد مطلع  
 خواهید شد \* این اوقات هر چه خواستم خدمت محبوب حقیقی  
 و حبیب روحانی خود جناب آقا محمد اسمعیل و جناب حاج محمد  
 حسن عریضه معروض دارم و جواب مرسله ایشان را بنویسم خداوند  
 شاهد است فرصت ندادند محبت فرموده خدمت هر یک از قبل این  
 فانی عرض سلام و خلوص ابلاغ نمایند تا بلکه خود انشاء الله من بعد  
 موفق شوم و بعرض عریضه خدمت هر یک از قصوری که واقع شده است

عذ رخوا هم \*

یا اخی و حبیبی امروز یوم الله است و آنچه در آثار این یوم عظیم از قلم حضرت خبیر علیهم در صحف و زبر سماویّه از قبل رقم یافته است کلّ واقع شده و خواهد شد ناچار باید بعضی مشتعل شوند و بانوار فکّر ظهور متورگردند و برخی خمودت یابند و از فضل این یوم عزیز محروم مانند وجوه یومئذ ناضرة الی ربّها ناظره و وجوه یومئذ باسرة تنظّن ان یفعل بها ناقره در روحی حضرت دانیال میفرماید و از خفتن در رخاک زمین بسیاری بیدار خواهند شد بعضی جهت حیات ابدی و بعضی از برای حقارت و شرمساری ابدی. خلاصه اینست که این لاشی بر حسب اخوت و محبت فطریه خود و ارادتى که نسبت بکل دارم آنچه خیر ایشان است لساناً و کتباً عرض نموده ام \* دیگر تاجزای اعمال هر یک از ماها را بچه سمت کشاند و تند باد اراده \* مالک یوم معاد هر یک را بکدام جهت متحرک سازد امر الله غالب است و کلمة الله نافذ خواهد یافت که کلّ عباد بزودی بفناراجع و اسم عزیزها الذی خضعک له رقاب اهل الارض و السماء بر کل بلاد و من فیها غالب و قاهر خواهد شد خوشحال کسی که وقت را غنیمت شمارد و آنچه خیر خود اوست در این یوم مبارک عامل گردد؛ نشاید در این باب گفتن بسی که حرفی بس ارکار بندد کسی محبت فرموده خدمت هر یک از دوستان کلیعی و فرقانی از جانب این عهد عرض خلوص ابلاغ دارید مخصوصاً خدمت آقا محمد صادق و جناب استاد تقی و جناب آقا مهدی تقی و جناب کربلائی احمد

وجناب استاد اسد اللہ انشاء اللہ من بعد مرضہ خدمت ہریک  
 عرض خواہم نمود • خدمت احفاد حضرت خلیل واپنا • جناب  
 اسرائیل از قبل فدوی سلام وعودیت اظہار د ارید و بگوئید برادران  
 ہنرمین مباد اغفلت شمارا فرا گیرد و امورات دنیا موجب برودت شما  
 گردد شما خلاصہ عالم وقوم مخصوص حضرت مالک قدم ہستید این  
 چند روزہ را از خدمت غفلت نوزید تا مالک عزت ابہن گردید و آنچه  
 در کتاب وعدہ دادہ شدہ اید فائز شوید در خصوص تکالیف خود آن  
 جناب آنچه لازمہ اخوت بودہ عرض شدہ فدویرا امروز قیام بمسافرت  
 مانع از بعضی مراتب است و برای تحصیل طهران از سایر بلد آن  
 بہتر مینماید زیادہ چہ عرض شود نسیم عزت و سعادت از مہذب  
 عنایت ہمارہ بر آن جناب در ہبوب باد عشیہ ذیقعدہ ۱۳۰۵ فانی  
 ابو الفضل گلپایگانی •

نامہ سی ام

—————

بسم اللہ العلیّ الاعلی

روحی لمحبتک الفدا رقیعہ مبارکہ مورخہ ۲۴ ذی قعدہ  
 کہ بیاد آوری این عد عنایت فرمودہ بودید در یوم ۱۶ شہر ذی  
 حجہ در بلدہ عشق آباد زیارت شد و موجب امتنان و شکر گذاری  
 آمد رجاہ و ائق چنانست کہ ہموارہ آنحضرت تحت جناح مکرمت  
 کبریٰ از خطرات ملکیہ مجروس و بمآثر مجدت و عزت و خصایص خدمت  
 و نصرت موید و مخصوص باشند فی الحقیقہ دیری بود کہ بزیارت

رسائل آن حضرت مشرف شده بودم لکن فدوی ازهرشهری و لوی  
 یک عریضه هم باشد خدمت سرکارعالی معروض داشته ام ازطبعس،  
 ازمشهد، اول و رودبعشق آباد عریض عدیده عرض شده است اگر  
 وسایط درابلاغ مسامله نموده باشند نمیدانم فدوی درقیام به  
 لوازم ارادت مسامحه ندارد لکن همینکه ازآنحضرت دیرخبر  
 میرسد خیال عارض میشود که انزجاری ازمراسلت بافدوی حاصل  
 شده باشد بهرحال پس ازوصول تعلیقۀ مبارکه آنحضرت نهایت  
 سرورحاصل گشت خاصه ازبشارت ورود محبوب اجل امجد افخم  
 اصفیٰ حضرت ورقاروحی لمحبتۀ الفدا نهایت انبساط رویداد چه  
 آنحضرت طهری بود بهشتی درقفس د نائت نسوان گرفتاروشاهی  
 روحانی درآذربایجان مبتلا سپاس خدایراکه ایشان را ازحسزن  
 مستخلص و دوستان را ازلقای ایشان مسرورنمود اگرچه حال اید  
 برحال آذربایجان گریست چه لابد بخمودت و اختلاف کلمه و  
 توقف درنفوذ گرفتارخواهد شد و آن خطه جسدی بلاروح مشهود  
 خواهد گشت بلکه تنزل فاحش خواهد یافت و لتعلمن نبأه بعد  
 حین ازاین عهد خدمت ذی مسرتشان عرض ارادت ابلاغ فرمائید •  
 رسائلی که باین سوارسال میفرمائید مرقوم فرمائید که درسرای باب  
 خدمت آقا مؤید معظم سرکار آقا میرزا ابوالقاسم صاحب تاجر شیرازی  
 برسد و ایشان بفلانی ابلاغ دارند فدوی هر جا باشم خواهد رسید  
 چند یوم قبل را سرکار آقای حاجی میرزا محمود تشریف فرمای بخارا  
 شد ند چون امراض مسوسه و غیرها بحدی در آن بلد شیوع

داشته و دارد که مایه وحشت حکومت هم شده و اشخاصی را که  
 از خارا می آیند مانع از دخول به عشق آباد میشوند لهذا فدوی در  
 رفتن تائمی نمود تا قدری امراض تسکین یابد و در نیست انشاء الله  
 تعالی چند یوم دیگر بکسره عازم سمرقند شوم زیرا هوای آنجا سالم  
 است دیگر هر چه پیش آمد انشاء الله تعالی معروض خواهم داشت  
 خدا شاهد است نوعی قلب این عد بولای شما هامربوط است که  
 ممکن نیست بقوت قلم روشن دارم هر گاه یاد طهران و صفای  
 دوستان آن خطه بهشت نشان از خاطر طالع میشود اشک  
 حسرت کالقطرات النازلة من العزن نازل و قلب محترق کالورقة  
 المضطربة من الريح متزلزل میگردد و ما توفیقی الا بالله توکلت  
 والیه ایب عرض دیگر آنکه مخصوصاً " خدمت ذی سرت سرکار  
 محمدت آثار محبوب حقیقی روحانی جناب آقا عابد الکریم ارباب  
 اصفهانی روحی لمحبته الفدا عرض ارادت از قبل فانی ابلاغ  
 فرمائید و زیاده از حد از ایشان از عدم مزاحمت بعراض معذرت  
 خواهید سفر است امکان پذیر نیست شخص بتواند از عهد ه  
 ارادات لازمه برآید امید غوازی ایشان دارم فدوی عد ایشان و  
 نجات یافته همت والای ایشان از خداوند جل ذکره می خواهم  
 که خود عزت دنیا و آخرت بایشان عطا فرماید زیاده چه معروض  
 دارم فروغ بهجت و آیت مجدت پیوسته از جبین آن حضرت  
 مشرق باد فی ۲۳ شهر ذی حجه ۱۳۰۶ فانی ابوالفضل گلپایگانی

نامه‌های ویکم  
 هوالمستعان فی کل الاحوال

روحي لمرحمتك الفدا رقیمه گریمه، مورّخه ششم شهر حال وصول یافته زیارتش سرور و بهجت بسیار حاصل شد خاصّه از زیارت سواد لوح مقدّس که در حقّ حضرت عدل لب عنایت رفته و ذکری از این عد و دوستان این ارض فرموده اند عنایات حقّ جلّ جلاله به افاضه و مرحمت اوست و الاّ این لاشئی بقصور بلکه تقصیر خود معترف و از او جلّت عظمته معتذّر و مستدعی غفور و مغفرت و تائبید بر اطاعت و عودیت است در فاتحه کتاب مستطاب آنحضرت مرقوم بود (کثرت اشغال محبوبه و مکروهه آنحضرت را میدانم) اگرچه خود فدوی افعال و اطوار خود را بهتر از آنحضرت میدانم که ابد افعال محبوبی از این عد صدور نیافته است همواره بمعاصی خود معترف و از مقرّبین و مخدومین حقّ جلّ جلاله متمنّی شفاعت بوده و خواهم بود گویا همواره باین شعر در محافل اغیار عذر خواه سوّم رفتار خود و تقدیس امر حضرت مالک الملک مختار بوده ام که شاعری گفته :

من مرد پارسانیم اما نوشته ام بر لوح دل محبت مردان پارسان  
 ولكن بصدق خالص از آنحضرت مستدعی هستم که چون بمنزله  
 اب شفیق و یا معلّم رئوف خالی از غرض میباشند این لاشئی را بر  
 ترك اطوار زشت تحریض و تشویق و بر آنچه از حرکات مکروهه مطلع  
 و مستحضر میشوند فد و پیر آگاه و تنبیه فرمایند که انشاء الله تبارک

و تعالی بروش و مسلکی این لا شئی موید و موفق شود که اقلأً ضررش  
با مرالهی وارد نیاید . خلاصه مقصود عبارت پردازی نیست معلوم  
است که آنحضرت و فدوی قصدی جز نصرت امرالهی ندا ریم و هیچکس  
هم جز نفس مقدّس حقّ جلّ جلاله معصوم نیست البتّه البتّه هر  
نفس مشهود و یا مسموع داشته اید بدون ملاحظه مرقوم فرمائید  
که انشاء الله اطاعت خواهد شد بلکه موجب امتنان و تشکر خواهد  
گشت یکمرتبه تجربه و امتحان فرمائید اگر ملاحظه رنجش یا  
احساس کرمی فرمودید دیگر فرمائید مرقوم فرموده بودید که دوستان  
و آقایان آن ارض بحمد الله در حالت محبت مجتمع و برای مسافرت  
هم مشاورت میفرمایند فی الحقیقه از این بشارت غایت سرور و ابتهاج  
حاصل گشت زیرا که امروزاً ضراشیا با مرالهی و بلای مهلك است  
اختلاف و کسالت فدوی که اندک استحضاری از حالات ملل ماضیه و  
امم سالفه دارد میدانند که هیچ ملتی عزیز نشد الا بسبب اتحاد افراد  
آن ملت و قیام و اقدامشان در امور نافعۀ علمیّه و عملیّه که بعبارت  
آخری معرفت نفس مقدّس مظهر امرالله و تبلیغ امر اوست و هیچ ملتی  
ذلیل نشد الا بسبب اختلاف و کسالت افراد آن ملت از قیام با مور  
مذکورہ حقّ جلّ جلاله فرموده اند (گذشته آینه آینه است) اگر  
صاحب ادراکی یافت شود همین کلمه جامعۀ مبارکه کافی است  
در ادراک مآل کار حقّ جلّ ذکره قادر است که از نفوس متروکه عالم  
فی العنل مانند وحشیان امریکا و یاسودان افریقا جوهری اخذ  
فرماید و ایشانرا اعلام نصرت امر اعظم و ائمه عالم گرداند و ما هارا



بسبب کسالت و تن‌پروری بعدم راجع دارد ملاحظه در حالت  
 بنی اسرائیل فرمائید که در دوره حضرت کلیم بسبب اینکه از خوف  
 و کسالت بکلمه<sup>۱</sup> از هب انت ورتک وقاتلانا هیهنا قاعدون ناطق  
 گشتند و در ایام حضرت مسیح از قبول و اعلاى امر مبارك الهی گردن  
 پیچیدند در هزار و پانصد سال اغلب بدست دشمن قوی گرفتار  
 و در یک هزار و هشتصد سال بتمامها مطرود و مردود و خفیف و خوار  
 گشتند و امروز بسبب اشتعال و اقبال نزدیک است که از دوستان  
 اسلامی سبقت گیرند و وعده<sup>۲</sup> مبارک و جعلهم ائمه<sup>۳</sup> و جعلهم الوارثین  
 را — الا نفراد مصداق آیند بلکه اگر نترسیم عرض میکنم سبقت هم  
 گرفته و وعده<sup>۴</sup> مبارکه را نیز تصاحب نموده اند • شاید بعضی چنان  
 تصور نمایند که همینکه حق جلّ ذکره در الواح مقدّسه عنایت  
 فرمود و نامان مذکور گشت کار گذشت دیگر س است از کلمه<sup>۵</sup> مبارکه  
 یحوالّله ما یشاء و یثبت و عنده امّ الكتاب غافلیم و در این باب زیاده  
 تطویل نمیرود ملاحظه<sup>۶</sup> اصحاب نقطه<sup>۷</sup> اولی روحانفاده در تنبیه  
 مستعد کافی است<sup>۸</sup> زیاده چه عرض شود دوستانی را که ملازم انجمن  
 آنحضرتند ثنای وافی مرحمت فرموده ابلاغ فرمائید بخصوص اجلّ  
 عباد الله حضرت عباد الله را که شرفیاب خدمتشان نشده ام •  
 النور و الثناء علیکم فی ۲۶ جمادی الاخری ۱۳۰۷ ابوالفضل

نامه سی و دوم

بسم ربّنا ربّ الارض والسما<sup>۹</sup>

روحی لحضرتك الفدا خجسته كتاب مستطاب آنحضرت در قاهره

موصول یافت و پس از زیارت و تلاوت بحضور مبارک حضرت موسی  
الوری النیر المشرق من سما<sup>۱</sup> اراده رینا الابهی اضا<sup>۲</sup> الله بانوار وجهه  
آفاق الارض والسما<sup>۳</sup> ایفاد رفت امید که پیوسته آنحضرت بسرور قلب و  
نضرت وجه و انشراح صدر مؤید و به نشر کلمه<sup>۴</sup> الهیه که حافظ و حید  
هیئت اجتماع<sup>۵</sup> بشریه است موفق باشند شرحی که در باب انخما  
ارباب سداد مرقوم داشته بود دید معلوم شد بلکه معلوم بوده این  
عد سالهاست که در این بحر متلاطم سیاحت نموده و از تخوم شرق  
الی حد و غرب سیاحت کرده و در جمیع بلاد و قری دوستان را گرفتار  
کابوس غفلت و سبات کسالت یافته است و لقد اجاد الاستاد محمد  
الشهرستانی •

لقد طفت فی تلك المعاهد کلها و در دت طرفی بین تلك المعالم  
فلم ار الا واضعاً کف حائر علی ذقن او قارعاً سکن نادم  
حیرت در اینست که با این تهاون احباب در تبلیغ امر حضرت رب  
الارباب کلمه الله بنحو عجیب مد هش در جمیع اقطار نافذ و غالب  
است وقوه<sup>۶</sup> قویه<sup>۷</sup> امر الله در عروق و شرائین کل ملل نابض و ضارب  
آنگونه که هوشمندان ملل قویه را متحیر کرده و مبشرین فئه انجیلیه  
را بدای و اشریعتای ملت اسلامیه مجبور داشتند و سیاسیین ایشان  
را در مهاوی افکار عمیق افکنده است زهی افسوس که با این قوت  
غالبه و کلمه نافذ و سطوع برهان و رسوخ بنیان احباب افسرده  
مشاهده شوند و با مورفانیه دل بندند جبابره<sup>۸</sup> اولی از طرح صرح  
مشید و بنای کاخ مسدّد جز خذلان مؤبد و سقوط در هاویه<sup>۹</sup> هبوط

چه فایده برد نده که ضعفای اخیری ازینای عبارات محقره و جمع دراهم زائفه فایدتی برند و نامی گیرند این احباب که حقّ جلّ جلاله بابسی واسع برای تحصیل بقای مؤبّد و ذکرمخلّد برایشان گشود بحض سفر نکرده اند و برخی که سفر کرده اند نظراستفسار و اظهار داشته اند و آ آثار هائله متبقیه مانند اهرام مصر و نقوش جبال ایران بندای عالی از غرور ملل خالیه و سرعت زوال زخارف غانیه ارباب الباب را خبیر مهد هد و بهرمان فصیح التحاق معاصر با سابقین در اسرع وقت اعلام میکند و بصورت حزین این ابیات سید یحیی قرطبی را که در اسرفرنگ سروده تلاوت مینماید :

یا غافلاً وله فی الدهر موعظة	ان كنت فی سنة فالدّهر یقظان
این الملوك ذوی التّیجان من یمین	و این منهم اکامل و تیجان
و این ماشاده شدّ اد من ارم	و این ما ساسه فی الفرس ساسان
و این ما حازه قارون من ذهب	و این عا دوشدّ اد و قحطان
اتّی علی الکل امر لا مردّ له	حتّی قضوا فکان الکلّ ماکان
و صار ماکان من ملک و من ملک	کما حکى من خیال الطیف و سنان

خلاصه القول فنای عالم و بقای حقوق و ستانش امری ظاهراست محتاج به بسط و تطویل و اقامه برهان و دلیل نیست سخن در این است که این انجمن را سراجی و این جمع را شمسی لازم است تا بقوت اسم اعظم موجب اشتعال نفوس افسرده گردد و سبب اجتماع شمل تشتت شود و بحمد الله در آن خطه مقدّسه نیز وجود آنحضرت که بمعالی اخلاق و محاسن اطوار مسلّم و موصوفند کالکواکب الشّارق

متلاً و هماغه او کالجبل الشامخ ثابت و راسخ است تو آنند که بتائید  
 جمال قدم و غصنه المبارک الاعظم ناشرایت نصرت و جامع این  
 شمل مشقت شوند و بسجیه مرضیه که بآن موصوف و معروفند قائد این  
 قوم و محرک این سلسله و قدوه این قبیله باشند و باقوت نفوذ بیانی  
 که منبعث از حرارت کامله در بروج ایمان است احباب افسرده پژمرده  
 را طراوت و نصرتی بخشند \*

یا من تعظمین ارج حبه ارجاء قلوب الا و لیا نصرت این امر مهم  
 منوط به شخصی مشخص و یا شرحی مبهم نیست هر طیر ضعیفی که باد و  
 جناح تقوی و ایمان در فضای نصرت طیران بساید شاهبازی قوی  
 شود و عقابی کاسرگرد دو عالم را در زیر پر کلمه الله مجتمع سازد و نام  
 نیکش درد فترجهان زینت مومبد و طراز خلد باشد بد ارای عالم  
 سوگند و بجهان خدای اعظم قسم که آیه مبارکه و نریکم من افقی  
 الابهی و نصرت من قام علی خدمه امری بجنود من الملائه علی و قبیل  
 من الملائه المعزین بشارتش این ضعیف را پیرانه سرقوت جوانی  
 میفزاید و تلاوتش نشأه راح ریحانی میبخشد پشه زا و پیل شود  
 قطره زا و پیل شود (۱) ۰۰۰۰۰۰۰۰

محبوب اجل جناب مستطاب حاجی سید محمد نجم آبادی روحی  
 له الفدا خطی مرقوم داشته و متنی شده بود ندکه از مصدر امر  
 ما فون بتبلیغ شوند اگر چه بر حسب تصریحات وارده در السواح  
 مقدسه تبلیغ از فرائض محکمه شخصیه است که احدی از آن معاف  
 نیست و ارباب بصارت را این کلمه جامعه مبارکه کفایت مینماید  
 ۱ - در اینجاسه کلمه لایقره است

که فرموده اند (تبلیغ اکیلیل اعمال است) و در کتب مقدسه<sup>۱</sup> ههد  
 هتوق قائمین بامرتبلیغ راینگونه ستوده اند و الفاممون کضیاء  
 السما<sup>۲</sup> و الذین ردوا کثیرین الی البرکات لکواکب یضییون الی ابد  
 الد هوروا ین عارت راپس از بشارت بورود یوم اللّٰه میفرماید یعنی در  
 آنروز دانشمندان مثل ضیای سپهر و کسانیکه بسیاری راراه راستی  
 هدایت نمایند مانند کواکب ابد الابد درخشان خواهند بود بانوار  
 وجه الهی قسم که امروزه نفسی بخیرتبلیغ اشتغال جوید نام خود  
 را از صحیفه رجال محو نماید و در معرض کبری بقول عرب بصفقه خاسره  
 ..... (۱) راجع گردد امروز که یوم بلوغ افتده و عقول است قلوب  
 مدرکه دانشمندان جمیع ملل را خرافات تقلیدیّه و اعتقادات هتقیقه<sup>۳</sup>  
 وهمیه و اختلافات فاحشه<sup>۴</sup> دینیّه و مذهبیّه مکدر کرده است و کسل  
 بالفطره مستعد قبول امر بدیع و شائق استماع این لحن مجید  
 جدیدند امرواض و حجّت بالغ و کلمه نافذ و حکم غالب و قلوب مستعد  
 و وسایط مسافرت در رغایت سهولت چه جای اینست که ارباب دانش  
 ساکت باشند و خاموش نشینند و پژمرده و افسرده مشاهده شوند  
 و خلاصه القول نظر بخواهش خود جناب مستطاب حاجی سید  
 محمد روحی لعلوهمته الفد ارجای ایشان را بحضور مبارک معروض  
 داشتم و با این پسته توقیع منیع که بافتخار ایشان صدور یافت  
 بود ارسال داشته بودند و اینک لفاً ارسال میشود که مرحمت  
 فرموده ابلاغ فرمایند و وصول را آنحضرت یا ایشان بحضور مبارک  
 معروض دارند و چون فرصت نبود که مخصوصاً خدمت ایشان چیزی

عرض شود رجاء دارم که از قبل این عهد تحیه و سلام مخلصانه خدمت ایشان ابلاغ نماید طوبی لهم ثم طوبی لهم بشری لهم ثم بشری لهم بامری قیام میفرماید که لسان و قلم این لاشی قاصر از وصف علو آن مقام است انبیا و مرسلین مقام عالی بملخین را وصف فرموده اند و اولیای سابقین ایشان را با فصیح قول و ابلغ بیان ستوده اند حضرت روح ایشان را ملئکة نافخین فی الصور تعیین نموده و جمال قدم این عمل مهرور را به آنه اکلیل الاعمال ستایش فرموده است روزی در محضر اقدس حضرت مولی الام و حجة الله القائمة بین القبایل و الامم و الناصر الوحید لا مره العبرم الغصن المبارک الا قدس الا عظم لا زالت صفحات کتاب الاد و ارمزینة بنعوت و صفاته و آذان الابرار و الا حرار محظوظه بهد ابع نعماته مشرف بودم و در طی فرایض سخنی از کثرت صد ورتو قیحات منبعه که تقریباً در این سنوات پس از صعود به چندین هزار بالغ شده است معروض داشتم فرمودند من الی الحال آنچه نوشته ام تمام محصور در تشویق دوستان بامر تبلیغ بوده است پس فرمودند امروز تمام توجه ملکوت ابهی و تائید جنود ملا علی شامسل حال مبلغین است مثلاً سلطان جنود کثیره و عساکر دیده در اقطار ملک دارد و لکن تمام توجه او شامل حال فوجی است که در میدان حرب است که پیوسته قلبش بآن فوج متوجه و آنافان از حالشان جو یا و مستغبر و لحظه بلحظه امدادش بایشان متواصل و متواتر است خلاصه القول این مسئله مسلم است منکری ندارد که امر تبلیغ افضل اعمال است لکن مفاط اجر است نه محض علم و

اعتراف و اما آنچه از شرائط و تکالیف مبلغ استفسار فرموده بود نزد  
 بقول عرب<sup>۱</sup> وللناس فیما یحشون مذاهب<sup>۲</sup> سلق مبلغین در مسافرت  
 مختلف است و اما مشرب این عهد ایست که بقدر مقدور باید مبلغ  
 سبکبار و قلیل الزحمه و سبکروح و متحمل باشد و از کثرت مزاحمت  
 بدوستان اجتناب نماید و از ادای فرایض و صلوات یومیّه و دعوات  
 ما مئوره غافل نشود \* ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها و حفظ مراتب  
 تقوی را اهمّ اسباب نفوذ قول و عزّت نفس شناسد و از لوازم حکمت که  
 در معین مبلغ و حصن حصین امر است بهیچوجه و هیچ حال نگذرد  
 تا یصلو الله تعالی کلمه اش نافذ و عملش ناجح و انجامش نیک  
 گردد \*

یا من یطیر لدی ذکر اسمہ روحی بقول سعدی<sup>۳</sup> همه آرام گرفتند و شب  
 از نیمه گذشت<sup>۴</sup> چون گمان نمرود که من بعد فراغت مرسلت یابید  
 سه صحیفه ازدستخط های مبارک که بر نهج پنج شاه صدر  
 یافته بود بخط خود نوشته ایفا خدمت داشتم که یاد بود رانزد  
 آن حضرت باشد محبوب ممتاز جناب حاجی نیاز ظاهر ارادت قائم<sup>۵</sup>  
 خدمت آنحضرت مینایند انوار مجدت از جبین آنحضرت مشرق باد  
 ۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۱۳ ابوالفضل معروض داشت \*

نامه<sup>۶</sup> سی و سوم

—————

بسم ربنا البهیّ الابهیّ

رقیمه<sup>۷</sup> شریفه<sup>۸</sup> آن محبوب که حاوی سواد مکتوب مرکز نقض و جواب  
 حضرت رئیس بود وصول یافت و تلاوت شد و در محضرا حبیب

عموماً نیز قرائت یافت و چون مبشر سلامت ذات اقدس حضرت  
 مولی الوری عبد البهاویها من فی ملکوت الارض والسماء بود غایت  
 فرح و سرور و انبساط و حبور رخ نمود اسئل اللہ تبارک و تعالی ان  
 يجعلک دائماً مبشراً بما یسرہ عاده الثابتون و یفرح منه ارقائمه  
 المخلصون فی الحقیقه جواب حضرت رئیس کتابی است که هر  
 حرفش در رد مرکز شقاق بمنزله شهابی است و لکن افسوس که حق جل  
 جلاله عقل را از مرکز نقض سلب فرموده است که خیر را از شر و نیک را  
 از بد تمیز نماید هد مرکز بخیال امثال این عد خطور نمی نمود که  
 این جاهل باین حرکات صبیانه و افعال جاهلانه مرتکب شود که  
 مضحکه دوست و دشمن و قریب و بعید گردد اگر در مص بود ید ملاحظه  
 مینمود ید که چه فضا حتی بپا کرده است کاظم کبابی که ازارا دل  
 متشردین ایران است این نادان مبشر امر خود مقّر داشته است  
 با هر یسته یک بار الاغ اوراق مزخرفات خود را برای این کاظم می  
 فرستد و او این اوراق را در میان اراذل شیعه منتشر میکند و بدست  
 اعدا میدهد دیگر معلوم است که اینها چه میکنند و چه میگویند و  
 نسبت بجمال قدم جل ذکره و تعالی اسمه چه کلمات غیر لافیه  
 مذکور میدارند بحدّی که یکی از ایرانیان مذکور داشته بود که گرفتم  
 که اینها بحقیقت پدر خود معتقد نیستند آیا حقوق پدری او را هم  
 فراموش نموده اند آیا الی الحال دیده شده است که نفس اسبابی  
 فراهم آورده که هر روزه غلام حسین کبابی و غلام حسین سیاه  
 و عهد الغفار هاس دوس و نو روزد راز و امثالهم در بازار خان خلیلی



کد مجمع اراذل است جمع شوند و این اوراق را بخوانند و کلمات  
 غیر لائقه نسبت بجمال قدم جلّ ذکره و قرآسه بر زبان رانند •  
 لِحمر اللّٰه این حادثه عجبیه و حسد مفرط و بیغض فاحش غرابت  
 جمیع حوادث و خصومات سابقه را از لوح اعتبار او استغراب محو نمود  
 بلی یا حبیبی حقّ جلّ جلاله عادل است بدون سبب قومی را خوار  
 نمیفرماید و بلا سبب غصنی را از شجره امریل ورقی را از اوراق قطع نمی  
 نماید اگر این افعال نمیمه و اطوار قبیحه از این فئه صادر نمی شد  
 حکم الهی بر زوال و اذلال ایشان صدور نمی یافت لآله تعالی  
 عادل فی حکمه و خبیر بعباده بصیر باعمال خلقه انظر فیما نزل  
 فی الاصحاح العاشر من کتاب اشعیا النبی حیث یخبر عن  
 حوادث یوم اللّٰه و آیات ظهور اللّٰه قال علیه السلام لیکن السید  
 ربّ الجنود یکسر الاغصان بعنف و کلّ مرتفع القامه یقطع و کلّ شامخ  
 یحط این عارت از کتب یسوعیه است و لکن در کتب پروتستانیّه  
 باین عارت تغییر یافته است هوذا السید ربّ الجنود یقضّب  
 الاغصان برعب و المرتفعوا القامه یقطعون و المتشامخون ینخفضون و  
 معنای هردو عارت واحد است لکن ترجمه اولی افصح است و  
 خلاصه مقصود اینست که حقّ جلّ جلاله وعده فرموده است که  
 در این یوم عظیم رهیب بسبب کبریا و تکبر علی اللّٰه اغصان باطله  
 را از سدره امرق قطع فرماید و اوراق سافله را از شاخسار عزت زائل نما  
 ید  
 اشئل الله تعالی ان یحفظنا بلطفه وجوده عن خطرات هذا الیوم  
 العجیب المخوف الخطیر انّه علی کّل شیئی قدیریاری از این اذکار

بگذریم مرحمت فرموده در محضر اقدس اطهر انور اعلی از قبل این  
 لا شئی عرض خضوع و خشوع و فنا معروض دارید و از برای اوتامید و  
 توفیق مسئلت نمائید آنه خیر موفّق و موید و معین و عده<sup>۱</sup> عنایتی در  
 باره<sup>۲</sup> حضرت استاد ..... و جناب ..... علیه بها<sup>۳</sup> الله و عنایته  
 فرموده اند امید است که از نظر عنایت و طرف مکرمت محو نگردد خاصه  
 حضرت شیخ و جناب شیخ که عریضه معروض داشته اند و آثار رحمت  
 و اسعه و عنایت محیطه شامل حال ایشان خواهد شد امروز در مصر  
 این دو وجود بسبب اطلاع واسع مؤسس بر اساس متینی در امر الله و  
 ثابت و مستقیم و مرجع نفوس طالبه و با جدید التصدیق هستند اگر  
 جریان میاه عنایت و اشعه<sup>۴</sup> آفتاب توجه حضرت مولی الوری از ایشان  
 قطع نشود امید است که شجره<sup>۵</sup> وجودشان مثمر ثمار مفیده گردد  
 باقی الا مرید الله یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید \*

یا حبیبی این عهد دست نمیدارد قلمی بر صفحه گذارد الا در اثبات  
 امر الله یارد علی من ردّ علی الله یا دفع شبهات ناقضین عهد الله  
 ولی در این بحر متلاطم بلا یا و احاطه دسائس فتنه ناقضه موجب حزن  
 خاطر مبارک حضرت مولی الوری روح الوجود لفضله الفدا گردیده اند  
 که قلم از رقم باز مانده باری اگر بخواهم شرح این مطالب را بنوسیم  
 موجب تصدیع خاطر آن محبوب خواهد شد مدتی است شروع نموده ام  
 کتابی در لسان عربی در اثبات امر الله و بیان حوادث واقعه در غایت  
 انطباق با کتب مقدسه تصنیف نمایم ولی نمی گذارند تمام شود امید  
 است که حقّ جلّ جلاله خود توفیق عطا فرماید و انشاء<sup>۶</sup> الله تعالی

جميع د سائس ووساوس این فئه در کتابی بابین عبارات و اتقن الثبوت تا یریف یابد \*

جناب رفائیل افندی چند یست آمده اند بمصروخیال دارند مدتی رادراین بلد اقامت نموده در تکمیل دروس دینیّه سعی نمایند ولی هنوز دستور العملی از ساحت اقدس نرسیده است اگر باذن مبارک آمده است دو کلمه مرقوم فرمائید تا سبب اطمینان گردد و اگر زحمتی میکشد لا محاله مبنی بر اساس باشد مرحمت فرموده از قبل فانی خدمت عموم احباب آن ارض عرض خلوص و ارادت ابلاغ فرمائید خاصه خدمت حضرت والد ماجد و خدمت جناب مستطاب حاجی سید تقی علیه بها ۱۰۰۰۰ اللّٰه عرض خلوص ارادت معروض دارید یک مجلد کتاب فرائد جهت ایشان حاضر است سبب آنکه آنوقت مانع از بردن کتاب شد تا ۱۰۰۰۰ کیدات وجود مبارک بود که بسبب قرنینه در اسکنه بدست اجانب نیفتد \*

یا حبیبی این مکتوب هفته قبل عرض شد و بسبب کثرت اشغال امکان ارسال نیافت د پیروز معلوم شد که مراسلات ارض مقصود رسیده است والحمد لله خبر آنکه جناب رفائیل باذن مبارک بمصرتوجه نموده معلوم گشته است مجدداً رجاء ارد که از قبل این لاشئی در ساحت اقدس عرض خلوص و خضوع معروض دارید و از محضراقدس رجای عنایت در باره ۱۰۰۰۰ حضرت استاد ۱۰۰۰۰ و جناب ۱۰۰۰۰ و جناب ۱۰۰۰۰ افندی بنمائید این نفوس جمیعاً از نفوس طیبه مستقیمه اند و بعلم و تقوی آراسته مثل کلمات الهیه مثل امطار است و باعث نضرت

وطراوت اشجاروا ز هار \* گویا سابق عرض نموده باشم که این جبران  
 افندی راجناب شیخ وجناب آقا میرزا علی محمد مکرراً شبهارفتند و  
 سه ساعت چهار ساعت با او صحبت داشتند و موجب تصدیق او نشد  
 علاوه بر اینکه در مجالست های این عهد با خطیب طایرالصیبت  
 مسیولوازون فرانسوی و میس بیکرواحبای امریکائی این مرد مترجم  
 فیما بین بوده وهم اثری در تصدیق او نمود حتی یومی از ایام که  
 جناب دکتر گتنگروزوجه اوود ونفرد یگرازستات<sup>(۱)</sup> امریکائیه در مصر  
 بودند در بیت جناب آقا میرزا علی محمد مجلس شد و این عهد جواب  
 مسائل ایشان را از عبارات کتب مقدسه بیان مینمود خلاصه جناب  
 دکتر قریب یکساعت با جناب افندی مباحثه مینمود که سبب توقّف  
 توجیست و مناظرات مفصله میان ایشان وقوع یافت وجناب آقا احمد  
 هم آنروز تشریف داشتند و ایشان هم بلسان فرانسوی با او تکلم  
 مینمودند باری این عهد چون ملاحظه نمود که این مرد بوصف تقوی  
 و علم آراسته است راضی شده که عریضه خود را بساحت اقدس ارسال  
 دارد و پس از وصول جواب حقّ جلّ جلاله شاهد است و همه احباب  
 مصر حاضر و مطلع که بمحض زیارت لوح مقدس انوار ایمان و ایقان از  
 قلبش ساطع شد و جمیع شکوکش زائل خلاصه مقصود اینست امید  
 است که از اثر قلم مبارک این اشتعال بیفزاید و موجب علّو و سمو کلمه  
 اللّٰه گردد زیرا که جمیع عالم گویا بالفطره مستعد امری بدیعند و  
 منتظر امری جدید لهند اگر نفوس مستقیمه بحکمت و بیان امروز موجب  
 نصرت امر اللّٰه نشوند دیگر چه وقت خواهند شد حقّ جلّ جلاله

شاهد است که يك استعدادی در عالم مشاهده میشود که اگر این فئه ناقصه گذاشته بود ندکه نفوس مستعدہ بحضور مبارک مشرف شوند الحال فوج فوج در امر اللہ داخل میشدند و لکن اسفاکه این بیخردان راضی هستند که امر اللہ بکلی از میان برود و اسم جمال قدم جل ذکره الاعظم منسی عالم شود و دماہ مسفوکہ فی سبیل اللہ بلا اثر ماند بشرط آنکه نفسی ناظر حضرت مولی الوری نباشد و احدی در ظلّ لواء مقدّس میثاق اللہ در نیاید و لکن هیئات هیئات آنہ متمّ نوره ولو کره المشرکون •

سواد مکتوب حضرت سمند رعلیه بها اللہ بتوسط جناب حاجی میرزا حسن وصول یافت مرحمت فرموده از قبل فانی عرض خلوص ارادت خدمت ایشان ابلاغ فرمائید زیاده مجال نیست پیوسته فروغ نصرت از جبین آن حضرت مشرق باد ۱۵ جمادی الاخری ۱۳۱۷ ابوالفضل •

نامه سی و چهارم

بسم ربنا الابهی

روحی لحضرتک الفدا • بعد الحمد والشکر لربنا العلی الابهی والتّحیة والتّنا علی مطلع انوار میثاقه السنّی الاسنی عرض میشود که مدتی است از آنحضرت خطی زیارت نشده است ولی فدوی دهم شهر حال که شهر ربیع الثانی هذه السنه است چون عریضه ای بساحت اقدس معروض داشته بود لذا مختصری هم خدمت آنحضرت عرض نمود و در ۱۵ همین شهر نیز عریضه ای دیگر که مشعر وصول بگربین عکا

بود بساحت اقدس عرض نمود ولی فرصت نشد که خدمت آن حضرت نیز ولو مختصر باشد چیزی عرض نماید در هر حال انشاء الله تعالی الی حسین وصول این عریضه آنها هم وصول یافته است اکنون قریب یک هفته است که در مصاحبت حبیبان مفتحان جناب علیقلیخان و جناب میرزا احمد در گرین عکامیباشم از احبای امریکاهم از بستن ونیویورک بعضی تشریف آورده اند در نیویورک ورقه<sup>۱</sup> محترمه میس کول و میس آیوز تشریف دارند لکن نه در اصل گرین عکابل در شهر کوچکی است در یک ساعتی گرین عکاکه قصبه<sup>۲</sup> این قطر محسوب است و نامش پرت اتموث است یک یوم ورقه<sup>۳</sup> موقله میس کول بمنزل فدوی تشریف آوردند و جناب آقامیرزا احمد فیما بین مترجم بودند زیرا که جناب علیقلیخان آنوقت جهت شغلی بیرون رفته بودند تا دیروز با جناب خان در یک منزل بودیم یعنی منزل کل نزدیک بود لکن چون تعیین منزل نیز موقوف بصوابدید ورقه<sup>۴</sup> منجذب به میس فارمر است منزلی علیحده برای جناب خان تعیین یافت که قدری از منزل ما دور است حال میس کول خیلی خوب بود یعنی حالات جسمانی و صحی بدن ایشان بهتر از سابق مشاهده شد و حال روحانی ایشان هم بحمد الله کما فی السابق در غایت سرور و انجذاب بودند ورقه<sup>۵</sup> منجذب به میس فارمر هم حالاتشان بهتر از سابق است فدوی از قراری که مسموع داشته بود احتمال نمیداد که قادر بر حرکت باشند ولی بحمد الله وقتی در گرین عکا وارد شدیم امیدواری کلی برای فدوی حاصل شد که انشاء الله تعالی چند سال دیگر بخد<sup>مت</sup>

امرالله موقق خواهند شد وندای الهی را از گریں عکاسایراقطار  
 ابلاغ خواهند داشت خود ایشان بمجالس تشریف می آورند و همه  
 امور این بیلاق را بنفسها خودشان رسیدگی مینمایند بلکه گاهی  
 هم خود ایشان در مجالس گفتگومی کنند خلاصه عرض اینست که  
 امور گریں عکا از جزئی تا کلی کلاً بصوابدید خود مسیس فارمرجری  
 داشته میشود که منزل هرنفسی فی المثل در کجا باشد و کجا صرف  
 ناها رو شام نماید و در چه ساعت گفتگو کند و خطابه هرنفسی چقدر  
 طول کشد و خلاصه القول در جمیع مراتب مراسم حزم و حکمت را  
 موعی میدارند و امور اکامایبغی منظم مینمایند فی الحقیقه ورقه موقره  
 مس فارماید ها الله تعالی در گریں عکاساس پدیع از برای نشر  
 کلمه الله طرح نموده اند و طریق مستقیم پیش گرفته اند که اگر  
 اراده الهیه در مهیا شدن مصارف مالی مساعد ایشان شود موجب  
 انتشار کلمه الله در اقرب زمان بجمیع اقطار امریکابل بکافه عالم  
 گردد گریں عکا در صحرائی واقع است از سهول شمالیه ممالک متحده  
 و مساحت فیما بین گریں عکا و مدینه نیویورک باسکه حدید تقریباً هفت  
 هشت ساعت است و اما مدینه بستن سه چهار ساعت است ولی چون  
 در بستن سکه حدید از آلت بخاری که براتبدیل میشود و در مصب  
 رود هدسن ببحر آتلانتیک عرض نهر را باید قطع نمود قدری مسافت  
 کم و زیاد خواهد شد و هوای گریں عکا خنک و لطیف است و لـذا  
 مصیف اهالی نیویورک و بستن است تمام این صحرا سبز و خرم  
 بزهور و ریاحین و اشجار و اغشاب مزروع و طبیعی است و رودی از

وسط این صحرا جاری است که بلده مپرت اشعوث و گرین عاوسایر  
 قری در سواحل آن واقع است و خانه هائی که مردم در آن در ایام  
 تابستان ساکن میشوند از چوب ساخته شده است بخلاف شهرها<sup>ی</sup>  
 امریکا که بیوت آن غالباً از سنگ و نادراً از آجر است و لکن اغلب  
 خانه های دهات از چوب است که بوضع خوش و هندسه جمیلی  
 میسازند و در خلال این صحرا و بیوت که بالا جمال ذکر شد جنگلها  
 غرس شده است از اشجار متنوعه از هر قبیل صنوبر با انواعها و بید و  
 نوعی از نارون و غیرها و از اشجار مثمره غیر از درخت سیب چینی  
 ملحوظ این عهد نشد و نه اینکه اشجار سایر میوه ها در امریکا و یا  
 گرین عکا نباشد همه میوه یافت میشود لکن در محلاتی که برای  
 سکونت بنا می نمایند کمتر درخت میوه غرس می کنند و غالب اینگونه  
 مواضع را بزهور و اشجار حسن الشکل او الورق زینت میدهند و اگر  
 چه متنزهات و محلات تابستانی خوب در ممالک وسیعۀ امریکا یافت  
 میشود که نسبتی بگرین عکا دارند و لکن نفوسی که تمکنی دارند گرین  
 عکا را بر سایر بیلاقات ترجیح میدهند چه که در سایر مصایف و بیلاقا<sup>ت</sup>  
 محافل عمومی نیست که از هر دینی و هر مطلبی در غایت حریت در  
 آن تکلم کنند و خطابه بخوانند چه که در سایر بیلاقات غیر از کنائس  
 یافت نمیشود و توجه بکنائس محض عادات است نه استماع خبری  
 جدید و یا مطلبی بدیع علاوه از اینکه مطالب تعبدی غیر مفهومی  
 قسوس و کنائس غالباً قلوب را منجر نموده است و بعجائز اختصاص  
 داده است و از این مستفاد توان داشت که فی الحقیقه ورقه<sup>ه</sup>



منجذب به مس فارمرچه تا سپس بزرگی در آن محل نموده است و نوعی هم ترتیب داده است که مغشوش و مختل الی‌الوهیست در جزو فهرست که پرگرام میگویند طبع شده است که هر یک از معلمین در ساعت معین در یوم معلوم در محل مخصوص مذکور باید یکسانست خطابه بخواند گاهی در زیر اشجار صنوبرگاہی در زیر چادر بزرگی که برای خطابه نصب شده است خلاصه امور گرین عباد رنهایت انتظام است و کلّ بورقه منجذب به بنظر احترام ملاحظه نمایند و اما فدوی در جمیع مجالس حاضر بود و انشاء الله تعالی الی‌الخلال جمعیت در هر مجلس حضور خواهد یافت و در ایامی که در پروگرام تعیین یافته است با اسم فدوی در محافل ندای الهی را بمسامع حاضرین رسانیده است و انشاء الله در ایام آتیه نیز ابلاغ خواهد داشت حمد و ستایش جمال اقدس ابهی را که از اثر قلم مبارک حضرت عبد البها<sup>۴</sup> نوعی قلوب منجذب و صدور منوره منشرح گشته است که نمیخواهند ذکری جز این ذکر عظیم و اسمی جز این اسم مسوع دارند یعنی حقّ جلّ جلاله شاهد است که نه تنها در مذاق این عباد بل در مذاق مستمعین عموماً اذکار ملل سائره حکم میده دارد حتی در مجلسی هم که فدوی خطابه بخواند و با اسم سائریین تخصیص یافته است بعضی از اوقات خواهش می‌کنند که فدوی مناجاتی از بیانات مبارک را تلاوت نماید بلسان اصلی عربی و یا فارسی از جمله یومی که قریب صد و پنجاه نفس زیر چادر اجتماع داشتند اول حسب الاسناد غای حاضرین فدوی مناجاتی از بیانات مبارکه بلسان

عربی تلاوت نمود و بعد مسترالول که از مشاهیر رجال مدینه نیویورک و از رؤسای متحف یعنی انتیکه خانه نیویورک و اول استاد مجسمه سازی و حجاری صنایع دقیقه است خطابه خواند و قریب یکساعت امتداد یافت و این مسترالول بعد از ظهر بمنزل فدوی آمد و در مسئله ثبات و سبب عدم برآهت یهود در صناعت مجسمه و اصنام و غیرها من المسائل مطالبی استفسار نمود فدوی بهرگز امرالیه توجه نمود آنچه بخاطر آمد معروض داشت جناب علیقلیخان مذکور میداشتند که ورقه منجذبه مس فارمزد کریم نمود که مسترالول از ملاقات فانی خیلی مسرور بوده و اظهار میداشت که الحمد لله مصاریف خود را در این سفر خسارت نمودم \*

و خلاصة القول بحمد الله تعالى از فضل و عنایت حضرت عهد البها ارواحنا له الفدا نجاح و فلاح در هر حال موافق این عباد است در جمیع احوال ندا \* امرالله مرتفع و اسم اقدس جمال اقدس ابهسی درالسنه دائر و حمایت و سطوت ظهور الله بر قلوب محیط و قوت و قدرت قلم مرکز میثاق افئده و قلوب را منجذب نموده است \*

روحی لا لطافك الفدا این عریضه تا این صفحه در گزین عنا عرض شده بعد که مکتوب آنحضرت که نمره ۹ و مورخ بتاریخ ۱۲ ربیع الاول و حاوی لوح محرمانه بود وصول یافت چون در لوح مبارک امر مبارک عز صدور یافته بود که فدوی فوراً عازم مدینه نیویورک گردم لذا بدون تأخیر فدوی حبیب مخم جناب علیقلیخان آیده الله تعالی را برداشته بنیویورک توجه نمودیم و پیرروز غروب که یوم

پنجشنبه ۲۰ ربیع الثانی بود وارد نیویورک شدیم و اینک بقیه این صفحه حال که بعد از ظهر یوم شنبه ۲۲ شهریور ربیع الثانی است در نیویورک نوشته میشود. دیشب جمیع احباب در بیت حبیب معظم جناب مکاتبت مجتمع بودند و صحبت داشته شد حمد خدا را که احباب الله جمیعاً ثابت و مشتعل و در ظلّ رایت میثاق تلقا اسم مبارک جمال اقدس ابهی ارواحنا لترتبه المقدسه فدا خاضع و خاشع و مطیع و ساجدند شروحات در عریضه علیحدّه بمحضراقدم اعلی عرض خواهد شد رقیمه کریمه دیگر آنحضرت نمره ۱ که مورخ بتاریخ ۲۰ ربیع الاول بود هم امروز وصول یافت و مکتوب جوف باسم جناب میرزا احمد اصفهانی انشاء الله تعالی فردا تسلیم ایشان خواهد شد چه که فردا انشاء الله تعالی عازم گرین عکا خواهیم شد امور نیویورک بروفق مرام است باطل در این یوم عزیز صوتی و صیتی نخواهد داشت ادام الله تعالی ایام عزّم و مجدّم و تأیید انکم و توفیق انکم فی ۲۲ شهریور ربیع الثانی سنه ۱۳۲۱

هو الابهی

ســـــــــــــــــــــــــــــــــ

روحی لمکارم اخلاقك الفدا امروز در نیویورک اسباب عنایت اولیای الهی بر این عباد مفتوح شده است چه که حال تحریر که عصر یوم ۲۲ ربیع الثانی است مکتوب دیگر آنحضرت که نمره ۱۲ و مورخ بتاریخ ۲ ربیع الثانی است ایضاً وصول یافت و از این معلوم میشود که نمره ۱۱ از میان ساقط شده است ولی میدانم مفقود نشده است و انشاء الله تبارک و تعالی خواهد رسید و چون مندرجات این

مراسلات کل مخابرات صحیح و سلامت وجود اقدس حضرت مولی الوری ارواحنا له الفدا ونصرت و غلبه کلمه الله است در شرق و کمال سرور و حبور حاصل شد اگر در بعضی از بلاد از قبیل رشت و اصفهان جهال فسادی کرده اند ضرری نیست بل جای شکر است که الحمد لله نفوس طیبه در غایت سرور و حبور در سبیل الهی متحمل بلا یا دورزایا میشوند و جانهای عزیز را فدای حضرت مقصود مینمایند ولی تفصیل را مکاتیبی که بجناب خان نوشته اند مختلف ذکر نموده اند و اطمینان نیست که چه قسم بدوستان این بلاد گفته شود که بعد خلاف آن ظاهر نگردد دیگر موقوف به عنایت آنحضرت است که آنچه را در شهادت نفوس طیبه بدو ن مبالغه اطلاع حاصل فرموده ایست مرقوم دارید شاید وقتی در یکی از جرائد درج شود اگرچه این امور برای این فانی در این سفر بنا مر یکا صعوبت یافته است اما الامر بید الله یفعل ما یشاء و بحکم ما یرید ما شاء الله کان لا حول ولا قوه الا بالله العلیّ العظیم ادا م الله تعالی لکم العز و النصر انه هو المعطى الکریم، ابوالفضل \*

نامه سی و پنجم

هو الله تعالی شاه

در ۱۶ شوال ۱۲۳۰ از اسکندریه بطهران خدمت صاحب الایام دی و المواهب و الفضائل و المناقب سیدی الاجل الامجد الانور حضرت ابن ابهری و ذواتی لعنایاته الفدا عرض شده \*

۹  
هو العلیّ العزیز

روحی لمکارم اخلاقکم الفدا بعد حمد اللّٰه تعالیٰ والثناء علی مطلع انوار عهدہ معروض میدارم که مبارک رقیمه کریمه مورخ ۶ شهر رمضان المبارک هذه السنه آنحضرت که بیاد آوری این بی پروبال مرحمت فرموده ارسال داشته بود در ۱۷ شوال وصول یافت و باحالی که شرحش فوق امکان تحریر با قلم است چه اصل خط آنحضرت و چه تقریر مولای اریب حضرت ادیب و صدیق قدیم حضرت میرزای نعیم روحی لهما الفداً اکراراً زیارت و تلاوت گردید ، یاد ایران تازہ نمود و عهد قدیم دوستان آن خطّه بهشت نشانرا تجدید گرد و جاذبه حبّ وطن این طبرضعیف را بتختی باین شعر لطیف که نمیدانم ناظم آن کیست و لکن بغایت شبیه باشعار و انفاس متنبی است داعی شد و هو هذا

فیا وطنی ان فاتنی بک سابق من الدّهر فایبعم لساکنک البال  
اگرچه جزای اعمال اهل ضلال و دسائس اجانب و حماقت فئه ازلیّه  
که آلت ید و وسائط اجرای مقاصد ام غریبه شده اند محال است  
بگذارد که باین زودی ما عواصف فتن در آن محال ساکن شود و  
اهالی بیچاره مرقه الحال و ناعم البال گردند بلی رجای و اتقی که  
در مقابل این حوادث محیطه هست عنایات حضرت مولی الوری و  
همت و اقدام اولیا و اصفیاست که مانند افق منیر در لیل مظلم عوس  
موجب اطمینان قلوب و انشراح صدور و سرور و فورع باد سلطان نور

است.

اماد رخصوص کتاب مجعول محرف نقطه الکاف که جماعتی از اهل  
 حیل و مکر آنرا تاسیس نموده دست آویز اضلال جهال کرده اند در  
 زمستان ماضی فانی در بیروت بود که ذکر نشر آن مذکور شد و از لوح  
 مبارک باین عهد مستفاد گشت که امر اقدس عرصه و ریافته است که  
 ایادی امرالله روحی لهم الفداری بر آن مرقوم فرمایند در این  
 بین با وجود ابتلای این فانی با مرض متنوعه شديده بسببمد اخله  
 بعضی طلاب مدرسه کليه امریکائيه که از تزلزل شبان احباب سبب  
 شهرت اسم مستبرون خائف بودند ثانیاً لوح منع اقدس خطاب  
 باین عهد عزنول یافت که در جواب او اقامی نماید وهم مرقوم  
 فرموده بودند که امر مبارک صدور یافته است که اطلاعات خود را از  
 طهران بفانی اعلام فرمایند بهر حال فانی بملاحظات که شرحش  
 خارج از موضوع است از بیروت عازم اسکندریه شد و مشغول بنوشتن  
 اطلاعات خود از حالات برون و احمد روحی و آقا خان و مرحوم حاجی  
 سید جواد کربلائی و کیفیت تالیف کتاب تاریخ جدید و حال مرحوم  
 آقا میرزا حسین همدانی و اختلافات مضامین کتاب نقطه الکاف با  
 اصل امر نقطه اولی عراسه و کتاب مستطاب بیان شد و قریب پنج  
 شش جزو نوشته بود که رقیمه کریمه آنحضرت و تقریرات حضرت ادیب  
 و حضرت میرزای نعیم روحی لکم الفد اوصول یافت و فوق الحسد  
 سبب سرور و جهور گشت چه اگر این عهد و جمیع احباب خواهند شکر  
 حضرت ادیب و آنحضرت و حضرت میرزای نعیم روحی لکم الفدا

را بجا آرند که همت فرموده مأخذ کتاب محرف نقطه الکاف خبیث را بدست آوردند و کاتب اورا یافتند و منشا شبهات را مکشوف — داشتند هرآینه از عهده این شکر برخواهند آمد اما اجر کم علی الله و نور خذ متکم الباهره متلثلاً بین الارض و السماء مدی بقا<sup>\*</sup> الا مرا لاقدرس فی عالم الانشاء چیزی که لازم است فانی معروض دارد اگرچه فضولی است و میدانم آن وجودات مقدسه غافل نیستند اینست که عکس خط آن کاتب میرزا مصطفی نام اگر ممکن شود که فتو غراف اصلی باشد نه طبع معروف بهالوزه — خوبست که بشود از روی آن طبع مجری نمود زیرا این طبع معروف بهالوزه که غالباً با حبر ازرق بر میدارند بیفایده است و از حسن اتفاقات در ایامی که حبیب لبیب حضرت آقا سید اسد الله قمی روحی فداه در اسلامبول تشریف داشتند کتابی که اکثرش خط خود ازل است و در آن الواح سخیفه او صورت میکل که در کتاب نقطه الکاف خط مبارک حضرت اعلیٰ روح — العالمین فداه بقلم داده است متعدد موجود است که هر کس به بیند شبهه نمیکند که اینها همه خط یک شخص است و این کتاب را جناب آقا سید اسد الله در مصر بفانی مرحمت فرمودند و الحال موجود است و خلاصه القول و سائط کشف: سائس اعداء الله بخوبی از فضل و عنایت حضرت مولی الوری ارواحنا فداه موجود است و وقت است اگر انشاء الله تعالی احببنا

همتی بفرمایند که ظلمات شبهات آنها از آفاق ایران زائل شود  
 زیرا شبهات ازلیّه جزد رمیان شیعه به شبهه وصایت در سائر فرق  
 ساری نیست اینست که بیرون هم سعی دارد که این فئه را در ایران  
 نصرت نماید و لکن الله تعالی غالب علی امره و لا یحییق المکر السیئی  
 الا باهله باری چون آنحضرت مرقوم فرموده بود یدکه یک مجلد  
 جوابی که حضرات ایادی مرقوم فرموده اند تمام است و مجلد ثانی  
 هم در شرفه تمام است و وعده ارسال آنرا فرموده بودند لکن  
 قدری فانی در اتمام رساله ای که در دست است و در عرض جواب  
 آنحضرت تا خیر نمود که کتابها برسد و بر بصیرت جواب عرض شود  
 در هر حال اگر ممکن شود که مرد و کتاب را مرحمت فرموده ارسال  
 فرماید که هر چه نوشته میشود با اطلاع یکدیگر باشد البته بحکمت  
 اقرب و بصواب انساب است دیگر ملوط برای و اراده آن آقایان  
 است هر چه مجری دارند خوبست عریضه بسیار مفصل شد رجای  
 عفو دارم خدمت آقایان آن ارض مبارکه چه آقایانی که اسم مبارکش  
 عرض شد و چه سایرین رجا چنانست که مرحمت فرموده از قبل این  
 عهد ضعیف عرض تحیت بدیعه ابلاغ فرمائید و غدر عریضه مخصوصه  
 طلب نمائید ادا الله تعالی عزکم و مجدکم و رفع بین العالمین ذکر  
 کم بمنه وجوده و احسانه ابوالفضل \*

نامه سی و هشتم  
 س س س س س س

نامه ایست که جناب ابوالفضائل به مانکچی صاحب نگاشته و از سئوالاتی



نموده است:

فدایت شوم مدت وقتی است که میخواستم روزی شرفیاب خدمت شوم و از فیض صحبت سرکار بهره مند گردم و باره ای از مطالب و مسائل کتاب مستطاب آئین هوشنگ را مذاکره و گفتگو کنیم زیرا بعضی مطالب در این کتاب ذکر شده است که با مسائل مسلمة بهره‌مند حکمای این زمان مخالفت دارد بلکه با مقام پیغمبری که طائفه فارسی در حق قائلین این مطالب معتقدند هم سازد و چون کثرت مشاغل مانع از شرفیابی خدمت ذی‌مسرت شد ناچار بعضی آن مشکلات را در این ورقه نوشته ارسال داشتم که محبت فرموده زود تر جواب آنها را مرقوم فرمائید \*

( سؤال اول ) در کتاب مستطاب دستاویز بر وفق حکمای اسلام خرق والتیام را بر افلاک محال دانسته چنانکه این مطلب از فقره ( ۳۳ ) از رساله زردشت افشار نیز معلوم میشود ولی برهان این امتناع را نفرموده است و این مسئله مبنی است بر قول به ساطت فلکیّت بر وفق اعتقاد قدما و مخالف است با محسوسات متأخرین در هر صورت محبت فرموده برهان استحاله خرق والتیام را بر اجسام فلکیّه بر وفق عقائد حکمای فارس مرقوم فرمائید \*

سؤال دوم ) از این مسلك اثبات فلکیات چنان مستفاد میشود که فارسیان بهزد را فلک بروقی یونانیان و حکمای اسلام معتقد بوده اند یعنی مرکز عالم را کره خاک میدانسته اند و محیط بر آنرا هوا و محیط بر هوا را نار و محیط بر نار را فلک اول و همکذا هر فلکی را محیط بر فلک

دیگر تافلك نهم و حرکت کواکب را تابع حرکت افلاك و محرک افلاك  
 را نفوس فلکیه می‌شمرده اند و افلاک را اجرام بسیطه خالیه از کیفیات  
 اربعه میدانستند و بواسطه تکمیل علوم ریاضی و اجرای براهین  
 حسّی امروز بطلان این عقیده نزد اکثر حکمای دانشمند ثابت  
 و برهن شده است و خطای حکمای سابق واضح و مدلل گشته و بر  
 هر کس که اندک از این علوم ریاضی داشته روشن و واضح شده است  
 که مرکز عالم کره شمس است و او جذّاب کرات دایره برگرد اوست و  
 محیط برای این کرات جز هوای مرکّب که بعضی از حکمای فرنگستان  
 آنرا (اتم سفر) مینامند و بعضی آنرا (اتر) چیزی نیست در این صورت  
 اسناد این اقوال با شخص بزرگی مانند حضرت مه آباد و سایر  
 آبادیان و حضرت گلشاه موهوشنگ و فریدون و امثالهم که رتبه پیغمبر  
 داشته اند خالی از اشکال نیست زیرا در صورتیکه به براهین حسّی  
 و در بینهای بزرگ رصد خانهای اروپ معلوم شده باشد که کره  
 ما و غیره نیز مثل کره ارض مرکّب است از خاک و آب و سنگ و محیط بر  
 آن دیگر بسیط بودن اجرام فلکیه چنانکه در فقره (۳۳) از کتاب  
 زردست افشار صریحاّ یاد داشت شده و عدم جواز خرق و التیام  
 بر اجرام فلکیه معنی ندارد و این بحث بر حضرت رسول و مسیح و کلیم  
 علیهم السّلام وارد نیست چه ایشان در فلکیات سخنی بنحو عقائد  
 مذکوره نفرموده اند و اغلب نام آسمان را برجها ت عالیه اطلاق کرده  
 فی المثل مسیح علیه السلام فرموده که من از آسمان آمده ام یعنی  
 از آسمان امر و عالم روح و فلك ربوبیت آمده ام خلاصه قول ببساطت

اجسام فلکیه وعدم جواز خرق والتیام در کلمات این پیغمبران نیست تا کسی گوید خطا کرده اند ولی در کتاب دستاویز رسائل آئین هوشنگ هست بلی ما اگر نیز مثل بعضی معتقد شویم که رسائل زردست افشار و غیره مترجمه دستاویز معمولات آذرکیوان است کار آسان میشود و بحثی بر پیغمبران آبادی و حضرت زردشت وارد نمی آید ولی غرض دوستداری نیست که به بیلیم میشود راه تصحیحی برای این اقوال پیدا کرد که ناچار نشویم بودن دستاویزانه (۱) لهد اتبیین این مقال با ذکر برهان بر روش آبادیان و پیاریان موقوف بمحبت سرکار راست.

(سؤال سیم) در رساله زوره باستان فرموده است (افریدون گفته است هوشنگ در نامه گوید که روان آدم گوهریست تابناک که در سرجاد اردواز آنجا همه تن را بفرمان خود میدارد و من ایدون گمان اینجانب باشد و از هامون جان این کارها کند) و نیز فرموده است (باندیشه فریدون روان از کالبد بیرون آید تا بجای آتش رسد از خواست بالائی نگاهد و چون بآتش رسید و بیرون شدن نیافت از ناپاکی گوهر و تیرگی واکرده وانگه بخواست یزدان یا بکالبد دیگر آدمی در رود و یا همچنین خود را بچیزی وابنده و استاده باشد یا در رفتار بوده تا چون خواست ایزد یا ورگردد یا براه یا بکالبدی در آید باندیشه او چون روان بآتش رسد و از ناپاکی گوهر نسوزد و بالا رود و اگر همه سیرت خرد داشته باشد آن فرشته ایست و اگر نه همچو

---

(۱) در نسخه نگارنده همینطور است گو یا کلماتی ساقط شده است.

فرشته تا آنگاه دوفرشته شود و من ایدون گمانم که چگونگی این نباشد که جان با آتش کاربرد داشته باشد ( انتهی اولاً این کلمات صریح است بر اینکه حضرت هوشنگ و فرید و براکه با اعتقاد فارسیان پیغمبران بزرگند اعتقاد این بوده که روان که آنرا عبری (نفس ناطقه) گویند جسم است زیرا که محل برای آن قائل شده اند و محل از لوازم جسم و جسمانیست و این عقیده با اعتقاد حضرت زردشت بلکه با اعتقاد هر کسی که دانا و آگاه از حقیقت روح است باطل است چنانکه فرموده است (من ایدون گمانم که اینجا نباشد) آنچه نزد حکمای بزرگ معلوم و محقق شده این است که روح جوهری است مجرد از مادیات ذاتاً و فعلاً و قابل محل نیست چنانکه تجرد نفس ناطقه را نیز در فقره (۱۷) از کتاب زردست افشار صریحاً مذکور داشته پس چگونه میشود پیغمبران در امور عقلیه مخالف یکدیگر باشند و انگهی خود هوشنگ و فریدون چرا در کتاب مخالف هم مینویسند یعنی در یک کتاب بمسئله ای قائل شده اند و در کتابی دیگر بضد آن فی المثل اولاً ملتفت نشوند روح مجرد است و بنویسند در سر جاد اردو بعد در کتابی دیگر بنویسند روح مجرد است و قابل مکان نیست و اگر کسی در سراپای رساله زردشت افشار و کتاب زوره باستان درست بگذرد و بدقت مطالعه کند بر صدق این اختلاف و بعد ایشان از مشرب حکمت و تحقیق آگاه میشود خلاصه مطلب آنکه اگر کسی قائل شود که این بزرگان از پیغمبران بلکه حکیم و دانا هم نبوده اند و با آنکه این کتب جعلی است و به این بزرگان بدروغ

بسته اند چنانکه اکثری میگویند کار سهل میشود ولی چون خود  
دوستدار هلوز نمیخواهد بمجهول بودن این کتاب و بیخمبر نبودن  
حضرت هوشنگ و زردشت قائل شود کار مشکل شده است لهذا  
چون بصیرت سرکار در این کتب بیشتر است خواهش دارم محبت  
فرموده زود تر جواب ورقه را مرقوم فرمائید و بپرهان عقلی نوعی این  
مسائل راحل نمائید که دل بآن مطمئن شود و خصم ساکت گردد  
زیاده چه عرض شود امید که مزاج شریف را همواره سلامت قرین  
باشد فی ۵ سوال ۱۲۹۹

از دوستان عزیز آنهاییکه با زبان و ادبیات شیرین فارسی سروکار دارند بخوبی می دانند که این پیرکهنسال از مدتی مدید که بعقیده بعضی امتداد آن به دو هزار و پانصد سال قبل می کشد هر زمان چون مردم این دمان بلباسی ملبّس گشته و چه سره فرتوتش غازه تازه پذیرفته است و جزئیات این تحولات بعد از اسلام تا حدّی معلوم و قبل از آن تا اندازه ای مکتوم است اما <sup>فته</sup> بعد از اسلام که زبان عربی چون مذهب تازی در ایران رواج یافت و با پارسی آمیخته گردید تا مدّتی یعنی تا اواخر عصر سلجوقی بدحوه مطبوعی این آمیزش جلوه نموده و گویندگان شیرین زبان فصاحت عربی و حلاوت پارسی را درهم آمیخته آثاری دلپذیر از خود بیادگار گذاشتند ولی بعد از این عصر رفته رفته تغییری در سبک پارسی آمیخته جدید پیدا شد یعنی استعمال عبارات مغلق و غالباً غاری از حسن ملاحظت روز بروز شدت یافته و کتب عجیبه در نشر فارسی حتّی عربی بوسیله نویسندگان فارسی زبان تحریر یافته و هر چند زمان طولانی تر شد نویسندگان در کار خود بصرامت افزودند و این امر همچنان ادامه یافت تا در عصر حاضر که نفوس از ملت ایران بواسطه مراوده با غربیان تحت تأثیر افکار جدید واقع شدند و متوجه این نقص در زبان گردیده ب فکر ایجاد سبک جدید یعنی ساده نمودن زبان فارسی افتادند و جمعی را با خود یار کردند و از آنجائیکه طبیعت بشری کمتر

در مقام اعتدال مقام می پذیرد بلکه غالباً یا بافراط و یا بتفریط میل مینماید اینها نیز تیغ قلم و لسان برای مقاومت و مخالفت با کلیه لغات و آثار عربی از نیام کشیدند و عقیده یافتند که باید زبان پارسی قدیم را احیاناً نمود و بدینوسیله به ملیت ایران خدمتی کرد ولی متأسفانه چون زبانی را که آنها میخواستند احیاناً نمایند از قرن هفدهم پیش مرده و نابود گردیده و جز لغاتی معدود و محرف از آن در کتب باقی نمانده بود و این لغات کفایت حوائج امروز را که روز بروز آثار و اسرار و بسط معارف و انوار است نمی نمود و لذا ما با مراجعه به بعضی از آثار زردشتیان از قبیل دستاویز که بکلی مجعول و بتصریح جناب ابوالفضائل ساخته دست آذرکیوان بود لغاتی بدست آوردند و یا اخیراً لغات عجیب و مضحک و نامناسب جعل کردند .

جناب ابوالفضائل که دوست و دشمن در فضل و ادب و انشاء و تحریرات بدیعہ اش یکزبانند در چنین زمانی زیسته و چون خود را پیش از همه کس سزاوارد خالت و دقت در این امر می دانست مدتی به تحقیق و تدقیق در این امر پرداخته و در پارسی سره مهارت بلکه چنانچه از آثار او پدید است تفوق بر تمام امثال و اقران از نویسندگان یافته و آثاری در این سبک از خود بیادگار گذاشت و بالاخره متوجه آن گردید که بفرموده خود شاین کار جز خشک مغزی و کار فزائی چیز دیگر نیست لذا با وجود آنکه خود در این

سبک مهارتی کامل داشت علیه اینگونه پارسی نویسان قیام نمود و در نامه هائی که به پارسی سره می نگاشت بدلائل واضحه بی نتیجه بودن این کار را ثابت مینمود از اینگونه نامه های ابوالفضائل که بیقین عدّه آنها زیاد بوده تاکنون چهار نامه بدست نگارنده رسید. یکی نامه ایست که به میرزا رضاخان افشا قزوینی ترجمان سفارت ایران در اسلامبول از طرف مانکچی صاحب نگاشته و خود اظهار عقیده ننمود. دیگر دو نامه که خود به میرزا رضاخان تحریر کرده. چهارم نامه ای که به میرزا محمد حسین ثریا در جواب رقیمه وی مرقوم فرموده است. میرزا رضاخان فوق الذکر از پیشقدمان این امر بشمار رفته و از او کتابی بنام پیروز نگارش بیادگار مانده بحالوه مقالاسی که در روزنامه اخترچاپ اسلامبول نشر شده است. نامه ای که او به مانکچی صاحب و جناب ابوالفضائل نوشته پیش نگارنده موجود است. علاوه بر چهار نامه فوق یک نامه فارسی سره دیگری است که خطاب به پارسیان بقصد تبلیغ آنان سالهای بعد نگاشته است.

روح الله مهربان



بخش سوم — نامه های فارسی سره

نامه اول

که جناب ابوالفضائل از جانب مانکچ صاحب به میرزا  
رضاخان نوشته :

برخی ارزنده گوهرت گردم من بنده که دلدادۀ  
روشدلان وهای بست کمندویژه درونام دیرگا هیست که از  
شهیدن دانشوری و فرزانی سرکاردرپایه بندگی ودوستی سر  
بلندواستواربوده وهمواره جویای بهانه بودم که بدست آویز  
آن خودرادرهمایون فرگاهت یادآوری کنم وبنگارش نامه پایه  
دوستی وآرزومندیرادرفرخنده تیمسارت روشن وآشکارگردانم  
تاآنکه گرامی نامه سرکارکه روزایزدازتیرماه یزدگردی بیادآوری  
دوستدارفرستاده بودیدرسیدومایۀ فزونی دوستی وچیرگی  
آرزومندی گردید امیدکه بزرگ یزدان توانا هماره بود خجسته  
نمودت رابافرخی دمسازو باخرمی انبازدارد نگارش یافته بود که  
اندیشه والای سرکاربراین گرائیده که نامه دربازنمودن زبان  
پارسی ازتازی وجدا کردن واژۀ ایرانی ازحجازی بپردازید  
ازاین مژده جانفزایی اندازه خرمی دست داد ومایه فزونی  
امیدواری گردید زیراکه این بیچارگان ایرانی ازآمیختن زبان  
تازی بهپارسی نه چندان ازدانش پذیری وشناخت آمیغهای  
هستی دورمانده اند که توان درخامه آوردیادرنامه گنجانید .

در ایروچنانچه دانشوری هنرمند در این شب تار که از خورشید دانش در او فروغی نیست اندیشه والا بر آن گمارد که مردم را از این همه رنج برهاند و به بامداد روشن هنرمندی و دانش رساند هر آینه دارای نیکنامی جاوید گردد و نام نیک وی سالها در جهان پهن و گسترده گردد زیرا که مایه برتری و آسایش مردم چند کشور شده و در آمیغ دانشورانیرا که از این پس آیند وی برخوان دانش نشانده امیدوار به بخشش بزدان و نزدیکان آن بلند ایوان چنانم که سرکار را در این سترک نامه یاوری فرماید و همایون نامه نوائین بزودی انجام پذیر گردد و چون دلپذیری هر چیزی بخوبی پاره‌های آن خنیده و روشناس میگردد و در نزد ویزگان و فرگاه هنرمندان پایه و پیژگی و پذیرش می آید هر آینه در خوبی کاغذ و نگارش و چاپ کردن آن باندازه توان کوشش خواهید فرمود که بزودی در همه انجمنها پذیرفته آید و سالیان بسیار در نامه خانها بیادگار ماند و نیز در پیشرو و با انجام این مهین نامه برخی از بریستهای زبان پارسیرا که بتازی ( نحو ) و ( صرف ) گویند باز نمائید و در ایند آنچه شایسته آموزگاری است بنگارید زیرا که استواری زبان به استواری بریستهای آنست و زبان پارسی خود در زبرد هنادی استوار بوده که هنگام دست یافتن بیگانگان بر ایران و سوختن نامه خانها از میان رفته است و بزبان پهلوی هنوز هم نامه در این هنر در نامه خانه

من بنده است افسوس که از خواندن پهلوی بهره ای ندارم و دیگران هم نتوانند خوانند و در این روزگار برخی از دانشوران چیزی در این در نوشته اند و بنام من بنده نیز نامه ای که (بمیزان مالک) روشناس است پرداخته اند و سزاوارتر از همه آن است که سرکار در نامه نوائین بنگارید تا از همه رساتر باشد و نیز در سباز نمودن نام شهرها و راه نام نهادن هر یک و چگونگی انجام و کنونه آن که این هنر را فرنگیان (ژگرافی) نامند و در بازنمودن کنونه بزرگان پارسی نژاد و راه هر یک که بتازی (علم رجال) و فرنگیان (بای گرافی) گویند و در بازنمودن هنرها و دانشها که (سنتی فیک گرافی) خوانند چند آنکه درخور نامه نگاری باشد در این همایون نامه بنگارید تا از نامه های پیش که دانشوران گذشته پرداخته اند مانند (فرهنگ رشیدی) و (برهان قاطع) و (برهان جامع) و نامه (انجمن آرای ناصری) که در این نزدیکی رضاقلیخان لله باشی پرداخته و همه را دیده اید و دارید بهتر شود و به روش نیکوتر انجام پذیرد و اینک فرموده بود در روزه نامه (اطلاع) و دیگر روزنامهها چاپ شود روزنامه های ایران را امیدواری نمی دهد و بخواست یزدان امیدوارم که در روزنامه های هندوستان چاپ کنند که بهر کس خواهان زبان پارسی است آگهی رسیده و خواستار این همایون نامه بسیار گردد و خود دوستدار نیز پس از انجام ده دفتر آنرا خریدار است • نگاشته بودید

که جز خرده اوستاود ساتیرکه دارید اگر دوستدارنامه ای بزبان  
 پارسی دارد بفرستد درچندی پیش چهاردفترازنامهای باستان  
 که دریکانگی یزدان وشناخت آغازوانجام است وفرزانگان  
 باستان درهنگام جهانداری خسرودادگرانوشیروان وپسر  
 برومندش هرمزو وشهنشاه مینوآرامگاه پرویزبزبان پهلوی پای  
 چم کرده بودند وکما بیش سیصد سال ازاین پیش بفرمان شت  
 اسفندیارفرپورتیمسارآذرکیوان بافرزانگان پارسی آنهارا ازپهلوی  
 بهارسی باتازی آمیخته که زبان مردم این روزگارباشد دیگرباره پای  
 چم کرده اند بدست دوستدارافتاد من بنده نیزچندی پیش هر  
 چهاررادریک دفترنگاشتم وچیزی چند برنخست وپایانش افزودم  
 ونام وپرا (آئین هوشنگ) نهادم وسال  
 ۱۲۹۶ تازیانی شمارآنرا چاپ کرده گوهرگرانبهای اورابتازگی  
 درفرگاه دانشوران وبیشگاه فرزگان نمودارساختم وبرای هر  
 یک ازبزرگان دفتری فرستادم اکنون سه دفترآنراکه نامه چهارم  
 هریک پارسی ویژه است بهمراهی هست فرستادم که مهربانی  
 فرموده یک دفتراینام پیشکش درپیشگاه مهین دستوراآصف  
 یارگاه و بزرگ فرمان و بزرگمهردستگاه معین الملک بگذرانیدواز  
 من بنده درود فراوان وسپاسگذاری بی پایان برسائید ویکدفتر  
 دیگرآنرا بفرگاه سرکار (منیف افندی پاشا) بفرستید وپایشان هم  
 درود برسائید ودفتردیگران ازخود سرکاراست امید که پذیرفته

آید • جزاین نامه فرازستان و رازیزدان و میزان مانك و ۴۰  
كلمه و نامه خوشه رانیزد راه رونویس كردم پس از انجام یافتن  
برای سرکارخواهم فرستاد افزون چه نگارم همیشه از فرمایشات  
آگاهی دهید که دوستدار تمامه جا همراه است روز اسفند در  
مزد از شهر پیورماه ۱۲۵۱ یزدگردی (غره ربیع الاول ۱۲۹۹) •  
جناب ابوالفضائل بعد از تحریر نامه فوق از طرف مانکچی  
صاحب تصمیم میگیرد که مکتوبی بمیرزا رضا خان نوشته اورا بخط  
خود در پیروی این روش که در پیش دارد و کاری بیهوده که  
بدان مشغول است متوجه نماید لذا مکتوب بلیغ ذیل را تحریر  
میفرماید •

### نامه دوم

—————

#### بنام یکتا خداوند بیبا

پس از ستایش بزرگ یزدان بخشندۀ بخشای شگرتوانا  
و درود روشن گوهران راه نمایندۀ آمیخی والا در فرگاه یگانہ  
فرزانہ دانشور آگاه و روشن می دارد که من بندہ که خاکپای  
دانشوران و چاکر آستان هنرمندانم چندی برای دریافت هر  
گونه دانشی زندگی گرانمایه را بکار برده و گرد شهرها و کشورها  
دویدہ و فرخندہ دیدار بزرگان دانشوران را دریافتہ از فرگاه هر  
یک باندازہ توان و خورد دمان بهره اندوز گشته ام انجام کار

خواست پاك پروردگارم به طهران كشانید و در این کشور  
 بهرگونه سختی پای بست و گرفتارم گردانید با اینکه در این  
 سرای سپنج همواره نشانه خدنگ جانکاه اندوه و رنج  
 بوده ام هیچگاه از دانش آموختن و از فرگاه بزرگ فرزنانگان  
 فرهنگ اندوختن نیاسودم و با آنکه یکران آهوتك زندگانی  
 نزدیکی سی و هشت نچرخه بر من پیموده و بامداد جوانی  
 شب پیری رسیده از دانش آموزی و خرد اندوزی فرو نمانده ام  
 و از هرگونه هنر بهره نیک برده ام ویژه اندر دو گونه دانش  
 که فزون از توان همگان رنج برده و کوشش نموده ام نخست  
 دانش بزترکه بفارسی فرزند بود و بتازی (الهیات) گویند و دیگر  
 در آموختن زبان پارسی و تازی و شناخت پایه سخن در بلندی  
 و پستی تا بدان مایه که دانشوران این شهر مراد رسخن دانسی  
 و نامه نگاری نخستین کس شمارند و اگر خود ستائی گونه ای از  
 بیدانشی نبودی گفتمی که چاه فرزاد استاد ناصر خسرو  
 تازی نژاد که فرموده است:

معنی بخاطر اندر و الفاظ در دهان

همچون قلم بدست من اندر شده اسیر

در ستایش من است \*

بهرگونه چندی پیش در گرامی روزنامه اختر که رخسند

اخترست روشنگر دلهای ویژگان دیدم که اندیشه والای

سرکاربراستواری وتازگی زبان پارسی گزائیده " و با اینکه بهمایون  
دیدارت سرافرازنگشته ام نشان مهترت ردل و کمند بندگی وستایشگر  
بگردن گرفتم و همواره آرزومند بودم که به فرهنگ نام آنچه در این  
در باندیشه آید بنگارم و راه نگارش را گشاده دارم تا آنکه در چند  
روز پیش مرا فرزانه مانکچی لیمچی پارسی بخواند و نامه روز دین ایزد  
از تیرماه یزدگردی سرکار را که به او نگاشته بودید بنمود و خواهش  
نگاشتن پاسخ آنرا از من بنده بفرمود زیرا که خود بهره ای از نوشتن  
و خواندن پارسی ندارد و جزد رزبان گجراتی و انگلیسی از خواندن  
و نگاشتن بهره ندارد<sup>۱</sup> برایم بخواهش وی پاسخ نامه روز اسفندار  
مزد از شهر پورماه را که دیده اید نگاشتم و بر آن سوروانه داشتم و چون  
در این در پاره چمهای باریک است که روشن داشتن آنرا در فرگاه  
آن سرور دانشور بایسته و گزیر میدانم ناچار بنگارش این  
نامه رنج فزا گشتم و بدرازای سخن درد سر افزودم •  
این خود روشن است که بخواست یزدان یا بخواستاری  
منش و گردش دمان همه کارها و گونها روی به نیستی و نابودی  
دارد و هر تازه و نوی را گردش چرخ بگونه باسی و کهنگی  
آرد و این پیشرو خود بی رهبر و روشنگر روشن و آشکار است  
چنانکه اگر در چگونگی پوشش و روش و آئین و کیش و گفتار  
و رفتار پیشینیان در نگیم برگشت همه چیز را به نیستی و نابودی  
روشن و آشکار بینیم و این خود روشن دیرینه جهان و خسوی

همیشگی گیتی است که چون مردم کشوری برکشور دیگر دست یافتند و گروهی بر گروه دیگر چیره شدند روش گفتار آنان نیز بر سخن و زبان اینان چیرگی و فزونی یابد و اندک اندک گپهای آنها در گفتار اینها بکار رود چنانکه از دست تازیان بفارسیان و ترکان بایران زبان دیرینه مردم این کشور دیگرگون شد و روش گفتار باستان از دستشان برفت و اکنون که اندک چیرگی و برتری در مردم اروپا پدیدار شده و پادشاهان ایشان دارای پایه برتری و نیرومندی شده اند می بینیم که گپهای فرنگی و انگلیسی نیز در زبان این مردم بکار آمده و استاد چرخ برای بیکر گفتار پارسی جامه از نو بریده مانند (پولتیک) و (راهپورت) و (سویلنزه) و (کومیسون) و بسیاری از اینها که مردم از بزرگ و کوچک و خرد تا درشت باسانی میگویند و روز بروز هم بر او میفزایند و چون خداوند توانا از راه بخشش و داد هر گروهی را در دمانی ویژه آنها بدانش و فرهنگ و مردمی و هنر سرافراز میفرماید و بر مردم دیگر کشورها برتری و چیرگی میدهد ناچار همه گپها و زبانها بهم آمیخته میگردند و روش سخنگوئی روی بدیگرگونی می آورد و راه سرایش و گفتار نوی و تازه میگیرد و چون نیک بینی با میخ یابی که نشوینهای جهان از نشونگری نامهای بزرگ بزدان است و یکی از آنها فرخنده نامی است که بتازی (بدیح) و بهارس تاز



کننده چیزها گویند پس مرد خردمند باید داند که بخواستاری  
این نام آمیخ جهان از پست تا بلند و از خرد تا بزرگ پوششش  
تازه و گونه‌های بی اندازه باید افزون چه نگارم جهانت بکام  
و روزکارت پدram روز اسفندار مزد از مهرماه یزدگردی ۱۲۵۱  
فره ربيع الثانی ۱۲۹۹ • ابوالفضل گلپایگانی •

در جواب این نامه میرزارضاخان فوق الذکر جوابی به جناب  
ابوالفضائل میدهد که به تاریخ ۹ رجب ۱۲۹۹ مورخ است  
و چند سطر اول آن چنین است :

مهربان دوست دلسوزا گرامی نامه مهرآئین و گنج از  
گهرهای دلنشین که اسفندار مزد مهرماه فره نگارش پذیرفته  
است در شب جشن نوروز پرتوجهان افروز باز اندوخت و من و  
یاران انجمن رایکسره شادمان ساخت شادباشها گفته  
و نیایشها از همه بیننده و شنوندگان شنفتیم • خجسته  
باد چه نوروز روزگارانت چو دیرگاهی میگذشت که از این در  
سخنی ناشنیده بودم و بدریای انده همی درتپیدم و دریغ  
ورسانه میخوردم که چرا سمرانی بهم نمیرسد کس بمیدان  
در نمی آید سواران را چه شد اگرچه دلخوشی و شادکامی  
دو جشن یکرویه که در یکشب دست بهم داده رسیدند دمان  
هیچگونه اندیشه نمداد سها سها یزدان را از دل و جان بدین

رستن بدلخواه برگفته و خواندن و سپاس راندن را تا با م  
از آغازگه بانجام نامه و چند بار باز پیمودن آنرا کاروبار خوبش  
داشتیم و از آنروزم تا کنون هرگاه روزی بدست افتاده و خواند  
روزیم شده است هنگام از دست نداده ام ... الی آخر

جناب ابوالفضائل در جواب وی ثانیاً این نامه را نگاشته اند .

نامه سوم  
—————

فه سام مزدام

برخی فروزنده گوهرت گردم همایون نامه سرکار که روز  
خرداد از دیماه یزد گردی بیاد آوری دوستدار نگاشته کلک  
گهر بار گشته بود چند روز پیش رسید گفتم و بوسیدم و بر دیده  
نهادم دیگر نیارم نگاشت که چه مایه شادی آورد و تا چه پایه  
خرمی بخشید زهی نامه که با میخ گنجی است از گهر اگر گنج  
گهر خرد فزودی و کانی است از زر اگر کان زر زنگ نادانی  
از دل زدودی بی بی سفرنگ پر خیده گفتار فرزانیگان با هوش  
و هنگ است و تعمیرای پوشیده رازهای دانشیان با فرهنگ  
زهی چو روز جوانی گزیده در هراب

خهی چو دانش پیری ستوده در هرفن

چو آسمانی پر زهره و مه و پروین  
چو بوستانی پر لاله و گل و سوسن

سپاس یزدان راکه مرغ روان از قفس تن پرواز نمود و هوش راز  
نیوش چندان اندر پیکر بهائید که هشیوار مرد زباندانی یافته  
شده راست از کاست داند و هنرمندی شناخته آمده که بلندی  
و هستی سخن شناسد راستی نامه آمیخی که سزاوار نگاشتن  
و گرامی داشتن است اینگونه نامه هاست و بس که دانشوران  
از آن بهره ها برند و سالها در دفترها بنگارند از نامه های  
بی سود که سراپا لاغ یا درود است چه سود مرد باید اگر  
خامه بدست گیرد همه آن نگارده که از هر سو سود مند و رسا  
باشد و از آرش آن خرد مند بهره ها گیرد چنانکه در همین چند  
روز که گرامی نامه سرکار رسیده بسیاری از هنرمندان و سخندان  
این شهر باز نویس این دو نامه را از من بنده خواسته اند همانا  
برد و ستندار گرو راست که بهاس والا اندیشه سرکار و پیش بردن  
این هنر دشوار جان بکوشم و نام نیک سرکار را در نزد دانشوران  
پهن و گسترده سازم •

سرور ارزنده گوهرم از اینهم که در نامه پیش نگاشتم که  
جهان هماره در کار جزیدن و دیگر گونگی است و انجام هر چیز  
نیستی و ناهودی آن نخواستم که رنج بردن سرکار در استوار  
نمودن زبان پارسی یکباره بی سود است چه دانا داند که  
استواری زبان بانیست که در زبرد هنادی درست آید  
و زود آموختن هر زبانی وابسته آن که از آرایش دیگر زبانها

پاك وپاكيزه باشد بارها گفته ام پارسی زبانان كز این پس بجها  
 آیند همه دانش آموز مهین نامه نوائیند و سراسرا گردن  
 بسته كمند نیکی و بخشش آن سرور مهر آئین بآمیغ دانشیان  
 آینده یکسره بنده سرکارند و ستایشگران سترگ دانشور  
 خرد یار بزرگ یزدان دانا گوا هست که من بنده خود آرزومند  
 آم که بزودی کام سرکار بدلخواه دوستان برآید و شیرین  
 زبان پارسی از آلا پیش دیگر زبانها پاك وپاكيزه گردد و ن <sup>شتر</sup> خو  
 آنست که مردم روی زمین بر یک زبان گرد آیند و براستی هم  
 خواهند آمد و چنانکه امروز والا اندیشه سرکار براستوار  
 نمودن زبان پارسی گزائیده روزی اندیشه سترگ مردان کار  
 بر این خواهد گزائید که مردم روی زمین بر یک زبان گرد آرند  
 و همگانرا از این شاهراه بهایه بلند رسائی و یگانگی رسانند  
 چه یزدان والا در آسمان نامه فرموده است که ( نشانم دریافت  
 پایه بلندی جهانیا را یکی آنست که مردم روی زمین همگی  
 بر یک زبان گرد آیند ) (۱) و بیگمان نگاشته كلك یزدانی چهره  
 نمود خواهد پذیرفت و روزی مردم کشورها بیک زبان سخن  
 خواهند گفت \*

---

(۱) اشاره به آیه کتاب مستطاب اقدس است که میفرماید  
 " انا جعلنا الاممین لبلوغ العالم الاول، وهو الاس  
 الاعظم نزلناه فی الواح اخری والثانی نزل فی هذا اللوح  
 الهدیغ "

سرور درخشنده اخترم اکنون نمیخواهم که لخت لخت  
 گرامی نامم سرکار را بنمشته خود پاسخی نگارم و آمیغ هر یک را  
 بخردی رهبر روشن و آشکار سازم چه سخن بدرازی خواهد  
 کشید و کار به آخوندی خواهد انجامید و گرنه دیگرگونه  
 شدن نشوینهای جهان و نابودگشتن جهانیان چیزی است  
 روشن و آشکار اگر هر گروه و مردم هر کشور کنون خویش را با  
 روش هزار سال پیش سنجند برگشت همه چیز راه نیستی  
 و نابودی روشن و آشکار بیند و دیگرگونه شدن چیزها را از گفتار  
 و کردار و آئین و کیش و پوشش و روش و مانند اینها نیک پیدا  
 و هویدا یا بند چنانکه اگر کسی نیک اندیشد داند که همین  
 پارسی گوئی و پارسی نویسی که سرکار و بنده می گوئیم  
 و می نویسیم به هیچ روی بسرایش و نگارش مردم باستان و هنگام  
 جهانداری ساسانیان مانند نیست چه من بنده نامم دارم که  
 در روزگار پادشاهی (یزید) پور معاویه تازی (مهدین فروه  
 ساسان) برادر (دین یار) که ویرا بتازی سلمان فارسی  
 گویند بهادشاه تهرستان (بادوسپان) (۱) گاو باره نوشته  
 (۱) بادوسپان گاو باره لقب گیل بن گیلان شاه است که  
 نسب او بعد از چهار پشت به جاماسب برادر قباد پادشاه  
 ساسانی میرسد وی پادشاه طهرستان و گیلان بود و پسرش  
 بادوسپان است که در گیلان بعد از پدر حکومت کرد \*

هیچ سفرنگ دساتیرکه دانشوران ویژه فرزندگان انگلستان  
 آنرا پرداخته شت آذرکیوان میداند نیماند گزارش های آن  
 نامه باوستا نیک مانند است وازین توان دانست که مردم  
 آن روزگار را سرایش ونگارش بدانگونه بوده نه بگونه دساتیره  
 برخی روشن گوهرپاکت شوم این هزارسال هم که بزرگان  
 آئین و ویژه درونان تیزبین گفته اند اندازه همدادی است  
 که همه کس بگذشتن اینماییه دمان دیگرگونه شدن کارجهان<sup>را</sup>  
 تواند دریافت واندک هوشان دیریاب هم باسانی خواهند  
 شناخت وگر نه هوشباران داند وخردمندان بینند که درهر  
 دم دست توان یزدان کشتی کشتی جهانیان را بگرداب نیستی  
 ونابودی فروربرد وپاندک مایه دمان جهان جهان گونه های  
 نو وپیکرهای تازه ازکشور مینویکیهان نمود وهستی آرد خسرو  
 نامدارستری ( دارپوش ) کاوسی که خاور سوی کشورش هندو<sup>ستان</sup>  
 و باختر سوی آن یونان بوده و سیزده پادشاه راه بند آورده  
 وچهره خود و آنان را درکوه بیستون برسنگ نگاشته که نامش  
 از میان نرود و بزرگی وی بداستان در دفترجهان همانند  
 چنانش روزگار فراموش نمود که فزون از هزارسال کس نامش نبرد  
 و دانشوری کنونه اش را درنامه نگاشت مولوی رومی نیکو فرموده  
 موسی وعیسی کجا بد کافتاب کشت موجودات را میداد آب  
 آدم وحو کجا بد آنزمان که خدا افکند این زه درکمان

اینها خود روشن است و جای سخن نیست مرد خردمند را باید  
با اندازه توان در آسایش مردمان کوشش کند و راهی برای افزایش  
دانش و هنرمندی هم کشوران خویش بگشاید و بیگمان مردم  
ایران از این راه سرایش و نگارش که گزیده سرکار است بهایگاه  
بلند هنرمندی و برتری توانند رسید و از نشیب جای بی هنری  
و نادانی که انجامش خواری و گرفتاری است توانند رست چه اگر  
مردم کودکان را الفبای بهروزی که همایون دری است برای  
رسائی و زودآموزی با زبان پارسی آموزند که هنرها را بدان  
کشگ و نواد سرایند و نگارند هرآینه آنچه رادرسی سال نمی توانستند  
در سه سال خواهند آموخت و زندگی گرانبایه را که هر دم مش  
جهانی ارز در کارهای بی سود با انجام نخواهند برد •  
سرورگرانبایه گوهرم مردم را گوش شنوائی گران گشته  
و چشم بینش تاریک شده و گرنه کبوت خود را در آئینه روزگار  
تواند دید و انجام کار خویش را از دفتر جهان که بزرگ نامه  
یزدان مهربان است تواند برخواند ز اجهان خردی  
نامه ایست بخامه ایزدی نگاشته و دفتری از هرگونه دانش  
انباشته باختریان که مردم کشورهای فرنگستان با سند و مردمی  
بی ارج و گروهی بی نام بودند از راه دانش و هنرمندی بر آسمان  
ناموری و زبردستی بر شدند و ما ایرانیان که بچرخ مهی و اورنگ  
فرهی بودیم از واگذاشتن روش بزرگان خویش و بی پروائی

بفرگفته‌های آئین و کیش روز بروز به نشیب‌لاخ نادانی فرو  
 می‌رویم و دمدم هر آزادی راه گل ولای ریمنی می‌آلایم  
 پیدا است که اگر مهر پروردگار بخشش‌کار دستگیری نکند  
 و چراغ دانش فرا راه این گمگشتگان و بیچارگان ندارد در تیره  
 چاه خواری جاودانی فرو خواهیم رفت و بکمند بندگی دشمن  
 خو بخوار گرفتار خواهیم گشت اینکه فرموده اید (دین و  
 جهان را دورا راه بی‌پایان است هر که آنرا از راه خود رفت هر  
 دورا یافت و آنکه بهم آمیخت هر دو از وی گریخت) سخنی  
 است سخت درست و گفتاری است بی‌اندازه زیبا اندرز  
 سودمندی است که فرزانش باید همواره پیشهاد کار خود کنند  
 و گزارش بلندی که سخندانانش برد فتر دل نگارند اینگونه  
 گزارشها را دانشیان تازی (جوامع الکلم) خوانند و به یاد  
 گوینده اش سالها در دفترها نویسد درد بیدرمان اینست که  
 ما هر دو را گم کرده ایم داستان بابلیان که میخواستند از راه  
 کوشک با آسمان مهی بر شوند هم زاده این آرش است و رهبر  
 درستی این گزارش امروز بزرگان ایران هم در این کارند و  
 میخواهند از همانراه بچرخ زندگی برآیند پیشوایان آئین  
 را نمشته اینست که در دانش بسته است و بزرگان کشور را  
 گمان آنکه همواره دست ستمکاری ایشان گشاده در اینرو  
 انجام کار روشن است که چه خواهد شد و پایان راه آشکار



است که بکجا خواهد رسید کاری بمن بزرگ است و رنجی  
بسیار سترگ که نه از اندرز دانشوران کشور خویش پند  
میگیریم و نه از هنرمندی و چهرگی بیگانگان بهوش می آئیم آنچه  
در پهلوی شدن و هنرمندی مردم ژاپون نوشته بودید چنانست  
که نگاشته کنگ گهر بار سرکار شده من بنده نیز دو سال پیش که  
فرستادگان ایشان بایران بودند از دیدارشان بهره ور شد م  
پای چم نامه راکه بزبان انگلیسی یکی از بزرگان این کشور  
براه دلسوزی نوشته بودند دارم مردمی سخت دانا و هنرمند  
و هشیار بودند کاغذیکه ساخته مردم آن بوم بود هم دیدم  
در استواری خمیره و خوی و نرمی بچندین برابر بهتر از  
کاغذهای کشمیری بود در نخست چنان گمان بردم که از ابریشم  
ساخته اند انجام دانسته شد که کاغذ بدان خوی از گیاه  
بی ارجی ساخته شده جای هزار افسوس و دریغ است که  
گمنامان همه نام آور شدند و ما بخواب اندریم و ناتوانان یکسره  
نیرومند گشتند و ما مست بادۀ پندار و این خود رهبری  
است آشکار (که زگل گل روید و از خار خار) این سخن پایان  
ندارد بر سرگفتار نخستین رویم که فرموده اند (کس بمیدان  
در نمی آید سواران را چه شد)  
سرور بنده پرورم :

هنوز گویندگان هستند اندر عراق      کمقوت ناطقه مدد از ایشان برد

نخست از سواران این پهنه یگانه دانشور بهمتا  
میرزا محمد حسین خان (ثریا) است در نگارش پارسى و تازى و  
دانش دهناد و سخنگوئى و چامه پردازى که بتأیيش علم عروض  
و قوافى گویند بیهمال و بیمانند است جز آنکه زبان فرانسه  
و تزگرافى و ستاره شناسى را بر روش فرزانیگان فرنگستان نیکو  
میداند در ستایش آن سترگ دانش بیمانند جز این دو چکامه  
امیر ناصر خسرو علوى چیزی نتوانم نگاشت :

علم عروض از قیاس بسته حصار بیست

نفس سخنگوی او کلید حصار است

مرکب شعر و هیون علم و ادب را

ست

طبع سخن سنج او عنان و مهارا

سترك نامه در این هنرمی نگازد اکنون که درردۀ چاکران دربار  
بکارهای مرزبانى گرفتار است اگرش کار کشور نفریهد و این همایون  
نامه را با انجام برد برای پارسى زبانان همایون درى گشاده  
گردد و برای دریافت این هنرشاهراهى پدید آید .

دیگری از نامداران این در و سرافرازان این کشور

مهین پرستندۀ فرگاه یزدانى حاجى میرزا حسن خوشنویس  
اسپهانىست جوانى آهسته و خردمند و دیندار و دانشورى  
هنرمند و هشیار است گرد آلايش بدامن پاکش نشست و نام  
نامیش بنا فرمانى وى پرواى آورده نگشته شکسته را بیک

درست می نویسد و در کشور ایران در این هنر همال ندارد بآمیغ  
درویش (۱) درویش درگاه اوست و شفیعاً (۲) پوزش خواه  
فرگاه وی •

دیگری از ناموران این کشور فروزنده اختر هنرمندی  
میرزا شیخعلی یزدی است در خوبی نگارش و نیکی گزارش افسانه  
(۳) و پذیرفته دانشوران است بآمیغ نامۀ خسروان نگاشته  
اوست که بنام جلال الدین میرزا خنیده گشته و خواستاری  
روزگار که پیشنهاد بزرگان وارونه کاری است بنام گوینده اش  
چاپ نشده کارنامه بر روش شاهنامه فردوسی در چگونگی  
جهانداری خسروان ایران سروده و چکامه های شیرین استوار  
ب زبان پارسی ویژه فرموده است هنوزش کس خواستار نشده و در  
کنج فراموشی فرموده است اکنون خود بزرگ نگارنده دفترخانه  
فرستادگان انگلستان و کارگزار و خشوری ایشان •

دیگری از مردان کار و سخندانان پارسی نگار فرزانه  
با بیهش میرزا طفعلی (دانش) است که در آغاز زندگانی  
و روزگار جوانی دانشی نیکو و هنری بسیار یافته و نامه های

---

(۱) منظور درویش عدی شاگرد میرعماد از اهالی اصفهان از  
خطاطان قرن یازدهم است که خط نستعلیق بسیار خوش  
می نوشته است (۲) میرزا شفیعاً از مردم هرات در قرن یازدهم  
است که خط شکسته را خوب می نوشت و علاوه در نقاشی  
و رسامی و تذهیب کاری و سطوربندی استاد بوده است •  
(۳) يك كلمه لایقرا است •

ی  
خوب نوشته است از آنها یکی نامه (چهل کلمه) است که در چند  
پیش برای آموزگاری کودکان پرداخت و نزد فرزانه مانکچی  
لیمچی پارس روانه داشت که وی آنرا چاپ نموده نزد بزرگان  
فرستد و آن نامه را در جهان گسترده و خنیده سازد وی نیز  
دیباجه آنرا برداشت و بنام خود بهندوستان و استانبول  
فرستاد. دیگری از پاریس سرایان هنرمند محمد اسمعیل خان  
زند است نگارنده نامه (فرازستان) و گرد آورنده پریشانهای  
باستان از نژاد شهریار نیرومند (کریمخان) زند است و از اینراه  
گرفتار هزار گونه رنج و گزند این مرد نمشته های پنداری پاریس  
کیش و تازی آئین را گرد کرده و از هر دو روشی برای خود گزیده  
است اکنون با میخ در سمراد آباد این دو کیش شهر بند است  
خود را به پاریس هر مزدیار خواند و نژاد خویش را به خسروان  
کیان رساند و در زنده کردن آئین آبادیان و تازه نمودن  
روش نیاکان کوشش بی اندازه دارد هنوزش بر روش گذشتگان  
گمان اینست که آسمانها مانند پیاژ تو بر توست و جنبش هر  
ستاره بجنبش آسمان او هنوزش چشم براه است که (بهرام  
هماوند) ببايد و کیخسرو که از دیده ها ناپدید گشته آشکار  
شود و جهان نیان را بر آئین و کیش گهران آرد • دیگر تا چه کند  
خواست جهان آفرین قل فانتظروا انی معکم من المنتظرین •  
باری اینها نگارندگان نامیند و پاریس سرایان گرامی

که هر يك بخامهٔ جادوگر هوش خرد پار را خيره سازند و دفتر  
را از گزارشهای شیرین رشک ارتنگ مانی گردانند با این  
هنر هر يك گرفتار هزارگونه رنجند و خستهٔ هزارگونه تیره‌های  
جان آهنج گویندهٔ پارسی نیکو سروده \*  
هنر نمی‌خرد ایام و غیر از اینم نیست

کجا روم بتجارت بدین کساد متاع  
مهین سرور روشن اخترم \* سخن را روی با دانشورانست  
نوروزنامهٔ امسال فرزانهٔ مانکچی لیمچی پارسی‌راکه سرکار  
فرموده اید در گرامی روزنامه اختر چاپ کنند یکباره پارسی  
نگارانرا از همه سو نومید ساخت چه نامه بدانسان نادرست  
هرگز کس ننگاشته (جمشید بافر هید) کدام است (به دینانرا  
بی‌ربائی این جشن شایست بایست پرمود) چه آرش دارد  
اگر آن نامه را کس بهوشش زبان این روزگار در آرد آنگاه سستی  
گزارشهای زشتش آشکار میگردد و نادرستی آن نگارش بی‌آرش  
روشن وهوید امیشود در اینرو کرایا راست که دست زی‌خامه  
برد ، چه کس را دل دهد که نامه بهارسی نگارد و پارسی  
دان کو و هنرمند کجاست امروز خورشید دانش و هنر از  
باختر سر برزده ما خاوریانرا از آن بهره نیست و بیش از این  
در این در گفتار روا نه \*

برخی روشن روانت کردم همان است که پیش‌نگاشتم

امروز همای دانش نگونسار است و درفش نادانی افراخته . مرد  
 دانشی گرفتار است و تیغ بی دانشان آخته . چاره جز شکیبائی  
 نیست و درمانی جز خاموشی نه خدیو نبودار دستگاه  
 ناصرالدینشاه که یزدانش نگهبان جان گرامی باد مردم را  
 بزور بسوی دانش و هنر و پهلوی شدن میبرد و اهریمنان دیو  
 خوی بهزار نیرنگ نمیگذارند و برتری خود را نمی خواهند مگر  
 در این رو چگونه باید چشم آسایش داشت و بکدام امید توان  
 پای براه برتری گذاشت فروزنده آتش خشم آیزدی پیدا است که  
 چگونه برخانمان ستمکاران باستان افروخت و چه دودمانهای  
 بزرگ را سوخت هنوز جهودان و گهران اندر برابر مانده می بینیم  
 آنانکه گروهی سترگ بودند از بیداشی و نافرمانی خسروان  
 بچه خواری گرفتارند و پند نمیگیریم و با آنکه بیشتر جهانرادر  
 زیر فرمان داشتند از ستم بچه مایه برج اندرند و هوشیار  
 نمی شویم همانا شکوه مهی از میان مارفته و فره آیزدی از ما  
 گریخته و گرنه گذشته آینه آینده است بایستی از دیدن  
 آنها پند گیریم و درمان درد خویش کنیم دشمن نیرومند بی باک  
 خونخوار از چارسوگرد ما را گرفته و ما بخواب اندریم تا از پس  
 پردۀ نهان سوچه آید و این شب آهستن چه زاید .

برخی بود فرشته نمودت کردم آنچه در ستایش بزرگان  
 کیش خویش نگاشته اید همه در خور و بجاست و چیزی بر آن نتوان

افزود خردمند دانا داند که ستوده<sup>۴</sup> پیغمبران و داماد ارادش  
شاه مردان و یازده فرزندان پاکش که یزدانی آهباد بیروان  
پاکشان باد هر یک افروخته چراغ ایزدیند و هرتن فروزنده  
اختر یزدانی در این واپسین چرخه که از چیرگی اهریمنان  
ستمکار جهان مانند شب تار بود و بر پریشان هفتاد و دوش  
بگرداب گمراهی گرفتار ایشان خجسته کشتی رستگاری بودند  
و درخشنده اختر راهنمایی سخن در اینست که ندانم چرا  
باید همه درها گشاده باشد و این همایون در یزدانی بسته  
و تخم هر ناچیز گیاهی روئیده باشد و تخمه این برومند  
درخت ایزدی گسسته و نارسته نه بخدا چنین نیست این  
همایون در بستنی نیست و این گلنا رستنی نه \*

سرور از جان بهترم ز نهار این سخن را باز بچه بگیرید  
و این اندرز را لاغ و هرزه مهندارید خرد خرد را بخرد همای  
راه ده تا روشنی بخش جهانی گردد و چشمه دل رابه ژرف  
دریای ایزدی بپیوندد تا از خشکی و بیستی برهد و زندگی  
جاوید یابد و ن زندگی بخش دل‌های مرده و افسرده گردد \*  
اینکه فرموده اید ( و خشور یزدان فرموده است که  
خداوند بزبان خوش‌پارسی سخن سروده ) چنانست که  
فرموده اند خداوند بخشایند<sup>۵</sup> ده‌شور و ایزد نوازنده<sup>۶</sup>  
بخشایشگر بر هیچ گروهی ستم نفرموده است و مردم هیچ مرزی

را بهیابان گمراهی و نادانی رها نکرده هر گروهی را فرستادن  
و خشوران گرامی و نامه های روان بخش نامی سر بلند داشته  
و براه مردمی و خدا پرستی خوانده و از راه مهر و داد بزبان  
ایشان سخن فرموده روشن است که فروزان مهرداد ارخورشید  
آسا بر همه یکسان میتابد و ابر بخشش پاک پروردگار بر هر گروه  
در خور داد میبارد این خود سخنی است بی مغز که گهران  
گویند جز از ایران پیغمبری و یهود گویند خداوند جز موسی  
کسی را نگزید بافتاب جهان تاب دانش سوگند که این همایون<sup>د</sup>  
هیچگاه بسته نشده است و هرگز کلك ایزدی از نگارش  
نیاسوده \*

برخی ارزنده گوهرت گردم اگر آسمانی نوای نای یزدانی  
را که با آهنگ پارسی می سزاید بشنوید دل از جهان و جهانبیان  
برمیگیرید و اگر نشوینهای خامه ایزدیرا بنگرید با آسمان آزادی  
پرواز می کنید میدانید که من بنده از نگارش بی بهره نیستم  
و پایه سخن را در بلندی و پستی نیک می شناسم نامه نگاشتم  
که سخندانانش نپذیرند و بنگارش دفتری آغاز نکردم که  
هنرمندانش بگذارند بانجام رسد و از یکدیگر نریایند در دو سال  
پیش نامه ای در کتوبه گذشتگان نوشته و نام آنرا (الجمن دانش)  
نهاده ام باز نویسد دیباچه آنرا با این نامه فرستادم تا از  
دوستدار یاد بودی نزد سرکار باشد و بدان بهانه شایدگاهی



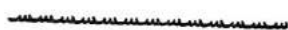
نام این گمنام بیاد آن سرور هشیار آید بدین پیشرو هر آید —  
خواهید دانست که بنا راست در این درسرخ نعیرام و بی رهبر  
ستایشگران آسمان هنرنیستم بزرگ است یزدان من کیستم که  
رهبران فرگاه شوم و ستایشگر بار یافتگان آن همایون درگاه  
آیم دانشیان تیزهوش در ایندردمدهوش و ابرکارند و هنرمندان  
سخت کوش بکمند بندگیش گرفتار نیروی بزرگ نام یزدانی آنسان  
در پیروان این همایون کیش آشکار گشته که بدستان نارفته  
سفرنگ نامهای آسمانی می کنند و دانشی نیاموخته گفتار  
فرزانگان را نعیر انگارند و بکمند خردانی رهبر دانشوران هر  
کیش را به آئین خویش کشانند سرکار می دانید که ما مردم ایران  
هیچگونه آزادی نداریم و در هر چیز ویژه در کار آئین و کیش  
ناچار به پیروی بزرگان کشوریم همانا من بنده نزدیکی سه سال  
است که از برای دیدن کشورهای مصر و شام و گردش سامان روم  
و استامبول جوپای بهانه هستم که بدست آویز آن از ایران  
رخت بر بندم و کس خورده نتواند گرفت و هنوز این آرزو چهره  
نموده و خواست یزدانی دری نگشوده نا این همه نبودن  
آزادی دیده میشود که روز بروز فروغ این یزدانی کیش جهان را  
روشنتر می کند و دهمدم بر شماره پیروان این ایزدی آئین  
می افزاید و رود آسا از پیروان هر کیش بدین ژرف دریای  
خداوندی می پیوندد از همین راه توان دانست که کار کجا

خواهد انجامید و انجام چه برگی کرا خواهد بود .  
 آمدیم برسرایین سخن که فرموده اید ( دیگر چشم داشت  
 جزیدن دین از بهخردی است گوش باین سخن نباید داد و  
 پیروان این اندیشه را تهدکار و پریشان روزگار باید دانست  
 و از مردمان (نشمرد) پناهمیم ببزدان هرچه اندیشه می‌رود  
 نصی دالم مرد دانش چگونه باین سخنان دلگزای لب می‌گشاید  
 یکتا خدای دانا آگاه است چندان از این گزارش افسرده و  
 ابرکارم که بیارم گفت چگونه روش اهریمنان را از فرشته منشان  
 توان دید و چسان گفتار بی خردان را از خردمندان توان شنید  
 اگر سرکار دیگران را مردم بشمارید خود دانید دیگران سرکار  
 را جز هشیوار مرد نخواهند شنفت در دساتیر که آسمانی نامه  
 پارسبیان است این‌گونه و روش مسلمانان را نیک روشن داشته  
 و خوب یاد داشت فرموده آنجاکه گفته است ( چون هزار سال  
 تازی آئین را گذرد چنان شود آن آئین از جدائیها که با آئین گر  
 نمایند باز شناسدش و چنان ایرانیان را ببینی که کس خردی گفته  
 از ایشان نشنود اگر راست گویند آزار یابند بجای سخن  
 خردانی با ساز جنگ پاسخ دهند )  
 خجسته سرور دانشورم این سخن خود پیشنهاد همه  
 بر پریشان است که نباید آئین مادیگون شود نخست از  
 پارسبیان گوئیم که از همه بر پریشان کهنه ترند و بتارنا استوار

پندار آویخته تره در چند جای دستا بر فرموده (فرسنداج راتازه دار فرسنداج راه منست و تا انجام راه راست همین است) شت موسی نیز در توراۃ فرموده است اگر پیغمبری آید با همه فرجود و شنبه و ختنه را بردارد زنهار مهر شما براو نگراید اوراو فرزندانش را بکشید و بر آنها مهر نیارید این بود که چون آهنگ عیسوی در مرز جلیل بسر و دفر گفتهای انجیل بلند شد و در نخست گام شنبه و ختنه را که بزرگترین فرمان موسی بود از میان برداشت یهودان آن سترک برکشیده یزدان را در شهر دژ هخت بدار کشیدند و بنمشته زشت خویش گرفته بسیار اند و ختنه و نیز چنانکه در انجیل است در نزدیکی بر شدن شت عیسی با آسمان بشاگردان خود فرمود و سخت یاد داشت نمود که پس از من پیغمبران دروغگو بسیار آیند و نشانه هارا چنان آشکار کنند که اگر شایستی برگزیدگان<sup>را</sup> نیز بلغزانند زنهار نگر وید تا آنکه مرا ببینید برابر نشسته از آسمان فرود آیم و نیز در جای دیگر فرموده است تواند شد که آسمان فروریزد و نتواند شد که آئین من دیگرگونه شود پس در این روی پروان این کیشها سزاوارترند که ما را مردم نخوانند و گوش بگفتار تازی کیش ندهند اکنون مرا خود رای این سخن نیست همین گویم که خداوند بیناست و آگاه و همه جا همراه خواب اورا فرو نگرفته که ما هرچه توانیم کنیم و بیخودی اورا

دریافته که ماهرچه خواهیم گوئیم اگر کسی را او برگزیده است خود نیروی آن دارد که ویرا یاری دهد و بدست توان آئین او را در جهان بگسترده مارا چه افتاده است که بسخنان دلخراش که بیرون از پرهون خرد مندی است یکدیگر را برنجانیم و از آئین مهر و داد که شیوه مردان آگاه است بگردیم و ن خوشتر آنست که در نگارش بسته گردد و کار دوستی بهمین پایه انجام پذیرد .

باریافتگان همایون انجمنت راکه هریک گوهرکان دانش و اخترچرخ بینشانند درود میرسام و ازهریک پوزش می خواهم افزون چه نگارم همواره ات دلشاد و تن آباد باد هر مزد روزاز اسفند ماه یزدگردی و پنجم رمضان ۱۲۹۹ تازی ابوالفضل گلپایگانی .



دیگر از نامه ای پارسى سره جناب ابوالفضائل که بدست آمده مکتوبی است که به میرزا محمد حسین ثریا که ذکرش در نامه فوق الذکر آمده نوشته است و مادراینجا هردو نامه را یعنی مکتوب ثریا به ابوالفضائل و جواب آنرا چنانکه خود ابوالفضائل نیز آنرا در جزوه ای باهم نوشته اند ثبت می کنیم .

سواد مکتوبی است که در اوقات توقف نگارنده در شمرا ن

جناب میرزا محمد حسین ثریا بفارسی ساده نگاشته از طهران  
بشمران ارسال داشت •

بنام پاك یزدان توان بخش

برخیت گردم نامۀ راکه برای دوست پاك یزدان فرزانه  
براهام پاك نژاد که جانش از بینش سرشته است و روانش از  
دانش آغشته و همی خجسته کالبدش بی آسب و نامسه  
زندگانش را از دیباچه جاودانی فروزید بادگیل فرموده  
بودید بیاد دستت بوسیدم و بجای چشمت برجهان بین نهادم  
خدا گوا هست که یک جوانی خوشی و یک نوبهار کشی بردم •  
یافت از دیدن آن زخم دلم بهبودی

درش گفتم که چه درخامه مشکین داری  
چندان بیفیدم که بازگفت نتوان هرآینده اینروزین روز  
نشاید گفت که دمان پارسی نگاری سپهری گشته و زفان پهلوی  
چون تیرازشست بگذشته و از دست رفته چه که گفتار آن سخن  
آفرین کهن گفته باستانیرا نوکرده و خامۀ آن دانش آئین  
تیر رفته را بهشت آورده فری باد بر آن انگشت که دست  
هنرورت را بسته و بر آن کلک که خار رشک در دیده تنگ چشمان  
شکسته برادر جان چه می نگاری هنر سرشته کنی یا گهر برشته

کس تودهٔ مشک ناب بیزی یا سوده درخوشاب میریزی ندانم  
پرنیان فروش گویمت یا دیها باف هزارستان خوانمت یا زند  
واف • هان ای دوپرا هسته باش که تیرچرخ را بزیر آوردی  
و بر زبردستان گیتی چیر شدی این چه بی‌توره است کهه از  
نوبهاده ای و این کدام درمینوان مینو که تازه گشاده ای •  
نی نی که ازخوی خویش آب نامه داده بنا میزد نه این پایه  
دانش را درکسی دیده ام و نه این مایه بینش را ازکسی شنیده<sup>ام</sup>  
سوگند توام یاد کرده نه ایدرت همسری است که همسری  
جوید و نه ایدون همبری که بهمبری پوید کرا توان است  
پراکنده نگاری از این دست کردن ورشته های بگسیخته راز  
اینگونه پیوست دادن •

بہال ای خداوند دانش از ایرا

که چون پاک یزدان نداری همالی

اگر چند سال من افزون نباشد

همی گشته بر من مهی چند و سالی

پساوند هر چند زیبا نباشد

سزد گر بهالی سزد گر بهالی

آوخ از کج بینان که چشم از آهیغ نگارش آن نامه درپوشیده و  
از آزیغ همی برخوردار شده اند فسوساکه سنگت را نشناخته سنگ  
بساغرت انداخته اند و این خود بسی شگفت نیست چه که گوهری

یکتا گوهر رادلنشین داند و بیچاره خزدوک در سرگین نشیند  
تو دل توانا دارک اگر فرومایگان بجای نیارند بلند پایگان  
نهار دوست دارند خرگاه یزدان پرستیت بر فراز تانده  
هور است و براز افراشته سپهرت جهنده بور در پایان نام  
گذشته از روی یاد آوری و مهر گستری که جز اینست خوی  
نبوده رهیرا بشیوانگار ستوده بودی سزد بهالم ای بالش  
از تو دانشرا دریغا که خود را سزاوار نمیدانم و هر آینه این  
شیوه مهین سترکانست که کهن بندگانرا شیواستایند •

باری اگر همه از برای دوستانست باز از دیدار نامه‌ایت  
دیده آرزو روشن میشود آری چون آب از چشمه سار بجویبار  
میخیزد از تراوش آن فرغرها بفرا خورخویش گام میجویند و گوها  
بگنجایش خود بویژه تشنه مانند این بی سامان و چشمه چون  
چشمه سرکار پیوسته بدریای بیکران افزون چه نگارم که در  
چندان هزار نامه چندین هزاریک آرونت را نشاید نگاشت  
هماره از همه کس پژوهنده تندرستی پاک اندامت بوده و  
همیشه از تنکهار خواهده ام که روانت را از فرهی یار دارد  
و در این تنگ بیخوکه شادمانیترا فراخ و گلبن بخت را خرم  
گذارد خوشا این هنگام که بنگارش فرخنده نامت گاهمی  
خوش گذشت کنون این انجمن رانی زبهد که بیش از این بنامه  
نگاری پردازد که همدشینان سروین سخن رانی شناسند و

همی شاید که برخی از ایشان دلگیر و سرگران شوند و انگهی  
بمش از این بدرازا کشد بهم آنست که خوبت را آزرده دارد که  
چنین آزرده‌گی را مبینام و مشنوام پس سخن را جای به نامم  
و درود بخوانم تنت بی‌گزند و جانت خرسند باد در شسب  
بہستم اردی بہشت ماه از طهران نگاشته آمد بندہ دیدار  
آرزومند • محمد حسین ثریا •

سواد پاسخی را کہ نگارندہ از شمران بجناب میرزا محمد حسین  
ثریا ارسال داشت دہم بخواہش وی پاسخ را پارس ساد ہ  
نگاشت •

### نامہ چہارم

اوست خرد بخش توانا

برخی گرامی گوہرت کردم نامہ نو آفینت کہ پهلوانی  
نواد را سترک استاد و شارستان سخندان را بہین دہناد  
بود رسید و از دیدنش گلہای شادی ازدل نیازمند دید زہی  
نگارش کہ روان سرایندہ پارسش (۱) شرمندہ است و خہی  

---

(۱) مقصود از سرایندہ پارس سعدی است •



گزارش که گویندهٔ توسش (۱) بنده ندانم گل نوشگفته اش گویم  
یا گوهر ناسفته اش خوانم نی نی که یک بهارگل را این آب نیست  
ویک کان گوهر را این تاب نه •

براین درّ دری (۲) زبید اگر مؤبد نماز آرد

نه بر استاد ی زردشت ود ساتیرمه آهاد<sup>ی</sup>

آهاد بر آن خامه باد که چون نی خوزی شکر ریزاست و درود بر  
آن کلک که مانند نافهٔ ختنی مشک آمیز آری نشان سخندان  
اینگونه نگارش است و فرنود شیوا نگاری اینچنین گزارش که هر  
چه نگاردهمه پیوند روان هنرمندان آید و آنچه سراپد  
یکسره دهند کار دانش آموزان گردد نه چون دیگر همگان  
که بلاف و گزاف خود ستایند و هنگام کار فرومانند و اگر چیزی  
نگارند دازه دازه از نامه ها گرد آرند و واژه واژه از نگاشته  
دیگران بر بایند •

یگانه دستور دادنها د صاحب عباد که دانشوری فرجاد  
و سخندان استاد بوده همواره با دانشیان سری داشتی و همواره  
تسوئی از شبانه روز را پس از آسایش از کار کشور در فرگاه هنرمندان  
بسر بردی و جز دانشوران و رامشگران را در آن بزم راه نبود ی

---

(۱) مقصود فردوسی طوسی است (۲) مقصود زبان پارسی است  
که ناصر خسرو نیز در قصیده معروف خود گفته است:  
من آنم که در پیش خوکان نریزم      مر این قیمتی در لفظ دری را

روزی ابوبکر خوارزمی که استادی نامدار و سخندانى بزرگوار بود بدان انجمن درآمد متنبى که پیوسته زيب فراویز آن بزم دل آویز بودى و پیرا بخردانى فروغ بشناخت پرسید توئسى خوارزمی ابوبکر را دل از این گزاره سبک بدرد آمد پاسخ داد که خوارزم بمن شناخته آید از خودستائى ابوبکر متنبى برآشفت و خواست تا ویرا در فرگاه دستورآگاه نکوهید سازد گفت صاحب دادگر که پیوسته درگاهش بوسه گاه بزرگان کارآگاه باد چنین فرمود که هردانشی که خواهى در رده نشاخنگان این همایون انجمن درآید باید از چامه و چکامه تواند چهار هزار سرواد بیکبار سراید و اگر نتواند شایای بزم یگانگه دستور نامور نباشد ابوبکر پرسید تازی یا پارسی متنبى گفت تازی بازش پرسش نمود که از مسلمانان یا بت پرستان گفت از بت پرستان دیگر باره پژوهش نمود که از مردان یا زنان پاسخ داد که از زنان باز جوپاشد که از دوشیزگان یا بشوهر رفتگان <sup>گفت از دوشیزگان</sup> ابوبکر بهای خاست تا آن مایه سرواد را در دم سراید و از پیمان دستور بدآید صاحب را دفر مانداد تا چهار هزار زرتایش دهند و پوزش خواهند ابوبکر نپذیرفت و این چهار لخت راکه بزبائى جوانى و روانى آب زندگانی است در نکوهش وی بگفت :

لا تمد حن ابن عباد وان هطلت

کفاه حتى اذا مات خجل الديمة

### فاتها خطرات من وساوسه

يعطى ويمنح لا يخلأ ولا كرما (۱)

باری کام از نگارش این داستان آنکه هوشیاران دانند که مرد دانش را فرود در آستین است و فروکش هنری رارهر چنین و برآستی روشن دل سرکار است که بگوهر دانش آمیخی انباشته است و خجسته گل آن فرزانه خرد یار که بهنرهای گوهری آغشته در نامه نایبکاری بکوشش رهی اندر باز دست آوردن پارسى و پهلوی رفته بود \*

برخی رخشنده گوهرت کردم در این چرخه مهرآباد که جهان دیرنیاد را گاه آشکار نمودن رازهای نهفته و هنگام بالیدن شاخ هنرهای نورسته است برخی از خشک مغزان را اندوه ازدست رفتن پارسى نواد دامن گرفته و اندیشه باز چنگ آوردن این مرغ پریده در سرافتاده است نامه نگار چون در این کار ژرف نگریست دید که برای ازدست رفتن زبان پارسى اندوه خوردن و اندر باز بدست آوردنش رنج بردن

---

(۱) یعنی: این عباد را هرگز مدح ننمائید و لولاینکه دو کف او به بخشش چنان بهار دکه باران دائم السیلان را شرمسار سازد زیرا که این بخشش و عطا از آثار و نتایج وسوسه های خاطر اوست می بخشد و عطای خود را باز میدارد در حالیکه نه از کرم و سخاوت اوست و نه این از بخل و خست وی \*

اندیشه بیهوده پختن است و زندگی گرانبایه راهه بپخردی  
 بانجام رسانیدن زیرا که سراسر هستی یا بخواست ایسزدی  
 یا بجنبشش مرچه باشد هماره اندر جزش و رمش و دیگرگونه  
 شدن جهان برابر دیده دارای هوش و بینش است و هرکس  
 که بگوهر زیوار آراسته و از فروز ه کج بینی پیراسته باشد  
 داند و بیند که هماره روش آفرینش تها می پذیرد است و بفروزه  
 تازه پیکر گیرچه اگر دانشوران هر کشور کنونه روزگار خویش را  
 با هزار سال پیش بسنجند همه چیز را از پوشش و خورش و کردار  
 و گفتار و آئین و کیش دیگر گونه یابند و در هر هزار سال کسه  
 بخجسته نوله «وان یوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون» بکروز  
 یزدانی است آفرینش را بهوشش نو نگردد در این روی رنج درکار  
 ناشدنی بردن و کوشش بدشعیر خواست یزدانی کردن آهن  
 سرد کوفتن است و آب بخرمال پیمودن °

سرور فروزنده اخترم مرد باید که سخن را استوار و شیوا  
 سراید بهر زبان که باشد و گفتار را زیبا و رسا راند بهر نواد  
 که پیش آید بلندی و پستی و سختی و سستی در هر نواد هست  
 شیوائی را اندر زبان پارسی ننهاده اند و هنر سخندان براتنها  
 به مردم پهلوانی کیش نداده اند این کارفزیان که تازه سری میا<sup>ن</sup>  
 سرها آورده و رخس در اسپه پسر هدرتاخته و مال و پری برای  
 بدست آوردن نام نیک گشاده اند چون سخنان خویش را سخت

سست و در برابر گفتارهای استادان نیک نادرست یافته اند  
چنان گمان برده اند که این آک از آمیختگی تازی به پارسی  
پدید آمد و این سستی از این راه در سخن هویدا گشته پس  
برای چاره آن بنامشته<sup>۱</sup> خویش آستینی بالا و دامنی بر کمر  
استوار نموده اند که زبان پارسی را از این آک پاک دارند و راه  
هنر را بر مردم این کشور بازگردانند .

روزی یکی از ایشانرا گفتم ای برادر مایه واپس ماندن  
ایرانیان از مردم باختر اندر دانش و هنر آمیختگی زبان نیست  
و شوه بی هنری مردم این سامان سخن گفتن به نواد تازیان  
نه چه زبان باختریان ویژه مردم فرنگستان آمیخته از چند  
زبان باستان است و بن گفتارشان زاده زبان روم و پارس و  
یونان بزرگتر شوه بیدانشی مردم این سوی بی هنری بزرگان  
آئین و کیش است چه گروه با درام رادیده برایشان است  
و سوارستانرا دل وابسته<sup>۲</sup> اینان و کسی که خود یکباره از فر<sup>هنگ</sup>  
و هنر تهیدست و بکمد فرغوکی و نادانی پای بست باشد چگونه  
دیگرانرا هنر و دانش آموزد و چراغ خرد و بهیش افزند نیکو  
سروادی سروده و زیباد استانی در ایند فرموده اند :

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش  
دبیران دبیر و خشوری ایران در تختگاه عثمانیان میرزارضاخان  
اندر نامه پروز نگارش که پارسی ساده است گوید زبان پارسی

از آمیزش تازی بدانجا رسیده که کم کسی بدریافت آمیغ دازه چنانکه هست تواند دست یافت از این رو کارآموزگاری بس دشوار گردیده است چه مردم بخواندن و ندانستن خوگرفته از آرش جهان ارزش بواژه گوازه همدان گشته اند همانا دبیریگانه پاک داشتن نواد را از واژه‌های بیگانه مایه زود آموختن هنردانسته و آمیزش آنراشوه دشواری در کارآموزگاری شناخته است و ما چون نخست در کار خود که مردم ایرانیم نگریم بینیم که کارچنین است که وی انگاشته و کنونه گذشتگان بدشیراین پیشرو نمودارگشته چه هنگامیکه آتش کیش زردتی در ایران افروخته و درفش جهانداری ساسانیان در این کشور افراخته بود با اینکه زبان ایرانیان پارسی ساده بود و با بزرگانها آمیختگی نداشت روز بروز از راه دانش و هنر در افتادند و دهم در چاه سار نادانی و فرومایگی فرورفتند تا آنکه یکباره به بی‌هنری افسانه شدند و به بیدانسی شناخته گشتند \*

بهرام پوررستم آبادان در نامه (تباهی پارسیان) گوید که در روزگار ساسانیان پایه بیدانسی ایرانیان بدانجا کشید که مؤبدان و دستوران که بزرگان دین و پیشوایان آئین بودند یکباره از دانش آموزی و هنراندوزی فروماندند و با اندوختن سیم و زر و گردآوردن خواسته و گوهر پرداختند و پادشاهانرا ستمکار و چاکرانشانرا دروند و تهاه روزگار خواندند و یکدیگر

را پلید و ناپاک دانستند و همه پیشه هاراجز بافندگی و کشتکاری  
 ناشای و ناروا شمردند و اگر بیچاره بی باهنگری یا زرگری و مانند  
 آن از هرکاری که آتش در کار داشتی پرداختی و پرا بددین و کشتنی  
 میدانستند و در آتشکده و پرستشگاه راه نمی دادند انجم  
 بیدانشی ایرانیان بدانجا رسید که از هزار کس بی خواندن و نگاشتن  
 ندانستی و بسا بودی که در یک شهر یک هنرمند یافت نشد ی  
 باری کار بدین هنجار بود تا آنکه خورشید دانش و هنراز تازی  
 سوی این کوی سر بر زد و جهان از فرکیش ستوده پیغمبران  
 روشن شد افروخته آتش بهی کیش از آب شمشیر گردان تازی  
 آئین فرونشست و جهان داری ساسانیان از نیروی پیروان آن سترگ  
 برکشیده یزدان سپهری شد با آنکه آن روزگار آغاز آمیزش پارسی  
 بتازی بود آموختن آرشهای دازه های تازی دشوارتر از آنکس  
 مینمود دانشوران اسلام در ششصد سال نخست از فرزندان  
 باستان برتری یافتند و در هر گونه هنر سرآمد هنرمندان جهان  
 گشتند آسمان دین و خشور و اسپین را چندان اختر هنر و تابش  
 دانش هویدا شد که " خیره ماند در آن دیده اولوالبصار "  
 هنوز نشون خامه فرجود نشان روشن بخش جهان است و  
 خردی گفتارشان مایه شگفت کار آگهان چنانکه فرزانه یگانه  
 نجم الملك اندر بدایة الحساب فرموده است که فرنگیان هنر  
 از تازیان آموختند و سپهدار دانش از چراغ اینان افروختند و در

ششصد سال دویم با آنکه بیشتر مردم آرش دازه های تازی را میدانستند و بدینگونه گویش و سرایش خو گرفته اند و کار آموختن گفتارهای آمیخته آسانتر و راه دریافت آمیخ تازیدازه نزدیکتر شد روز بروز پایه هنرمندی ایرانیان پستی گرفت و آگاهیدانشی تازی کیشان روی بهالانهاد تا اکنون که یکباره نیازمند بیگانگان و شاگردان فرومایه دانشوران فرنگستان در شمار می آیند و کسیکه رازهای یزدانی و روزهای ایزدی را شناخت شوه این بلندی و پستی را تواند دریافت پس دانسته شد که دریافت دانش و هنر وابسته پاکی و آمیختگی نواد نیست و آن از راه دیگر است که کار آگاهانش دانسته و خردمندانش شناخته اند و دیگر آنکه اگر چنین انگاریم که آمیختگی زبان مایه دیر آموختن دانش گردد باز هم بعمرگ پهلوانی نواد جامه نباید درید و در سوک ایسن نوجوان دوسه هزار ساله نشاید گریست چه افزون از هزار سال است که مردم این مرز بدینگونه سرایش با آمیزش خو گرفته اند و آرش بیشتر دازه های تازی را دانسته اند و پهلوانی نواد را بیشتر دانشیان ندانند تا چه رسد به بیدانشان و چم گزاره آنرا سخنوران در نیابند تا چه رسد بنوا آموزان چنانکه اگر رده ای چند از بروز نگارش را نزد کسی بر خوانی هیچ از آن نخواهد دریافت و آرش بیشتر گزارهای آنرا نخواهد دانست و بدشعیر آن اگر لختی چند از و صاف یا درّه نادری را که



بگزاره بس دشوار و آمیخته انگیخته اند بر خوانند بیشتر آنرا خواهند دریافت و کام نگارنده را خواهند دانست پس دانسته شد که خواندن و ندانستن اندر پهلوانی سخن ایست و مایه دور افتادن از دانش آموزی فرورفتن در اندیشه نو کردن کیشهای کهن بیچاره مردم ایران که هر کس آمد کارشان را دشوارتر نمود و نوائی بر رود بینوائی آنها افزود . یکی به او نمی گوید ای درویش خدای مهربانت دودست داده تو بیک دست کار می کنی و ایزد بخشایشگرت دو پای بخشیده تو بیک پای چینی زهی بیخردی و خهی خشک مغزی کدام آئین کهنه نوشد که تو اندر اندیشه این پوسیده ای و کدام آب رفته بجوی باز آمد که تو چشم بدین دوخته ای خدای توانا هر روز جهان را بآئینی نو پدید آرد و آفرینش را بهوشش تازه بباراید تو بیخرد اندر پلاس کهن وریم ریمن چهره فرتوترا غازه کنی و از پوسیده گفتار گذشتگان جهان را پر آوازه خواهی امروز جهان خدای را خواست بیکاست بدان گرافیده که جهان را آرایش نودهد و خار بیگانگی را از گلستان جهان بزداید و جهانیان را اندر سر پرده یگانگی جای بخشد بهترین نوادها نواد — اکنون ایرانیان است که خدای بهدانش از چند زبان بزرگ گرد کرده و آرش گوهر را بدین پوشش زیبا بباراسته چه زبان پارس اکنون آمیخته از پهلوی و تازی و ترک و فرانسوی و روسی است

پس این درست بنگری این خجسته زبان نوادی است نیک  
فراخ و گشاده و فروزه خوب زبانهای نامبرده بخوشترین  
روی دروی نهاده و شیرینی پهلوی و شیوانی تازی و استواری  
ترکی و فراخی فرنگی در وی آشکار است و آسایش دهبهر هنگام  
سرایش و نگارش پدیدار در اینروی چه مایه ناسپاسی است  
که سخندانان از اینهمه نیکی چشم ببوشند و پروبال سرایش و  
نگارش را باین اندیشه که زبان باستان است بسته دارند \*

ای گوی سخندانان اندر خم چو گانت امروز گوهر دانش  
و هنر مانند کیمیا نایاب است و هنری مرد در رسته جهان بی  
ارج و آب اگر بینا مردی یافت شدی بخردانی رهبر نمود می  
که این پارسی نگاری که خشک مغزان این دمانش هنری بزرگ  
انگاشته و زبان باستان مردم ایران پنداشته اند نوادی است  
نو یافته و بنیادی است که بیش سه صد سال پیش نهاده \*

و اسپین فرزنانگان آبادیان (۱) فرزانه آذرکیوان (۲) از گروه  
سپاسیان در نه سد و ائد تازی پدید آمد و اندر شهر  
سپاهان نزد استادان آنروز مانند سترگ فرزانه فرجاد سید  
داماد و شاگردان فرزانه میرغیاث الدین و شتکی دانشه  
آموخت و از فرگاهشان هنرها توخت و پژه اندر دانش فرزند بود  
(۱) نسبت است با آباد اولین پیغمبر ایرانی که اورامه آباد نیز میگویند  
(۲) نام حکیمی از پیروان آئین آذر هوشنگی دین قدیم ایرانیان است

کوشش بسزا نمود و در این هنر دانشوری نامور شد و شاگردی چند دانا پرورد چون خوی پارسى گروه اینست که هر هنری را بیبند خواهند بنیایکان خویش و مؤبدان پارسى کیش بندند ویژه شاگردان این مرد که گوئی گلشان از خود پسندى آمیخته است و بودشان از کین تازی آئین ریخته و چنان گمان کردند که بالاترین دانشها این پوسیده پنداره‌های فرزنانگان است و سرآمد هنرها اندیشه‌های سمرادى و ش دانشوران ایران و یونان از اینراه بنام آذر ساسان پنجم سفرنگى بردساتیر نوشتند و جزآن نیز نامه‌ها مانند زوره باستان وزر دست افشار نگاشته بنام پیغمبران ایران و بزرگان باستان خنیده و ر و شناس داشتند همانا ندانستند که نه پس دیر خورشید دانش از باختر آفرینش سر بر زند و گلهای هنر اند ر بوستان جهان بدمد پایه هنر و دانش روی بغزایش نهد پایاب هر آب نمودار گردد و ژرفى هر دریا پدید آید و خورده بینان بخرد خرده دان موی هموی هر چیز را بشکافند و ژرف نگران آمیغ هر چیز را دریا بند چون مؤبد فیروز پور کاوس هند و ستانى دساتیر ساخته کیوانیان راه دست آورد و در سال ۱۸۵۰ یزدگرد<sup>۵</sup> در هند و ستانش چاپ نمود و آشکار ساخت نخست فرزنانگان انگلستان ازین آن آگاه گشتند و آنرا فراهم آورده شاگردان آذر کیوان با خود اودانستند و هر کس دیباچه‌های اوستارا که

مؤیدانش در جهان داری ساسانیان نوشته اند بهیند زبان باستان  
را تواند شناخت و ساختگی پای چم و سفرنگ دساتیر را بخوبی  
تواند دریافت •

ای دست سخندانان کوتاه ز دامانت دانی که  
سخن را اسپریمس پهناور است و دانش گوهری را فراخی باختر  
تا خاور رخس خامه گر مخیز است و درخش آرش آتش بیز اگر  
رشته سخن بد رازی کشید و پایان گفتار بتندی و درشتی  
انجامید از آنست که نکوهشی که از پارسی نگاری رفتی  
همگنانش بناتوانی و انما یند و خورده گیرانش که هماره بدین  
شیوه زشت روشناسند از تن آسائی بشمارند تو خداوند  
سخنی و شناسای نیک و زشت نو و کهن تو را جان از بهار پیش  
گلشن است و دل بفرغ دانش روشن دانی که رهبرای توان پارسی  
نگاری از همگنان افزون است و هده به پارسی نگاران از اندازه  
بیرون توام روزی تا پنج سدرده پارسی ساده نگاشت و بهر  
گونه زیبایش آراسته داشت نگاشته های پیشم که دانشوران  
دیده اند گواه راستی این گفتار است و خردی فرتو دم رهبر  
درستی این هنجار با این همه وابسته پذیرائی سرکار مهریارا  
چنانچه از پرمون نامه نگارش بیرون دانند بخامه مشک بیز  
و کلک مهرانگیز زیب درستی و آرایش رسائیش بخشد افزون  
چه نگارم چرخت نیکخواه و فرخجستگیت هماره پرستار و ش

همراه باد روز رام ایزد ازدیماه ۱۲۵۴ یزدگردی ۱ آرجب  
از سال ۱۳۰۲ تازی درشمران تهران بخامه ابوالفضل گلپایگانی  
انجام یافت •

نامه پنجم

نامه ای که جناب ابوالفضائل خطاب به پارسیان ایران مقیم  
هندوستان نگاشته •

بنام یزدان مهربان

ستایش پاک یزدان را سزاوار که بخودی خود زبده  
و پاینده بوده هرنابودی از بود او پدیدار شده و هر نیستی  
از هستی او نمودار گشته • ای پارسیان جهان خدیو بزرگ  
نمودار است و فرمان داور دادرس آشکار و گوهر یزدانی از گوهر  
پاک هویدا شده و بهرام آمیخی با همایون همای تانک نمودار  
گشته گلبن بهشتی دمیده و سرو کاشمیری بالیده نائی یزدانی  
نوی خسروانی میزند و زبان آسمانی ترانه پارسی گوید و آئین  
بخش دیرین سرود نوائین خواند جشن بهروزی است و هنگام  
فیروزی پیراهن کهنه را برکنید و جامه نو در برکنید از دست  
یزدانی باده آسمانی گیرید و زندگانی جاودانی یابید از این  
آتش روشن که دست و رهرامش افروخته برافروزید و ببرد •

پندارهای کهن و فریب دیوریمن را با این آتش روشن بسوزید روزنو  
 روانه نو خواهد و جشن نور آرایش نو شاید بنگرید که جهان تازگی  
 یافته است و گیتی آئین نو گرفته زبان روزگار ترانه نو سراید و دم <sup>مست</sup>  
 پروردگار اندام هستی را بزبور نو آراید کی خسرو داد گرد رفتن کیانی <sup>خسته</sup> افرا  
 و بارید یزدانی زمزمه آسمانی نواخته خورشید آمیخی از خاور سوسر  
 بگزده و بامداد یزدان از کرانه ایران دمیده • نیاکان رفته با امید این <sup>روز</sup>  
 پیروز خاریها بردند و اندوهها خوردند و ستمها کشیدند  
 و باده خون دل چشیدند باشد که چون مزده خدائی فرا  
 رسد بهروز شوند و چون روز جهانسوز در آید بر جهانیان پیروز  
 گردند دادار دادگر شما را این فرخنده بخت نواخت و مزده  
 دیرین رادر روزگار شما آشکار ساخت اکنون که گلبن بهشتی  
 دمیده و همایون شاخ یزدانی درخت سرکشیده و از تاب آفتاب  
 گزند گروهی رادر زیر سایه آورده شما که خود از آن نژاد پاکید  
 و گوهر آن کان تابناک بهوش آئید و گوش را فرا آواز سرور دهید  
 و روی نیاز بخدای بی نیاز نمائید و او را همی ستائید و بسرائید  
 پاک پروردگار ما مهرمانا دادرسا یزدانا توفی خداوندی که  
 جهان کهن را نو کنی و گیتی پیر را جوان بخشی بیچارگان  
 را پناهی و راز پنهان را آگاه فرازنده این بلند خرگاه سی  
 و آفریننده خورشید و ماه جهانت بنده و جهان خدایت <sup>بلنده</sup> ستا  
 از ما مشت بیچارگان چه آید و از این آوارگان چه فزاید تو

فیروزی بخش و بهروزی ده دلها بهاد تو خورسند است وجانها  
بمهرتو درند دلهارا از تاریکی نادانی پیراسته فرما وجانها  
را بزبور دانش آراسته دار و روانها را از بند گمراهی رهائی  
بخش توئی فروغ بخش اختران و فرمانده زمین و آسمان زبان  
بهاد تو گوياست و دل از خواست تو چو با بجز تو پناه از کس  
جوئیم درستگاری از کس خواهیم در این با امداد روشن دلهای ما  
را از نافرمانی تاریک مفرما و در این روز پیروز ما را بی بهره  
مساز رو بسوی تو داریم افزایش از بخشش تو خواهیم جز تو نبود  
است و هر چه نه قربان توست بی سود ما را در پیمان تو درد فتر  
استواران بنگار و در این یزدانی پیمان استوار دار توئی جهاندار  
دانا و توئی دستگیر توانا • ای یاران پارسی مژده پیغمبران  
یکسره هویدا گشته خود را بی بهره مسازید و ابر بخشش  
یزدانی در این نو بهار سایه گسترده خود را در تاب آتش  
نادانی مگذارید بار دیگر این بخشش بدست نیاید و همواره  
همایون نمودار یزدانی چهره ننماید پیوسته ابر مهر نبارد  
و همواره شاخه امید میوه زندگی جاوید نیارد همه نشانه‌ها که  
در نامه‌های آسمانی نگاشته بودند آشکار شد هنگام نموداری  
مژده ها فرا رسیده مرده گان برخاسته خفته گان بیدار گشته  
فروغ خورشید یزدانی جهان را فرا گرفت و پرتو ستارگان  
از خرگاه آسمان فرو ریخت روز تازه است و جهان از فر یزدانی

هر آوازه گیتی جوانی گرفته و جهان آراسته گشته بزم نو و  
آراش تازه شوری شگفت هویدا نموده یزدانیان در رامش اند و  
آسمانیان در فزایش را مشگر بهشتی ترانه گوی و دست یزدانی  
باده بخش جهانی پای کوب و جهانیان در آشوب بهوش آئید  
مهادا روز فرا رسد و هنگام به پایان آید و در بسته گردد و رشته  
امید گسسته شود و آن ناهوشیار که بیدار شد تا جاوید در بند  
خواری و کمند نادانی بسته ماند •

ای یاران پارسی نیاگان پاک در آغاز بنیروی گفتار یزدانی  
و نامه آسمانی بر زمین چیره شدند و بنیروی فرمان نو جهان را  
بزیر فرمان در آوردند انجام نیز چون آغاز فرمان نو خواهد  
و فرجام نیز چون نخست نامه آسمانی باید فرمان کهن جهان  
را نو نکنند و دادگری باستان امروز جهان را از بند گذر هائی  
بخشد مهادا این فروغ بر دیگر سو تا بد و این مژده دیگران را  
بر تخت رهتگاری نشاند و شما مانند پیش در بند گران بمانید  
و چون خورشید یزدانی پنهان شد بتاریکی جاوید گرفتار گردید  
ای یاران پارسی این گفتار آسمانی بیاد آید که بزرگان  
پیشین برای امروز در نامه نگاشته و بیادگار در میان شما گذاشته  
که آئین تازی فزون از هزار سال چیرگی نیابد و خورشید یزدانی  
بیش از هزار و بیست و اند سال پنهان نماند چون این شماره  
بسر آید و این هزاره بانجام رسد اختر ایرانیان بدرخشند



و ابر بخشش بر خاور سو ببارد گوهرهاك بهرامی از این نژاد  
گرامی هوید اگر دد و جهان از فر نمود ایش از خاور تا با ختر  
بهشتی خرم شود و هر بد سرشت که از یزدانی فرمانش گردن  
پیچید در بند خواری و گرفتاری جاوید فروماند • اکنون این  
مژده ها فرارسید و بامداد ایزدی بدید و آن خورشید روشن  
آشکار بر دید • در پیشگاه یزدانی سپس برای شهابانه ماند  
داور دادگر پس از گذشتن روز پوزش نپذیرد تا این خورشید  
روشن تابنده است برخیزید و به پیمان یزدان آویزید تا بهار  
ایزدی بانجام نرفته تارگی یابید چون گلبن بشکفید و چون  
هزار بر شاخسار پیمان پروردگار بسر آید نوید دوست گوئید  
و نام از او جوئید تا نام نیک برید و انجام نیک یابید افزون چه  
نگارم همواره فروغ ایزدی از فرخ چهرتان تابنده باد و بخت  
نیکتان جاوید پاینده • در روز هیجده بهمن ماه سنه  
۱۲۶۶ پارسى ۲۸ محرم سنه ۱۳۱۵ تازی بنده یزدانی  
ابوالفضل گلپایگانی •

بازده فقره از نامه های خصوصی جناب ابوالفضل را که جناب  
مهرابخانی اخیراً بدست آورده و ارسال داشته اند موقعی  
رسید که قسمت عمده کتاب تنظیم و برای طبع آماده شده بود  
و ممکن نبود این نامه ها را بترتیب تاریخ تحریر آنها جاداد لندا  
در آخر قسمت دوم درج میگردد و در فقره این نامه ها تا تمام  
است و تاریخ ندارد .

نامه اول

روحی فداك پس از مرخصی از خدمت ذی‌سرت از بلده  
 كاشان از دار السلطنه قزوین عریضه خدمت آن گرامی برادر  
 مهربان معروض داشتم لکن بعد از ورود بخرطه آذربایجان  
 تواتر امراض و حدوث ناخوشیهای پهبای نگذاشت که مجدداً  
 بحریشه یاد ایام حضور را تجدید نعیم تادراین خجسته ایام  
 که عید اعظم و جشن بزرگ ظهور حضرت مالک قدم است سرورش  
 یزدانی هم‌رمی نموده و تأئید ایزدی مدد فرمود و بنگارش این  
 مختصر مبادرت رفت از مراحم دارای جهان و عواطف داور مهربان  
 همواره امیدوار و خواستارم که وجود مسعود آن فرخنده برادر  
 گرامی و سایر دوستان پارس جناب آقاکیخسرو و جناب آقاخدا  
 و جناب آقا جمشید روحی لهم الفداء در ظل عنایت حضرت احدیت  
 قرین ۱- و طراوت و عهد سعید و جشن خجسته بر عموم  
 برادران مقرون به سعادت و میمنت باد آتیه ولی العباد و عطف  
 بمن فی البلاد .

در چند یوم قبل از ساحت اقدس پاکتی باسم فدوی رسید  
 لوح ارفع اقدس اعلی بزبان پارس خالص بافتخار آنجناب عنایت  
 شده و نام نامی آن برادر گرامی از فلم اعلی جاری گشته اکنون  
 در جوف ارسال شد انشاءالله بزیارتش مشرف گشته دل پاک  
 آنجناب از انوار کلمات حضرت ربّ الارباب روشن و متورخواهد  
 شد امید که رحمت و واسعه و عنایت منبسطه اش ما را از نسیم

خوش این ایزدی بهار محروم نفرماید و آنچه سزاوار این خجسته روزگار است موفق و مؤید گرداند .

برادر گرامی گوهرم براستی پاس این امراضم برپارسیان الزم است چه که این ظهور بزرگ در ملک ایران ظاهر شده و این خورشید تابان از خجسته خاندان کیان طالع گشته هزار و سیصد سال افزون است که بهدینان که مردم اصلی ایرانند جفا و ستم از یگانگان تحمل نمودند و برصدمات بسیار و شدائد ناگوار شکیبائی و اصطبار ورزیده اند که آنچه بزرگ و خشنور یزدان شت زراتشت روشن روان وعده فرموده پس از گذشتن هزار و بیست و اند از غلبه تازی کیشان ظاهر شود و فارسیانرا بر مراتب عزت بازآرد و جهانرا از ظلم ستمکاران برهاند و آفاق را بانوار عدل و داد و فروغ یگانگی و اتحاد روشن و منور فرماید پس از آنکه تاریخ هجری به هزار و سیصد رسیده و ندای جانفزای ایزدی در اقطار عالم مرتفع شده و قدرت و غلبه امر حضرت یزدان با وجود معادات خسروان و نیرومندان جهانرا فرو گرفته جای آن نیست که احدی از اهل جهان خاصه ملت ستوده فارسیان در قبول امرش تامل نمایند و در پذیرفتن فرمانش سستی و تکاهل ورزند زیرا که هر کس امروز اقبال نمود و او امرش را اطاعت کرد عزت ابدی را مالک شود و هر که غفلت ورزید و دوری جست باو آن رسد که بگذشتگان رسید از همت مالی آن فرخنده برادر گرامی امید چنان است که بحسن خدمت پیشرو این طایفه

جلیله گردند و نام نیک و انجام خجسته برای سلسله فارسیه  
باقی گذارند \*

برادر ارزنده گوهرم معلوم نیست که این عد من بعد  
بملاقات آنجناب و سایر احباب آنحدود مشرف شود زیرا که تواتر  
امراض بکلی وجود این عد را علیل نموده و زمان گذشتن از این  
جهان نزدیک شده با اینهمه عزیمت مسافرت بممالک خارجه دارم  
آیا معاودت بایران ممکن شود یا نشود شما میدانید که قلباً  
وخالصاً ارادت کیش و نیک خواه شما هستم عرایض فدوی را از  
نظر محو نفرمائید آنچه عرض شده و همیشه معمول دارید  
تا مآثر عنایت شامل حالت شود و نام نیک بعزت درجهان باقی  
ماند \*

از مجالست نفوس مستقیمه که بوصف وفا و امانت و صفا و دیانت  
موصوفند کوتاهی نفرمائید و از تلاوت الواح الهیه بقدر قوه  
خود داری ننمائید و در مواقع امتحان که برای مؤمن ناچار است  
بخداوند پناه برید و توکل بخداوند یکتا را بهترین و سایه  
نجات شمارید و از نماز بآداب نیک و طهارت و نظافت در هر  
صبح غفلت ننمائید چه که یاد خداوند دل راقوی و نورانی  
نماید و خواندن خداوند بهر زبان که باشد هرسخنی را بر مرد  
آسان کند دل را بدوستی کل اهل عالم مهذب و مؤدب دارید و  
کنه و دشمنی را با هر کس باشد از دل بیرون کنید تا گوهر پاکت  
خورشید و شروشنی بخش عالم شود و روش نیکت سر مشق نیکان

جهان گردد .

دوستان پارسی را از قبل این فانی درود برسانید  
واز تربیت برادر گرامی سرو شیار کوتاهی نفرمائید . زیاده  
نگارم . درخت جوانیت ببار دانش و هنر بارور باد . روز بهمن  
از آذرماه ۱۲۵۶ . مطابق ۲۸ رجب ۱۳۰۴  
ابوالفضل گلپایگانی

### نامه دوم

بسم ربنا الابهی

روحی ل لطافك الفداء بعد الحمد لله الاقدس الابهی  
والثناء علی حضرت من طاف حوله الاسماء . عرض میشود که پس  
از مراجعت از گرین عکا د، نظر بود که وقایع این خطه را  
کما یبغی معروض دارد ولی از سوخظ از یوم ورود بواشنگتوالی  
حال مجدداً بتوبه مبتلا شده الی حال دو مسهل نمک  
فرنگی هم صرف شده است ولی بوجهی اثر صحت ظاهر نیست  
تاحق جل جلاله چه اراده فرموده باشد حال مقصود از عرض  
این صفحه این است که لا اقل وصول مراسلات شریفه آنحضرت  
را عرض نموده باشد تا بعد آنچه باراده الله پیش آمد از  
صحت وسقم وفوت و حیات لایاس به . مراسلات آنحضرت تا  
نمره ۱۶ متواتراً وصول یافته واز محتویاتش اطلاع حاصل شده

در خصوص مصائب وارده بر احاباء اللّٰه در ایران اگرچه فوق صبر و سکون است و لکن از جهتی دیگر ملاحظه فرمائید که دلیل بر شدت علو امر مبارکست در سنه ۱۳۰۹ که هفت نفس را در یزد بدرجه شهادت رسانیدند فدوی از سمرقند بخارا خدمت حضرت حاجی میرزا محمود افغان روحی فداه معروض داشت که این کمال افتخار احاباء اللّٰه یزد است و دلیل بر علو امر اللّٰه که يك دفعه هفت نفس مقدّس جان فدا میکنند ولی ملاحظه فرمائید که هفت نفس کجا و هفتاد نفس کجا یا لیت کنت معهم و افوز بفرورم و اود ی بنفسی و روحی لا ستقامتهم و اشتعالهم • باری قسم بر رب العزّت ابداً چشم قوت رویت و انامل قوت تحریر ندارد لذا از تفصیل عذرت میطلبد • رجا آنکه از قبل این فانی لاشیئی در محضر اقدس اطهر حضرت عبدالبهاء روحی و ذاتی و کینوتی لتسراب اقدام احبائه الفداء عرض رقیّت و عودیت معروض دارید و عرض کنید که یا غایه املنا چه میشد اگر از این جامی که در یزد بدوستان عطا فرمودی رشحه ای نیز باین لاشیئی معدوم عطا میفرمودی تالّٰه لیس هذا بعزیز من الطافک و مواهبک اسئل اللّٰه تعالی ان يجعلنا اهلاً لهذا المقام الاعلی • از صعود حضرت زین المقربین روحی لصفائه الفدا الم بر الم و حزن بر حزن افزود حشرنا اللّٰه تعالی بفضله مع احبائه الثابتین و اولیائه انتهى • زیاده چه معروض دارد ادام اللّٰه تعالی ایّام عزّکم و مجدکم بمنّه وجوده و احسانه • ۱۶ شهر جمادى الاول ۱۳۲۱ ابوالفضل

نامہ سوم

هو العزیز

روحی لا الطافک الفداۃ بعد حمد اللہ والثناء علی مطلع  
میتاق اللہ عرض میشود کہ مدتی است کہ نقل وانتقال و امراض  
نگذاشته است کہ فدوی لا اقل وصول ارقام آنحضرت را معروض  
دارد ولی حق جلّ جلالہ شاهد است کہ از کسالت و تنبلی  
نیست بل از عدم امکان است • در هر صورت رقمہ کریمہ مورخہ  
۲۷ جمادی الثانی آنحضرت از نمرہ ۱۹ در یوم دوشنبہ ۲۱  
رجب در واشنگتون وصول یافت و از صحت و سلامت وجود مبارک  
حضرت مولی الوری ارواحناله الفدا کہ اعظم آمال است غایت سرور  
و حبور رویداد و مراسلات سابقہ بر آن ہم مرتباً نمرہ ۱۷ و ۱۸  
و كذلك الواح مقدسہ و سواد الواح مقدسہ کہ مرحمت فرمودہ  
ارسال داشته بودند تماماً وصول یافت و فوق حد التقریر از مرحمت  
و عنایت آنحضرت امتنان و تشکر حاصل گشت از حوادث شرق اگر  
چہ فوق حد صبر و سکون است معذک دل تنگ نباشید کل اینها  
براهین عظمت و قوت و سطوت کلمۃ الہیہ است عما قریب خواهید  
دید کہ از اثر همین دماۃ مقدسہ چگونه انوار امر اللہ ساطع  
شود و جمیع آفاق شرق و غرب را منور فرماید خیالم میرسد کہ  
سابقاً ہم خدمت آنحضرت عرض نموده باشم کہ در سفر اول در  
ایامی کہ در محضر مبارک مشرف بودم یومی ذکری از الواح مبارکہ  
در میان آمد کہ بسبب عدم فرصت شرح آن ممکن نیست فرمودند



عما قریب نوعی امر تبلیغ درگیرد که فرصت نوشتن لوح نماند •  
فدوی معروض داشت که بهمین زودی فرمودند بهمین زودی •  
خلاصه فدوی حال ۲۸ سال است که بامر مبارک مشرف است  
چندین مرتبه ملاحظه نموده که هر وقت شهادتی روی داد و یا  
حسن اولیای الهی وقوع یافت به مراتب اشتعال احباء اللّه و مهمل  
اغیار باستماع کلمه اللّه افزود و اقبال ناس با مراللّه زیاد تر شد  
فدایت شوم • امر کوچکی نیست که در یک شهر صد و هفتاد نفس  
شریت شهادت نوشند غایت افتخار دوستان یزد است که این  
مقدار از نفوس از میان ایشان بمقام اعلی نائل شدند و موجب  
نصرت و طراوت سدره امراللّه گشتند • مکتوب مولای حقیقی و پدر  
روحانی حضرت حاجی میرزا حیدر علی روحی فداه هم وصول یافت  
و زیارت شد ان شاء اللّه تعالی جواب عرض خواهد شد • حال  
احباء اللّه در این بلاد بسیار خوب است و همه مستعد اند •  
زباده چه معروض دارد رجا آنکه خدمت جمیع دوستان از قبل  
فانی عرض خلوص و ارادت و رقیبت ابلاغ فرمائید •

ادام اللّه تائیداتکم فی ۲۵ شهر رجب ۱۳۲۱

ابوالفضل

## نامہ چہارم

بسم ربنا ربّ العرش والعرش

روحی لمواطفک الکریمۃ فداۃ بعد اداۃ الحمد والثناء  
للّٰه موجد الاشیاء و مجدد الخلق الانشاء و تقدیم العبودیۃ  
والخضوع والتذلل لادی حضره من طاف حوله الاسماء و تزلزلت من  
سطوة قلمه الاکان الارض والسماء معروض میدارد :

وصول رقیمہ کریمہ ۱۲ محرم ہذہ السنہ آنحضرت پس از انقسام  
عروہ مراسلت و امتداد ایام مخابرت اگر بخواہم عرض کنم چہ  
سروری آورد و چہ نشاط و انبساطی بخشید بجان عزیزت عاجزم  
اگرچنانکہ عادت کتاب و اہل انشاء است عرض کنم روح جدید  
بخشید و نشاط بدیع در قلب افسردہ دمید میدائم تکرار حرفہا  
کہنہ پوسیدہ خواہد بود و حمل بر مبالغہ اہل قلم خواہید  
فرمود ولی بصفاۃ اہل صفا قسم کہ اگرچہ بقول سعدی رحمة الله  
عليہ ثالث عنقا و کیمیا است ولكن باعتقاد فانی از خصائص مخصوصہ  
عاد حقیقی حضرت مولی الوری است کہ اگر مسکین محزون کنز  
محزون مییافت و یا تاجر مغبون ریح با مضاعف میبرد شاید آنقدر  
سرور ہمیشہ کہ این مہجور از زیارت رقیمہ آنحضرت سرور و حبور  
یافت و از دراری زاہرہ عماراتش فروغ نشاط و بہجت بر وجود  
افسردہ سہ سالہ بی همزمان و ہم صحبت در زاویہ غربت  
تافت • اصعدک اللّٰه الی الخایۃ القصوی و بلغک الی افضل الرغائب  
والمنی واسعدنی بجوارک فی ظلّ سدرۃ فضلہ التی اظلمت

علینا فی آخره والا ولی •

از حوادث مصر اسف و حزن فراوان دست داد • بلسی  
چنانکه میدانید و در سنوات کثیره تجربه فرموده اید ناچار  
بایستی ابرار گرفتار اشرار باشند و یاران مبتلای اغیار گردند  
طریق ملکوت محفوف است باین مکاری که زیاد از چهل سال  
دیده اید و آزموده اید روان حافظ شاد باد که فرمود :  
بی خار گل نباشد وبی نیش نوش هم

تدبیر چیست وضع جهان این چنین فتاد  
کانه دیروز بود که یکی از دوستان از یا وه درائیهای عبدالغفار  
عاس دوس شکایت میفرمود و زوال اذیت او را از حق جل جلاله  
مسئلت می نمود • گفتم یا حبیبی این از مقتضیات این امر متین است  
و از امور حتمیه دین مبین تاخار از گل جدا شود و غراب از  
بلبل دوری گزیند • اگر عبدالغفار برود یا فی المثل بعیرد از  
احجار مصر عبدالغفار دیگر خلق شود و بمزخرفات او ناطق  
گردد \*\*\* ( ناتمام )

نامه پنجم  
هو ا لعلن الکریم

روحی لحضرتک الفدا \* پس از حمد حق جل و علا و تحیت و  
ثنای حضرت من طاف حوله الاسما \* عرض میشود که پس از آنکه  
مدتی بود که نه تنها از حالات آنحضرت بل از حالات مسموم  
دوستان جنوب ایران حاصل نبود بحمدالله مکتوب آنحضرت  
رسید و نوعاً ولو خیلی مختصر نوشته بودید اطلاع حاصل گردید  
از سلامت حال آنحضرت و دوستان خطه فارس بسیار مسرور  
شدم و بشکر و سپاس حضرت احدیت قیام کردم \* حمد خدا راکه  
در این انقلاب مد هشت موحش ایران خطه فارس از حسن تدبیر  
ولایت آن ارض از دسائس جهلا سالم ماند و آنچه سبب خرابی  
ملك و ملت است حاصل نشد \*

باری اگر شب است و چشم بحدی ضعیف که بصحوبت تحریر  
میشود و حروف کما یبغی تمیز داده نمیشود معذک وقت را غنیمت  
دانسته بعرض این صفحه مبادرت نمودم که تا فرصت و امکالی  
هست جواب معروض دارم دیگر اگر خط لایقرا است عفو فرمائید  
و بقرائن و اعتبارات تلاوت نمائید \*

حمد خدا راکه در لغت انگلیسی ربطی حاصل فرموده اید  
این قرون اخیره که اختلاط امم و ملائق ملل لامر قدره الله  
تعالی با یکدیگر بسیار شده است لازم است که شخص لا اقل  
یکی از السنه اروپیه و یکی از السنه شرقیه را برای لسان

وطني خود تعليم نمايد دانستن لسان نميدانيد چه قدر لازم و چه قدر مهم و بالعكس ندانستن لسان اجانب چه قدر مضر است اگر قدری مضرات ندانستن را فدوی که حال ميدانند و می بیند قبل از توجه با امریکا ميدانست غالباً رجای عفو از این مسافرت می نمود خلاصه سعی فرمائید که بقدر مقدور این لسان را تکمیل فرمائید شاید ان شاء الله تعالی فائده کلیه از آن حاصل نمائید . و اما در خصوص کتاب که خواسته بودید يك كتاب از تالیفات فانی ترجمه شده و طبع یافته است يك كتابی شخص دیگر که در سله ماضیه در ارض اقدس مشرف بوده تالیف نموده است نام مولف مسترفلیس و خود شاز نفوس محترمه و در هند از جانب دولت خود مستخدم است امریکائی است نه انگلیسی خلاصه چند جلد کتاب الی حال طبع شده است و متتابعاً ان شاء الله تعالی کتب عدید طبع خواهد شد و لی با وضع حالیه ایران طریق ارسال آن خالی از صعوبت نیست چه اگر در گمرک دقت و تحری شود شاید برای خود شما حرفی حاصل آید اگر از اجانب واسطه امینی داشته باشید اعلام فرمائید لعل بر وفق حکمت ارسال شود که بسلامت بدست آنحضرت وصول یابد .

مدتهاست که فانی از گلپایگان بهیچوجه خبری ندارم چه که اطلاع از اروپا برای اهل امریکا مثل این است که اهل اروپا بخواهند از ایران اطلاع حاصل نمایند یعنی بجهت بعد

مسافت خالی از صعوبت نیست خاصه برای فانی که از پیروی و یا تنبلی هرچه باشد مراسلت را غالباً با کل خیلی تقلیل کرده است یعنی با آشنایان با اغیار که مدتهاست بالکل ترك نموده است حتی خبر ندارم که آیا اخوی میرزا هدایت الله زنده است یا وفات نموده است و اولاد ذکور فی المثل چه دارد و نام ایشان چیست و بچه مشغولند و کارشان چه طور است اخوی داشتیم میرزا علی اکبر نام که از لسان طیل بود ولی اولاد خوب داشت اوچه دارد و اولادش بچه مشغولند و خودش حیوة دارد یا ندارد . باری اگر آنحضرت مرحمت فرمایند و هر قدر از این مطالب که میدانند اطلاعات خود را مرقوم دارید سبب امتنان فانی خواهد شد . حتی اگر بخواهید مراتب بی اطلاعی فانی را بدانید از این قیاس فرمائید که مدتهاست از اخوی آنحضرت حضرت آقا سید مهدی روحی فداه و احبای عشق آباد بهیچوجه خبری ندارم . خلاصه این سفر امریکا نوعی فانی را از شرق بی اطلاع کرده است که چه عرض کنم دیگر موقوف بهمت جناب عالی است . دوستان این بلاد بحمد الله تعالی حالشان بسیار خوب است مجالس و محافل در هفته منعقد و دوستان کل مشتمل فی الحقیقه نار موقده الهیه نوعی افروخته است که ان شاء الله تعالی عما قریب حرارت آن بسایر بلاد سرایت خواهد نمود و موجب اشتعال و هدایت اهالی سایر ممالک خواهد شد و لیس ذلك من فضل الله وموهبته بعزیز<sup>۳۰۰</sup> (تاتمام)

نامه ششم

هو العزیز المقتدر الجلیل

روح فدک از مواهب جلیله دارای جهان و حیوة بخش  
جهانیان همواره متمنی و آرزومندم که وجود مسعود انجناب پیوسته  
در ظلّ شجره مبارکه الهیه و سدره طیبه ربانیه قرین سرور و  
بهجت و سرافرازی و عزت بوده باشد شهد الله و کفی به شهیداً  
که هیچگاه از یاد دوستان حقیقی و احباب واقعی غافل نبوده ام  
خاصه انجناب که روابط باطنی و وسایط معنوی نوعی در میان  
استحکام یافته که شرحش از قوه تحریر و تقریر خارج است معذک  
کلبه رقیبه کریمه مورخه چهاردهم رجب که وصول یافت هر چند  
خواستم ساعتی رافراغت نمایم که جوابی معروض دارم و بیاد اوقات  
ملاقات را تازه نمایم امکان نیافت چه علم الله که شب و روز محض ایقظ  
را قدین و انتباه غافلین بتقریر و تحریر اشتغال داشت چنانکه اگر سواد  
آنچه را در جواب مسائل فضلی اسلام و موسوی و زردشتی نگاشته شده  
ملاحظه فرمایند بر صدق عرض فدوی شهادت دهد و عذر تعویق  
مراسلت را بپذیرد تا این اوقات که در بلده مکاشان بوساطت کثرت  
حرارت از شدت جریان عرق و مدافعه کیک و بوق بتنگ آمده عزیزمت  
مرق نمود و روزی چند فراغت یافت الحق قریه معروضه قهستانس  
باصفا است و بیلاقی منزّه و دلگشا و هوکما قلت فی وصفه علی سبیل الارتجا

بوستانِ بحرِ می چو بهشت  
گلستانِ بتازگی چو بهار  
کوه و تپل جمله لاله و سنبل  
جوی و چریک سره گل و گلزار  
صبح دم نفعه اش صیر آینه ز  
راست همچو شمیم کوی نگار  
آفتاب جهان بهاء الله  
که جهان راه اوست استظهار  
شهریاری که دست قدرت او  
بازوی خسروان فکند از کار  
ناشردت وفا و نفاق  
ما حی ظلمت نفاق و بکار  
بخشد از خوی ایزدی آیین  
برد از فلک اژدها کاردار  
آیت ظم و عدل را اعزاز  
عالم ظن و وهم را آثار  
باد تا مهر و ماه راست فریغ  
مهر و پش فریغ بخش دیار  
حبّ او مایه نشاط و سرور  
امرا و موجد ب بقا و قرار



ازكلك نامی نگارش یافته بود که هرگاه فدوی بحضور انوار اکرم اهلین و پیشگاه اطهر اقدس اعلیٰ عریضه معروض دارد نام نامی جناب سامی رازیب آن مکتوب و طراز آن مرقوم سازد اگرچه زمانی طویل است که این عهد بشطر مقدس حضرت مقصود عریضه معروض نموده و بهاره جهات باب مراسلت بآن حدود را مسدود داشته معذک انشاء الله هر هنگام نامه گسیل پیشگاه جلیل حضرت جمیل داشت ورقه معروضه را باسم شریف آنجناب مزین خواهد نمود و ذکر سرکار عالی را مایه اعتبار و موجب افتخار خواهد ساخت الا مور مرهونه باوقاتها کارد رگرو هنگام است و معرفت وقت موجب حسن انجام .

یا سرور صدور المخلصین شک نیست که در این یزدانی که بامداد که آفتاب حقیقت از مغرب خلقت طالع گشته فروغ رحمت و عنایتش عالم را منور خواهد فرمود و انوار کرشم بروجنات حالات عموم احباب خواهد تافت و آیات کریمه اش بافتخار هر مقلبی صادق عز زول خواهد یافت در قران مجید در حق این یوم بیدیع جدید فرموده یوم یغنی الله کلاً من سعته امروز است که انوار کریم حق جل ذکره بر عالم تافته و نفوس عالیه را از کل ماسوی الله مستغنی و آزاد فرموده و از جهات متفاوته علم و معرفت و لوازم گذران و معیشت طریق فنا و بی نیازی را بر جهان بیان مفتوح نموده اگر هر یک از دوستان که فی الحقیقه بمشرق علم و ایقان توجه نموده اند در حال خست و تفکر و تأمل نمایند خود را در علوم و معارف از علما و حکما مستغنی یابند و ابداً خود را محتاج نه بینند که مسئله از عالمی استغفار نمایند و

یا حلّ معضله از حکیمی طلبند مثلاً "با آنکه اندک روزگاری است که انوار شمس ظهور بر قلب منیر آنجناب تافته و آغاز ایامی است که به علوم و معارف بدیع استحضار یافته اند اگر در نفس خود تأمل فرمایند بر صدق عرض فدوی و غنا و بینایی خود گواهی دهند و خود را از جهانیان آزاد و فارغ یابند بر همین نهج است ادراک جمیع مقاصد جسمانی و روحانی و دریافت مآرب دنیاوی و ایمانی امروز باب فضل مفتوح است و چشمه عنایت جاری اگر معابد به آنچه از خامه ایزدی جاری گشته عامل شویم و فرمان پاکش را گردن نهیم و وجودات آلوده با اخلاق مکدره عتیقه را با آب اوصاف روحانیه بدیع مطهر نمائیم خود را در اعلی مرتبه غنی و استغنا یا بیخوب بخلیه روحانیه در جذب نفوس بر کل عالم غالب هستیم آه عباد خبیر بصیر يعطی و يمنع وهو القوی الغالب المقتدر القدير .

یا حبیب قلبی وقتی چند دل آرزو مند چندان شیفته لقای موجو بود که لحظه ای آسایش داشت و بهر کس برای تحصیل از آن متوسل میشد تا آنکه روزی بتلاوت آیه کریمه مفرقانیه مشرف شد که میفرماید فمن کان یرجو لقا ربّه فلیعمل عملاً صالحاً " و لا یشرك بعباده ربّه احدًا دانستم که راه چیست و کار با کیست سپس به هیچکس متوسل نشدم و در دربار حضرت پروردگار شفیع خواستم چه فزون از هزار سال پیش فرموده هر کس دیدار پاک پروردگار را خواهد باید نیک کردارشود کسی را با خدا و بندش نیک و نپاک نگیرد نفرموده هر کس لقا خدا خواهد قلآن آویزد یا آبرونزد بهمان ریزد از همت و آلائی دوستان امید چنان هست که در این روز فیروز به اخلاقی ظاهر شوند که مایه عبرت -

جهانیان گردند و موجب انتباه و آگاهی غافلان شوند و به بقای نام و خلود ذکر و دستگاری جاوید بین الانام ممتاز گردند و ما ذلک علی الله بعزیز .

قربانت شوم از محبت عالی مستدعی هستم که محبت فرموده خدمت انجم آسمان و فوا و اصحاب خجسته انجمن صدق و صفا عرض تحیت و ثنا ابلاغ فرمائید مخصوص محبوب معظم جناب آقا محمد رضا و قبله مکرم جناب حسن خان و حبیب لیبیب جناب آقا میرزا مصطفی و دوست صادق موافق جناب آقا میرزا صادق و محبوب محبوب جناب یحیی خان قدر لا زالت محافل الانس مزینة بانوار وجوههم و مجالس القدس منورة باقمار وجودهم انشاء الله این اوراق شجره ربانیة همواره زیب افزای عالم و حیوة بخش ام باشند و از این مهجور آواره فراموش نفرمایند انشاء الله و رقه سواد از اصفهان ایفاد میشود .

افزون چه نگارم چرخت نیک خواه و فرخیت همواره همراه باد و السلام

ششم شهر رمضان المبارک ۱۳۰۳

ابوالفضل گلپایگانی

## نامه هفتم هو العزیز الجلیل

روح فدک رقیمه شریفه که بیاد آوری این عبد از مشکین کلک  
سامی نگارش یافته بود زیارت شد علم الله که عالمی سرور و جهانی  
شادی آورد که پس از مدت بسیار با ثرخامه \* عنبرین شامه \*  
سرکار مشرف گشت و بعد از فراق طویل باین موهبت جزیل که  
عبارت از اظهار رحمت والدۀ ماجده باشد سرافرازی یافت از  
پیشگاه حضرت معبود جل ذکره و تعالی شانه سائل و آلم که پیوسته  
از مهب و داد نسیم مهربانی که موجب اتفاق و اتحاد است بوزد و  
زال دوستی و مصافات بخیار بقارمکد رنگرد دشهد الله و کفی به  
شهیدا " که این عدازد نیاموافیها منقطع است تا چه رسد بگلپایگان  
واملاک مخروبه آن که قابل ذکر و شایسته دلپستگی نیست اگر  
گاهی خیال آن حدود در خاطر خطور نموده بملاحظه والدۀ ماجده  
واقارب بوده است و بس که هنوز رشته محبت ایشان از دل نگسیخته  
و نقشه \* و دادشان از صفحۀ خاطر محو نشده است مأمول از عنایت  
محیطه و رحمت سابقه حضرت احدیت جل ذکره و عزاسمه چنان  
است که وقتی بموهبت شرفیابی مفتخر گردم و از دیدار دوستان  
بهره یاب شوم \*

در خصوص عمامه مرقوم فرموده بودید که بچه دلیل لباس شریعت از خود  
خلع نموده نهایت تعجب دست داد که لباسرا بشریعت چه  
مدخلیت است و عمامه را بادیین چه مناسبت دین عبارتست از -

اطاعت حضرت ربّ العزت و شریعت معبر بسنن سنیة حضرت رسالت تقوی و پرهیز از حرام لباس شریعت است و اجتناب از کذب و افترا جامه عزیزه دیانت که امروز اکثری از این خلعت نفیسه عاریند و از این البسه عزیزه مخلوع خدا گواه است که این همد از بس آتش حقد و حسد در قلوب با لاجهت مشتعل دید این لباس را از خود خلع نمود که شاید نام این ذره از عالم برافتد و نزد اعدا معدوم و مفقود محسوب گردد معذک کله محض امتثال فرمایش والده عامه خواهد پوشید لکن ملاحظه خواهند فرمود که امر کجا خواهد انجامید .

مرقوم فرموده بودید که چیزی از این عهد مضایقه نخواهند نمود معلوم است که بر حسب دیانت و محبت قرابت باید هم چیزی مضایقه نفرمایند این عهد با وجود صدمات لا تعدد و لا تحصی هیچوقت راضی نشده که امر بر جناب اخوی صعب شود و احدی بر ایشان غالب گردد یکتا خدای آگاه گواه است که هیچوقت طاقت استماع حزن ایشان را نداشته ام هر کس با این عهد جلیس بوده گواه است که لزال در حق ایشان دعای خیر کرده ام و اصلاح امورشان را از خداوند مسئلت نموده ام لکن از آن جهت هیچوقت رایحه محبتی نوزیده و آثار رقتی مشاهده نشده و فی الحقیقه عرض میکنم که حضرت احدیت شدید الا انتقام است و جناب کبریا فی قوی البطش مبتوسم کثرت مسالمت این عهد و غفلت جناب اخوی موجب سرعت انتقام آلهی شود و بین الا نام موجب عبرت و اعتبار

گردد و اثنی‌لهم الذکری خداوند عزکبریائه شاهد است که اگر باقلّ قلیل گاهی اظهار محبتی از ایشان مشاهده میشد زیاد بر آن این عهد باضعاف مضاعف در مقام خدمت برمیآمد و این عذر نزد عقلا پذیرفته نیست که سبب کدورت ایشان کلمه است که در طهران استماع فرموده اند حضرت واجب الوجود عمّ احسانه در میانه شاهد و حاکم است که جز این کلمه خدمت ایشان عرض نشده که وقتی پرسبیل مسئلت و استفسار نه بر نهج مجادلت و استکبار عرض کردم دلیل کفر طایفه جدیده چیست در نهایت خشونت و بی‌اعتنائی فرمودند چه لزوم دارد این صحبتها بنده در نهایت هجبت ساکت شدم و هیچ نگفتم خوب اگر کسی پس از آنکه بحکم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله منتظر ظهور قائم باشد و بعد ملاحظه نماید که جمع کثیری از علما غیر علما مدعی ظهور آنحضرت شوند و مخالف شریعت مقدسه نبویه هم چیزی نگویند و تا بذل جان و مال در اثبات ما هم علیه همراهی کنند و امرشان به سعی دولت دراز منتهی متمادیه زایل نشود و بیوما " فیوم ثابت تروظا هر تر گردد آیا در صورت مذکوره شخص نباید در مقام تجسس و اجتهاد برآید و آیا محض سؤال حکم کفر چنین سائلی توان نمود و از هرگونه افترا در حق او مضایقه نکرد و آیا از برادر کسیر احق بود که در مقام رفع شبهه برآید و آیا حق اخوت مقتضی نبود که اقلّ اهفته راهه قانن علمی در نجات اوسعی نماید درست ملاحظه فرمائید در این چهارده سال که این عهد بخریت مبتلاست جز وایح بعد و

و ما فرت از آن جهت و تسلیم و مسالمت از این طرف چه شاهد ه  
شده خلاصه اینهاست جهت کدورت بنده در هر حال بحق  
متوسل و از او مستمد در موارد بلا یا جز با رحمت او پناهی ندانستم  
و هنگام وزیدن عواصف افتتان بخیرا و متوکل نشدم عنایات سابقه  
حقّ جلّ ذکره این عبد را از جنگ اژدهای ظلم رهائی بخشیده  
و رحمت و اسعه اش! ز شمشیر قهر نجات عنایت فرموده اوست پناه  
بیکسان همجیب داعیان و مغنی فقیران و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت  
و الیه ایوب .

نند

آخر الکلام بر سبیل اتمام حجت عرض میکنم خود ایشان بهر نحو میتوان  
گاهی در مقام ابراء ذمه خود از حقوق این عبد برآیند و بقدری که  
برایشان صعب نباشد با این حقیر همراهی فرمایند اگر برکت  
اموال خود را بیش از سابق مشاهده نمودند و الا الامر  
بیده و انا مطیع لامرهم و چنانچه خواسته باشند  
امر بر نهج و داد ختم شود محبت فرموده دو جلد کتاب که خلیسی  
این اوقات برای این عبد لازم است که عبارت از یک مجلد کتاب قاموس  
چاپ تهریز و یک مجلد کتاب شرح قاموس چاپ طهران باشد برای  
این عبد ارسال فرمایند که بتوسط مخدوم معظم جناب آقا میرزا  
محمد علی زود برسد معلوم است مضایقه نخواهند فرمود جمیع قارب  
و دوستان را از قبل این لاشیسی عرض سلام ابلاغ فرمایند بخصوص  
والده ماجده دامت ایامها که بدوام ایام از ایشان خجل و شرمند  
و همچنین عمّه زاده معظمه مفخمه جناب والده ادام الله

ایام خدارتها و از هر کس ملتمس دعا هستم زیاده چه عرض شود

• ایام بهجت و سلامت و مسرت مستدام باد

فی‌عاشرشهرذی‌ججه ۱۳۰۲

الاقلا ابوالفضل گلپایگانی



### نامه هشتم

بنام آنکه جان را دانش آموخت

روحی فداک در این اوقات که هنگام خزیدن درخز و شستن  
در شبستان و دیماهارس و اوایل زمستان است و چنانکه  
دانای طوس فرموده و می پرستان را طریق دانش و راه آسایش  
نموده .

چه خرم کس کوی بهنگامی به پیش آورد آتش و مرغ و می  
بتی نارستان بدست آورد که برنازستان شکست آورد  
سرانکه برون آرد از کج کاخ که آرد شکوفه برون سرز شاخ

باید بستر نرم و کرسی گرمها نمود مراین بنده راتند با داراده قاهره  
حضرت مالک ایجاد برصفت پرکاهی اسیر نموده در مهاوی جبال  
و مطاری تلال سرگردان دارد گاهی برتبع کوهی همراز ثریا  
گاهی برتک دره عمیق تراز قعر دریا بر کهسرتیزتک سوار  
مشغول طی بلاد و دیارم نسیم خنک مانند نشتر ازین موی سرفرو  
برد و خون فسرده برصفت شاخ بقم از مسامات بدن برجهسد  
از سطوت برد ثورت حرارت فریزی فرو شکسته و معانی جادید  
عن معین القلب از صولت برف یخ بسته نه بینی کلام سرد و خنک  
تراود و از خاطر و قادی کالهرق جذوه نارگفتار بصعوبت  
با این همه باک نیست که بفضل الله آتش محبه الله در کمال  
اشتعال است و قلب متور در غایت سرعت انتقال نار موقده آلهی  
برودت عالم را زایل کند و حرارت حادثه از کلمه آلهیه مزاج

منحرف جهانرا باعتدال آرد این نه آتش است که سیل اعراض—  
جهالش فرونشاند و باصولت برد العجوز عجایز دهرکه ففهای عصرند  
ثورت آنرا بشکند دل قوی دارکه اگر فی المثل عباد حق جلّ ذکرهما  
در خون کشند و اجسادشانرا در زیرسنگ پنهان کنند قطرات  
دماشان مانند شعله آتش از دل هرسنگ زبانه کشد و بنیادای  
جانفرای تالله قد ظهیر جمال المقصود جهانرا پر آوازه کند این است  
قدرت حضرت مقصود در جذب نفوس و اینست اثارا یام الله  
وطلع یزدانی شمس اقره کتاب اللعومن اصدق من الله حدیثا "  
کلاً والقمر واللیل اذا دهر والصبح اذا اسفر انها لأحدی الکهر  
وقال ابضا "عزاسموا لللیل اذا عسعس والصبح اذا تنفس نیک بنگر  
که خدای بزرگ بدین یزدانی بامداد قسم یاد فرموده و باین لحن  
شیرین عظمت این روز فیروز را براهل دانش نموده یهدی الله  
من آتاه بقلب سلیم ذلك تقدیر العزیز العلیم .

ض  
خلاصه پس از وصول به بعض حدود ایران و ثغور اسلام طایب امر  
ردیه ام احاطه نمود و در حالتی که نیامر گفت افکنده بجای خاتم  
عصاد رکف نهاده و بجای چای شربت سنای یکی و ملح فرنگی در  
کام ریخته گوئی رشته جیوه مستعارم که بتار موئی او پخته و برای  
قطع آن سیوف اعادی چنانکه دانی آهیخته بود هنگام گسستنش  
فرار رسیده و آفتاب عمر عزیز را هنگام زردی رسیده اکنون که چرخ  
اجل نزدیکی چهل و چهار چرخه است که برگردد این طیر ضعیف  
گردیده و دایره بقار انیک تنگ نموده از پیشگاه بهیمل حضرت

جلیل لا زالت مقبله بشفا<sup>۱</sup> اهل القدس وصفا و محفوفه تصوف  
اولی الانس والوفاء<sup>۲</sup> جزاین نمیخواهم که این عهد را خدمت امر  
اعظم و دوستی اهل عالم موقّ و موید فرماید و باین شیمه<sup>۳</sup> عزیزه  
مفتخر و سر بلند گرداند و ما ذلک علی اللّٰه بعزیز .

این عهد را که شدید سفر و صعوبت مرض مانع آمد که خدمت آن  
محبوب بریضه<sup>۴</sup> معروض دارم و اگر چه بتوسط مخدوم<sup>۵</sup> مفتح و مولای  
معظم جهان آقای آقا سید مصطفی روحی<sup>۶</sup> لمحبتت الفدا یکد و رقیمه  
از انجناب زیارت شد و موجب سلوة و سکون دل امیدوار گردید  
لکن از مجاری حالات خود هیچ مرقوم نفرموده بودید که بچه  
کار مشغول و باکی مراودید انشاء اللّٰه من بعد شرح حالات بهجت  
علامات را مفصلاً مرقوم خواهید فرمود که از وضع آن محبوب  
استحضار حاصل شود باقی روزگارت در ظلّ عنایت حضرت مالک الانا  
بکام بساد فی غزّه جمادی الاول ۱۳۰۴ .

الاقبالفانی ابوالفضل گلپایگانی

نامه نهم

بنام پاك یزدان توانا

پاك پروردگارا جهان خدیووا بهلیازا توکه آفرینش را  
 بهیرایه هستی آراستی و مرد مرا فرخنده پوشش دانش سر بلند  
 فرمودی نیروی خسروان نمودار نیروی تست و توانائی پادشاهان  
 از بخشش بی پایان تو توئی نیروبخش نیرومندان و دانش آموز  
 دانشوران آنکه توانائی ترا دانست سراز خجسته فرمانت  
 نیچید و آنکس که نیرومندی ترا شناخت فرخنده آفینت را گردن  
 نهد خسروانرا سرافرازی در بندگی تست و آگاهانرا نگاه بهمایون فرگاه  
 تو توئی که توانائیت آفرینش را فرو گرفته و فریغ مهرت کران تا کران  
 جهانرا روشن نموده آن سان که گوئی کست نتواند شناخت و —  
 همایون همای فرمان بریت را نداند افراخت کسی ترا چنانچه شایسته  
 خجسته پیشگاه تست نتواند ستود و زبان بسپاس تو آنگونه که در  
 خور فرخنده فرگاه تست نداند گشود توانگونه که خود خود راستائی  
 و راه نیایش را بهندگان نمائی خرد رخشی است از خردستان  
 بیکرانت و هنر نموداری است از بخششهای بی پایان خرد راتو  
 آفریدی بآن شناخته نشوی و هنرودانش را توراه نمودی بآن —  
 ستوده نگردی توئی خسرو خسروان و پادشاه پادشاهان بفریغ  
 یزدانی چهر روشنت تاریکی نادانی را از جهان زدودی و بهرتو  
 ایزدی نمودار خجسته ات در دانش برجها بیان گشودی میخوام  
 ای جهان خدیو از بخشش بی پایان که این بنده ترا چیزا باستواری

در خجسته آئینت سرافراز فرمائی و جهانیا نرا بزبها پیرایه دانش  
ببیرائی تا این همه بیگانگی وجدائی از جهان برافتد و توانائیت  
را در خجسته بوستان یگانگی جای بخشد توئی که توانائی بر آنچه  
خواهی و هستی بخشی آنرا که فرمائی آفرینش پرگاهی است به تمد  
با دفرمانت دستگیر و آسمان وزمین گوئیست بچوگان توانائیت  
فرمان پذیر فرمان تراست بر سراسر جهان و توانائی ترا است  
بر همه جهانیان \*

روحی و حقیقتی لتراب مقدّم الفدا \* ورقه \* مبارکه و صحیفه \*  
طیبه که بافتخار این لاشیئی از قلم مبارک عزّ و جد و ریافته بود در  
حینی که امراض ردیه و اعراض قویّه این ضعیف را احاطه نموده بود  
وصول یافت علم الله که روح بخشید و قوت عنایت فرمود و سرور  
بی نهایت آورد این خود سچیه \* کریمان و شیمه \* بزرگان است که  
اینگونه مرحمت فرمایند و بندگان را بنوازش سرافرازی بخشند  
والّا این ناهود کیست و قابل چیست که طرف مراسلت و مکاتبت  
اغصان مبیعه \* سدره \* المنتهی گردد و شایسته \* خطابات منسو<sup>بین</sup>  
مالک اسماء \* شود کلّ ذلك من فضل الله علی عباده و رآفته و عنایتسه  
علی بر برته انه هو الفضال العطوف الکریم \*

آنچه از خجسته نامه و مبارک قلم الحضرت جاری شده بود که  
اهل اسلام اصل را ترک نموده و بفرع آویخته اند چنانست که رقمزده  
کلك عالی شده لا یعرفون مجری معین العلم ولا یعلمون طریق  
تحصیل الکمال کان شمس العلم ما اضاء علیهم و غمام العقل ما امطر سائهم<sup>حتهم</sup>

انهم في مغاوزه الغي والضلال هائمون ولكن چون درخسته ايام  
آهی و مبارک ربیع رحمانی عالمرا قدرت آلهیه خلع بدیعـه  
بخشد و ذرات اشیا بصورت بدیعـه ظاهر گردد چنانکه با آنکه  
هنوز بد و طلوع این صبح نورانی و آغاز ربیع رحمانی است اکثر  
اشیا صورت تجدّد یافته و آفتاب ترقی و کمال بر اکثر موجودات  
تافته است باین ملاحظات این عهد جسارت نموده و بعرض آن  
عریضه مبادرت جست و خواست در این اوقات که مذاکره تجدید  
خط بین ارباب الکمال هست این عنایت از آنحضرت باهل عالم  
ظاهر شود و این موهبت از مخصوصین حضرت رب العالمین بعباد  
فایض گردد و چنانچه کثرت مشاغل آنحضرت مانع بودی و وقتی  
را صرف همت در این امر میفرمودند موجب افتخار عباد و ترقی عموم  
من فی البلاد میشد و الا امر بیدانحضرت است بهرچه اراده فرمایند  
احدی را قدرت جسارتی نیست بهرچه حکم کنی بر وجود ما حکمی •  
از مراحم آنحضرت که پیوسته شامل حال عباد بوده است دعا چنان  
است که در محضر اقدس انور اعلی و حضور باهر التورانه ابهی که  
مقبل اهل صفا و ولاست و عبودیت این عهد فانی لاشیئی را معروض  
دارند و از رحمت و اسعه حق جل ذکره برای این فقیر متمنی و مستدعی  
مراتب استقامت و تائید خدمت گردند شاید انشاء الله شفاعت آنحضرت  
موجب ظهور این مرحمت شود انّه لایخبب آملیه و لایرد سائلیه انّه  
هوالبتر العطوف الکریم •  
سه دسته کاغذ که خود این لاشیئی بخمال خود ممتاز دانسته

تحصیل نموده بود بتوسط محبوب معظم جناب آقا علی حیدر  
شروانی ایفاد حضور مبارک داشته انشاء الله الی حال رسید  
است .

عرض واستدعای دیگر اگرچه غایت جسارت و نهایت خلاف -  
حرمت آنحضرت است چنانچه دوسه صفحه از خطوط نستعلیق  
و شکسته <sup>۱</sup> خفیه <sup>۲</sup> آنحضرت که مضامین آنها آیات مبارکه و کلمات  
طیبه <sup>۳</sup> الهیه باشد مرحمت فرمایند موجب امتنان بی پایان خواه  
شد چنانکه در تبلیغ و جذب نفوس آثار عالییه می بخشد دیگر هر  
چه میل مبارک آنحضرت شد همان نهایت آمال این عباد و سایر  
عباد است شهد الله و کفی به شهیدا " که سلوة خاطر و سکون  
قلب و انشراح صدور و هاب هم هنگامی است که زیارت خطوط -  
آنحضرت و تلاوت آیات الهیه و کلمات ربانیه دست میدهد .  
از مراحم سنیة آنحضرت متمنی هستم که اگر در عرایض قصوری و در  
عبارات عدم لیاقتی واقع است غفور فرماید ضعف و مرض خود کافی  
است در عذر انتم کما انزل الله علیکم انتم عیون العلم و سحائب  
الحکم و وسایط ابلاغ الفیض علی البریة انتم اجم سماء الدرایة  
واقمار فلك الولاية و مفاتیح الرحمة و مصابیح الهدایة انتم  
اعلام العالم و قروم الفضل و آیات رحمة الله علی الامم  
بکم اضا الافاق و انار الاطراف و ثبت حکم الود و الایتلاف و رفع  
نکایة البعد و الاختلاف جعل الله بفضله خادما " لا مرکم و مطیعا  
لحکمکم مجتا " لا حباکم مناقرا " عن اعدائکم انه هو القرب بالمجیب





## نامه دهم بنام آفریننده توانا

ای نام تو بهترین سرآغاز بی نام تو نامه کی کم باز بنام بزرگت  
 آغازم که سرد فتر خجستگی است و ترا ستایش گویم که سرمایه نیک  
 انجامی است دل‌های پاک بیاد تو آرامد و جان‌های تابناک بسوی تو  
 گراید از آغاز پیرتودانش از یزدانی چهرت تو بر آفرینش تافت و در انجام  
 کارگاه جهان از مهرتوزیب و آرایش یافت فرخسروانیت آفرینش  
 رادربارگاه یگانگی راه داد و مهر یزدانیت گرگ و میش را بر خوان  
 برادری یار ایزدی فرمانت را خسروان گردن نهند و یزدانی  
 آئینت جهانیان بپذیرند مهان درگرو مهرتواند و خوردان  
 امیدوار دیدار یزدانی چهرتو ابرخسشت فراز کیهان کله بسته  
 و همایون درخت مهرت برجهاییان سایه گسترده تخمدانش  
 و هنر در جهان تو کاشتی بر آفرینش را از خاک خواری تو برداشتی  
 تو آفریننده مهربی مهربانت چون خوانم و پدید آورنده بخشش و  
 دهشی را دود هسورت چون گویم زبانی پاک ترا ز برگ گل باید تا  
 شایسته ستایش تو باشد و گفتاری والا ترا ز گوهر مردمی شاید تا در  
 خور نیایش تو گردد و هوش سرش سزد تا آرش بندگیت رادربا بد  
 جهان خدیوا بنده نوازا جهان آفرینا بی نیازا در این یزدانی  
 بامداد که آفتاب چهرت جهان را روشن نموده مردگان جهان را  
 زندگی ده و در این ایزدی بهار که بتراوش ابرخسشت آفرینش  
 گلشن شده پز مردگان را تا زگی بخش بستگان دام سخت را از بند

گران نادانی رها فرما و خفتگان بستر فراموشی را بدست نوازش  
بیدار کن بدست مهرمی دانش بر آفرینش بخش و بجام بخشش یاده \*  
بینش برجها نیان پیمای تا گمراهان کربوه \* بیگانگی بسراپس رده  
یگانگی راه یابند و تشنگان بیابان پندار بسرچشمه \* دانشی برند  
توئی توانا ئی که نیروی خسروانت از آنچه خواهی باز ندارد و  
سرینجه \* فرمانت را کوشش نیرومندان فرو بیچد توئی آفریننده مهر  
وماه و فرازنده \* این همایون فرگاه زمین گوئی است که چوگان  
فرمان تو اش گرداند و خرمی است که در دل دانا مهر تو اش پروراند  
همی تا بهر بامداد از سپهر

برآید چو رخسند روی تو مهر

جهان خرم از بوی مهر تو باد

زمین گلشن از فرچهرت تو باد

ز خاوره بس دیرتا با ختسر

که یابد ز نامت جهان زیب و فر

زمین گلشن از ایزدی دین تو

جهان روشن از فر آئین تو

سبحانک یا من بتقدیسه شهدت الکاینات و بحمده نطق الموجودات

و بشکره لهجت الممكنات نطق بالحمد فتموج بحار المحامد فی

افئدة الانبیاء و تکلمت بالثناء فظهر لثالی الشکر علی السنة الاولیاء

وتفوهت بالتوحید فاشرق آیات العرفان من صدور الا صغیا بمکلمتک

العلیاء نصبت خیام المحامد لا صغیاک و بارادتک القاهرة

رفعت رايات الثنا لعبادك تردى اصفياك بالمحامد العاليه وتازر  
احبتك بالمكارم السامته رتوصف به عبادك ولا تعرف بما وهم به خلقك  
تنزمت عن البلغ قول وصفك به الواصفون وتقديست عن اعلى كلمة حمدك  
به البالغون وتعاليت عن ابهى ذكرائنى به عليك المخلصون  
ما وصفك واصفالا واظهر حد نفسه وما اثنى عليك بالغلا وبيتن  
قصور ادراكه استمواهم جذبات حبك واستفرقهم امواج جذبك  
وحيرهم آيات مجدك بهرت عقول البالغين انوار وجهك وذهلت  
نهى المخلصين آيات مجدك وغلبت على العالمين آثار سلطنتك  
فيامن تجلى بفضله على الممكنات وآوى بركنه شوارد الموجودات  
رشح على الاشجار المغرسة بيد عنايتك امطار العلم والمعرفه  
واظهر منها اثمار الفضل والحكمة وطهر العالم عن ادناس الجهل  
والغباوة وزين القلوب بما اثر اليقين والذراية انك انت خالق  
الرحمة وواهب الرأفه ومظهر الشفقه وموجد العنايه بهانورت  
وجوه المخلصين وبها يديت قلوب المقرئين وبد هنها او قدت سرا  
الحكمة فى صدور البالغين فلا تحرمنا بفضلك عن انوار يومك ولا تمنعنا  
بجودك عن اثمار امرك انك انت الوهاب وملهم الصواب والحاكم  
فى المبدأ والمآب .

وبعد معروض حضور مبارك ميد اردكه توقيع رفيع ومثال منيع  
كه مورخه ٢٨ رمضان بافتخاراين عبد صدور يافته بود بتوسط  
محبوب افخم جناب آقا على حيدر دردار الخلافه ٢ طهران زيارت  
شد وموجب انشراح صدور وانها ساط قلب وسرور وافر وابتهاج

متکاشرگردید ظلّما متراکه \* احزانرا با شراق انوار بهجت و مسرت  
 زایل فرمود و کدورات متکاشفه خمود و انجماد را بآثر نصرت و طراوت  
 مهذل داشت سیاس دارای جهانرا که پیوسته از آثار این بیوم  
 بدیع نسیم سعادت در مرور است و برید عنایت در عبور غما رحمت  
 متراکم است و امطار فضل و مکرمت من غیر تعطیل متنازل انوار امر  
 اعظم از آفاق عالم در غایت سطوع و کلمه \* آلهیه در قلوب امم  
 در نهایت نفوذ علم الله که پس از معاودت از خطه \* آذ رها جان  
 بدار الخلافه \* طهران نوعی امر الله را غالب و کلمه الله را نافذ  
 یافت که موجب حیرت لا تحصی لابل مسرت بی منتهی گشت بحمد الله  
 عموم دوستان هریک بخدمت و تبلیغ مشغول بخصوص مخصوصین  
 از قبیل محبوبا که بر حضرت آقا علی حیدر و مخدوم انور حضرت علی  
 قبل اکبر و جناب عطار و سایر دوستان حضرت ملیک مختار هریک  
 بنتمام همت بخدمت قائم و فی اللیالی و الایام بنصرت مشغولند  
 روزی در مجلسی موعود بودم قریب بیست نفر از طلاب و اولی الفضل  
 مشاهده شدند که از انفاس طیبه و مجالسه شریفه جناب  
 مستطاب حاجی شیخ هادی علیه اتم التحیه و البهائم بشرف ایمان  
 مشرف و از انوار بیوم منور گشته اند ابناء و احفاد ایشان در کمال محبت  
 و طلاب و تربیت یافتگان نشان در غایت طراوت نسئل الله تعالی فی کل  
 الاحوال ان یؤیدنا بخدمه امره و اعلاء کلمته انه هو الموفق  
 المؤید الرحمن الرحیم .

خلاصه اگرچه پس از زیارت توقیع منیع لوازم ادب مقتضی بود  
 که فی الحین بعرض جواب مبادرت نماید لکن چون در شرفه حرکت  
 ببلده ه همدان بود موفق نشد تا در این حین که در بلده معروضه  
 عنایت آلهی موفق و معین گشته بعرض این ورقه مبادرت رفت  
 و باین وسیله در محضر انور مذکور گشت بلده ه همدان از بلاد قدیمه  
 ایران محسوب است و در جنوب غربی آن کوه الوند واقع بعضی علمای  
 جغرافی را گمان این است که وی شهر اگبتانای قدیم است که  
 مورّخین جدید اروپا آنرا در کتب عتیقه یافته اند بهرحال همدان  
 بلدی است کثیرالمااء لطیف الهوا رخیص الاسعار و افرا لا شجار  
 و الاثمار جنات تجری من تحتها الانهار لکن عدم مراقبت اهالی  
 نظافت آنرا بکثافت تبدیل نموده و نزهت آنرا بقتل تحویل  
 کرده و صفای آنرا بکدورت مبدّل داشته معا بروشوارع را مانند  
 اصطیلات و مرا بضع است و اسواق و خانات آن شبیه بالوعات و مزابل  
 لا یری فی وجوه اهلها الا القیح و لا یسمع من کلامهم الا اللغول  
 یشهد منهم الا اخلاق الا و لا یترشح من انال و وجود هم سوی  
 غسلین الجحیم و لا یمکن ان یقال فیهم ابلغ مما قاله الاولون  
 همدان لی بلد اقول بفضل ه

لکنه من اقبح البلدان

صبیانه فی القبح مثل شیوخه

و شیوخه فی العقل کالصبیان

معذ لك كله بفضل الله وحسن الطافه نضره ه نعیم ازوجوه دوستا  
 نش

مشهود است و انوار ایمان از جبین احبابش ملحوظ از چهره  
 دوستان فرقانی انوار احمدی مشرق است و از الحان احباب  
 کلیمی نجات داودی مسموع هریک از دوستان کلیمی و فرقانی  
 در کمال حکمت به تبلیغ و دعوت جا همدند و در نهایت اشتعال  
 بخدمت و نصرت قائم از تأثیر نفاس لطیفه \* حضرت ابن اسم الله  
 الا صدق علیه بها \* الله مالک الیوم المطلق نوعی انوار امرا عظیم  
 از چهره \* احفاد خلیل و ابنا \* اسرائیل مشرق شده که موجب  
 عبرت اولی الابصار گشته بلکه اسباب اسف و حسرت آمده هر  
 یک بالظافتی ظاهر و نظافت و نزهتی با هرفی اللیالی و الایام  
 بتبلیغ عامه \* انام مشغولند و در رغایت اشتعال بعرفان امر غنی  
 متعال مشعوف ینبغی لنا ان تشکره فی کلّ حین انه هوالله الملك  
 الحق المبین .

از مکارم اخلاق انحضرت متمنی هستیم که بر این مهجور منت نهاده  
 در پیشگاه اقدس کبریا و محضران نور مالک اسما \* جل ذکره الا قدس  
 الانور العلی الابهی از قبل فانی عرض عهودیت و فنا معروض دارند  
 و مستدعی عفو جرایم محیطه و تائید بر خدمت و استقامت بر امر گردند  
 و جماله المنیر لا نعرف شفیعاً " اعزّمنکم لتلجی الیه ولا نعلم وسیلة  
 اعلی منکم نتوسل بها ولا تری رکناً " اقوی من نعتمد علیه فاصبر  
 لعادتنا الّتی عودتنا اولا فارشدنا الی من نذهب .

یا سید الا صفیا و یا قوّة القلوب المضطربة من مکاید الاعداء در ایمن  
 لیله \* مظلمه که عشیه \* ۳۶ شهر ذی حجه الحرام است نظر در

صفحه عالم و ملاحظه کیدام در اطفای این نور اعظم این عهد را در ورطهٔ حیرت افکنده و موجب هشت قلب مستقیم گشته در این سنوات که اولی القدره و العناد خود را در منع عباد از سبیل مالک ایجاد عاجز و قاصریافته اند هر يك بحيلهٔ متمسك و مجاری امر را بر عباد بیچاره مشتبه مینمایند آنها که خود را انور ملل و اعدل دول میدانند باغوای رؤسای اسلام مننون کتب و جراید را با قایل باطله و مفتریات ظاهره و گوهر صدق و راستی راکه اعز جواهر عالیه است بدراهم معدوده خیانت فروخته اند پروتستانها که باب احد و خصم الذ و اغوای ملل سائره واضل ام ماضیه اند بعد اوتی قیام دارند که فوق آن متصور نیست از هیچ گونه افترا مضایقه ندارند و از هیچ قسم معاندت مسامحت نمی‌ورزند دیگر اهل بیان که لایحصی مکاید هم بالقلم و لایتم مفتریاتهم بالبیان عقل منیر قاصراست و فواد بصیر متحیر که دخان شبهات چگونه از عالم مرتفع گردد و ابرهای مظلم شکوک چه قسم از افق جهان منکشف شود •

گاهی خود را بایندقیقه تسلیت میدهم که در هم پخوضوا و یلعبوا حتی یلاقوا یومهم الذی یوعدون هیچ گاه کذب ناصرنهوده و مفتری جند غالب نشده و ظالم ناجح نگشته سوف یطوی اللہ بساط اهل الکذب والضلّال و یدلّ اللّٰه ارباب العزّوالجلال و یمحق اللّٰه آیات المکروالاحتیال وان کان مکرم لتزول منه الجبال نسئل اللّٰه ان یوجه علینا التسلیة بطویل کلامه و ینزل علی قلوبنا السکینة

بلذیذ بیانہ وپربخ عنّالہموم بجمیل احسانہ وینورالعالم  
بانوارامرہ الاعظم بقوتہ وسلطانہ .

یاسعدالوجود والمخصوص بعنایة مالک الخیب والشہود طایفہ  
پروتستانیہ کہ بامبشارت آئین عیسوی قیام نمودہ اند فصل  
پہجم انجیل متی را کہ مشتمل است برنصایح مشفقہ حضرت  
روح وشامل مراتب دقت ونکات جذاہبت است بر مردم میخوانند  
وآنرا موجب جذب قلوب و برتری از تعلیمات سایر انبیا قرار میدهند  
اگرچہ درالواح منیعہ انقدر نصایح رفیعہ نازلشده است  
کہ لایحصیہا الا اللہ لکن اکثر عربی و بامتفرق درالواح کثیرہ است  
استدعاچنان است کہ چنانچہ جزوی ازالواح پارسیہ کہ مشتمل  
باشد برنصایح مشفقہ واحکام رفیعہ از قبل عزّنزل یافتہ باشد  
ویاتازہ عنایت شود مرحمت فرمودہ ارسال فرمایند تانعمت  
آلہیہ برکّل اتم باشد وید قدرت عباد در تبلیغ اقوی گردد چہ  
واضح است کہ ابلغ مواعظ واکمل نصایح وانفذ کلمات مواعظ  
ونصایح وکلمات آلہی است بہاتمت الحجّة علی البریہ وکملت  
التعمّة علی الخلقیہ .

درعشیّہ ۲۶ ذی حجہ ۱۳۰۴ بخامہ \*

فانی ابوالفضل گلپایگانی انجام یافت



نامهٔ یازدهم

هو الا قدس الابهی

روحی لمرحمتک الفداء این اوقات چندان از زیارت رسائیل آنحضرت محروم شده بودم که قطع حاصل شد که الهیته از فدوی خلاقی صدور یافته است که موجب قطع عنایات سرکار عالی شده است و با وجودیکه سرتاپای این عهد خلاف وعدم سعادتست هر چه فکر میکردم سبب راندانستم تا اینکه رقیمه<sup>۶</sup> شریفه که از کاکان مرقوم داشته بودید رسید و از مراتب صحت و سلامت وجود مسعود آنحضرت استحضار حاصل شد و بآس برجات تبدیل یافت از مواهب کریمه<sup>۶</sup> حضرت واهب العطاء<sup>۷</sup> اسمع الا قدس الابهی<sup>۸</sup> مسئلت ورجا چنان است که پیوسته بر عرش مجد تو عزت جالس و بر صراط مرحمت و زبردست نوازی قائم باشید سواد الواح هم زیارت شد و موجب انشراح صد روضیای قلب و اطمینان قوادگشت ظاهراست که امر مبارک آللهی قاهر و غالب و نافذ است و حیل علما و فقها و تدابیر شیاطین و جهلا و سطوات اکابر و امرا آنرا از غلبه و نفوذ منع نتواند نمود بحضرت رب العزه جلّت عظمته قسم است که اگر هوش باشد باید بصد هزار عجز و ابتهال طلب شهادت نمود و جان بی مقدار را که دیر یازود در رستردن نهایت خواری از بدن مفارقت خواهد نمود در سبیل اراده<sup>۹</sup> حضرت محبوب حقیقی نثار کرد اینک یگانه مردان امروز در نثار جان در سبیل مقصود عالیمان چالا کند خود در نظر شخص بصیر از غلبه<sup>۱۰</sup> امر است و اینکه فقهای جاهل در منع عباد

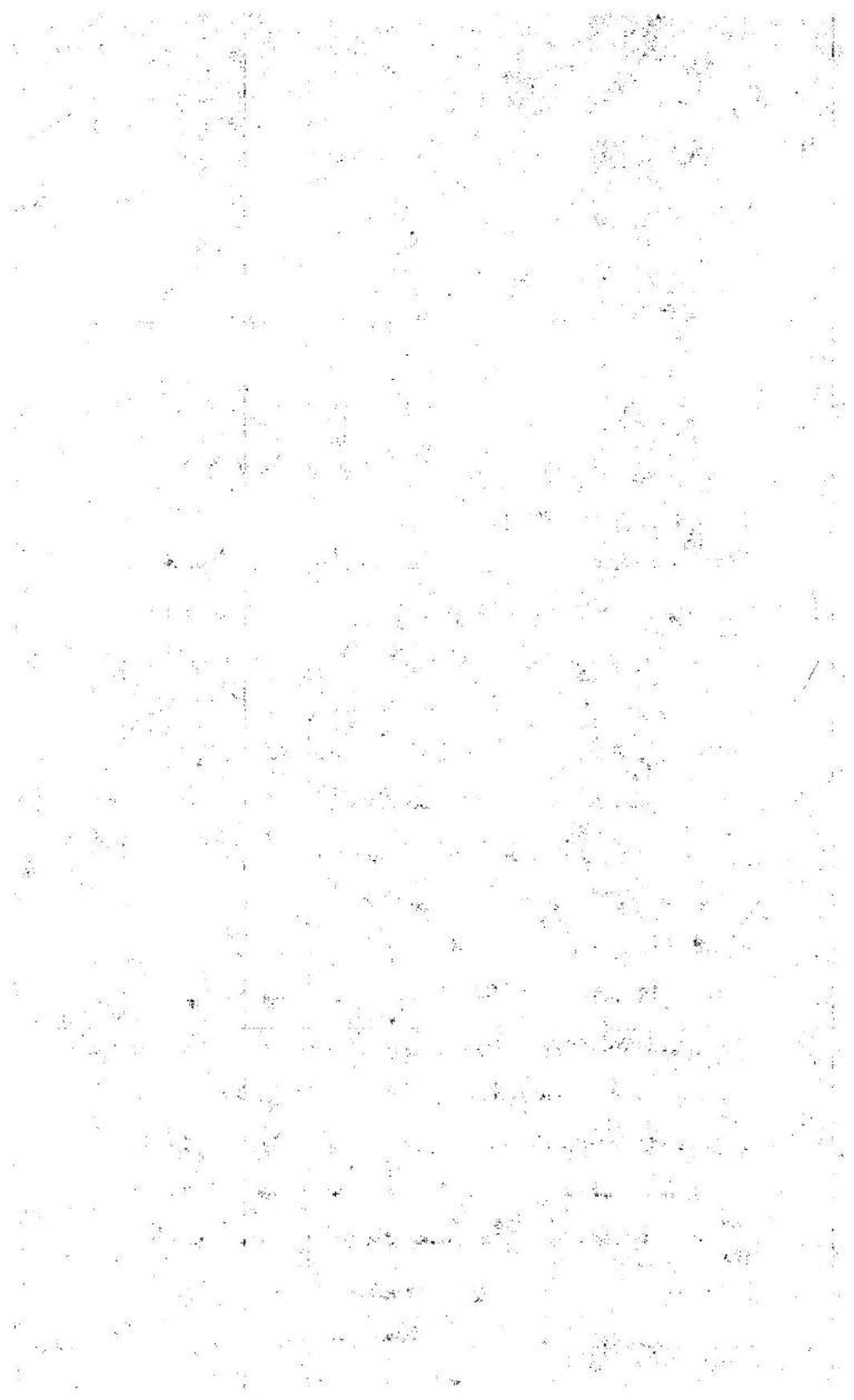
بسلطین ظالم متمسک میشوند از ضعف خودشان است اگر حق جلّ جلاله را برهان قوی نبود عاقل بذل مال نمی نمود تا چه رسد بجان و اگر جهلاء را برهانی در دست بود چه احتیاج بتوسل و معاونت سلطان .

در نظر است که در اوقاتی که در طهران گرفتار بند و سلاسل حضرت سلطان بودیم شہی یکی از رجال دولت راکه گویا با شما چچی باشی بود بحس آورند و صباح آن شب او را بحضور مبارک سلطان بشمران بردند و پادشاه از او عفو فرمود و مرخص نمود در این یکشب هیچ از مراتب زشت گوئی و دشنام در حق دولت نمی نمود و از شکایت و نسبت عدم وفا بسלטنت لب نمی بست وقتی بر رئیس محبس در مقام صحبت گفتم این مرد زیاده از سی سال است که از عنایت پادشاه متمسکی و سادگ عزت و دولت و سعادت و خود و اولادش دارای منصب و ریاست محض اینک یک شب بدون از سلطان بلکه محض اغوای همکاران بزندان وارد شد و زیاده از یکشب هم در محبس نماند جمیع حقوق سی ساله سلطانی را فراموش کرد و آنهم نعمت و عزت و ریاست را نابود انگاشت و هیچ از زشت گوئی فروگذار نکرد و اما این طایفه با اینکه زیاده از یکسال است که بسته بندگران و گرفتار خشم و حبس حضرت سلطانند خود ملاحظه میکنی که فی کلّ حین بحبّ حضرت مقصود مسرور و ہمسپاس و شکر و قائم و حمد و ثنا و تبلیغ امر او ناطقند و اہدا " ایشان را از طول حبس ملالی و از سختی حبس شکایتی و در امر مبارک و ہنی و کسالتی

حاصل نمیشود بلکه هر قدر اولیای دولت ایشانرا برسبیل نصیحت امر میکنند که برسبیل تقیه کلمه بگویند و موجب استخلاص خود گردند قبول نمی نمایند و از این نصایح بی جا میرنجند آیادولتی که تصرف اود ر قلوب اولیا و منسوبانش باین حد ضعیف است چگونه قدرت بر منع امری دارد که تصرف او در جذب عبادش باین نوع قوی است اگر اینقدر ادراک نکنی بقول شاعر خواهیم گفت نیاید هیچ انصاف از تو یادم بد بی انصافیت انصاف دادم انصافا انصاف داد و متحیر شد خلاصه مقصود اینست که غلبه امراض است از حبس و قتل اولیای الهی جای دلتنگی نیست باید دعا نمود که چنین مردان مرد در امر الهی یافت شوند و موجب نصرت امر الله و سرعت نفوذ و نشر کلمه الهیه در اقطار عالم گردند . از بشارت تشریف آوردن جناب محامد آداب آقا محمد حسین بسیار خوشوقت شدم در حقیقت حیف بود که ایشان در ایران همانند خدمت جناب مستطاب آقا علی اکبر در ام عزه العالی و ایشان عرض ارادت معروض میدارم از حوادث دارالظلم هر چه میدانند البته خواهند نوشت در خصوص بازار چای در سمرقند چنان گمان میرود که گاهی خوب نخواهد شد زیرا دوجهت دارد که مانع ترقی است یکی اینکه چای دزدی بسیار میآورند و چون بی باج است ارزان میفروشند و دیگر بعضی بخیال خرید کشمش و مویز و امثالها ارزان میفروشند زیاد عرضی و زحمتی نیست انوار مجدت و عزت پیوسته از وجنات آنحضرت لامح و ساطع باد

فی ۸ شهر ربيع الثاني ۱۳۰۶

ابوالفضائل



معنی	نوع لغت	لغت
		<u>حرف الف</u>
لطافت	فارسی	آب
چاه ها	عربی	آبار - جمع بار
تیغ لخت و کشیده شده	ف	آخته - شمشیر آخته
مادّی - جسمانی	ف	آخشیجی
گوش ها	ع	آذان - جمع اذن
معنی - حقیقت	ف	آرش
صفات خوب	ف	آرون
نفرت	ف	آزیغ
اقدس کنایه از کتاب مستطاب	ف	آسمانی نامه
عیب - نقص	ف	آک
حقیقت	ف	آمیغ
نرم خوی - باوقار	ف	آهسته
جانکاه - شکار - اندازه	ف	آهنج - جان آهنج
از بین بردن	ع	آبادت
مردمان خوب و نیک	ع	ابرار - جمع بار
اصرار - تاکید	ع	ابرام
روشن کرد - روشن شد	ع	ابرقت
سرگردان - متحیر	ف	ابرکار - بروزن اشکها
لال	ع	ابکم

لغت نوع لغت معنی

معنی	نوع لغت	لغت
پدري کردن	عربى	ابيه
ميوه ها	ع	اثمار - جمع ثمر
قدرت - توانائى	ع	اجتبار
تبعيد کردن	ع	اجلاى
اعصار - قرن ها	ع	اجيال - جمع جيل
خود را حفظ کردن	ع	احتراس
خود را حفظ کردن	ع	احتفاظ
اولاد و اعقاب	ع	احفاد - جمع حفيد
قرن ها - حقب يك قرن هشتاد ساله است.	ع	احقاب - جمع حقب
حسد ها - حسادتها	ع	احقاد - جمع حقد
ستاره	ف	اختر
ساختگى - خلاف واقع	ع	اختلاق
زياد متضرر شده	ع	اخسر
خاضع و مطيع کردن	ع	اخضاع
خاموش کردن	ع	اخماد
مننهي شد	ع	اد ت
نزد يکان	ع	ادانى - جمع ادنى
غم انگيزتر	ع	ادهى
شايد گامهاى شترها باشد	ع	اراتکه

معنی	نوع لغت	لغت
بیوه زنان	عربی	ارامل - جمع ارمله
بدون سابقه بالیداهه چیزی گفتن *	ع	ارتجال
اسم کتاب مانی است که ادعای پیغمبری کرد *	ف	ارتنک
ارزش - بها	ف	ارج
بندگان زرخرید	ع	ارقاء - جمع رقیق
عارداشتن - ناقابل وپسند شمردن	ع	ازدراء
افسارها	ع	ازمه - جمع زمام
کمرها - پشت ها	ع	ازور - جمع زر
گل ها	ع	ازهار - جمع زهر
میدان اسب دوانی	ف	اسپریس
شهر اصفهان	ف	اسپهان
واضح و آشکار کردن	ع	استبانه
آسان یافتند	ع	استلانوا
کسب روشنی کردن	ع	استناره
مشکل و سخت یافتند	ع	استوعروا
اسیری - اسارت	ع	اسر
بازارها	ع	اسواق - جمع سوق

معنی	نوع لغت	لغت
تاثر آور - حزن انگیز - پیرفرتوت	عربی	اسیف - اسیفه
مرا محزون کرد	ع	اشجانی
ضرر روزیان آورتر	ع	اضر
ضرر رسانیدن	ع	اضرار
خشم - غلبه - ستم و ظلم	ع	اضطهاد
ستودن - مدح کردن	ع	اطراء
آزاد کردن - آزاد شدن	ع	اطلاق
ظلم - ستم کردن	ع	اعتساف
گوارا تر - گوارا	ع	اغذب - عذب
علف ها	ع	اعشاب - جمع عشب
سال ها	ع	اعوام - جمع عام
عاجز کرد - عاجز شد	ع	اعیس
فریب دادن - گمراه کردن	ع	اغواد
دورها - دور	ع	اقاصی - جمع اقصی
کسب و کار کردن	ع	اقتراف
میوه چیدن	ع	اقتطاف
بدست آوردن	ع	اقتناء
تاج های جواهر نشان	ع	اکالیل - جمع کلیل
زیاد کردن	ع	اکثار



معنی	نوع لغت	لغت
عقل ها - چیزهای خالص و پاک	عربی	الباب - جمع لب
شعله و رشد ن	ع	التهاب
به چیزی اطلاع و شناسائی یافتن و دسترسی پیدا کردن *	ع	الهام
تاریکتر	ع	اللیل
مادر	ع	امّ
تلختر	ع	امرّ
باران ها	ع	امطار - جمع مطر
مردم	ع	انام
غرور - خود پسندی	ع	انائیت
خبرهای تلگرافی	ع	انباء البرقیه
بوعده وفا کردن	ع	انجاز وعده
حیرت - شگفتی - تعجب	ع	اند هاش
ترسانیدن	ع	انذار
پاکیزه تر	ع	انزه
متأثر شدن - پذیرش	ع	انشفاف
مراسر حال آورد	ع	انعشنی
بیرون آوردن	ع	انقاذ
شکست - پاره شد - قطع شد	ع	انقصم
کشنده تر - پر عقوبت	ع	انکی

معنی	نوع لغت	لغت
گمراهی ها و از راه راست گم شده	عربی	انواء
خوب - زیبا	ع	ایبقة
کنایه از علماء و بزرگان قوم	ع	اوتار - جمع وتر
باتلاق ها - گودال ها	ع	اوحال - جمع وحل
دره ها - رودها	ع	اودیه - جمع وادی
تخت شاهی - عقل - دانش	ف	اورنگ
اینجا	ف	ایدر
اکنون	ف	ایدون
شاخه درخت	ع	ایک
		<u>حرف ب</u>
اهالی غرب	ف	باختریان
توده مردم که بهر بادی از هر طرف بیاید همراه میشوند	ف	بادرام
سرد - حرف باطل و بی معنی	ع	بارره
درخشان	ع	بازغ
بلند - درخت بلند	ع	باسقه - باسق
قدیمی - کهنه	ف	باسی
عاقل - زیرک	ف	باهنگ
نشر - انتشار	ع	بث
تخم	ع	بذر

معنی	نوع لغت	لغت
برازندگی - زیبایی	فارسی	براز
نیکی - تخصص در کاری	عربی	براعت
امّت هریغمبری را گویند	ف	برپروشان - بروزن پرده پوشان
قربان وفدا شدن	ف	برخی
بیگناه - دورویزار	ع	بری
قاصد - فراش پست	ع	برید
مردم	ع	بریه
شجاعت - پهلوانی	ع	بسالت
خبرهای خوش	ع	بشائر - جمع بشارت
پیاز	ع	بصل
مال التجاره ها - دارائی ها	ع	بضایع جمع بضاعت
ناسپاسی و غرور در اثر ثروت و دارائی	ع	بطر
هیمنه - قدرت	ع	بطش
ریشه	ف	بن
بنام خداوند	ف	بنامیزد
پی - بنیاد	ف	بنوره
هلاکت	ع	بوار
پرتگاهها - سختی ها - بلاها	ع	بواقی - جمع بائقمه
وجود	ف	بود

معنی	نوع لغت	لغت
اسب سرخ رنگ	فارسی	بور
		<u>حرف پ</u>
زمان گذشته — سابقه	ف	پار
ترجمه	ف	پای جم
پایدار — خوش و خرم	ف	پدرام
نثر نویسی — نثر — مقابل نظم و شعر	ف	پراکنده نگاری
سخن مرموز	ف	پرخیده
اصل — با حسب و نسب — محکم	ف	پروز
دایره	ف	پرهون
پرسش — جستجو	ف	پژوهش
قافیه شعر — لمس کردن — حرف قید و ربط	ف	پساوند
متمدن شدن	ف	پهلوی شدن
میدان	ف	پهنه
مقدمه	ف	پیشرو
		<u>حرف ت</u>
درخشش	ف	تاب
تاریک	ف	تار
عربی — یک نوع سگ شکاری	ف	تازی

معنی	نوع لغت	لغت
فتنه و فساد انگیزتن	عربی	تأب
شعله و رشد	ع	تأججت
درخشید	ع	تألق
ظلم - تجاوز	ع	تجافی
تسلط برد یگران	ع	تجبر
مبارزه و مخالفت کردن	ع	تحامل
پایتخت کشور	ف	تختگاه
حدود	ف	تخوم
گردش آسمانها	ع	تدویر افلاك
خاک آلوده شدن	ع	ترب
مترجم	ع	ترجمان
لباس پوشیدن - سقوط کردن	ع	تردی
زینت در کلام	ع	ترصیع
گمراهی - تن پروری - زندگی بناز و نعمت	ع	ترف
رهبانیت - تارك دنیائی	ع	ترهب
تمیز و پاک کردن	ع	تزکیه
تقرب - نزدیکی	ع	تزلف
کنیز خریدن	ع	تسری
بزرگ جلوه دادن	ع	تسنم

معنی	نوع لغت	لغت
شیون کردن — باز شدن دهانه زخم — کشتن	عربی	ثبور
دهانهها — دندانهای جلو — شهرها — بنا در — حدود	ع	ثغور — جمع ثغر
مادر فرزند مرده	ع	ثکلی
جماعت	ع	ثله
مست شدن	ع	ثمل
حمله ها — انقلابها — ضدیت ها	ع	ثورات جمع ثوره
سیر خوراکی	ع	ثوم
لباس ها	ع	ثياب — جمع ثوب
		<u>حرف ج</u>
جان فرسا	ف	جان آهنج
ظالم	ع	جائره — جائر
سزاوار — شایسته	ع	جدیر
تکه های آتش	ع	جذوات — جمع جذوه
ریشه کن — لشکر زیاد و مهاجم	ع	جزاره — جزار
جرم — گناه — خطا	ع	جربیت
تغییر — دگرگونی	ف	جزیدن — جزش
سرکشی اسب — لشکر شکست خورده	ع	جماح — جوح
بال	ع	جناح

معنی	نوع لغت	لغت
قلب - سیا هی شب	ع	جنان
لشگرها	ع	جیوش - جمع جیش <u>حرف چ</u>
شعر - غزل	ف	چاهه
گودال	ف	چاهسار
گردش زمین - یک سال - عصر دوره	ف	چرخه
قصیده	ف	چگامه
معنی	ف	چم
غلبه - جسارت	ف	چیرگی
		<u>حرف ح</u>
مانع	ع	حاجز
مرکب نوشتنی - رئیس روحانی دین مسیحی	ع	حبر
رشته - ریسمان	ع	حبل
مسرت - شادی	ع	حهور
هدروضایع شدن	ع	حبوط
خاک بیخت - خاک ریخت	ع	حثا
آغوش	ع	حجر
سوزاندن - آتش سوزی	ع	حرق - حریق

معنی	نوع لغت	لغت
جنگ ها	عربی	حروب — جمع حرب
جهنم — آتش — عذاب	ع	حسبان
قلعهٔ محکم	ع	حصن حصین
پستی — مرتبهٔ پست	ع	حضيض
صدای آهسته برگه درختان	ع	حفیف
بره — ماه اول سال شمسی (فروردین)	ع	حمل
آب جوش	ع	حمیم
حوض ها	ع	حیاض — جمع حوض
		<u>حرف خ</u>
ترسو — ترسنده	ع	خائفه — خائف
درخشان — گسترده — منتشر	ع	خافق
گذشته — ازبین رفته	ع	خالیه
قلم	ف	خامه
مبارک	ف	خجسته
موسی روی زمین افتاد — بسجده رفت	ع	خرموسی
عقل جزئی	ف	خرد خرد
عقل کل	ف	خرد هماوی
عاقل	ف	خردیار



معنی	نوع لغت	لغت
خواری — خفت	عربی	خذلان
حیوانیت شبیه جعل که بفارسی خرچوسنگ گویند	فارسی	خردوك
حوادث مهمه	ع	خطوب
قدم	ع	خطود
گذاشتن — نهادن	ف	خلانیدن
دوست	ع	خَلّ — خلیل
معروف — مشهور	ف	خنیده
آفرین — زهی	ف	خهی
ایراد — بهانه	ف	خورده
دهی خوزستان	ف	خوزی
چادرها	ع	خیام — جمع خیمه
نخ — ریسمان	ع	خیط
		<u>حرف د</u>
باطل — ازین رفته	ع	داحضه
خدا	ف	دادار
لفظ — معنی	ف	دازه
غالب — باطل کننده	ع	دامغ — دامغ
نابغه — نوابغ — فوق العاده	ع	داهی — دهات
هوشمند		

معنی	نوع لغت	لغت
حادثة بزرگ — ترسناک	عربی	داهیه
منشی اول	فارسی	دبیران دبیری
در این خصوص	ف	در این در
کنایه از جمال بروجردی است	ع	دجال بروجردی
برق	ف . .	درخش . . .
زره	ع	درع
ببرق — علم	ف	درفش
فاسق — فاسد	ف	دروند
شهریت المقدس	ف	دژ هخت
مخالف — ضد	ف	دشمیر
خون ها	ع	دماء — جمع دم
هلاکت — خرابی	ع	دمار
زمان	ف	دمان
کثافت — چرک	ع	دنس
هوش — زیرکی	ع	دهاء
قاعده — نظام	ف	دهناد
نویسنده — منشی	ف	دویر
تاریکی ها	ع	دیاجی
		<u>حرف ذ</u>
ذوب و آب شونده	ع	ذائب

معنی	نوع لغت	لغت
گرگ	عربی	ذئب
شایع - مشهور	ع	ذایع
پشه	ع	ذباب
مرتبه - محل بلند	ع	ذروه
گناه	ع	ذنب
غفلت - فراموشی	ع	ذھول
<u>حرف ر</u>		
صاف - روشن - خوب	ع	رائقه
شراب	ع	راع
مانع	ع	رادع
جوانمرد	ف	رادمرد
جویان - محافظ	ع	راعی
خوانندگان و نوازندگان	ف	رامشگران
تیرانداز	ع	رامی
<u>جماعت - اول و بزرگ هر چیزی</u>	ع	رَبَّان
بتاریکی سنگ انداختن	ع	رجماً بالغیب
جنگ - دشمنی	ف	ردوم
ردیف - صف	ف	رده
باران ریزودایم	ع	رذاذ
دریغ - تأسف	ف	رسانه

نوع لغت معنی	لغت	
لطاقت سخن	عربی	رشاقت تقریر
قلم تونوشت	ع	رشقت پراعتك
محکم	ع	رصین
شکستن - پاره پاره کردن	ع	رض
شیرخواره	ع	رضیع
خشونت - سبکسری - بیفکری	ع	رعوت
گردن ها	ع	رقاب - جمع رقبه
خواب	ع	رقدة
فرار - تغییر	ف	رمش
پوسیده ها	ع	رم - جمع رمیم
غلام ب - بنده	ف	رهی
ترسناک	ع	رهیب
کوههای بلند و محکم	ع	رواسی - جمع راسیم
یکنوع آلت موسیقی است	ف	رود
قلب	ع	روع
اوائل جوانی	ع	ریحان شباب
چرك كثافت	ف	ریم
شیطانی	ف	ریمنی - مخفف اهر <sup>یمنی</sup>
		<u>حرف ز</u>
ناچیز - بی ارزش	ع	زایفه

معنی	نوع لغت	لغت
انزجار - دلتنگی - آزار - منع کردن	عربی	زجرت
دریای پرآب - عمیق و موج اشیاء بظا هر طلا و قیمتی و بباطن بی ارزش	ع	زخار - بحر زخار زخارف - جمع زخرف ع
طلا	ف	زرتلی
پیشوائی	ع	زعامت
پیشوا	ع	زعیم
زبان	ف	زفان
صاف - گوارا	ف	زال
لغزش	ع	زلة
بلبل خوشخوآن - زندخوآن مجوس	ف	زندواف
غبار - زنگ زده معروف است	ف	زنگ
حوادث مهمه - گردبادها	ع	زوابع - جمع زوبع
طرف - جانب	ف	زی
زیور	ف	زیب
شك - ازحق منحرف شدن	ع	زیغ
تساوی - برابری	ف	زیوار

معنی	نوع لغت	لغت
		<u>حرف ژ</u>
عق - گودی	فارسی	ژرف
		<u>حرف س</u>
از قلم افتاده - حذف شده	عربی	ساقط - ساقطه
زمان گذشته	ع	سالفه
خدایان را حفظ کند	ع	سامحهم الله
صاحب اخلاق عالیه	ع	سامی الصیر
خواب	ع	سبات
شناوری	ع	سباحت
		سبوب - جمع سَبَبِیا
آدم فحاش - روسری - میخ	ع	سَبَب
شهر اصفهان	ف	سپاهان
شمع	ف	سپندار
بزرگ	ف	سترك
نام مکانی است در جهنم - حبسی	ع	سَجِّین
زمان بعد از نصف شب و قبل از صبح صادق	ع	سحر
سبکی - بی معنی	ع	سخافت
قهر - غضب	ع	سخط
سبک - باطل	ع	سخیف - سخیفه

معنی	نوع لغت	لغت
مهمل - ناقص	عربی	سدی
محکم	ع	سدید
خیمه	ع	سرادق
قلب ها - اسرار - باطن ها	ع	سرایر - جمع سریرت
مهمانخانه - خانه موقت و اجاره ای - دنیای خالی	ف	سرای سپنج
نوشته ها - عقاید و افکار	ف	سرد
مدفوع چهارپایان	ف	سرگ
خالص	ف	سره
شعر - بیت	ف	سرواد
خون ریز	ع	سَفَّاح
تفسیر	ف	سفرنگ
راه آهن	ع	سگهٔ حدید
غارت کردن - لغت کردن	ع	ساب
یک نوع زخمی است در زیر گلو	ع	سالعه
نردبان	ع	سَلَم
تسلی - آرامش خاطر	ع	سلوت
نشانه ها	ع	سمات - جمع سمت
غفو - بخشش	ع	سماح
حکایت - شهرت	ع	سمر

معنی	نوع لغت	لغت
خیال	فارسی	سمراد
خیالی	ف	سمرادی
شهر خیالی و موهوم	ف	سمراد آباد
گوینده	ف	سمرانی
بیداری شب	ع	سهر
قلعه	ف	سور
شدت - حدت	ع	سورت
عزا - ماتم	ف	سوک
عورتها	ع	سؤوات - جمع سوئم
		<u>حرف ش</u>
شهرستان	ف	شارستان
رفیع - بلند پایه	ع	شامخ
زشت شد - زشت شدن	ع	شاه - شوه
شایان - لایق	ف	شایا
جوانان	ع	شبان
شیربچه - جوانیکه نشان از پدر دارد	ع	شبل
حضرت	ف	شت



معنی	نوع لغت	لغت
قوه ذکاوت - عطر - بوی خوش	عربی	شذی
دام ماهیگیری	ع	شَرَك
رانده شده	ف	شریده
برادر - خواهر (تس)	ع	شقیق - شقیقه
برای جنگ آماده شدند	ع	شعروا
جمعیت	ع	شعل
تکبر - برتری بردیگران خواستن	ع	شعوخ
عیب و عار	ف	شنار
رنگ سفید مخلوط با رنگ سیاه	ع	شهب
محبوس	ف	شهربند
راد مرد - زیرک - با هوش - شریف - دانا	ع	شهم
متفرق شدگان - رمنندگان	ع	شوارد - جمع شارد
خار	ع	شوك
ساحل ها	ع	شواطی - جمع شاطی
علت - سبب	ف	شوه
عادت - خلق	ع	شیمه
		<u>حرف ص</u>
مرغ خواننده	ع	صاح
ظالمان - مردمان پست	ع	صاغین - جمع صاغر

معنی	نوع لغت	لغت
کودکانه	عربی	صبانیه
نامه - کتاب کوچک	ع	صحیفه
خندان وضوئه - داد و بیداد راه انداز	ع	صخب
سنگ های سیاه و سخت	ع	صخور - جمع صخور
اخلاط سینه	ع	هدیر
سینه ها	ع	صدر - جمع صدر
قطع رابطه - پاره کردن	ع	صرامت
قصر - کاخ	ع	صرح
شخص مبتلا به سرگیجه	ع	صرغی
صدای نیزه ها	ع	صریرالاسنه
مشکل سخت	ع	صعبه - صعب
بیهوش شدن	ع	صعق
معامله ضرر آور	ع	صفقه خاسره
سختی - خشونت	ع	صلابت
بزرگان قوم	ع	صنادید - جمع صندید
داماد	ع	صهر
قله های کوهها - کوهان شتران	ع	صهوات - جمع صهوه
		<u>حرف ض</u>
فشار زیاد	ع	ضغط - ضغطه
بخل - مضایقه کردن	ع	ضن

معنی	نوع لغت	لغت
حوالی - نواحی - جائیکه آفتاب روشن میکند		ضواحی - جمع ضاحیه عربی
نور - روشنائی	ع	ضور - ضیاء
ستم ها - ظلم ها	ع	ضیوم - جمع ضیم <u>حرف ط</u>
فایده - توانائی	ع	طائل
فاسد - بدکار	ع	طالح
پروازکن	ع	طِر
زینت	ع	طراز
چشم - نگاه چشم	ع	طرف
عارض شدن - وارد شدن	ع	طریان
رانده شده	ع	طریده
ناچیزتر از پر - بی ارزش - سبک	ع	طفیفه - طفیف
ملاحظت	ع	طلاوة
کنایه از باران - جای بلند - نمودار	ع	طلل
عارضه ها - پیش آمد ها	ع	طواری - جمع طاریم
رویای خوش	ع	طیف

معنی	نوع لغت	لغت
		<u>حرف ظ</u>
پشت انسان	عربی	ظهر
وسط روز - نیمروز	ع	ظهر
		<u>حرف ع</u>
پایتخت کشور	ع	عاصمه
رایحه خوش وزید	ع	عقث
آمادگی	ع	عتاد
آستانه	ع	عتبه
خطاها - اشتباهات	ع	عثرات - جمع عثره
پیرزنان	ع	عجایز - جمع عجوزه
گاو آپیس که مصریان آنرا میپرستیدند	ع	عجل ابیس
مکان بلند و دور	ع	عدوة القصوی
بو - رایحه	ع	عرف
رشته - طناب	ع	عروه
مشکل و سخت	ع	عسیر
کوشش کردن در نگاهداری	ع	عضوا
گزنده - ظالم	ع	عضوض
استخوانها	ع	عظام - جمع عظم
اموال - داراها	ع	عقار

معنی	نوع لغت	لغت
بند - بستن پای شتر	عربی	عقال
آبادی	ع	عمار
ضعف بینائی	ع	عمش
رنج	ع	عناء
باد های شدید و تند	جمع عاصف	عواصف - جمع عاصف
		<u>حرف ع</u>
گذشته	ع	غابره
سرخاب که زنان بصورت خود میمالند	ع	غازه
تاریک	ع	غاسق
مشکل - سخت	ع	غامض
گودال بزرگ که آب در آن جمع شود	ع	غدیر
فراوانی	ع	غزازت
خونابه - آب آلوده و کثیف	ع	غسلین
گمراهی	ع	غوايه
تاریکی ها	جمع غیب	غیاهب - جمع غیب
باران تند	ع	غیث هاطل

معنی	نوع لغت	لغت
		<u>حرف ف</u>
اشخاص فاسد و شرور	عربی	فَجَّار — جمع فاجر
در جواب عا جزماندن	ع	فحم
پهلوانان — بزرگان	ع	فحول — جمع فحل
سجاف لباس و غیره	ف	فراویز
کهنه — سال خورده — از کار افتاد	ف	فرتوت
دانشمند	ف	فرجاد
معجزه	ف	فرجود
مبارک	ف	فرخنده
حکمت — فلسفه	ف	فرزبود
آئین و دین مه آباد	ف	فرسنداج
جویبار — آبمانده در ته جوی	ف	فرغر
تنبلی — کاهلی	ف	فرغوکی
حضور — محضر	ف	فرگاه
احکام — زمانها	ف	فرگفته ها
دلیل و برهان	ف	فرنود
شوکت — جلال	ف	فرّه
زیادتی — برتری	ف	فرّه
صفت	ف	فروزه

معنی	نوع لغت	لغت
پائین ترین	فارسی	فروزین
روشنی	ف	فروغ
لجاجت - سماجت - اقامت کردن درجائی	ف	فروکش
آفرین	ف	فری
خیمه - سراپرده	ع	فسطاط
خراب کردن - پاره کردن	ع	فصم
رسوائی	ع	فضاحت
زمان از شیر گرفتن طفل	ع	فظام
بنام خداوند	ف	فرسام مزدام
کندی - برگشتن	ع	فی
بیابانهای بی آب و عطف	ع	فیبا فی - جمع فیفا
		<u>حرف ق</u>
شکننده	ع	قاصمه
کننده - قلع و قمع کننده	ع	قامعه
پیشوا	ع	قدوه - قاید
کثافت	ع	قذارت
میمون ها	ع	قرود - جمع قرد
بزرگان قوم	ع	قروم - جمع قرم

معنی	نوع لغت	لغت
		قسوس - جمع
پیشوایان دین مسیحی	عربی	قسّیس
قلعه نظامی	ع	قشلهٔ عسکریه
دور	ع	قصیه
زمین های لم یزرع و خشک	ع	قفار
قلب های سخت و بیرحم	ع	قلوب قاسیه
بال ها	ع	قوادم - جمع قادمه
		<u>حرف ك</u>
شکلنده	ع	کاسر
اخمو - عوس - تیره - تاریک	ع	کالحه
مقصود - مراد	ف	کام
پنهان - آنچه در درون انسان است	ع	کامنه
معدن	ف	کان
اسب شان زمین خورد	ف	کبی جواد هم
بزرگان	ع	کبار - جمع کبیر
جلوگیری	ع	کبح
افتادن - سقوط - عقب ماندگی	ع	کبو
ثواب	ف	کرفد
حادثه های غم انگیز	ع	کروب - جمع کرب



معنی	نوع لغت	لغت
عاباس - لباس	عربی	کساء
خطه	فارسی	کشک
عالم معلوی	ف	کشورمینو
خوشی - سرور	ف	کشی
قلم	ف	کلك
زمان حال	ف	کنونه
غارها	ع	کهوف - جمع کهف
قصر	ف	کوشک
طبیعت - عالم خلقت	ع	کیان
جهان - دنیا	ف	کیهان
		<u>حرف گ</u>
سخن - حرف	ف	گپ
پهلوانان	ف	گردان
تندرو	ف	گرمخیز
لازم - واجب	ف	گرور - بروزن کشور
عبارت - جمله	ف	گزارش - گزاره
زمین پست - پهلوان	ف	گو
مسخره - استهزاء	ف	گواژه
قسمی - نوعی	ف	گونه ای
وجود - ذات	ف	گوهر

معنی	نوع لغت	لغت
گفتار	فارسی	گوش
		<u>حرف ل</u>
دیوار - بنا	ف	لا د
فریب - شوخی - مسخره	ف	لا غ
درخشان	ع	لامع
عاقل	ع	لبیب
قسمت بقسمت	ف	لخت لخت
شعله آتش	ع	لهیب
ببرق - علم	ع	لوا ء
شیرجنگل	ع	لیث
		<u>حرف م</u>
گلاب	ع	ماء الورد
روایت شده	ع	مأثوره
ترك کردن - دور شدن	ع	مبارحه
دم بریده - ناقص	ع	مبتور
متلاطم - جهنده - مواج	ع	متد افق
تربیت شده	ع	متریه
		مترصدین - جمع
منتظران	ع	مترصد

معنی	نوع لغت	لغت
گرد نکش— رانده شده — خارج از اطاعت خدا	عربی	مترشد
ویران — خراب	ع	متضعع
عادت کرده	ع	متعود
قطره چکان	ع	متقاطر
نام شاعر دانشمند است	ع	متنبی
قسمت شده	ع	متوزع
دوری کننده	ع	مجانب
سرشته شده — بزرگ خلقت	ع	مجبول
تحریف شده — بمعنی غیر واقعی ترجمه شده	ع	محرّف
احرام پوشیدگان — لباس مخصوص حج	ع	محرمان
محافظة شده	ع	محروس
صفات بد	ع	مخازی اوصاف
دوستی — آمیزش	ع	مخالطت
صفات خوب	ع	مخایل — جمع مخیله
اسرار — مسائل پنهانی	ع	مخبیات
تاریک	ع	مد لهم
کشنده — هلاک کننده	ع	مدّمّه

معنی	نوع لغت	لغت
چیزهای کثیف ونجس	عری	مذتسات
زمان - وقت - مهلت	ع	مدی
یقین کننده - معتقد	ع	مذعن
پیکار - جدال	ع	مراء
به سن بلوغ رسیدن	ع	مراهقت
تلخی ها	ع	مرائر - جمع مرارت
شك کننده	ع	مرتاب
فرماندار - سرحد دار - حاکم	ف	مرزبان
فرمانداری	ف	مرزبانی
گمینگاه	ع	مرصاد
تجاوز - انحراف - گمراهی	ع	مروق
چیزهای نهی شده و حرام	ع	مزا جر - جمع مزجور
قصد کار کردن - مراقبت - تحی زحمت	ع	مزاوات
خداوند	ف	مزدام
دردناک	ع	مزج
لغزاننده	ع	مزله
ابریرآب - باران	ع	مزن
محکم	ع	مسدد - سدید
خون های ریخته شده	ع	مسفوکه - دماء مسفوکه

معنی	نوع لغت	لغت
باران، آب ریزان	عربی	مسکوب
شمشیر کشیده شده	ع	مسلول - سیف مسلول
دشمنی	ع	مشاحنه
محزون کننده	ع	مشجن
محزون کننده	ع	مشجی
محکم	ع	مشید
بیپلاق	ع	مصیف
رنج دیده - مصیبت کشیده	ع	مضطهد
میدان طیاره - جولا نگاه	ع	مطار
پسندیده	ع	مطبوع
خامش کننده	ع	مطقی
با هم دشمنی کردن	ع	معادات
با هم دشمنی کردن	ع	معاندت
کسیکه ساکن و ملازم محلی باشد یکنوع عبادت است	ع	معتکف
یک دهم $\frac{1}{10}$	ع	معشار
کج	ع	معوج - معوجه
غار	ف	مغاک
مبهم - مشکل	ع	مغلق

معنی	نوع لغت	لغت
بزنجیر بسته شده	عربی	مغلول
سرشته شده - عادت شده	ع	مغمور
صحرای بی آب و علف	ع	مفازه
گوشزد شد - شنیده شد	ع	مقروع سمع شد
جنگیدن - حمله کردن	ع	مکافحه
حیله ها	ع	مکاید - جمع مکیدت
پنهان و پوشیده	ع	مکتوم
بانك	ع	ملاحت
ملالت و مذمت شده	ع	ملوم
شك کنندگان	ع	ممتربین - جمع ممترب
دشمنی - مخالفت	ع	مناصبت
راه ها - طریقه ها	ع	مناهج - جمع منهج
جاهای آب خوردن و آب برداشتن از چشمه و قنات	ع	مناهل جمع منهل
تجزیه کنندگان - نفاق افکنان	ع	منتحلین - جمع منتحل
گندیده - بدبو	ع	منتن - منتنه
پراکنده شده	ع	منثور
بشدت سرازیرشونده	ع	منحدر
سالک - محسوب	ع	منخرط

معنی	نوع لغت	لغت
متلاشی	عربی	مندك
فرا موش شده	ع	منسی
طبیعت	فارسی	منش
پاره شده	ع	منفصم
جاری - ریزان	ع	منهمر
پرتگاههای هلاکت	ع	مهاوی
		مهن - جمع
خدمات - فنون	ع	مهنة
آقائی - سروری	ف	مهی
یگانگی - اتحاد	ع	مواحدت
جاهای پنهانی	ع	مواریه
هلاک کنندگان	ع	موبقاب - جمع موبقه
ظلم کشیده - خونش هدر شده	ع	موتور
اشخاص و سواسی	ع	موسوسین
توقیف و حبس شده	ع	موقوف
بهشت	ف	مینو
		<u>حرف ن</u>
جای دور	ع	نائیه
رستگار	ع	ناجح
نالایق - ناشایسته	ف	ناشای

معنی	نوع لغت	لغت
آسوده خاطر	عربی	ناعم البال
د منده	ع	نافخ
عهد و پیمان شکن	ع	ناکث
کتابخانه	ف	نامه خانه
خوابیده	ع	نایم
چراغ — سرنیزه	ع	نهراس
دانا — بصیر	ع	نبیه — نبییه
ستاره	ع	نجم
زنبور عسل	ع	نحل
برگزیده	ع	نخبه
ترسانندگان	ع	نذُر — جمع نذیر
شیطان	ع	نسناس
انتخاب شدگان	ف	نشاختگان
از بند و زنجیرشان آزاد شدند	ع	نشطوا من عقابهم
اثر	ف	نشون
پاکی از نقص — خالص	ع	نصاعت
سرسبزی و خرمی	ع	نضارت
موشکاف در سخن	ع	نطیع
صدای کلاغ	ع	نعیق — نعاق



معنی	نوع لغت	لغت
پاکی - طهارت	عربی	نقاوت
پاک - ظاهر	ع	نقی
بدبختی	ع	نکبت
به عقب برگشتن - سیرقه‌قرائی	ع	نکوص
شرمسار - خوار	ف	نگوهیده
اشاره	ف	نمار
دو بهم زنها	ع	نمایم - نیمه
عقیده	ف	نمشته
تفسیر - شرح	ف	نمیرا
نامه	ع	نمیکه
خمیره - سرشت	ف	نهاد
غار	ع	نهب
بزرگ - زیاد	ف	نهمار
صدای الاغ	ع	نهیق
عزیزکننده - کنایه از مدعی باطل	ع	ناحق
زیبا - آراسته	ف	نوائین
هسته خرما	ع	نواة
زبان	ف	نواد
معتقدات - عادات راسخه	ع	نواجز

معنی	نوع لغت	لغت
بخشش	عربی	نوال
کلام - سخن	فارسی	نوله
نتوانم	ف	نبارم
غلاف شمشیر	ع	نیام
آتش‌ها	ع	نیران جمع نار
راست	ف	نیو
پهلوان - شجاع	ف	نیو
		<u>حرف ه</u>
امربر او مشتبه شد	ع	هاله الامر
جهنم	ع	هاویه
سرگردان	ع	هائم
غبار - ذرات پراکنده در هوا	ع	هباء
وزیدن باد	ع	هبوب
سقوط - افتادن	ع	هبوط
پاره کردن	ع	هتك
حق	ف	هده
فحاشی - حرفهای مهمل	ع	هراء
بلبل	ف	هزار
هوشیار - هوشمند	ف	هشیوار
ریزش باران	ع	هطول

معنی	نوع لغت	لغت
لغزش‌ها — اشتباهات	عربی	هفوات جمع هفوه
عمومی — کلی	فارسی	همادی
همیشه	ف	هماره
مثل — مانند	ف	همال
مثل مانند وهران	ف	همبر
صدای خفیف و آهسته	ع	همس
امثال — دیگران	ف	همگنان
مبارک	ف	همایون
طریق و روش	ف	هنجار
عقل و دانائی — قسمت معینی از قشون	ف	هنگ
خواری — ذلت	ع	هوان
آفتاب	ف	هور
آشکار	ف	هویدا
آسان	ع	هیین
اسب	ف	هیون
		<u>حرف و</u>
شدید — باران شدید و درشت	ع	وابل — مطروابل
صحرای مصر	ع	واد آنیل
لغت	ف	واژه

معنی	نوع لغت	لغت
بزرگ - باز	عربی	واسع - وسیع
خواننده	فارسی	واف
واردین	ع	وافدین - جمع وافد
بخشنده - کرم	ع	واهب
گناه - بدبختی - سختی - گرانی	ع	وبال
شدید - سخت	ع	وبیل
اختصار	ع	وجازت
مختصر	ع	وجیزه
سفیر	ف	وخشور
سفیری	ف	وخشوری
آخرین پیغمبر - خاتم الانبیاء	ف	وخشورواپسین
رسول خدا	ف	وخشوریزدان
وقار - آرامش	ع	وداعت
گل سرخ	ع	ورد
نام ملائکه ایست - فرشته	ف	ورهرام
چرك بودن - چرك	ع	وساخت - وسخ
ورود	ع	وفود
شعله آتش	ع	وقود
بکند	ف	ون
درخشان	ع	وهاج

معنی	نوع لغت	لغت
زمین پست - گودال	عربی	وهده
مخصوص - پاگیزه	ف	ویژه
		<u>حرفی</u>
قدرت	ف	یارا
میوه رسیده	ع	یانعه
پیروی واقتدا میکنند	ع	یحذوا
رنگ سیاه تند	ع	یحموم
قلب ها خون میشود	ع	یدمی القلوب
غالب میشود	ع	یدوس
قلم	ع	یراعه
شاخه ها را میبرد	ع	یقضب الاغصان
بیدار	ع	یقظان
مانند آهودونده - زود گذر	ف	یکه ران آهوتک
چشمه	ع	ینبوع
روز قیامت	ع	یوم التلاق